نبرد جمل

ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان
شیخ مفید

ترجمه و تحشیهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الجمل و النصره لسيد العترة يا نبرد جمل

نویسنده:

شیخ مفید

ناشر چاپی:

نشر نی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
الجمل و النصره لسید العترة یا نبرد جمل ----- ۱۰
مشخصات کتاب ----- ۱۰
مقدمه مترجم ----- ۱۰
اشاره ----- ۱۰
شرح حال شیخ مفید ----- ۱۰
آثار علمی شیخ مفید ----- ۱۳
کتاب الجمل ----- ۱۴
روش ترجمه ----- ۱۷
فهرست مطالب ----- ۱۸
[مقدمه: شبهه در جنگ جمل] ----- ۲۱
سخن در اختلاف نظر مردم درباره جنگ جمل و کشتار آن ----- ۲۱
اختلاف عقیده فرقه‌ها ----- ۲۳
اشاره ----- ۲۳
عقیده معتزله ----- ۲۵
عقیده خوارج ----- ۲۸
عقیده شیعه ----- ۲۹
عصمت امیر المؤمنین علی (ع) ----- ۲۹
امامت علی (ع) بر طبق نص ثابت می‌شود. ----- ۳۰
اشاره ----- ۳۱
پرداخت صدقه در حال نماز ----- ۳۱
حدیث منزلت ----- ۳۱
نظری درباره نصوص ----- ۳۴

انکار کردن خوارج و امویان، فضل علی علیه السلام را ----- ۳۴
جواز کشتن ناکثان [شرکت کنندگان در جنگ جمل] ----- ۳۵
بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) پس از عثمان ----- ۳۵
اشاره ----- ۳۵
خودداری سعد بن ابی وقاص و اسامهٔ بن زید از شرکت در جنگ جمل ----- ۳۹
اشاره ----- ۳۹
سؤال: ----- ۳۹
پاسخ: ----- ۳۹
بیعت مهاجران ----- ۴۳
بیعت انصار ----- ۴۴
بیعت بنی هاشم ----- ۴۴
بیعت شیعیان دیگر ----- ۴۵
اشاره ----- ۴۵
اجبار در بیعت ----- ۴۵
انکار گروهی، بیعت أبو بکر را ----- ۴۸
کراهت مسلمانان از خلیفه ساختن ابو بکر، عمر را ----- ۵۰
صحابه در شورا ----- ۵۱
خطبه علی (ع) روزی که با او بیعت شد ----- ۵۲
خطبه شقشقیه ----- ۵۲
خودداری امیر المؤمنین از پذیرفتن بیعت مردم ----- ۵۳
بیعت طلحه و زبیر با علی (ع) ----- ۵۴
ناکثان «۱» (پیمان‌گسلان) ----- ۵۶
انگیزه‌های قیام بر ضد عثمان ----- ۵۷
ناسپاسی و شوراندن طلحه مردم را بر عثمان ----- ۶۲

ناسپاسی و شوراندن عایشه، مردم را نسبت به عثمان ----- ۶۳
پشیمانی طلحه و زبیر از بیعت ----- ۶۴
زن و حجاب ----- ۶۶
عایشه، علی را دشمن می‌دارد ----- ۶۷
عایشه نخست شادمان و سپس اندوهگین می‌شود ----- ۷۰
برائت امیر المؤمنین علی (ع) از خون عثمان ----- ۷۴
آنچه از کردار عثمان که مورد اعتراض قرار گرفت ----- ۷۷
علی (ع) عثمان را نصیحت می‌کند ----- ۸۱
خطبه عثمان ----- ۸۳
نامه عثمان به معاویه ----- ۸۴
آراء مختلفی که در مورد کارهای عثمان اظهار داشته‌اند ----- ۸۵
عقیده جاحظ درباره علی (ع) ----- ۸۸
عقیده طرفداران عثمان در این باره ----- ۸۹
دفاع از علی علیه السلام ----- ۹۱
فتنه جمل ----- ۹۶
رایزنی پیمان‌گسلان با یکدیگر ----- ۱۰۱
ام سلمه عایشه را بر حذر می‌دارد ----- ۱۰۱
علی با پیمان‌گسلان جهاد می‌کند ----- ۱۰۳
نامه علی (ع) به ابو موسی اشعری ----- ۱۰۴
نامه علی (ع) برای اهل کوفه ----- ۱۰۵
خطبه امام حسن و عمار و قیس در کوفه ----- ۱۰۶
خطبه ابو موسی اشعری ----- ۱۰۷
برخاستن زید و یارانش ----- ۱۰۷
اشتر به سوی قصر حکومتی می‌رود ----- ۱۰۹

خطبه اشتر ----- ۱۱۰

خطبه حجر بن عدی ----- ۱۱۰

علی (ع) در راه ----- ۱۱۲

خطبه عمار در کوفه ----- ۱۱۳

خطبه علی (ع) در ذو قار ----- ۱۱۴

خطبه‌ای دیگر در ذو قار ----- ۱۱۵

سخنان ابو التیهان ----- ۱۱۶

عدی بن حاتم ----- ۱۱۶

ابو زینب ازدی ----- ۱۱۷

عثمان بن حنیف و پیمان‌گسلان ----- ۱۱۸

شادی حفصه ----- ۱۱۹

ام کلثوم نزد حفصه ----- ۱۲۰

خطبه عایشه در مربد ----- ۱۲۰

پیوستن ابن حنیف به علی (ع) ----- ۱۲۳

علی (ع) در بیت المال ----- ۱۲۳

زبیر در حال شک و تردید ----- ۱۲۴

خبر دادن علی (ع) درباره تعداد کسانی که از کوفه پیش او خواهند آمد ----- ۱۲۶

موضع احنف بن قیس ----- ۱۲۷

نامه عایشه به مردم مدینه و یمامه ----- ۱۲۸

خطبه طلحه ----- ۱۳۰

خطبه دیگر طلحه ----- ۱۳۰

خطبه عایشه ----- ۱۳۲

نصیحت علی (ع) به اصحاب جمل ----- ۱۳۳

علی (ع) لشکر را مرتب می‌کند ----- ۱۳۶

خطبه ابن زبیر ----- ۱۳۸
خطبه حسن بن علی ----- ۱۳۹
خطبه طلحه ----- ۱۳۹
خطبه امیر المؤمنین علی (ع) ----- ۱۴۰
شروع جنگ ----- ۱۴۱
خطبه علی (ع) روز جنگ جمل ----- ۱۵۰
کشته شدن طلحهٔ بن عبد الله ----- ۱۶۰
کشته شدن زبیر بن عوام ----- ۱۶۲
امیر المؤمنین علی (ع) کشته‌شدگان را مورد خطاب قرار می‌دهد ----- ۱۶۴
شهید با خون خود احتجاج می‌کند ----- ۱۶۶
نامه‌های علی (ع) به مدینه و کوفه ----- ۱۶۶
خطبه علی (ع) ----- ۱۶۸
زهد علی (ع) ----- ۱۶۸
خطبه علی پس از تقسیم اموال ----- ۱۶۹
نامه علی (ع) به اهل کوفه ----- ۱۶۹
روش علی (ع) درباره مردم بصره ----- ۱۷۰
نکوهش علی (ع) مردم بصره را ----- ۱۷۱
انگیزه‌های کینه و دشمنی عایشه ----- ۱۷۲
فرستادن عایشه به مدینه ----- ۱۷۴
اعتراف مروان به ستم خویش ----- ۱۷۴
ابن عباس والی بصره ----- ۱۷۶
فهرست راهنما ----- ۱۸۴
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۲۱۰

الجمل و النصره لسید العترهٔ یا نبرد جمل

مشخصات کتاب

سرشناسه : مفید، محمدبن‌محمد، ۳۳۶ - ۴۱۳ق.

عنوان قراردادی : الجمل و النصره لسید العترهٔ فی حرب البصره. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : ... الجمل النصره لسیدالعترهٔ، یا، نبرد جمل / ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان شیخ مفید؛ ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران: نشر نی، ۱۳۶۷.

مشخصات ظاهری : ۲۸۰ ص.

شابک : ۱۰۵۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری

یادداشت : عنوان روی جلد: نبرد جمل.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : نبرد جمل.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- جنگ‌ها

موضوع : جنگ جمل، ۳۶ق.

شناسه افزوده : مهدوی دامغانی، محمود، ۱۳۱۵-، مترجم

رده بندی کنگره : BP۳۷/۹۵/ج۸م۱۳۶۷ ۷۲۰۴۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : م۷۰-۳۵۸۲

مقدمه مترجم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

شرح حال شیخ مفید

ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان معروف به ابن المعلم و مشهور به مفید از اعقاب سعید بن جبیر «۱»، درخشانترین چهره علمی و کلامی شیعه در ربع آخر قرن چهارم و سیزده سال اول قرن پنجم هجری است.

تولدش به نقل ابو العباس نجاشی، شاگرد برجسته او، در یازدهم ذی‌قعده ۳۳۶ ه ق (۹۴۷ م) بوده است و اگر چه ندیم در الفهرست و شیخ الطائفه طوسی هم در الفهرست خود تولد او را در ۳۳۸ ه ق نوشته‌اند، ولی با توجه به اهمیت و تخصص نجاشی در رجال، همان سال ۳۳۶ ه ق مورد پذیرش بیشتر تذکره‌نویسان قرار گرفته است. او پس از هفتاد و هفت سال زندگی- بدون هیچ اختلافی- شامگاه پنجشنبه دوم رمضان ۴۱۳ ه ق (۱۰۲۲ م) در بغداد در گذشته و در حرم کاظمین کنار آرامگاه استاد خود ابن قولویه به

خاک سپرده شده است. «۲»

(۱) برای اطلاع بیشتر از شرح حال سعید بن جبیر مرد آزاده و آزاداندیشی که به دست حجاج بن یوسف کشته شد، رجوع کنید به بحث مفصل محمد بن سعد، طبقات، چاپ ادوارد ساخاو، بریل، ۱۳۲۵ ه ق؛ ج ۶، ص ۱۸۷- ۱۷۸.

(۲) رجوع کنید به ندیم، الفهرست، چاپ رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰ ه ش؛ ص ۲۴۷ و شیخ طوسی، الفهرست، چاپ اسپرنگر، به کوشش استاد فقید دکتر محمود رامیار، مشهد، ۱۳۵۱ ه ش؛ ص ۳۱۴ و نجاشی، رجال، چاپ داوری، قم، ۱۳۹۷؛ ص ۲۸۳، که کتاب اخیر نسب وی را تا قحطان بر شمرده است.

نبرد جمل ،ص:۸

زادگاه او دهکده کوچکی به نام سویقه از توابع شهرک عکبرا «۱» در ده فرسخی بغداد است و پدرش در همان شهر معلم بوده است.

شیخ مفید در کودکی به بغداد آمد و در نوجوانی به محضر استادان بزرگ علوم نقلی و عقلی راه یافت و با استعداد فراوان و نبوغ خدادادی در چهل سالگی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های علمی شیعه و از متکلمان بنام جهان اسلام شد و این موضوع در اظهار نظر بزرگان اهل سنت که معاصرش بوده‌اند مکرر آمده است و برای نمونه می‌توان به آنچه ندیم در الفهرست و ابو حیان توحیدی در الامتاع و المؤانسه گفته‌اند، مراجعه کرد. راست است که اختلاف مذهب و دیدگاه کلامی و عقلی او موجب آمده تا برخی از نویسندگان اهل سنت از لحاظ اعتقادی او را نکوهش کنند، ولی عظمت مقام علمی وی «قولی است که جملگی بر آنند». «۲»

شیخ مفید از لحاظ جنبه‌های عبادی و روحیات پسندیده اخلاقی هم سرآمد اقران بوده است. ذهبی در کتاب العبر خود در این مورد چنین نوشته است:

«مفید مردی بود که بیش از اندازه فروتن بود، بسیار صدقه می‌داد و فراوان نماز مستحبی می‌گزارد و روزه می‌گرفت و جامه خشن می‌پوشید.» «۳»

ابن حجر هم چنین می‌نویسد:

«مفید مردی بود که در راه انجام امور مستحبی خود را سخت به زحمت می‌انداخت و بسیار فروتن بود. خود را به خاکپای علم و دانش در افکنده بود و چنان در بیان عقاید و کلام شیعه ورزیده بود که می‌گفتند او را بر هر امامی حق نعمت است.» «۴»

از نظر ما شیعیان علاوه بر مقام شامخ علم و عمل، از نظر قدس هم مورد کمال توجه است و او را از معدود افرادی می‌دانیم که افتخار دریافت نامه‌های مکرر از

(۱) رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان، مصر، ۱۳۲۴ ه ق؛ ج ۶، ص ۲۰۳.

(۲) رجوع کنید به ندیم، الفهرست؛ ص ۲۲۶ و الامتاع و المؤانسه؛ ج ۴، ص ۱۴۱ و خطیب، تاریخ بغداد، چاپ مکتبهٔ السلفیه، مدینه؛ ج ۳، ص ۲۳۱.

(۳) العبر فی خبر من غبر، چاپ صلاح الدین المنجد، کویت؛ ص ۱۱۴.

(۴) لسان المیزان، چاپ حیدرآباد؛ ج ۵، ص ۳۶۸.

نبرد جمل ،ص:۹

حضرت حجهٔ بن الحسن صلوات الله علیه را داشته است. برای اطلاع از متن این نامه‌ها می‌توان به کتاب نهج العلوم یحیی بن بطریق و احتجاج احمد بن علی طبرسی مراجعه کرد و به گفته ابن شهر آشوب لقب مفید هم از سوی همان حضرت به شیخ عنایت شده

است، هر چند در این باره گفتارهای دیگری هم آمده است. «۱»

استادان بزرگ و مشهور شیخ مفید در علوم نقلی، شیخ صدوق (در گذشته به سال ۳۸۱ ه ق) و جعفر بن محمد قمی، معروف به ابن قولویه (در گذشته به سال ۳۶۸ ه ق) بودند و در علوم عقلی از علی بن عیسی رمانی و شیخ صدوق بهره فراوان برده و گاه در درس عبد الجبار معتزلی هم حاضر می‌شده است. در شعر و ادب هم از ابو عبد الله مرزبانی استفاده کرده است.

شاگردان مشهور شیخ که همگی از استوانه‌های علمی قرن پنجم هجری هستند، عبارتند از: سید رضی، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابو العباس نجاشی، سلار، ابو یعلی جعفری و گروه بسیاری دیگر که بر شمردن آنان سخن را به درازا می‌کشاند. «۲»

قبل از شرح آثار علمی شیخ مفید، مناسب است به ارزش اجتماعی او اشاره شود؛ نیمه دوم قرن چهارم هجری دوره چیرگی آل بویه بر عراق و بغداد بود و با توجه به ضعف و سستی دستگاه خلافت عباسی، در کار شیعه گشایش بیشتری پیدا شد. پس از مرگ ابن قولویه توجه عموم شیعه به شیخ مفید معطوف شد و چون شیخ صدوق هم به ایران آمد، این توجه افزون شد و پس از مرگ شیخ صدوق رضوان الله علیه (۳۸۱ ه ق) زعامت و ریاست عامه شیعه به مفید رسید و تا هنگام مرگ، این ریاست به مدت ۳۲ سال مخصوص او بود. از سوی دیگر ورزیدگی و کارآیی شیخ مفید در مسائل کلامی و جدل و مناظره منطبق با موازین علمی با دیگران

---

(۱) رجوع کنید به طبرسی، احتجاج، چاپ نجف؛ ج ۲، ص ۳۲۵- ۳۱۸ و شیخ یوسف بحرانی، لؤلؤهٔ البحرین، چاپ نجف، ۱۳۸۰ ه ق؛ ص ۱۱۳. کتاب نهج العلوم ابن بطریق در دست نیست.

(۲) برای اطلاع از مشایخ و اساتید و شاگردان شیخ مفید رجوع کنید به شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، چاپ نجف؛ ج ۱، مقدمه استاد سید حسن خرسان و بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۱، مقدمه استاد فقید مرحوم حاج شیخ عبد الرحیم ربانی شیرازی، ص ۷۴ و اعیان الشیعهٔ، چاپ بیروت، ۱۴۰۳ ه ق؛ ج ۹، ص ۴۲۱.

نبرد جمل ،ص:۱۰

موجب آمد تا گروهی بسیار از طلاب و دانشمندان غیر شیعی در محضر درس او حاضر شوند.

به گفته یافعی، مفید با معتقدان به عقاید مختلف به مناظره می‌پرداخت «۱» و همو می‌گوید: عضد الدوله دیلمی مکرر به دیدار مفید می‌آمد، این توجه عضد الدوله موجب توجه دیگر امیران و فرماندهان به شیخ می‌شد، و علویان و نقیبان آنان نیز چنان به مفید توجه داشتند و احترام می‌گزاردند که دو نقیب بزرگ آنان یعنی سید رضی (در گذشته ۴۰۶ ه ق) و سید مرتضی (در گذشته ۴۳۶ ه ق) که از شاگردان برجسته او بودند و پدر ایشان حسین بن موسی نیز از هیچ گونه احترام نسبت به شیخ کوتاهی نمی‌کردند.

خوانندگان گرامی توجه دارند که عضد الدوله به سال ۳۷۲ ه ق یعنی زمانی که شیخ مفید سی و شش‌ساله بود، در گذشته است و این نشان دهنده اهمیت شخصیت والای اجتماعی شیخ مفید است که در کمتر از چهل سالگی در موقعیتی بوده که امیری چون عضد الدوله لازم می‌دیده است از او دیدار کند. «۲»

پس از مرگ عضد الدوله و ضعف حکومت آل بویه از یک سو و به قدرت رسیدن محمود غزنوی از سوی دیگر و تحکیم قدرت القادر بالله خلیفه عباسی (که از ۳۸۱ تا ۴۲۲ ه ق مدت چهل و یک سال خلیفه بود) و درگیریهای میان شیعه و سنی در بغداد و عراق، شیخ مفید سه بار در سالهای ۳۹۳ و ۳۹۸ و ۴۰۹ ه ق از بغداد تبعید شد و هر سه بار پس از مدت اندکی با احترام به بغداد باز گشت. «۳»

شرکت هشتاد هزار تن در تشییع جنازه شیخ- به طوری که میدان اشنان بغداد گنجایش آن را نداشت- و گریستن موافق و مخالف در سوگ وی دلیل دیگری

---

(۱) یافعی، مرآة الجنان، چاپ حیدرآباد دکن؛ ضمن حوادث سال ۴۱۳.

(۲) لسان المیزان، چاپ حیدرآباد؛ ج ۵، ص ۳۶۸.

(۳) در این مورد رجوع کنید به ابن اثیر، کامل التواریخ، چاپ بیروت، ۱۹۶۵؛ ج ۹، ص ۱۷۸ و ابن جوزی، المنتظم؛ ج ۷؛ ص ۲۲۰ و اعیان الشیعهٔ، ج ۹، ص ۴۲۲ و دکتر مارتین مکدرموت، اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمه استاد احمد آرام، تهران، ۱۳۶۳ ه ش؛ ص ۲۷– ۲۲.

نبرد جمل ،ص:۱۱

بر موقعیت ممتاز اجتماعی شیخ مفید می‌باشد. «۱» می گویند خلیفه عباسی آنگاه که می‌خواست سندی بنویسد و نسبت فاطمیان را مخدوش سازد ناچار بود در آن مورد از مفید امضا بگیرد. «۲»

آثار علمی شیخ مفید

شیخ مفید یکی از پرکارترین عالمان بزرگ اسلام است و از کمتر کسی این همه اثر علمی ثبت و نقل شده است. دو شاگرد برجسته‌اش یعنی شیخ طوسی (در گذشته ۴۶۰ ه ق) و ابو العباس نجاشی (در گذشته ۴۵۰ ه ق) هر دو نوشته‌اند که آثار او حدود دویست کتاب و رساله است. با توجه به این نکته که او حد اقل پنجاه سال قدرت علمی خود را صرف تألیف کتاب کرده و بسیاری از آثار او هم رسالات یا به تعبیر امروز مقاله بوده است؛ نباید در آن تردید کرد. از آنجا که در کتابهای عربی و فارسی موجود «۳»، این فهرست آمده و در دسترس است ضرورتی برای ثبت آن در این مقدمه نیست و تنها به تذکر چند نکته قناعت می‌شود؛ نخست اینکه با درگیریها و آتش زدن کتابخانه‌ها در فتنه‌های بغداد طبیعی است که بسیاری از آثار شیخ مفید از میان رفته باشد. دوم اینکه ظاهرا از تمام این آثار فقط حدود بیست کتاب به هنگام تألیف بحار الانوار در دسترس مرحوم علامه مجلسی بوده است که وی در مقدمه آن کتاب از آنها نام برده است. «۴» سوم آنکه خوشبختانه بعدها آثار شیخ مفید کم و بیش از گوشه و کنار بدست آمده و چاپ هم شده است؛ چنانکه شیخ محمد حسن آل یاسین در مجلهٔ البلاغ «۵» سی و یک کتاب چاپ‌شده شیخ مفید را معرفی کرده

---

(۱) العبر؛ ج ۳، ص ۱۱۴.

(۲) کامل التواریخ، بیروت، ۱۹۶۵ م؛ ج ۹، ص ۲۳۶.

(۳) برای اطلاع رجوع کنید به نجاشی، رجال، ص ۲۸۷– ۲۸۴ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام؛ مقدمه به قلم سید حسن موسوی خرسان و اعیان الشیعهٔ؛ ج ۹، ص ۴۲۳ و اندیشه‌های کلامی شیخ مفید؛ ص ۶۱– ۳۶، که بدون تردید از همه بهتر است.

(۴) بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۱، ص ۷ و روضات الجنات، چاپ جدید؛ ج ۶، ص ۱۵۵.

(۵) مجلهٔ البلاغ، بغداد، ۱۹۷۰ م؛ شماره ۳، ص ۱۴– ۱۳.

نبرد جمل ،ص:۱۲

است. چهارم آنکه یکی از کتابهای چهارگانه حدیث و فقه شیعه، یعنی تهذیب الاحکام شیخ طوسی شرح مقنعه شیخ مفید است «۱» و تألیف تهذیب در دوران زندگی شیخ مفید شروع شده و تا صفحه دوازده جلد دوم آن (چاپ نجف) زمان حیات وی نوشته شده است. پنجم آنکه در مجموعه آثار شیخ مفید، امور اعتقادی و عقلی، که در اصطلاح از آن به فقه اکبر تعبیر شده است، بیشتر است و در واقع سیر کلامی شیعه در آثار شیخ مفید به نقطه اوج بیشتری می‌رسد. بحث و بررسی بیشتر در این مورد بر عهده صاحب‌نظران است و در این مقدمه با توجه به کمی بضاعت این بنده توضیح بیشتر جایز نیست.

کتاب الجمل

در اینکه این کتاب از تألیفات شیخ مفید است، ظاهرا نمی‌توان هیچ تردیدی کرد، زیرا در فهرست نجاشی و فهرست طوسی و معالم العلمای ابن شهر آشوب نام آن آمده است، و در کتابهای دیگری هم که آثار شیخ مفید را برشمرده‌اند نام این کتاب ذکر شده است. ولی با توجه به آنکه این کتاب در دسترس مرحوم علامه مجلسی (رض) نبوده و میرزا عبد الله افندی هم در آنجا که کتابهای باقی‌مانده شیخ مفید را نام می‌برد از این کتاب نام نبرده است «۲» معلوم می‌شود تا همین اواخر نسخه‌های آن در دسترس نبوده است. «۳»

خوانندگان گرامی توجه دارند که درباره جنگ جمل که نخستین درگیری و کشتار میان دو گروه از مسلمانان است و در آن- به اختلاف روایات- پانزده تا

---

(۱) شیخ طوسی، تهذیب؛ مقدمه، ص ۳.

(۲) میرزا عبد الله افندی، ریاض العلما، چاپ قم، ۱۴۰۱ ه ق؛ ج ۵، ص ۱۷۸.

(۳) شیخ مفید، کتاب الجمل، چاپ افست از چاپ نجف، قم، بدون تاریخ؛ ص ۶.

این موضوع در مقدمه ناشر (چاپ نجف، ۱۳۶۸ ه ق) آمده است. اکنون چاپ دوم کتاب در دست است، منتهی بعدها بدون رعایت امانت در قم افست شده است و ناشر (!) تنها به حذف تاریخ اصلی چاپ دوم قناعت کرده است. کتاب آکنده از اغلاط فراوان چاپی است و ناشر و مصحح حوصله تنظیم غلطنامه هم برای آن نکرده‌اند، اما با این وجود کتاب از پاورقیهای ارزشمند خالی نیست. م

نبرد جمل ،ص:۱۳

بیست و پنج هزار تن از دو گروه کشته شدند، کتابهای زیادی نوشته شده است. با مراجعه به فهرست ندیم به راحتی می‌توان با یازده مؤلف آشنا شد که کتابی به نام جمل نوشته‌اند؛ گروهی از آنان چون نصر بن مزاحم مؤلف نامدار وقعهٔ صفین، واقدی مؤلف مغازی و ابو مخنف و برقی از شهرت فراوان برخوردارند و گروهی دیگر چون ابن سراج و محمد بن زکریای غلابی از شهرت کمتری ولی آنچه که مهم است این است که این نویسندگان گاهی تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی بوده‌اند و بدیهی است که چیرگی سیاسی خاندان زبیر- هر چند برای مدت چند سال- و تسلط امویان و مروانیان طی یک قرن و سپس پیروزی سیاسی- نظامی عباسیان، در نگارش این کتب و چگونگی برداشت و نتیجه‌گیری درباره این واقعه، بی‌اثر نبوده است. از سوی دیگر مسئله امامت میان مسلمانان از دیدگاههای مختلف مطرح است، و طبیعی است که بررسی‌کنندگان جنگ جمل نیز آن را از دیدگاه خود تجزیه و تحلیل کنند. همچنین موضوع خروج و قیام بر ضد امام عادل و حاکم از نظر فرق مختلف متفاوت است. مسئله دیگر اینکه گرفتاری مسلمانان در جنگ جمل دشوارتر از موارد دیگر است، زیرا در مورد حضرت امیر المؤمنین علی (ع) تمام فرقه‌های مسلمان، غیر از خوارج، متفقند که ایشان در زمره خلفای راشدین و پیشوایان عادل مسلمانان است و خروج بر آن حضرت را نمی‌توان موضوعی ساده فرض کرد.

عایشه و طلحه و زبیر هم از طبقه‌ای نیستند که به عنوان مثال آلودگی آنان قابل مقایسه با افرادی همچون معاویه و مروان باشد، زیرا عایشه با برخورداری از عنوان ام المؤمنین در اذهان عمومی دارای احترام ویژه‌ای است و زبیر هم پسر عمه رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) است و از عنوان حواری پیامبر (ص) برخوردار، در روایات مسلمانان به طلحه نیز عنوان شهید زنده داده شده «۱» و مسلمانان معتقد بودند که او در جنگ احد جانفشانی کرده و دست خویش را سپر بلای وجود مقدس پیامبر قرار داده است؛ به همین سبب است که قضاوت درباره آنان که در عین حال

(۱) رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۱۵۶ و نویری، نهایهٔ الارب، چاپ مصر، ۱۹۷۵ م؛ ج ۲۰، ص ۸۷ و همان کتاب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ ه ش؛ ج ۵، ص ۱۵۸.

نبرد جمل ،ص:۱۴

بر امام عـدلی چون علی (ع) خروج کرده و موجب کشـته شـدن گروه زیادی از مسـلمانان شده‌انـد دشوار است. بسـیاری چنین باور دارند که آنان توبه کرده‌اند و مورد رحمت و غفران قرار خواهند گرفت و در این مورد هم میان گروههای مختلف مسلمان اختلاف نظر است. این شک و تردیـد در محیط بغداد (قرن چهارم و پنجم هجری) با توجه به رشد مکتبهای اعتزال و شـیعه بیشتر مطرح بوده است. برای اطلاع می‌توان به پاسـخهای سـید مرتضـی به قاضـی عبد الجبار معتزلی که در جای جای کتاب شریف شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیـد آمـده است مراجعه کرد. در منـابع فارسـی خوشـبختانه بـا مروری به کتـاب انـدیشه‌های کلامی شـیخ مفیـد می‌توان نمونه‌های آن را بسیار واضح دید.

شایـد به همین جهت است که شـیخ مفیـد بر خود لازم می‌دیـده است درباره این جنگ تألیفی انجام دهـد تا بتواند شک و تردید را بزداید یا از آن بکاهد، در صورتی که این وظیفه را در مورد جنگ صـفین احساس نمی‌کرده است، زیرا معاویه پس از شـهادت امیر المـؤمنین علی (ع) بـا پادشـاهی بیست سـاله خود پرده از چهره برداشـته بود و خود را به مصـداق «از کوزه همـان برون تراود که در اوست» نشـان داده بود. به این جهت دفـاع از علی (ع) در برابر او مطلقا لزومی نـداشت، در حالی که در جنگ جمل به سـبب کشـته شـدن طلحه و زبیر و مطالبی که بعـدها از سوی عایشه و خواهرزاده‌اش عبد الله بن زبیر و طرفداران عثمان مطرح می‌شد، دفاع از امیر المؤمنین علی (ع) لازم بوده است.

همان طور که قبلا گفتم با مراجعه به الفهرست ندیم با نام یازده کتاب که پیش از مفید درباره جمل نوشته شده است آشنا می‌شویم و با مراجعه به الفهرست شیخ طوسی معلوم می‌شود ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی مؤلف الغارات (در گذشته به سال ۲۸۳ ه ق) هم کتابی با نام الجمل دارد. «۱» اما متأسفانه غالب این کتابها تا آنجا که این بنده اطلاع دارد اگر از میان نرفته باشد، چاپ هم نشده است.

کتاب جمل شـیخ مفید که چاپ شده است، ظاهرا دو کتاب اوست که پیوسـته به یکدیگر است، هر چند در پشت جلد کتاب نوشـته شده است: الجمل او النصرة

(۱) شیخ طوسی، الفهرست؛ ص ۱۷، سطر ۴ و الغارات، چاپ انجمن آثار ملی؛ مقدمه، ص یح.

نبرد جمل ،ص:۱۵

فی حرب البصـرة» ولی دو اسـتاد بزرگ یعنی شیخ طوسی و ابو العباس نجاشی که هر دو از شاگردان برجسته شیخ مفیدند، ضمن بر شمردن آثار او، النصـرة را کتاب دیگری دانسته‌اند و نام آن را هم به صورت النصرة لسید العترة ضبط کرده‌اند و شیخ طوسی پس از آن افزوده است: فی احکام البغاة علیه بالبصرة «۱» و می‌افزاید که «همه این کتابها را خود از او شـنیده و پیش او خوانده‌ام و برخی را بیش از یک بار بر او خوانده‌ام و خود گوش می‌داده است.» بنابراین در نسبت این کتاب هم به شیخ مفید تردیدی نخواهد بود.

در مقدمه شیخ مفید بر این کتاب قرینه‌ای دیده می‌شود که حاکی از آن است که بخش نخست این کتاب همان کتاب النصرة است، زیرا خطبه کتاب، با این عبارات آغاز می‌شود: «الحمد للّه الذی ضمن النصرة لناصریه».

در این بخش، شـیخ مفید اختلاف آراء فرقه‌های مسـلمان را بیان می‌کند و رأی معتزله و حشویه و اشاعره را بررسـی می‌کند و تسلط کامـل او بر عقایـد گونـاگون در اینجـا به خوبی آشـکار می‌شود. اعتراضـات گروههـای مختلف را در مورد چگونگی بیعت بـا امیر

المؤمنین علی (ع) طرح کرده و پاسخ می‌دهد؛ طبیعی است که برخی پاسخها، پاسخ نقضی است. و علل قیام مردم بر ضد عثمان و ریشه‌های آن را با استناد بیشتر به روایات اهل سنت بررسی کرده و شکافته است و بدون تردید برای شیعیان و عموم مسلمانان بسیاری از شک و تردیدها را زدوده است و سرانجام موضوع جنگ جمل و چگونگی آن را، با استناد به روایات سنی و شیعه و بیشتر اقوال اهل سنت، بیان می کند و برای خواننده روشن می‌سازد که رفتار امیر المؤمنین علی (ع) چگونه بوده و در مقابل، عایشه و طلحه و زبیر چگونه عمل کرده‌اند. شیخ مفید در این کار بیشتر از جمل واقدی و مداینی استفاده کرده و در مواردی که لازم دانسته است با ارائه مدرک، سخن آنان را توضیح داده یا رد کرده است. خود وی می نویسد:

من بیشترین استفاده را از احادیث و رجال عامه کردم و از نقل مطالب شیعه در این باره خودداری کردم و خواستم با استفاده از مطالب خودشان بطلان پاره‌ای از ادعاهای آنان را ثابت کنم.

در واقع، کتاب جمل شیخ مفید خط فاصل میان شیعه و معتزله در مسئله امامت و عصمت امام است و از این جهت حائز کمال اهمیت می‌باشد. ضمنا در سراسر

---

(۱) شیخ طوسی، الفهرست؛ ص ۳۱۶، سطر اول و نجاشی، رجال؛ ص ۲۸۷.

نبرد جمل ،ص:۱۶

کتاب هیچ گونه شتم و ناسزا و نفرینی دیده نمی‌شود و مطالب در حیطه ادب و بحث و استدلال و مناظره علمی بیان شده است. توضیح بیش از این ضروری نیست و امید است با مراجعه به کتاب این موضوع بر خواننده بصیر روشن شود.

با توجه به محتوای کتاب جمل ترجمه آن به جهات گوناگون ضروری به نظر می‌رسید و اینک به برخی از آنها اشاره می‌شود:

نخست آنکه پاسخگوی بسیاری از پرسشهایی است که در ذهن طرح می‌شود، هر چند ممکن است همه مشکلات را برطرف نسازد ولی باید توجه داشت که امور نسبی است و اگر این کتاب مقداری از شبهات را هم بزداید باز ارزش خود را خواهد داشت و هرگز هم نباید انتظار داشت که یک کتاب پاسخگوی همه پرسشها باشد.

دوم آنکه مؤلف کتاب از چهره‌های درخشان علمی جهان اسلام و از بزرگان عالم تشیع است. درباره مقام علمی ایشان، قضاوت بسیاری از دانشمندان مسلمان را در خلال این مقوله ملاحظه کردید.

سوم آنکه ظاهرا مفصلترین کتابی است که در این مورد تألیف شده است و از دستبرد حادثه محفوظ مانده و به دست ما رسیده است. هر چند تاریخ دقیقی برای تألیف آن در دست نداریم ولی شک نیست که از نیمه دوم قرن چهارم هجری است و در ردیف نوشته‌هائی چون کتابهای مسعودی و نظایر اوست.

چهارم آنکه مباحث طرح شده در آن بر مبنای بررسی و شکافتن اخبار و مقایسه و نتیجه‌گیری منطقی است و مؤلف گرانقدر هرگز از دایره انصاف قدم بیرون ننهاده است و همان گونه که گفتم هیچ گونه سب و لعن و دشنامی در آن راه نیافته است و نشان دهنده همت علمای بزرگ شیعه در راه دفاع منطقی از عقیده است.

پنجم آنکه این کتاب نشان دهنده گوشه‌ای از مظلومیت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و با مطالعه و بررسی آن می‌توان به روشنی این موضوع را ملاحظه کرد و دید که چگونه مطامع مادی و شیفتگی مردم به امور دنیایی برای مردی که مظهر کامل اعراض از آنهاست، مشکلات سنگین فراهم می‌آورد و در عین حال پس از پیروزی بر مخالفان با آنان همان گونه رفتار می کند که یوسف علیه السلام نسبت به برادران خود رفتار کرد و نموداری دیگر از مهر و عاطفه حضرت ختمی مرتبت (ص) را آشکار می‌سازد. این عظمت و بزرگواری چنان است که درک و هضم آن برای بزرگانی چون عمار یاسر هم عجیب می‌نماید و برخی از قاریان قرآن و به اصطلاح

نبرد جمل ،ص:۱۷

مقدس‌مآبها با شگفتی می‌پرسند: سهم ما در مورد اسیران چیست؟

چه تصویری آموزنده‌تر از این می‌توان برای عفو پس از قدرت دید که مروان را به حضور می‌پذیرد و از او در می‌گذرد و در عین حال به او متذکر می‌شود که از دست تو و فرزندانت بر سر این امت چه خواهد رسید. رفتار کریمانه‌اش با عایشه را نیز ملاحظه خواهید کرد.

روش ترجمه

از آنجا که مطالب و توضیحات نویسندگان مقدمه نسخه اصلی کافی به نظر نمی‌رسید و لازم بود مطالب دیگری هم بر آن افزوده شود، ضمن استفاده از آن مقدمه، از ترجمه آن خودداری شد. پاورقیهای مفیدی که مصححان زده بودند همه ترجمه شد ولی چون در مواردی مدارک مورد استفاده ایشان چاپ بهتری شده بود (مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید) سعی شد تا ارجاعات به چاپ تازه آن منابع و مدارک داده شود.

توضیحات مختصری که از طرف خود این بنده درباره اعلام تاریخی و جغرافیایی و احیانا مآخذ اشعار عربی داده شده است، با اضافه «م» مشخص شده است. متن چاپ شده متأسفانه دارای غلطهای چاپی بسیار است و من تا آنجا که فهمیده‌ام اصلاح کرده‌ام. پاورقیها، خود نشان دهنده منابع و مآخذ خواهد بود و ضرورتی ندیدم که در اینجا یادآور شوم.

در مورد برخی از منابع عربی که به فارسی ترجمه و منتشر شده است، برای اینکه خوانندگان ارجمندی که امکان استفاده از زبان عربی را ندارند بهتر بتوانند استفاده کنند به ترجمه ارجاع داده شده است؛ نظیر تاریخ طبری ترجمه مرحوم ابو القاسم پاینده، و اخبار الطوال ترجمه این بنده، و غیره ... در پایان این مقدمه در کمال خلوص یادآوری می‌کنم که اگر اندک خدمتی صورت گرفته باشد از باب عنایات الهی است که «و ما بکم من نعمهٔ فمن الله» و هر گونه سهو و زلت سرزده از نفس گنهکار این بنده است که «ما اصابک من سیئهٔ فمن نفسک» و امید است از راهنمایی و ارشاد اهل فضل و دانش برخوردار باشم.

از دو برادر معظم و بزرگوار خود حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد رضا و حضرت استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی دامت افاضاتهما

نبرد جمل ،ص:۱۸

بسیار سپاسگزارم که در این کار راهنما و مشوق بوده‌اند و اگر بنده متوجه مشکلی شده و پرسیده‌ام، رفع کرده‌اند. بدیهی است آنچه را متوجه نشده و نپرسیده‌ام خطایش بر عهده این بنده است.

از شرکت محترم نشر «نی» به ویژه دوست گرامی و دانش دوست آقای جعفر همایی سپاسگزارم که این کتاب را با گشاده‌رویی در سلسله کارهای خود قرار داده‌اند.

خداوند به آنان توفیق بیشتر ارزانی فرماید.

امیدوارم با همه خردی و اندکی، به عین رضا و مرحمت مقبول درگاه حضرت مولی الموحدین و قائد الغر المحجلین و امیر المؤمنین علی بن أبی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین قرار گیرد و با کمال خضوع عرضه می‌دارد:

«یا أیها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعهٔ مزجاهٔ فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین.»

کمترین بنده درگاه علوی محمود مهدوی دامغانی مشهد مقدس، چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی ۱۴۰۸ قمری بیست و پنجم آذر ۱۳۶۶ خورشیدی (۱۶ دسامبر ۱۹۸۷ میلادی)

نبرد جمل ،ص:۱۹

فهرست مطالب

مقدمه مترجم: ۷- ۱۸

شرح حال شیخ مفید: ۷؛

آثار علمی شیخ مفید: ۱۱؛

کتاب الجمل: ۱۲؛

روش ترجمه: ۱۷

مقدمه ۲۳

سخن در اختلاف نظر مردم درباره جنگ جمل و کشتار آن ۲۴

اختلاف عقیده فرقه‌ها ۲۵

عقیده معتزله ۲۹

عقیده خوارج ۳۴

عقیده شیعه ۳۵

عصمت امیر المؤمنین ۳۶

پرداخت صدقه در حال نماز ۳۸

حدیث منزلت ۳۸

نظری درباره نصوص ۴۲

انکار کردن خوارج و امویان، فضل علی علیه السلام را ۴۳

جواز کشتن ناکثان ۴۴

بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) پس از عثمان ۴۵

خودداری سعد بن ابی وقاص و اسامهٔ بن زید از شرکت در جنگ جمل ۴۹

بیعت مهاجران ۵۶

بیعت انصار ۵۷

بیعت بنی هاشم ۵۸

نبرد جمل ،ص:۲۰

بیعت شیعیان دیگر ۵۸

اجبار در بیعت ۵۹

انکار گروهی، بیعت ابو بکر را ۶۳

کراهت مسلمانان از خلیفه ساختن ابو بکر، عمر را ۶۶

صحابه در شورا ۶۷

خطبه علی (ع) روزی که با او بیعت شد ۶۹

خطبه شقشقیه ۶۹

خودداری امیر المؤمنین از پذیرفتن بیعت مردم ۷۱

بیعت طلحه و زبیر با علی (ع) ۷۲

ناکثان (پیمان‌گسلان) ۷۵

انگیزه‌های قیام بر ضد عثمان ۷۶

ناسپاسی و شوراندن طلحه، مردم را بر عثمان ۸۳

ناسپاسی و شوراندن عایشه، مردم را نسبت به عثمان ۸۵

پشیمانی طلحه و زبیر از بیعت ۸۷

زن و حجاب ۸۹

عایشه علی را دشمن می‌دارد ۹۲

عایشه نخست شادمان و سپس اندوهگین می‌شود ۹۵

برائت امیر المؤمنین علی (ع) از خون عثمان ۱۰۱

آنچه از کردار عثمان که مورد اعتراض قرار گرفت ۱۰۵

علی (ع) عثمان را نصیحت می‌کند ۱۱۲

خطبه عثمان ۱۱۴

نامه عثمان به معاویه ۱۱۷

آراء مختلفی که در مورد کارهای عثمان اظهار داشته‌اند ۱۱۸

عقیده جاحظ درباره علی (ع) ۱۲۲

عقیده طرفداران عثمان در این باره ۱۲۳

دفاع از علی علیه السلام ۱۲۷

فتنه جمل ۱۳۴

رایزنی پیمان‌گسلان با یکدیگر ۱۴۱

نبرد جمل ،ص:۲۱

ام سلمه عایشه را بر حذر می‌دارد ۱۴۲

علی علیه السلام با پیمان‌گسلان جهاد می‌کند ۱۴۴

نامه علی (ع) به ابو موسی اشعری ۱۴۶

نامه علی (ع) برای اهل کوفه ۱۴۸

خطبه امام حسن و عمار و قیس در کوفه ۱۴۹

خطبه ابو موسی اشعری ۱۵۰

برخاستن زید و یارانش ۱۵۱

اشتر به سوی قصر حکومتی می‌رود ۱۵۳

خطبه اشتر ۱۵۴

خطبه حجر بن عدی ۱۵۵

علی (ع) در راه ۱۵۸

خطبه عمار در کوفه ۱۵۸

خطبه علی (ع) در ذو قار ۱۶۱

خطبه دیگر در ذو قار ۱۶۱

سخنان ابو التیهان ۱۶۳

عدی بن حاتم ۱۶۴

ابو زینب ازدی ۱۶۴

عثمان بن حنیف و پیمان‌گسلان ۱۶۵

شادی حفصه ۱۶۸

ام کلثوم نزد حفصه ۱۶۹

خطبه عایشه در مربد ۱۶۹

پیوستن ابن حنیف به علی (ع) ۱۷۳

علی (ع) در بیت المال ۱۷۴

زبیر در حال شک و تردید ۱۷۵

خبر دادن علی (ع) درباره تعداد کسانی که از کوفه پیش او خواهند آمد ۱۷۷

موضع احنف بن قیس ۱۷۸

نامه عایشه به مردم مدینه و یمامه ۱۸۰

خطبه طلحه ۱۸۲

نبرد جمل ،ص:۲۲

خطبه دیگر طلحه ۱۸۴

خطبه عایشه ۱۸۶

نصیحت علی (ع) به اصحاب جمل ۱۸۸

علی (ع) لشکر را مرتب می‌کند ۱۹۲

خطبه ابن زبیر ۱۹۶

خطبه حسن بن علی ۱۹۷

خطبه طلحه ۱۹۷

خطبه امیر المؤمنین علی (ع) ۱۹۸

شروع جنگ ۲۰۰

خطبه علی (ع) روز جنگ جمل ۲۱۳

کشته شدن طلحهٔ بن عبد الله ۲۲۹

کشته شدن زبیر بن عوام ۲۳۲

امیر المؤمنین علی (ع) کشته‌شدگان را مورد خطاب قرار می‌دهد ۲۳۵

شهید با خون خود احتجاج می‌کند ۲۳۷

نامه‌های علی (ع) به مدینه و کوفه ۲۳۷

خطبه علی (ع) ۲۴۰

زهد علی (ع) ۲۴۰

خطبه علی (ع) پس از تقسیم اموال ۲۴۱

نامه علی (ع) به اهل کوفه ۲۴۲

روش علی (ع) درباره مردم بصره ۲۴۳

نکوهش علی (ع) مردم بصره را ۲۴۴

انگیزه‌های کینه و دشمنی عایشه ۲۴۵

فرستادن عایشه به مدینه ۲۴۸

اعتراف مروان به ستم خویش ۲۴۹

ابن عباس والی بصره ۲۵۱

فهرست راهنما ۲۶۵

نبرد جمل ،ص:۲۳

[مقدمه: شبهه در جنگ جمل]

(۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* (۲) سپاس پروردگاری را که پیروزی را برای یاری‌دهندگان خویش ضمانت کرده است و با توفیق خود پیروان خویش را یاری داده است و کسی را که از آیین او سرپیچی کرده و الحاد ورزیده خوار و زبون کرده است. و درودهای خداوند بر برگزیدگان و گزینگان خلق او محمد (ص) و خاندان آن حضرت که مخصوص به طهارت و پاکیزگی‌اند. و سپس خداوندت مؤید دارد، از من خواسته‌ای که برای تو اختلاف نظر و آراء اهل قبله را در مورد فتنه بصره (جنگ جمل) و خونریزی و کشتار میان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و طلحه و زبیر و عایشه، و اعتقاد هر گروه را در این باره بیان کنم و شرح دهم و سبب این فتنه را بازگو کنم و اخبار آن و آنچه را که میان ایشان اتفاق افتاده است فراهم آورم.

همه کتابهایی که در این باره تصنیف شده است متضمن اخباری است که درک آن برای عموم مردم دشوار و شبهه‌انگیز است و هیچ‌یک از مصنفان چگونگی جنگ را با ترتیب و نظام نیاورده‌اند و اخبار را چنان در هم آمیخته‌اند که نمی‌توان به طور دقیق و آشکار از نیت و مقصودشان آگاه شد، و من در این تألیف برای تو- که خدایت موفق داراد- آنچه گفته شده است فراهم آورده‌ام و برهانی را ثابت کرده‌ام که هر کس آن را بنگرد می‌تواند اعتقاد درستی در مورد آنان و رفتارشان پیدا کند و متوجه شود که کفر و ایمان و عصیان و طاعت و گمراهی و هدایت چگونه بوده است و امیدوارم تو هم موفق شوی که از آن عبرت گیری و از حالت تقلید گمراه‌کننده بیرون آیی و به حق برسی و آنچه که موجب اشتباه و سرگردانی است از تو زایل شود و اکنون با توکل به خدای عز و جل و یاری جستن از پیشگاه او و آرزوی توفیق و راهنمایی برای تو، پرسشی را که کرده‌ای پاسخ می‌دهم.

نبرد جمل ،ص:۲۴

(۱)

سخن در اختلاف نظر مردم درباره جنگ جمل و کشتار آن

(۲) درباره کسانی که عهده‌دار این جنگ بوده‌اند، عمل آنان نشان دهنده اعتقاد ایشان و ظاهر ایشان راهنمای باطن آنان است. در مورد امیر المؤمنین علی (ع) و فرزندان و خویشاوندانش- که از بنی هاشمند- و پیروانش از مهاجر و انصار و دیگر مؤمنان، معلوم است که در این جنگ و خونریزی و روا داشتن کشتار گروه مخالف هرگز در فکر جستجوی نعمت این جهانی و ترک پاداش آن

جهانی نبوده‌اند و قصد آنان تمسک به دین و تقرب به خداوند متعال بوده است و لازم می‌دانسته‌اند در آن مورد کوشش کنند و ترک جنگ و روی گرداندن از آن را از کارهای ناپسند و موجب عقاب می‌دانسته‌اند.

(۳) مگر این گفتار مشهور امیر المؤمنین علی (ع) را نشنیده‌ای؟ که چون درباره جنگ با آن قوم از او پرسیدند چنین فرمود:

«چاره‌ای جز جنگ با ایشان یا کافر شدن به آنچه که خداوند بر محمد (ص) نازل کرده است نداشتم.» «۱»

(۴) و این سخن عمار بن یاسر- که خدایش رحمت کناد- که چنین گفت: «ای مردم به خدا سوگند آنان مسلمان نشدند بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر را در دل خویش پوشیده داشتند و چون برای اظهار آن یاورانی یافتند کفر خود را آشکار کردند.» «۲»

و نظیر این دو گفتار از گروه بسیاری از شیعیان علی (ع) نقل شده است که بیان تمامی آنها موجب طولانی شدن سخن است و معانی گفتارشان از ظاهر کردارشان نیز استنباط می‌شود و نیت ایشان آشکار می‌گردد و دانشمندان در این باره چیز دیگری نمی‌گویند، ولی بدیهی است برای نادانان که اخبار صحیح را نشنیده و در مورد روایات تأمل و دقت نکرده و عبرت نگرفته‌اند موضوع شبهه‌ناک است.

از سوی دیگر، از ظاهر عایشه و طلحه و زبیر و گروه بسیاری از همراهان آنان چنین استنباط می‌شود که در مورد جنگ با امیر المؤمنین علی (ع) و یارانش

---

(۱) این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) با اندک تفاوتی در نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۱۳۳، ضمن خطبه ۵۳ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۵۹ م؛ ج ۴، ص ۶ آمده است. م

(۲) این گفتار عمار یاسر با سوگندی مؤکدتر در وقعهٔ صفین نصر بن مزاحم (در گذشته ۲۱۲ ه ق)، چاپ عبد السلام محمد هارون، مصر، ۱۳۸۲ ه ق؛ ص ۲۱۵ و ۲۱۶ آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۲۵

اعتقاد داشته‌اند که به قصد قربت و نیت خالص و پس از کمال بررسی همه جانبه فقط برای رضای خدا و خونخواهی عثمان- که از دیدگاه آنان مظلوم کشته شده است- جنگ می‌کنند (۱) و معتقد بوده‌اند که عثمان بدون گناه و به ناحق کشته شده است و آنان چاره‌ای جز آنچه کرده‌اند، نداشته‌اند و از این دو گفتار به ظاهر چنین نتیجه گرفته می‌شود که هر یک از این دو گروه کردار خود را صحیح و مقرون به صواب می‌دانسته و عمل گروه دیگر را باطل، و خود را صحیح و مقرون به صواب می‌دانسته و عمل گروه دیگر را باطل، و خود را رستگار و گروه مقابل را گمراه می‌پنداشته است. البته امیر المؤمنین علی (ع) در این مورد صریح بود و کسانی را که با او جنگ کرده بودند به مکر و پیمان‌شکنی وصف می‌کرد وانگهی می‌فرمود که پیامبر (ص) به او درباره جنگ کردن با آنان فرمان داده و جهاد با ایشان را بر او واجب کرده است. ولی از سوی مقابل چنین چیزی در مورد او اظهار نشده است و هیچ عیبی و منقصتی اظهار نداشته‌اند، اگر چه معلوم است که در اندیشه خود، او را تخطئه می‌کرده‌اند و در مورد مقاومت آن حضرت برای حفظ حکومت و واگذار نکردن انتخاب خلیفه به شوری و تسلیم نکردن قاتلان عثمان به ایشان، معترض بوده‌اند و می‌پنداشته‌اند که علی (ع) از انجام حق و صواب به اعتقاد ایشان خطا کرده و لغزش داشته است.

سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، محمد بن مسلمه انصاری، اسامهٔ بن زید و امثال ایشان که معتقد به خودداری از شرکت در این جنگ بودند، امیر المؤمنین علی و حسن و حسین (ع) و محمد حنفیه و دیگر اعقاب ابی طالب و همه پیروان علی (ع)- اعم از بنی هاشم و مهاجران و انصار و معتقدان به یاری دادن علی (ع)- را به اشتباه و خطا و بدعت متهم می‌کنند و در مورد عایشه و طلحه و زبیر و همفکران ایشان که به خود اجازه جنگ با امیر المؤمنین را می‌دادند، همین عقیده را دارند که آنان از حق و صواب برکنارند و در حلال دانستن ریختن خون مسلمانان اهل بدعتند. از ایشان در مورد هیچ‌یک از دو گروه بیش از این نقل نشده است و هیچ

طرف را به فسق و تباهی نسبت نداده و آنان را با وجود شرکت در جنگ و کشتار از دایره ایمان خارج ندانسته‌اند.
(۲)

اختلاف عقیده فرقه‌ها

اشاره

(۳) اختلافی که درباره جنگ جمل وجود داشته بعدها شاخ و برگ بیشتری پیدا کرده و کسانی که به پندار خود سنی و اهل سنت‌اند عقاید گوناگونی را اظهار

نبرد جمل ،ص:۲۶

داشته‌اند که مشهور و در کتابها از قول ایشان ذکر شده است.

(۱) گروهی از اهل سنت، از عقیده سعد بن ابی وقاص و دیگر همفکران او پیروی می‌کنند، یعنی از یاری دادن هر دو گروه خود را کنار می‌کشند و در عین حال اصل جنگ را محکوم می‌کنند و معتقدند امیر المؤمنین علی (ع)، حسن، حسین و محمد- پسران آن حضرت- و ابن عباس، خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین، ابو ایوب انصاری، ابو الهیثم بن التیهان، عمار بن یاسر، قیس بن سعد بن عباده و دیگر بزرگان مهاجر و انصار مرتکب اشتباه شده‌اند؛ در مورد عایشه و طلحه و زبیر و پیروان آنان هم که در جنگ شرکت کرده و آن را حلال دانسته‌اند همان گونه معتقدند و می‌گویند آنچه کرده‌اند دور از صواب بوده است و فقط به همین اندازه بسنده کرده‌اند، حتی مدعی نشده‌اند که آنان گرفتار عقاب خداوند خواهند شد، بلکه برای آنان امید رحمت و آمرزش دارند و امیدشان به رستگاری ایشان بیشتر از بیم بر عقاب ایشان است. گروهی دیگر از اهل سنت هم مانند گروه گذشته معتقدند که همه شرکت کنندگان در جنگ جمل مرتکب خطا شده‌اند؛ ولی می‌گویند به طور قطع امیر المؤمنین علی، حسن و حسین (ع)، ابن عباس، عمار بن یاسر و خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین هر چند در مورد جنگ و خونریزی مرتکب اشتباه شده‌اند، ولی با توجه به عظمت اطاعت ایشان از خداوند متعال و شرکت آنان در جنگها در التزام پیامبر (ص) و به پاس مصاحبت با رسول خدا و فداکاری برای آن حضرت این لغزش ایشان آمرزیده است.

این گروه درباره عایشه و طلحه و زبیر و دیگر کسانی که سابقه صحابی بودن و سابقه شرکت در جهاد داشته‌اند نیز همین گونه قضاوت می‌کنند، ولی دیگر شرکت‌کنندگانی را که خونریزی را روا دانسته‌اند، اهل آتش می‌دانند؛ و از یکی از مشایخ و ائمه دینی خود نقل می‌کنند که می‌گفته است، رهبران جنگ جمل رستگارند و پیروان نابود و بدبخت. خلاصه آنکه در این مورد میان صحابی و غیر صحابی فرق قائل شده‌اند (۲) و به حدیثی که از پیامبر (ص) روایت شده است استناد می‌کنند که ایشان به یکی از مسلمانان که محضر پیامبر را درک کرده ولی از اصحاب نبوده است و خود را برتر از مردی از اصحاب دانسته است، فرموده‌اند: «از تفاخر نسبت به اصحاب من پرهیز کنید زیرا اگر کسی از شما به اندازه کوه احد زر در راه خدا انفاق کند هرگز به پایه یکی از ایشان بلکه به نیمی از رتبه او نمی‌رسد «۱».»

---

(۱) نظیر این روایت با اختلافی اندک در سنن ابی داود، چاپ محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر؛ ج ۴، ص ۲۱۴، ذیل شماره ۴۶۵۸ آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۲۷

(۱) گروهی دیگر می‌گویند: برای هیچ کس شایسته نیست که در مورد اصحاب پیامبر (ص) و نزاع و اختلافی که میان آنان بروز

کرده و منجر به کشتار یکدیگر هم شده است سخنی بگوید و اظهار نظری کند یا در آن باره بیندیشد یا از آنان روی گردان شود و اگر بتواند که چیزی از این گونه اخبار را نشنود چنان کند، زیرا اگر بر خلاف این موضوع رفتار کند و به اخبار اختلاف میان اصحاب گوش دهد و در آن مورد یک کلمه اظهار نظر کند و درباره ایشان قضاوت نادرستی کند که موجب بدنامی شود، با شرع مخالفت کرده و در دین بدعت آورده است و از آنچه پیامبر منع کرده‌اند- که از گفتگو درباره آنچه میان صحابه بزودی اتفاق خواهد افتاد بر حذر باشید- پرهیز نکرده است. و پنداشته‌اند که ذکر روایات سقیفه، کشته شدن عثمان و جنگ جمل و صفین بدعت است و تألیف و تصنیف در آن باره گمراهی است و گوش دادن به چیزی از آن، مایه کسب گناهان است.

این گروه، مردمی مستضعف از حشویه هستند که بسیاری از عوام مردم مایل به این گفتار ایشانند و آنان را مشاهده می‌کنیم. کسانی هم که متظاهر به زهد و پارسایی هستند و طالب سلامت و سکوتند و به اصطلاح می‌خواهند زبان خود را نگه دارند به این عقیده مردم را فرا می‌خوانند و آنان به راستی از علم و اهل آن به دورند و در نادانی خود فرو رفته‌اند.

گروهی دیگر از عامه که در واقع از حشویه‌اند ولی خود را اهل نظر می‌دانند و مدعی شناخت فقه هستند و خود را از صاحب‌نظران می‌پندارند، می‌گویند: علی بن- ابی طالب (ع) و کسانی از مهاجران و انصار و دیگر مردم که پیرو آن حضرت بوده‌اند، و عایشه و طلحه و زبیر و همراهان ایشان با وجود اختلاف نظری که منجر به جنگ و کشتار و خونریزی و گردن زدن شده است، همگی بر صواب بوده‌اند.

زیرا موضوع اجتهاد در رهبران هر دو گروه یکسان بوده است و با ارتکاب این اعمال هیچ‌یک از اطاعت خداوند بیرون نرفته‌اند و بر آن کار دست نزده‌اند مگر اینکه بر صواب و هدایت بوده‌اند و اگر با در نظر گرفتن اجتهاد آنان- که ایشان را بر آن کار واداشته است- احتمال قصور هم داده شود، از راه حق ناخودآگاه به گمراهی افتاده و خلاف هدایت و راه راست رفته‌اند.

این افراد می‌پندارند که هر دو گروه شرکت‌کننده در جنگ جمل با آنکه

نبرد جمل ،ص:۲۸

موجب خونریزی و کشتار و آوارگی و هزینه سنگین شده‌اند، در کمال صفا و مودت و موالات و خلوص نیت و نیک‌اندیشی بوده‌اند؛ (۱) و در این باره چنین استدلال می‌کنند که ما هر یک از دو گروه را دارای برهان و حجتی می‌بینیم که ناچار از عمل به آن بوده‌اند و همان حجت، انجام آن عمل را بر ایشان واجب کرده است؛ از جمله آنکه علی (ع) کشتن گروهی را در قبال خون یک فرد- هر چند همگی در کشتن او شرکت داشته باشند- حرام می‌دانسته است و این از مذاهب مشهور اصحاب اجتهاد است.

وانگهی در نظر آن حضرت موضوع شرکت متهمان در قتل عثمان روشن نبوده است که آیا همه کسانی که این اتهام را به آنان می‌زنند در آن کار دست داشته‌اند یا نه؟ و به همین سبب علی (ع) نمی‌توانست آن گروه را به کسانی که ایشان را مطالبه می‌کردند- تا در قبال خون عثمان بکشند- تسلیم کند، بلکه در اجتهاد علی (ع)، در هر حال دفاع از ریخته شدن خون آنان واجب بوده است. «۱»

از سوی دیگر در مذهب عایشه و طلحه و زبیر، قصاص کردن گروه در قبال خون یک فرد جایز بوده است؛ و این عقیده عبد الله بن عمر و برخی دیگر از صحابه و گروهی از تابعان است و گروهی از فقها و مجتهدان نیز این فتوا را پذیرفته‌اند.

در نظر عایشه و طلحه و زبیر این مسأله ثابت بود که گروه را باید در قبال خون عثمان بکشند و می‌گفتند: چون مردم عهده‌دار کشتن و شریک ریختن خون عثمان بوده‌اند و عثمان به عقیده آنان پیشوایی پسندیده بوده که مظلوم کشته شده است، طبق مذهب خود نمی‌توانسته‌اند خونخواهی عثمان را ترک کنند و از قاتلان او انتقام نکشند و در آن راه کوشش نکنند؛ بدین سبب دو گروه اختلاف پیدا کردند و هر یک پایبند مذهب اجتهادی خود بودند و عمل هر گروه بر طبق رأی خود و در پیشگاه خدا مأجور و پسندیده بود، هر چند در مورد عقیده خود خونریزی و بذل اموال کردند.

این اعتقاد گروه بسیاری است که من با آنان دیدار و گفتگو کرده‌ام و به روزگار ما شمار ایشان بسیار و فراوان است.
از جمله مشایخ بزرگ اشعری که خود با آنان گفتگو کرده‌ام، ابو بکر تمار

---

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۶، وصیت حضرت امیر المؤمنین که ضمن آن چنین می‌فرماید: «همانا که نباید در قبال خون من کسی جز قاتلم کشته شود، منتظر بمانید اگر از این ضربت او مردم فقط یک ضربه به او بزنید ...»

نبرد جمل ،ص:۲۹

معروف به درزان است که در روزگار خویش شیخ اصحاب عبد الله بن سعید بن- کلاب است و از همه سالخورده‌تر، (۱) و در مباحث کلامی از همگان جلوتر بود؛ دیگر محارب صیدیانی است که کنیه‌اش ابن العلاء و در مسند قضا جانشین ابو السائبه بود؛ دیگر کسی که معروف به وشعی بود. از افراد دوره بعد از ایشان با ابو عبد الله اشعری- که بیشتر به ابن مجاهد بصری معروف است و از دوستان باهلی شاگرد علی بن اسماعیل بن ابی بشر اشعری «۱» است- و با أبو بکر بن طیب معروف به ابن الباقلانی «۲» و ابو العباس بن حسین بن ابی عمر قاضی نیز گفتگو کرده‌ام و همه این اشخاص که نام بردم اشعری هستند، برخی کلابی و برخی اشعری.
و در این روزگار عموم اصحاب شافعی در بغداد و بصره و خوزستان و شهرهای فارس و خراسان و دیگر شهرها همین اعتقاد را دارند و من هیچ‌یک از شافعیان معروف میان قوم خود را نمی‌شناسم مگر اینکه همین عقیده را دارند تا به آن طریق، از اعتقاد شیعیان و معتزلیان دور شوند.

(۲)

عقیده معتزله

(۳) در این مورد معتزله هم اختلاف نظری همچون حشویه دارند، دو پیشوای مهم و دو شیخ بزرگ ایشان که در واقع اصل عقیده اعتزال از آن دو تن است و آغاز سخن از آن دو بوده و مایه افتخار معتزله شمرده می‌شوند و هیچ کس را با آن دو- واصل بن عطاء غزال «۳» و عمرو بن عبید بن باب مکاری «۴»- برابر نمی‌دانند در

---

(۱) علی بن اسماعیل اشعری متکلم بزرگ ربع اول قرن چهارم هجری که مذهب کلامی اشعری به او منسوب است، برای اطلاع بیشتر از شرح حال و منابع رجوع کنید به عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین؛ ج ۷، ص ۳۵.
(۲) برای اطلاع بیشتر از شرح حال باقلانی رجوع کنید به حاج شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب؛ ج ۲، ص ۵۶.
(۳) واصل بن عطاء غزال (۱۳۱- ۸۰ ه ق) مؤسس و سالار معتزله است، گروهی از پیروان او به «واصلیه» معروفند و چون مواظب زنان بافنده فقیر بوده به غزال معروف شده است. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۹، ص ۱۲۱ و شهرستانی، الملل و النحل، چاپ محمد سید کیلانی، مصر، ۱۹۶۷ م؛ حاشیه ص ۴۶. م
(۴) عمرو بن عبید بن باب (۱۴۴- ۸۰ ه ق) از پیشوایان بزرگ معتزله است و پدر و پدر بزرگش از اسیرشدگان بودند. پدرش نخست بافنده و سپس از زندانبانان حجاج بوده است. این مرد به شدت مورد توجه منصور عباسی بوده است. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۵، ص ۲۵۲ و خطیب، تاریخ بغداد؛ ج ۱۲، ص ۱۸۸- ۱۶۶ و کتاب الجمل؛ حاشیه ص ۲۵. م

نبرد جمل ،ص:۳۰

این باره چنین می‌گویند که در جنگ جمل یکی از دو گروه بدون تردید گمراه و گمراه‌کننده و تبهکار و بیرون از اسلام و ایمان،

و ملعون و سزاوار جاودانگی در آتش است و گروه دیگر راهنما و هدایت شده و سزاوار برای پاداش و جاودانگی در بهشت است، (۱) ولی هیچ دلیل قاطع و گواه صادقی در دست نیست که به آن وسیله بتوان یکی از این دو گروه را از دیگری تشخیص داد! در عین حال به هیچ روی روا نیست که پنداشته شود علی بن ابی طالب (ع)، حسن، حسین و محمد- پسران آن حضرت- عبد الله، قثم، فضل و عبید الله پسران عباس، عبد الله پسر جعفر بن ابی طالب، عمار بن یاسر، خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین، ابو ایوب انصاری، ابو الهیثم بن التیهان و عموم پیروان و شیعیان علی (ع) از مهاجر و انصار و شرکت کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان- که متدین و مسلمانان واقعی هستند- گروه گمراه و تبهکار و سرکش و بیرون از دایره ایمان و اسلام و دشمن خدا و تبری جوینده از آیین خدا باشند و ملعون و سزاوار جاودانگی در دوزخ؛ و در مقابل، افرادی چون عایشه، طلحه، زبیر، حکم بن ابی العاص و پسرش مروان، عبد الله بن ابی سرح، ولید بن عقبه، عبد الله بن عامر بن کریز بن عبد شمس و نظایر ایشان که در جنگ جمل بوده‌اند گروه هدایت شده باشند و سزاوار بزرگداشت و جاودانگی در بهشت. این دو تن گفته‌اند در عین حال که ما منکر این موضوع نیستیم، ایمان هم به آن نداریم زیرا دلیلی در دست نیست که آنچه گفتیم کاملا درست باشد و این موضوع را درباره گروه دیگر هم منکر نیستیم که آنان- عایشه و طلحه و زبیر و پیروان ایشان- در اشتباه بوده و گروه گمراه‌کننده، ملعون، دشمن خدا و بیزار از دین او و مستحق جاودانگی در آتشند و علی (ع) و اصحابش گروه راهنمون و هدایت شده‌اند و ولی خدا در راه خدایند و در قبال جنگ با عایشه و طلحه و زبیر و کشتن کسانی که کشته‌اند، سزاوار ثواب بزرگ و بهشت هستند.

و گفته‌اند منزلت این دو گروه منزلت دو گروهی است که یکی از ایشان تبهکار و سزاوار لعن و نفرین است ولی آن گروه را به طور مشخص کسی جز خدای عز و جل نمی‌شناسد و نمی‌داند. سخنی که از این دو تن نقل کردیم، سخنی مشهور است و جاحظ «۱» آن را از قول ایشان در کتاب فضیلهٔ المعتزله آورده است و اصحاب مقالات

---

(۱) عمرو بن بحر معروف به جاحظ (۲۵۵- ۱۵۰ ه ق) از دانشمندان بزرگ قرن دوم و سوم هجری که فرقه جاحظیه هم منسوب به اوست، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به خطیب، تاریخ بغداد؛ ج ۱۲، ص ۲۲۰- ۲۱۲. م

نبرد جمل ،ص:۳۱

هم آن را نقل کرده‌اند و دانشمندان در مورد صحت صدور این قول از آن دو، اختلافی ندارند و حتی آن دو تا هنگام مرگ بدون تردید همین عقیده را داشته و با آن عقیده از دنیا رفته‌اند.

(۱) ابن یحیی نقل می‌کند که ابو الهذیل علاف هم «۱» در مورد امیر المؤمنین علی (ع) و عایشه و طلحه و زبیر همین عقیده را داشته و نظر این دو پیشوای معتزله را پیروی می‌کرده است و همواره بر همین اعتقاد بوده تا درگذشته است.

شیخ و دیگر متکلم بزرگ معتزله که در فقه و احکام شریعت هم صاحب‌نظر است، ابو بکر اصم «۲» می‌باشد که به جریال هم معروف است. او می‌گوید: من در مورد هر یک از دو گروه شرکت‌کننده در جنگ جمل متوقف هستم و درباره هیچ کدام نه به هدایت حکم می‌کنم و نه به گمراهی و درباره پسندیدگی و برتری هیچ‌یک از دو گروه سخن نمی‌گویم، ولی می‌گویم اگر علی بن ابی طالب (ع) در جنگ با عایشه و طلحه و زبیر به این قصد و نیت بوده است که از فتنه و فساد در زمین جلوگیری کند و آنان را از به ناحق چیره شدن و ستم بر بندگان خدا بازدارد، همانا که راهش صحیح و مأجور است و اگر با این کار اراده زور و ستم و استبداد و کومت بدون مشورت با علما را داشته و می‌خواسته است با چیرگی بر مردم فرمانروایی کند و به دیگران زیان برساند گمراه و گمراه‌کننده و اهل دوزخ است. سپس سخن خود را چنین توضیح داده است که من از آن جهت که موضوع برایم پوشیده و نیت افراد برایم پنهان و باطل شبهه‌انگیز و حق نزد عاقلان سخت پوشیده است، چنین می‌گویم، و درباره گروه دیگر نیز همین گونه می‌گویم که اگر عایشه و طلحه و زبیر در جنگ با علی (ع) و یارانش قصد داشته‌اند او را از استبداد در حکومت بدون

رضایت علما بازدارند و از قاتلان عثمان خونخواهی کنند و کار خلافت را به شورا واگذارند تا مسلمانان خود هر که را می‌خواهند برگزینند، بدون تردید افرادی هدایت‌کننده،

---

(۱) محمد بن هذیل عبدی نخستین متکلم نظری معتزله (۲۳۵- ۱۳۰ ه ق) است و از آثارش چیزی بر جای نمانده است. رجوع کنید به دانشنامه ایران و اسلام؛ مقاله ینبرگ، ص ۱۱۲۶- ۱۱۲۴. م

(۲) ابو بکر اصم قهستانی (درگذشته ۳۱۳ ه ق). رجوع کنید به معجم المؤلفین؛ ج ۹ ص ۱۵۹. م

نبرد جمل ،ص:۳۲

نیکوکار و مستحق پاداش بوده‌اند، و اگر با این کار قصد دنیا و تعصب و تباهی در امر خلافت و عهده‌دار شدن آن- بدون خشنودی علما- را داشته‌اند، بدون تردید گمراه و مستحق لعنت و جاودانگی در آتشند. جز اینکه برای من دلیل و حجتی وجود ندارد که معنی اعمال آنان را بفهمم و بدین سبب در مورد آنان نیز همان گونه که در مورد علی (ع) و همراهانش متوقف هستم، متوقفم؛ اگر چه بگویند طلحه و زبیر از علی (ع) در آنچه انجام داده است نیکوحال‌تر بوده‌اند.

(۱) هشام فوطی و دوستش عباد بن سلیمان صیمری «۱»- که این دو هم از پیشوایان فرقه معتزله‌اند- چنین می گویند که علی (ع) و طلحه و زبیر و عایشه و گروهی از هر طرف بر حق و هدایت و راه راستند، ولی باقی یاران هر دو گروه گمراه و در هلاکتند و این بدان سبب است که عایشه و طلحه و زبیر به منظور خونخواهی عثمان از کسانی که به او ستم کرده بودند، به بصره رفتند و قصدشان امر به معروف و نهی از منکر بوده و ظاهرا هم برای طلب رضای خداوند این کار را کرده‌اند. علی بن ابی طالب (ع) هم به منظور آنکه با آنان در مورد مصالح اسلام و مسلمانان و جلوگیری از فتنه مذاکره کند و عوام را از مداخله در اموری که به آنان مربوط نبود بازدارد و و در کاری که سررشته آن در دست عالمان و خردمندان است بر مبنای انصاف و کوشش در راه وصول به حق، به تراضی و توافق برسد، به آن کار اقدام کرد. ولی همین که دو گروه رویاروی شدند، سفلگان و عوام ایشان در برافروختن آتش جنگ شتاب کردند، و بدون آنکه اوضاع در اختیار رهبران باشد، جنگ را شروع کردند و کار از دست پیشوایان بیرون شد و در واقع فتنه و خونریزی به دست عامه مردم صورت گرفت و حال آنکه علی (ع) و طلحه و زبیر و عایشه و بزرگان اصحاب ایشان که اهل فضل بودند به آن کار راضی نبودند و بدین سبب است که پیروان هلاک و نابود شده‌اند و سران و رهبران نجات یافته.

این سخن ایشان شبیه همان سخن است که از قول برخی از عامه نقل کردیم؛ البته از جهتی با آن اختلاف دارد و آن اینکه هشام فوطی و عباد مسائلی را که بسیار آشکار است مورد انکار قرار داده‌اند و در آن علم اضطراری را وارد کرده‌اند.

---

(۱) نام هشام بن عمرو فوطی و عباد بن سلیمان صیمری یا ضمری در کتابهای ملل و نحل ضمن بحث مکرر آمده است، رجوع کنید به توضیح الملل، چاپ استاد دانشمند سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۲ ه ش؛ ج ۱، ص ۹، ۹۸، ۹۹. م

نبرد جمل ،ص:۳۳

(۱) دیگر بزرگان معتزله مانند بشر بن معتمر، ابو موسی المراد «۱»، جعفر بن بشر، اسکافی، خیاط، شحام، ابن مجالد بلخی، جبایی و پیروان ایشان، و شیعیان امامیه و زیدیه معتقدند که امیر المؤمنین علی (ع) در همه جنگهای دوره حکومت خود بر حق بوده و در جنگ با مردم بصره و شامیان و خوارج نیز بر حق بوده و مأجور است و آنچه را خدای بر او واجب کرده بود انجام داده است و نیز معتقدند همه کسانی که بر او خروج کرده و با آن حضرت جنگ کرده‌اند، از راه حق و هدایت گمراهند و به سبب مخالفت و جنگ با او مستحق دوزخ و آتشند. در عین حال این کسانی که از معتزله نام بردیم عایشه و طلحه و زبیر را از استحقاق عقاب بیرون دانسته و چنین می‌پندارند که آنان به سبب توبه و پشیمانی از آنچه در جنگ انجام داده‌اند مستحق پاداشند. و در این مورد بر

خلاف ظاهر اعمال آنان حکم کرده‌انـد و دلایل آنان در این مورد ضـعیف است و من چنین می‌پندارم به منظور تقیه از عامه مردم و تقرب به حاکمان زمان چنین اظهار داشـته‌اند و شـکی نیست که اشـخاص آگاه به اخبار و کسانی که عالم به علم کلامند و در زمره تقلیدکنندگان نیستند این عقیده را باطل می‌دانند.

همین افراد معتزله که نام بردیم در این مورد با عقیـده‌ای که اصم اظهار داشـته است به شدت مخالفند، زیرا او چنین اظهار داشـته که معاویه هم به مناسـبت اجماع امت بر امامت او، امام بر حق بوده است، البته پس از کشـته شـدن امیر المؤمنین علی (ع). همین مرد در عین حـال دربـاره امـامت علی (ع) شـک و تردیـد کرده است و مـا این شـک او را در مبـاحث گذشـته این کتاب آوردیم. همه این اشـخاص که نـام بردیم غیر از اصم، علی (ع) را بر راه حق و صواب می‌داننـد و کسانی را که با او جنگ کرده‌انـد فاسق و تبهکار؛ و در مورد معاویه و عمرو عاص هم که با امیر المؤمنین علی (ع) مخالفت کرده و جنگ با او را روا دانسـته‌اند حکم بر دوزخ می‌دهند و معتقدنـد که آن دو در حـال فسـقی که موجب دوام عقاب است از دنیا رفته‌انـد. و نیز اعتقاد دارنـد که هر کس به امامت معاویه و صحیح دانستن جنگ او با علی (ع) معتقد باشد، گمراه و خارج از اسلام و مستحق جاودانگی در آتش است و این گروه

---

(۱) لقب این مرد در کتابهـای ملل و نحل مردار آمـده است و ضـمن فرق معتزله فرقه مرداریه ذکر شـده است. او در گذشـته حـدود ۲۲۶ ه ق است. رجوع کنید به شهرستانی، الملل و النحل؛ ج ۱، ص ۶۸. م

نبرد جمل ،ص:۳۴

از معتزله که نـام بردیم و عموم شـیعیانی که بعـدها از خوارج شده‌انـد، در تخطئه معـاویه و عمرو عاص و گمراهی آنان در جنگ با علی (ع) متفقند.

گروهی از مرجئه «۱» و گروهی از اصحاب حدیث که مجبره‌اند نیز همین عقیده را دارند، با این تفاوت که در مورد عذاب معاویه و عمرو عـاص و به دوزخ در افتـادن آن دو سـکوت می‌کننـد و برای آن دو و همه کسـانی که همراه آن دو بوده‌انـد و ظاهرا مسـلمان شمرده می‌شدند امید عفو از پیشگاه خداوند دارند و آنان در مورد خوارج هم با اینکه حکم به گمراهی آنان می‌دهند همین عقیده را دارند.

(۱)

عقیده خوارج

(۲) خوارج همگی می‌گویند که علی (ع) در جنگ با مردم بصره و شامیان، بر حق و صواب بوده است و آنان که با علی (ع) جنگ کرده‌اند کافر و گمراه و سزاوار جاودانگی در آتشند. با وجود این مدعی هستند که علی (ع) در خودداری از ادامه جنگ با شامیان پس از اینکه آنان قرآنها را بلنـد کردنـد مرتکب خطا شـده است، زیرا آنان با این کار حیله کردند. خوارج در این مورد خود را هم گنهکار می‌دانند، که نخست در این کار موافق بوده‌اند و از ادامه جنگ با سـتمگران خودداری کرده‌اند ولی مدعی هسـتند که چون پشـیمان شده‌اند و توبه کرده‌اند و به جنگ قیام کرده‌اند از عهده جبران گمراهی خود بیرون آمده‌اند و به اسـلام و ایمان بازگشته‌اند و چون علی (ع) تقاضای آنان را برای ادامه جنگ نپذیرفته و بر صلح با معاویه پایدار مانده است از دین مرتد و از دایره اسلام بیرون رفته است. این شـبهه ایشـان مضـمحل شـده است و فسـاد آن بر اهـل خرد پوشیده نیست، زیرا علی (ع) از جنـگ بـا شامیـان دست برنـداشت مگر به سـبب سـستی و زبـونی یـاران خود و اینکه از یـاری او خودداری کردنـد و از ادامه جنگ دست برداشـتند و او را مجبور به پذیرفتن حکمیت کردند و پس از آن در مدت صـلح، ادامه جنگ برای آن حضرت جایز نبوده است که پیمان‌شکنی میان هر ملتی به ویژه ملت مسلمان ممنوع و نارواست.

(۱) «مرجئه، گوینـد که مسـلمانان را گنـاه با ایمان هیـچ ضـرر نرسانـد». به نقل از توضیـح الملل؛ ج ۱، ص ۱۴. و برای اطلاـع بیشتر رجوع کنید به اشعری، المقالات و الفرق، تعلیقه استاد دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران، ۱۳۶۰ ه ش؛ ص ۱۳۱. م

نبرد جمل ،ص:۳۵

(۱)

عقیده شیعه

(۲) شـیعه در مورد کفر کسـانی که با امیر المؤمنین علی (ع) جنگ کرده‌انـد اجماع دارنـد، ولی در عین حال آنان را از ملت اسـلام بیرون نمی‌داننـد، زیرا کفر آنـان از طریـق تأویـل، کفر ملی است و در واقع از اسـلام بیرون نرفته‌انـد، زیرا به توحیـد و نبوت گواهی می‌دادند و برخی فرایض دینی را برپا می‌داشـته‌اند و بدین گونه از اسـلام بیرون نبوده‌اند، هر چند که از ایمان بیرون و مستحق لعنت و جاودانگی در آتش می‌باشند. در مباحث قبل هم این موضوع را گفتیم.

معتزلیـانی هم که درباره کسانی که با امیر المؤمنین جنگ کرده‌انـد حکم به فسق و اسـتحقاق جاودانگی در آتش داده‌انـد، حکم به کفر آنـان نداده‌انـد و حـال آنکه خوارج و اهل بصـره و اهل شام را تکفیر می‌کننـد و با کفری که خود در مورد آنان اعتقاد دارنـد، آنـان را از دایره اسـلام و ملت مسـلمان بیرون می‌داننـد. برخی از خوارج نیز اهل بصـره و شام [شـرکت کننـدگان در جنگ جمل و صفین که با علی (ع) جنگ کرده‌اند] را علاوه بر کافر، مشرک هم می‌دانند.

اینهـا که بر شـمردم خلاصه اقوالی بود که نشان دهنـده اختلاف آراء اهل قبله در مورد فتنه جمل- و کشـته‌شدگان در آن- و جنگ صفین و نهروان بود و من سـعی کردم اقوال اربـاب مـذاهب را- که از قول ایشـان نزد دانشـمندان محفوظ است- بیـان کنم، هر چند معتقـدان به برخی از این اقوال از میان رفته‌انـد و اجماع بر تباهی و باطل بودن گفته‌های ایشان است. گفته می‌شود برخی از معتقدان به این اقوال تا این زمان باقی هسـتند و هنوز کاملا منقرض نشده‌انـد و بنا بر این در مورد فساد عقیـده این دسـته هنوز اجماع صورت نگرفته است، با این وجود برای هر خردمندی که در آن دقت کند، دلایل واضحی بر بطلان آن عقاید موجود است.

اکنون من به خواست و یـاری خداونـد متعـال بخشـی از ادله و احتجاجـاتی که در بطلاـن هر یـک از این عقایـد- که بر خلاف حق است- اقـامه شـده است را بیان می‌کنم و از اخبار نقل شـده در مورد درستی راه و بر حق بودن امیر المؤمنین علی (ع) در جنگهایش مختصـری می‌آورم که همین مختصر از اطاله سخن بی‌نیاز می‌کند و بخشی از اسباب و انگیزه‌های جنگ جمل را همان گونه که در آغاز این کتاب تعهد کردم خواهم آورد.

نبرد جمل ،ص:۳۶

(۱)

عصمت امیر المؤمنین علی (ع)

(۲) در مورد بر حق بودن امیر المؤمنین (ع) در تمـام جنگهـای دوره حکومتش و بر حق بودن او در تمـام گفتارهـا و کردارهـایش و موفق بودن افرادی که آراء او را پـذیرفته و به آن مقر بوده‌انـد؛ و همچنین در مورد بر باطـل بودن سـتیزه‌گران و دشـمنان او، نخسـت باید دلایل روشن عصمت او را از خطا و لغزش مورد بررسی قرار داد.

به این موضوع از دو طریق می‌توان رسید، نخست امور اعتباری و دوم اعتماد به اخباری که در این مورد رسیده است.

مهمترین موضوع اعتبـاری که دلیل بر عصـمت آن حضـرت و در عین حال دلیل بر امامت ایشان و وجوب اطاعت همگان از اوست،

این است که امام ناچار باید عصمتی همچون عصمت پیامبران داشته باشد و دلایل این موضوع بسیار است و ما آن را در کتابهای معروف خود که در موضوع امامت نوشته‌ایم آورده و ثابت کرده‌ایم و به سؤالهایی که در این مورد شده است پاسخ داده‌ایم؛ از جمله اینکه امامان پیشوایان دینی هستند و معنی پذیرفتن کسی را به امامت، پیروی از او و اقتدا کردن به اوست و حقیقت اقتدا عبارت از پیروی کردن از گفتار و کردار امام است، از این روی که امام حجت است و در مورد پیروی از حجت معصوم چنان نیست که در اثر ادله و مطابق بودن رفتار و گفتار او با دلایل از او پیروی شود، بلکه فقط به دلیل اینکه او حجت است باید از او پیروی کرد، زیرا اگر چنین نباشد باید از هر مدعی مذهب و صاحب مکتبی- که سخن او ظاهرا منطبق با ادله است- بدون در نظر گرفتن حجت بودن گفتار و کردارش پیروی کرد و به او اقتدا نمود و او را امام دانست، و این باطل است. زیرا ما با برخی از گفتار و کردار کافران یهود و مسیحی و دیگر گمراهان و اهل باطل از این نظر که دلایلی بر صحت گفتار و کردارشان وجود دارد موافقیم، و هرگز از این جهت که آنان مطلبی را نقل کرده یا عملی را انجام داده‌اند به آنان توجهی نداریم و هیچ گونه شکی در نادرستی آن مطالب نیست.

وانگهی یکی از اسباب نیاز عامه مردم به امامان (ع) این است که اشتباه و خطا برای رعیت ممکن و جایز است و آنان از عصمت برخوردار نیستند و باید امام، امت را از خطا و اشتباه نگه دارد و او را از هر گونه کژی به استقامت و راستی وادارد و او را از سهو و اغفال بیاگاهاند و در مورد جنایاتی که انجام می‌دهد بر او حد جاری

نبرد جمل ،ص:۳۷

سازد (۱) و اگر امامان همچنان که ما در مباحث خود ثابت کرده‌ایم معصوم نباشند، خود در کارها و اشتباهات رعیت شریکند و محتاج به آن خواهند بود که ائمه معصومی آنان را هدایت کنند و بی‌نیاز از داعیان و رهبران نخواهند بود و این به اجماع باطل است و مسلم است که ائمه خود باید بی‌نیاز از امام باشند. علاوه بر این دلیل، ادله دیگری هم- که بسیار است- در مورد عصمت ائمه به طور مفصل در کتابهای خود آورده‌ایم که در جای خود موجود است و آن را استقصاء کرده‌ایم، و عصمت امامان به همان گونه که بیان کرده‌ایم ثابت شده است. امت مسلمان هم در این مسأله اجماع دارد که اگر کسی بلافاصله پس از پیامبر (ص) به امامت می‌رسید، اطاعت و فرمانبرداری از او بر همگان لازم می‌بود و چون در مورد هیچ کس از مدعیان امامت، ادعای عصمت نشده است و ما با نظر صحیح، عصمت را برای امام واجب می‌دانیم و از سوی دیگر شیعه امامیه اجماع بر عصمت علی (ع) دارند، از میان همه مدعیان و از میان همه مردم فقط علی (ع) مخصوص به امامت است و اگر چنین نباشد حق از اجماع مردمی که اهل نمازند [مسلمانان شیعه] بیرون می‌رود و آنچه در عقلها در مورد وجوب عصمت ائمه ثابت شده است فاسد و باطل می‌گردد؛ و چون عصمت علی (ع) از خطا و لغزش بدین گونه ثابت می‌شود، لازم است که از جهت عصمت همچون رسول خدا (ص) باشد و در همه گفتار و کردار خویش به حقیقت و راه راست بگرود و به طور قطع و یقین باید بر خطا و گمراهی مخالفان او و استحقاق آنان بر عقاب حکم کرد و این موضوع برای هر کس که تدبر کند روشن است. و خداوند توفیق دهنده بر راه صواب است.

دلیل دیگری که بر امامت علی (ع) دلالت دارد این است که اثبات مقام امامت به آراء و شورای مردم نیست و چون فساد این موضوع معلوم است، واجب است در مورد ائمه نص وجود داشته باشد و چون موضوع حکومت و فرماندهی میان دو تن مورد تردید قرار گیرد و یکی از آن دو بر طبق نص امام باشد همان شخص امام است. علاوه بر جهات دیگر از این جهت هم امامت علی (ع) ثابت می‌شود، خاصه که دیگری از آوردن نص در مورد خود عاجز باشد و امامت را با رأی مردم به دست آورده باشد و چون این موضوع با رأی مردم فراهم نمی‌شود و نمی‌توان گفت حق از همه ائمه اسلام بیرون است،

امامت علی (ع) بر طبق نص ثابت می‌شود.

اشاره

نبرد جمل ،ص:۳۸

(۱)

پرداخت صدقه در حال نماز

(۲) از جمله نصوص قرآنی که دلالت بر امامت علی (ع) دارد این گفتار خداوند است که می‌فرماید: «همانا که ولی شما خداوند است و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آن کسانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.» «۱»
این خطاب به گروهی است که خداوند برای آنان اولیایی تعیین کرده و ضمن آن چنین بیان داشته است که خدا و رسول او و کسی از خودشان- که از او چنین تعبیر فرموده است: از کسانی است که ایمان آورده و نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع صدقه می‌دهند- ولی ایشان است. بدیهی است که در این مورد خداوند سمت ولایت را بر همه مکلفان عنایت نکرده است، زیرا در آن صورت اضافه فرد به خودش صورت گرفته و این محال است و از میان مؤمنان کسی را مخصوص به ولایت قرار داده است که علاوه بر ایمان و اقامه نماز در حال رکوع صدقه پرداخته است و چون در مورد هیچ کس از مؤمنان چنین ادعایی نشده- که در حال رکوع صدقه داده باشد- جز درباره علی (ع)، همان سخن شیعه صحیح است که ولایت ویژه علی (ع) است. و چون امامت او بدین گونه تأیید می‌شود، او در همه گفتار و کردارش بر صواب بوده و مخالفانش همان گونه که شرح دادیم بر خطایند.

(۳)

حدیث منزلت

(۴) یکی دیگر از دلایلی که مورد اجماع اهل قبله است و در صحت آن هیچ‌یک از علمای روایت و حدیث ستیزه نکرده‌اند، این گفتار پیامبر (ص) است که فرموده‌اند:
«منزلت علی نسبت به من چون منزلت هارون نسبت به موسی (ع) است بجز اینکه پس از من کسی پیامبر نخواهد بود.» «۲» به این ترتیب تمام منزلتهایی که برای هارون (ع)

---

(۱) آیه ۵۵ از سوره مائده، که به نقل عموم مفسران شیعه و گروه بسیاری از مفسران اهل سنت در مورد امیر المؤمنین علی (ع) نازل شده است. برای اطلاع از مجموعه روایاتی که در این باره آمده است، رجوع کنید به بحث مستوفای مرحوم علامه مجلسی، بحار الانوار؛ ج ۳۵، ص ۲۰۶- ۱۸۳ و استاد سید مرتضی فیروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح السته؛ ج ۲، ص ۱۹- ۱۳. که با توجه به منابع اهل سنت موضوع را بررسی کرده‌اند. م

(۲) برای اطلاع بیشتر از کتابهای اهل سنت که این حدیث را نقل کرده‌اند، مانند: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی، صحیح ابن ماجه و مسند احمد و مستدرک حاکم و خصائص نسائی، رجوع کنید به بحث مفصل استاد فیروزآبادی، فضائل الخمسه؛ ج ۱، ص ۲۹۹. م

نبرد جمل ،ص:۳۹

نسبت به موسی (ع) بوده است غیر از مقام نبوت که پیامبر استثناء کرده‌اند، برای علی (ع) ثابت می‌شود؛ از جمله آنکه خداوند فرمانبرداری از علی (ع) را بر امت محمد واجب کرده است همان گونه که فرمانبرداری از هارون (ع) را بر امت موسی (ع) واجب

کرده است و خداوند علی را برای امت مسلمان امام قرار داده است همان گونه که هارون را برای امت موسی؛ و این منزلت پس از رحلت رسول خدا (ص) نیز برای علی باقی است، همچنان که اگر هارون زنده می‌ماند پس از موسی (ع) برای او این منزلت باقی می‌بود و در هیچ حال علی (ع) از این منزلت بیرون نبوده است و بدین گونه امامت علی (ع) ثابت می‌شود و همچنان که قبلا بیان کردیم لازمه امامت، عصمت است و عصمت در هر کس که باشد همان گونه که توضیح دادیم همه اقوال و افعال او بر صواب خواهد بود و در نتیجه امیر المؤمنین علی (ع) در همه جنگها و همه کردار و رفتار خویش بر صواب بوده است و مخالفانش بر خطا و گمراه بوده‌اند.

(۱) در این مورد معتزله و حشویه و خوارج را پرسشهایی بوده است که پاسخ ایشان را در جای خود- غیر از این کتاب- داده‌ایم و با دلیل و برهان شبهه‌های آنان را زایل کرده‌ایم و آن را در این کتاب نیاوردم، زیرا با اثبات امامت علی (ع) به طرق دیگر، از آن بی‌نیازیم و در این کتاب به بیان همین دلایل بسنده کردیم و از بیان فروع مختلف و احتجاج خودداری کردیم و در مورد بر حق بودن علی (ع) و تباهی عقیده اصحاب جمل فقط به اصولی اشاره کردیم که هر کس به این کتاب ما نظر افکند مقصد عمده ما را بفهمد و اگر کسی خواهان شرح بیشتر است می‌تواند آن را در کتابهای ما و دیگر متکلمان گروه حق پیدا کند و غرض اصلی در این کتاب بیان دلایلی است که برای اثبات حقانیت علی (ع) در جنگهایش و بر خطا بودن مخالفان و کسانی که با او جنگ کرده‌اند، مورد نیاز است.

البته ما ضمن همین فصل موضوع امامت و ثبوت آن را بر مبنای اصول مخالفان خود، توضیح خواهیم داد ولی همان طور که قبلا توصیف و بیان کردیم، راه آنان بر نصوص نیست و حال آنکه در روایات آشکاری که از پیامبر (ص) نقل شده است بر حق بودن امیر المؤمنین علی (ع) در همه جنگهایش روشن، و گمراهی مخالفانش معلوم می‌شود.

(۲) از جمله این گفتار پیامبر که فرموده‌اند: «ای علی جنگ تو جنگ من و صلح

نبرد جمل ،ص:۴۰

تو صلح من است.» «۱» (۱) و این گفتار آن حضرت که: «من با آن کس که با تو جنگ کند در حال جنگم و با آن کس که با تو صلح کند و تسلیم باشد صلح و تسلیم هستم.» «۲» و این دو گفتار رسول خدا (ص) از طریق عامه و خاصه و از سوی محدثان سنی و شیعه روایت شده است و هیچ‌یک از علما متعرض طعن و سستی در سند آنها نشده‌اند و هیچ کس که در احادیث صاحب‌نظر باشد، مدعی نادرست بودن روایت این دو گفتار نشده است، و هر کس که راه او چنین باشد لازم است تسلیم این دو روایت شود و به آن دو عمل کند زیرا اگر این دو روایت سست و باطل بود، امت اسلامی خالی از عالمی نمی‌ماند که آن را تکذیب کند و دروغ بداند و از طعن سالم نمی‌ماند و جعلی بودن و نادرستی آن شناخته می‌شد و دلیل خداوند بر بطلان این دو روایت برپا می‌شد. سلامت ماندن این دو خبر از این گونه اعتراضات که گفتیم، دلیل واضح بر صحت آنهاست. (۲) دیگر از این گونه روایات، این گفتار نقل شده از پیامبر (ص) است که به علی (ع) فرموده‌اند: «ای علی درباره تأویل قرآن جنگ کن همچنان که من درباره تنزیل آن جنگ کردم.» «۳»

(۳) و نیز این گفتار پیامبر (ص) به سهیل بن عمرو و افرادی که همراهش آمده بودند تا وابستگان و بردگان مسلمان‌شده خود را برگردانند: «ای گروه قریش! آیا بس می‌کنید یا آنکه خداوند مردی را بر شما برانگیزد که درباره تأویل قرآن به شما ضربت بزند همچنان که من درباره تنزیل آن با شما جنگ کردم و ضربت زدم.» یکی از یاران پیامبر به ایشان گفت: ای رسول خدا او کیست؟ آیا فلانی است؟ فرمود: نه، بازپرسید:

آیا فلانی است؟ فرمود: نه، ولی آن کسی است که هم اکنون کفش را در حجره پینه می‌زند و اصلاح می‌کند. چون نگریستند ناگاه متوجه علی (ع) شدند که در حجره مشغول پینه زدن به کفش پیامبر (ص) بود. «۴»

(۴) و این گفتار پیامبر (ص) به علی (ع) که: «پس از من با ناکثان و قاسطان و

(۱ و ۲) این دو روایت با اختلافات لفظی اندک در صحیح ترمذی؛ ج ۲، ص ۳۱۹ و مسند احمد حنبل؛ ج ۲، ص ۴۴۲، آمده است و همچنین رجوع کنید به فضائل الخمسه؛ ج ۱، ص ۲۵۱. م

(۳ و ۴) برای اطلاع بیشتر از این دو روایت، رجوع کنید به نسائی، خصائص؛ ص ۴۰ و هیثمی، مجمع؛ ج ۵، ص ۱۸۶ و حاکم، مستدرک؛ ج ۳، ص ۱۳۹ و فضائل الخمسه؛ ج ۲، ص ۳۶۰- ۳۴۹. م

نبرد جمل ،ص:۴۱

مارقان جنگ کن.» «۱» و این روایت هم چون روایات پیش، از هر نوع خدشه در سند محفوظ مانده و هیچ کس دلیلی بر ضعف و سستی آن عرضه نکرده و چون هر دو گروه آن را روایت کرده‌اند، صحت و استواری آن ثابت است.

(۱) دیگر از اقوال پیامبر (ص) در این مورد، این سخن آن حضرت است که فرموده‌اند: «علی همراه حق و حق همراه علی است.» و «پروردگارا حق را همراه علی و هر جا که باشد قرار بده.» و این گفتار پیامبر (ص) را هم محدثان سنی نقل کرده و در کتابهایی که از صحابه ایشان شمرده می‌شود آورده‌اند و هیچ کس مدعی خدشه‌ای در سندش نشده و نسبت کذب به ناقلان آن نداده است و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر فساد آن وجود ندارد و لازم است معتقد به صحت و استواری آن بود. «۲»

(۲) دیگر از این نمونه، این گفتار رسول خداست که فرموده‌اند: «پروردگارا! دوست بدار هر کس که علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن می‌دارد و یاری کن هر کس او را یاری کند و از یاری آن کس خودداری کن که از یاری او خودداری کند.» و این سخن پیامبر (ص) مشهورتر از آن است که محتاج به بیان سندی باشد و از نظر محدثان و نقل‌کنندگان اخبار، حدیث استوار و مسلمی است. «۳»

(۳) و این گفتار پیامبر (ص) که فرموده‌اند: «ای علی! خدا بکشد آن را که با تو جنگ و ستیز کند و خدای دشمن بدارد آن را که با تو دشمنی کند.» این خبر هم مشهور و نزد اهل روایت معروف و مذکور است. «۴» (۴) دیگر از این موارد، این گفتار پیامبر است که فرموده‌اند: «هر کس علی را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد همانا خدا را آزرده است.» و بدین گونه آزار دادن علی (ع) را آزار خدای عز و جل دانسته‌اند و آزار دادن خداوند مایه گمراهی و خروج از ایمان است. «۵»

(۱) با اختلافات لفظی اندک، در مستدرک حاکم؛ ج ۳، ص ۱۳۹ و تاریخ بغداد؛ ج ۸، ص ۳۴۰ و ج ۱۳، ص ۱۸۶ با توضیح بیشتر آمده است و رجوع کنید به فضائل الخمسه؛ ج ۲، ص ۳۵۸. م

(۲) رجوع کنید به ترمذی، صحیح؛ ج ۲، ص ۲۹۸ و حاکم، مستدرک؛ ج ۳، ص ۱۱۹ و خوارزمی، مناقب؛ ص ۵۶. م

(۳) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به فضائل الخمسه؛ ج ۱، ص ۳۸۴- ۳۴۹. م

(۴ و ۵) رجوع کنید به علامه مجلسی، بحار الانوار؛ ج ۳۹، ص ۳۳۴- ۳۳۰، که از منابع اهل سنت نقل کرده است. م

نبرد جمل ،ص:۴۲

خداوند در آیه ۵۷ سوره احزاب می‌فرماید: «همانا کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت می‌کند و برای آنان عذابی خوارکننده فراهم ساخته است.» نظیر این احادیث که همگی دلالت بر صحت رفتار علی (ع) و خطای مخالفان او دارد بسیار است و اگر بخواهیم همه را نقل کنیم طولانی می‌شود و سخن به درازا می‌کشد و به خواست خداوند متعال همین مقدار که گفته شد برای غرض و مقصود ما کافی است.

(۱)

نظری درباره نصوص

(۲) اگر کسی بگوید، چگونه این اخبار را که خبر واحد است و از اخبار متواتر نیست و احتمال دارد که کسی آن را ساخته و پرداخته باشد مورد اعتماد و ملاک عصمت علی (ع) قرار می‌دهید؟ و چه تفاوتی میان شما و مخالفان شما وجود دارد؟ زیرا آنان هم از پیامبر (ص) اخباری در فضیلت فلان و بهمان و معاویهٔ بن ابی سفیان روایت می‌کنند، به او گفته می‌شود، اخباری که مخالفان ما در بیان فضیلت کسانی که نام بردی نقل کرده‌اند، دو نوع است؛ یک نوع آن روایاتی است که هر چند ما منکر صحت آن نیستیم ولی هیچ کس از ما آن را نقل نکرده است و مخالفان ما فقط خودشان آن را آورده‌اند، و حال آنکه فضایل و مناقب علی (ع) را- که ما نقل کرده‌ایم- آنان هم نقل کرده‌اند، ولی آن را آن گونه که خواسته‌اند تعبیر کرده‌اند و در معنی کردن آن مرتکب خطا شده‌اند، و نوع دوم اخباری است که به عقیده ما بدون تردید باطل است و دلایل ما در مورد بطلان آن اخبار چنان واضح است که بر اهل بینش و خرد پوشیده نیست. بنا بر این، این گونه روایاتی که ما یقین به بطلان آن داریم و درباره صدق و صحت راویانش تردید داریم چگونه قابل مقایسه با روایاتی است که ما درباره فضایل علی (ع) نقل کرده‌ایم و مورد قبول مخالفان ماست و تسلیم آن شده‌اند و در کتابهای خود آورده‌اند و در مورد هیچ‌یک از راویان آن طعنی نزده‌اند؟ و همان طور که قبلاً گفتیم، مخالفان ما به صحت آن روایات معتقدند و آن را نقل کرده و امانت راویان آن را پذیرفته‌اند. وانگهی قاعده بر این است که در احتجاج و جدل، اقرار به صحت آنچه که از طرف مقابل نقل می‌کند، موجب شبهه و تردید در صحت گفتار خود انسان است، زیرا در این صورت درستی ادعای مذکور را پذیرفته ولی معنی آن را با عقیده خود تعبیر و تفسیر می‌کند و همین اقرار به صحت گفتار طرف مقابل، موجب سستی

نبرد جمل ،ص:۴۳

ادعای مدعی است و دلیل و برهان بر صحت گفتار طرف مقابل است و چون در این مورد دیدیم که در صحت صدور اخباری که ما نقل کرده‌ایم، هر دو گروه اتفاق دارند، ولی آنان اعتقادشان در معنی و شرح آن اخبار با ما متفاوت است و این اختلاف نظر در معنی، میان ما و مخالفان ما وجود دارد، نمی‌توان اخباری را که ما در فضیلت علی (ع) آورده‌ایم با اخبار آنان در مورد دیگران برابر و این دو موضوع را یکسان دانست.

(۱)

انکار کردن خوارج و امویان، فضل علی علیه السلام را

(۲) اگر مخالفان ما بگویند اخباری را که شما درباره عصمت علی (ع) نقل می‌کنید- خوارج قبول ندارند و امویان هم آن اخبار را رد می‌کنند، با وجود روشن بودن گمراهی ایشان و انکارشان آنچه را که ما روایت می‌کنیم، می‌گوییم: انکار کردن ایشان اخبار ما را مانند انکار کردن ایشان اخبار شما راست و در این مورد تفاوتی نیست و هیچ‌یک از خردمندان ما و شما گفته‌های خوارج را قبول ندارند و خوارج را نمی‌توان شایسته نقل حدیث و روایت دانست. آنان به اخبار و روایات اعتماد ندارند زیرا تمام امت مسلمان غیر از خود را کافر می‌شمرند و همه فرقه‌های مسلمانان را- در روایاتی که نقل می‌کنند- مورد تهمت قرار می‌دهند و ظاهرا فقط به ظاهر قرآن اعتماد و اعتقاد دارند و همه فرایضی را که- به عقیده خودشان- منطبق با قرآن نباشد انکار می‌کنند و کسانی که اعتقاد و مذهب ایشان این چنین است هیچ‌گاه به آنچه که مخالف آن باشد اعتقاد ندارند.

اما در مورد امویان و طرفداران عثمان، سبب انکار ایشان، فضایل علی (ع) را، روشن و معروف است و آن حرص درباره نگهداری حکومت و تعصب درباره پادشاهان و ستمگران قبیله خودشان است و از این جهت نظیر خوارج هستند و نمی‌توان اعتراض آنان را

در مورد اخبار نقل شده پذیرفت، که خود از عمل به اخبار و روایات دور و از فهم معانی آن عاجز بودند و عمل به اخبار و روایات را رها کرده بودند و خدا را شکر که همگی منقرض شده‌اند و نه تنها هیچ کس از آنان باقی نمانده است که بتوان او را با فضایل علی سنجید بلکه از آنان هیچ دانشمندی هم باقی نمانده و هیچ عالمی نداشته‌اند که مخالفت او در مورد چیزی از احکام قابل نقل باشد. بنا بر این اخبار مورد اعتماد ایشان هم نظیر اخبار خوارج

نبرد جمل ،ص:۴۴

است، بـا این تفاوت که خوارج در مورد اخبـاری که مـا در موضوع عصمت علی (ع) بیـان داشته‌ایم طعنی که می‌زننـد کافر بودن راویـان است و آنان علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر و عایشه را هم کافر می‌داننـد و حتی هر کس که یکی از این اشـخاص را دوست بدارد و او را مسلمان بداند نیز کافر می‌دانند و این طعن ایشان همه راویان مسلمان را در بر می‌گیرد و به همین سبب طعن آنان قابل اعتنا نیست و ارزشی ندارد، و حال آنکه طعن ما در مورد اخباری که ناصبی‌ها نقل کرده‌اند به سبب دروغگویی ایشان و وجود دلیل روشن بر باطل بودن معنـای آن حـدیث است بـدون اینکه در مورد عقیـده آنـان که نـاصبی بودن است طعنی بزنیم، هر چنـد بطلان عقیده ایشان برای ما قطعی است. به این ترتیب فرق میان ما و کسانی که به ما در مورد این اخبار اعتراض می‌کنند روشن شد.

(۱)

جواز کشتن ناکثان [شرکت کنندگان در جنگ جمل]

(۲) در این مـورد بر صـواب بـودن علی (ع) در جنگهـایش و بر خطـا بودن و گمراهی مخالفـانش را که در این بـاره شـک و تردید داشتند، توضیح می‌دهیم.

بـا توجه به امامت منصوص امیر المؤمنین علی (ع) و اعتقاد به عصـمت ایشان بر طبق اخباری که نقل کردیم یقین حاصل می‌شود که آنچه علی (ع) معتقد بوده و گفته و عمل کرده، عین حقیقت بوده است و چون صـحت اخباری که قبلا آوردیم ثابت شد و مضمون آن هم بر طبق حکم پیـامبر (ص)- در مورد فسق و خروج از ایمان جنگ کننـدگان با علی (ع)- ثابت شـده است، هیـچ گونه راهی برای شک کردن در حقانیت علی (ع) و خطای مخالفان او باقی نمی‌مانـد، و به همین اندازه که اکنون و در فصـلهای گذشـته گفتیم برای خردمندان کافی است و برای اقامه دلیل و حجت در مباحثه با مخالفان بسنده است.

مـا برخی از عقایـدی را که مخالفان ما در مورد امامت گفته‌انـد و اختلاف آنان درباره شـمار افرادی که با بیعت ایشان امامت منعقد می‌شـود، و اجتمـاع آنـان را در مـواردی کـه اتفـاق نظر داشـته‌اند، نیز بیـان می‌کنیم تـا هر کس به این کتـاب می‌نگرد قـوت حق را تشخیص دهد و قدرت احتجاج و مناظره بیشتر پیدا کند و خداوند توفیق دهنده بر صواب است.

نبرد جمل ،ص:۴۵

(۱)

بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) پس از عثمان

اشاره

(۲) با اخبار متواتر و احادیث آشکار این موضوع ثابت شده است که امیر المؤمنین علی (ع) در فتنه‌ای که منجر به کشته شدن عثمان شـد، گوشه‌گیری کرده و حتی از خـانه خود در مـدینه بیرون رفته است «۱» تـا بر او این گمـان برده نشود که رغبتی در بیعت کردن مردم با خود داشـته است. اما اصـحاب پیامبر (ص) پس از کشـته شدن عثمان به جسـتجو برآمدند و از محل او پرسـیدند تا او را پیدا

کردند و به حضورش رفتند و مسئلت کردند که امامت مردم را بر عهده گیرد و از ترس خود در مورد تباه شدن کار مردم شکایت کردند، و آن حضرت از پذیرش فوری خلافت خودداری کرد، زیرا سرانجام کار را می‌دانست و آگاه بود که آن قوم با او مخالفت خواهند کرد و در دشمنی نسبت به او یکدیگر را یاری خواهند داد، ولی خودداری او از پذیرفتن تقاضای آنان پذیرفته نشد و در آن باره اصرار کردند و او را به خداوند سوگند دادند و گفتند:

هیچ کس برای امامت مسلمانان غیر از تو شایسته و سزاوار نیست و کسی جز تو را پیدا نمی‌کنیم که بتواند به این کار قیام کند و باید درباره کار دین و مسلمانان از خدا بترسی و این کار را بپذیری. امیر المؤمنین علی (ع) در این هنگام متذکر شد که مسلمانان با یکی از همان دو تنی که بعدها پیمان‌شکنی کردند، یعنی طلحه و زبیر بیعت کنند و در این مورد ایثار کرد و متعهد شد که تا هنگامی که آن دو در مورد اصلاح دین و مواظبت از اسلام عمل کنند آنان را یاری دهد. اما مسلمانان از بیعت با هر کس دیگر جز علی (ع) خودداری کردند و هیچ کس جز او را به امیری نپذیرفتند.

چون این خبر به طلحه و زبیر رسید هر دو با اظهار رغبت به بیعت با آن حضرت، به حضورش آمدند و با کمال رضایت او را در امامت بر خود مقدم داشتند، اما علی (ع) نپذیرفت و آن دو اصرار کردند که بیعت ایشان را با خود بپذیرد و همه مردم نیز با رضایت بر امامت آن حضرت اتفاق کردند و تصمیم گرفتند با هیچ کس دیگر غیر از

---

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۵۴ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۳۳۱، آمده است که چون عثمان محاصره شد علی (ع) در خیبر بود و در عقد الفرید ابن عبد ربه، چاپ مصر، ۱۹۶۷ م؛ ج ۴، ص ۳۱۰، آمده است که علی (ع) در فتنه کشتن عثمان به ینبع (از شهرهای ساحلی دریای سرخ) رفت و چون کار بر او (عثمان) دشوار شد نامه نوشت و تقاضا کرد که آن حضرت به مدینه بازگردند. و در الامامة و السیاسة ابن قتیبه چاپ طه محمد الزینی، مصر، بدون تاریخ؛ ص ۳۷، نیز نظیر همین مطلب آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۴۶

او بیعت نکنند و به امیر المؤمنین گفتند: اگر این تقاضای ما را، در مورد قبول امامت و بیعت با خود، نپذیری در اسلام شکاف و در دین رخنه‌ای پدید خواهد آمد که اصلاح آن ممکن نخواهد بود. علی (ع) که برای تأکید حجت، از پذیرش خلافت خودداری می‌کرد، پس از شنیدن این گفتار آنان، برای بیعت دست دراز کرد و مردم همچون شترانی که به آبشخور هجوم می‌آورند برای بیعت هجوم آوردند؛ آن گونه که از شدت هجوم ردای علی (ع) را پاره کردند و حسن و حسین از فشار مردم زیر دست و پا افتادند.

(۱) این بیعت نموداری از رغبت و اشتیاق مردم درباره حکومت علی (ع) بود و اینکه او را بر تمام افراد دیگر مقدم می‌دانستند و خواهان هیچ کس دیگر نبودند و برای خود چاره و پناهی جز این کار نمی‌دیدند و با این ترتیب بیعت همه مهاجران و انصاری که در بیعت عقبه و جنگ بدر شرکت کرده بودند و همه مؤمنانی که در راه دین پیکار کرده و از پیشگامان تشرف به اسلام بودند و در التزام رکاب پیامبر نیکو از آزمایش بیرون آمده بودند و از نیکان و صالحان و گزیدگان شمرده می‌شدند صورت گرفت. و بیعت با علی (ع) چنان نبود که یک یا دو یا سه تن بیعت کرده باشند؛ آنچنان که بیعت با ابو بکر منحصر به چند تن از یارانش بود و تنها نخست بشیر بن سعد با او بیعت کرد و پس از او گروهی دیگر از مردم آن کار را انجام دادند. «۱» برخی هم گفته‌اند بیعت با ابو بکر نخست فقط از سوی بشیر و عمر بن خطاب صورت گرفته است. برخی هم گفته‌اند بیعت با ابو بکر با بشیر بن سعد و عمر بن خطاب و ابو عبیدة بن جراح و سالم (وابسته ابو حذیفه) تمام شده و صورت گرفته است. و گفته‌اند بیعت با کسی با کمتر از چهار تن از مسلمانان صورت نمی‌گیرد. برخی هم گفته‌اند بیعت با شرکت پنج تن صورت می‌گیرد؛ پنج تنی که با ابو بکر بیعت کرده‌اند

و نخستین افراد بوده‌اند، عبارتند از: قیس بن سعد (؟!) «۲» و اسید بن حضیر- که این دو از انصارند- و عمر و ابو عبیده و سالم، از مهاجران، و سپس دیگر مردم با توجه به بیعت این پنج تن بیعت کرده‌اند. به روزگار ما جبایی «۳» و پدرش و گروهی از اصحاب آنان بر همین عقیده‌اند.

---

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۳۴۷ و ابو بکر جوهری (در گذشته ۲۲۳ ه ق)، السقیفه و فدک، چاپ دکتر محمد هادی امینی؛ ص ۴۹ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۳۹. م

(۲) به احتمال قوی اشتباه است و همان بشیر بن سعد صحیح است. م

(۳) عبد السلام بن محمد جبائی (درگذشته ۳۲۱ ه ق) از بزرگان معتزله است. م

نبرد جمل ،ص:۴۷

(۱) در مورد بیعت با عمر بن خطاب هم همین گونه است؛ برخی پنداشته‌اند که بیعت با کسی، با بیعت کردن یک تن از مردم با او صورت می‌گیرد و از جمله متکلمانی که این چنین عقیده دارند، خیاط «۱»، بلخی، ابن مجالد و برخی از اصحاب اختیارند و می‌گویند بیعت و امامت برای عمر چنین صورت گرفت که ابو بکر به تنهایی امامت را برای عمر قرار داد و با او بیعت کرد. اینان درباره عثمان هم همین عقیده را دارند و می‌گویند خلافت عثمان فقط با بیعت عبد الرحمن بن عوف با او صورت گرفته است، ولی کسانی که با این گروه در این موضوع مخالفند می‌گویند بیعت با عمر از این جهت صورت گرفته است که ابو بکر با سمت امامتی که داشته است خلافت را برای او تعیین کرده است و در مورد عثمان هم می‌گویند علاوه بر عبد الرحمن بن عوف دیگر افراد شورا که چهار تن بوده‌اند نیز بیعت کرده‌اند و جمع بیعت‌کنندگان با عثمان پنج نفرند که یکی از ایشان عبد الرحمن بن عوف بوده است. بنا بر این، مخالفان ما هم معترفند که شمار بیعت کنندگان با ائمه ایشان [ابو بکر، عمر و عثمان] بسیار اندک بوده است و همان شماری است که ما ذکر کرده‌ایم و این خود از براهینی است که بر ضرر ایشان است.

حال آنکه بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) با شرکت همه مهاجران و انصار و مردمی که در بیعت رضوان شرکت داشته و در آن هنگام در مدینه بوده‌اند، صورت گرفته است. علاوه بر ایشان گروهی از مردم مصر و عراق که از صحابه و تابعین بوده‌اند و در آن هنگام در مدینه حضور داشته‌اند نیز بیعت کرده‌اند و هیچ کس مدعی نشده است که بیعت با علی (ع) فقط با بیعت یک تن یا یک شخص معروف صورت گرفته باشد و شمار بیعت کنندگان بیرون از شمار است و نمی‌توان گفت بیعت با امیر المؤمنین فقط با حضور چند تن صورت گرفته است و حال آنکه این موضوع درباره ابو بکر و عمر و عثمان گفته شده است.

و هرگاه موضوع امامت امیر المؤمنین علی و بیعت با او و برگزیدن آن حضرت به اجماع بزرگان مسلمانان و مؤمنان فاضل مهاجر و انصار، در حالت رضایت صورت گرفته باشد و حکومت علی (ع) با وضع بهتر و مؤکدتری از حکومت سه تن پیش از او مورد اجماع بزرگان مهاجر و انصار و تابعان قرار گرفته باشد

---

(۱) عبد الرحیم معتزلی معروف به خیاط و ابن الخیاط (در گذشته حدود ۳۰۰ ه ق) است.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین. م

نبرد جمل ،ص:۴۸

وجوب اطاعت و فرمانبرداری از او بر همگان ثابت می‌شود و بر همگان ارتکاب مخالفت با او و سرپیچی از فرمانش حرام می‌شود و حکم کردن در مورد مخالفان و کسانی که با او جنگ کرده‌اند واضح می‌شود که همگی گمراه هستند و مخالف امر او در بطلان است و کسی که از فرمانش سرپیچی کند تبهکار و فاسق است، زیرا خداوند متعال اطاعت از اولیای امر را در کتاب محکم خویش

واجب کرده و فرمـانبرداری از ائمه را قرین فرمانبرداری از خود قرار داده است، آنجا که فرموده: (۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.» «۱»

این آیه دلالت دارد بر اینکه سرپیچی از فرمان آنان همچون سرپیچی از فرمان خداوند می‌باشد و حکم آن یکسان است.

موضوع فـاسق و فـاجر بودن کسانی که با امام عادل جنگ کننـد، هم مورد اجماع اهل قبله می‌باشـد و هم به طریق عقل و نقل ثابت است. و چون امیر المؤمنین پس از بیعت عمومی مردم با او، مرتکب رفتاری نشـده که موجب خروج آن حضـرت از عـدالت باشد و پیش از آن هم هرگز متهم به خیـانت در دین نبـوده و از امـامت هم کنـاره نگرفته است، پس کسـی که از اطـاعت او سرکشـی کند گمراه است، تا چه رسـد به کسـی که با او جنگ کند و ریختن خون او و همراهانش را روا بدارد و با این کار موجب سـتم و تباهی بر روی زمین گردد، که در این صـورت طبق حکم صـریح قرآن او را بایـد بـا انواع عـذاب سـرکوب کرد که خداونـد چنین فرموده است: «همانا کیفر آنان که با خـدا و رسولش جنگ می‌کننـد و در زمین به تباهی می‌کوشـند جز این نباشد که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان را به خلاف قطع کنند یا از سرزمین خود تبعیدشان کنند.» «۲»

---

(۱) آیه ۵۹ از سوره چهارم (نساء). برای اطلاع بیشتر از اقوال مفسران رجوع کنید به شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان؛ ج ۳ و ۴، ص ۶۴. م

(۲) بخشی از آیه ۳۳ سوره پنجم (مائده) است. در این باره رجوع کنیـد به تفاسیر، از جمله محمد بن عبد الله که بیشتر به ابن عربی معافری اندلسی مشهور و در گذشته به سال ۵۴۲ ه ق است. در احکام القرآن؛ ج ۲، ص ۲۲۴ می‌گوید بدون تردید علی (ع) امام و حاکم مردم بوده است زیرا مردم بر او اجتماع کردنـد و برای او امکان نـداشت که مردم را به حال خود رها کند و خود او شایسته و سزاوارتر کسـی بود که با او بیعت شود و او به منظور حفظ مردم و جلوگیری از خونریزی و هرج و مرج که ممکن بود به شـکست- اسلام منجر شود بیعت مردم را پذیرفت، و چون مردم شام از او خواسـتند که قاتلان عثمان را به آنان تسـلیم کند، فرمود: نخست در بیعت درآییـد و سپس در طلب حق باشـید تـا به آن برسیـد؛ و در این بـاره علی (ع) از همگان نیک‌انـدیش‌تر و دارای فکر و تـدبیر صحیح‌تر بود، زیرا اگر می‌خواست بـا شـتاب و عجله قصاص کنـد قبایل قاتلان به طرفـداری از آنان قیام می‌کردنـد و جنگ سومی صورت می‌گرفت. از این رو به آنان مهلت داد تا مسئله حکومت و بیعت همگانی استوار شود و سپس با محاکمه و قضاوت صحیح موضوع را بررسـی کنـد و میان امت هیچ اختلافی نیست که برای امام جایز است جهت جلوگیری از فتنه و پراکندگی، قصاص را به تـأخیر انـدازد و بـا این ترتیب هر کس که بر علی (ع) خروج کرده، یـاغی و سـتمگر است و جنگ با سـتمگر و یاغی تا هنگامی که تسلیم حق نشود و صـلح نکنـد واجب است و جنـگ امیر المؤمنین بـا مردم شام که از بیعت خودداری کردنـد و با اصـحاب جمل و خـوارج کـه بیعـت او را شکسـتند واجب و بر حق بـوده است، و بر آنـان واجب بـوده است که به حضـور علی (ع) برونـد و برابرش بنشـینند و آراء خود را بر او عرضه دارنـد و بخواهنـد در صورت صـحت، برآورد و چون هیـچ کـدام چنین نکرده‌اند همگی یاغی و سرکشـند و مصـداق این گفتار خداونـد که می‌فرمایـد: «با گروهی که از حق سرکشـی می‌کننـد جنگ کنید تا به فرمان خدا تسلیم شونـد.» و معاویه سـعد بن ابی وقاص را سـرزنش کرد که چرا با او در جنگ همراهی نکرده است. سـعد پاسخ داد آری از اینکه در جنگ با گروه سرکش و ستمگر خودداری کردم پشیمانم، و مقصودش از گروه سرکش معاویه و پیروانش بود.

جصاص (درگذشته ۳۷۰ ه ق) در احکام القرآن؛ ج ۳، ص ۴۹۲، آورده که علی (ع) در جنگ با گروههای سرکش بر حق بود و در این باره هیچ کس مخالفت نکرده است.

و آلوسی در تفسیر روح المعانی؛ ج ۲۶، ص ۱۵۱، از حاکم نیشابوری و بیهقی از قول عبد اللّه بن عمر نقل می‌کند که می‌گفته است در هیـچ مورد آن قـدر پشـیمان نیسـتم و انـدوه نمی‌خورم که در مورد جنـگ نکردن خودم با گروه سـرکش، و مقصودش از گروه

سرکش معاویه و پیروان اوست که بر علی (ع) خروج کردند. آلوسی در این مورد سخن دیگری از خود اظهار نداشته ولی از برخی از علمای حنبلی نقل می‌کند که جنگ با سرکشان واجب است و علی (ع) که در مدت خلافت خود با آنان جنگ کرده است و به جهاد با کافران نپرداخته بهترین جهاد را انجام داده است و کار او برتر از جهاد بوده است.

نبرد جمل ،ص:۴۹

و این موضوع اگر پرده هوی و هوس آن را نپوشاند و خرد از درک آن کور نگردد، روشن است و از خداوند توفیق مسئلت می‌کنم.

(۱)

خودداری سعد بن ابی وقاص و اسامهٔ بن زید از شرکت در جنگ جمل

اشاره

(۲)

سؤال:

(۳) اگر کسی بگوید چگونه مدعی اجماع مردم در بیعت امیر المؤمنین علی (ع)

نبرد جمل ،ص:۵۰

هستید و حال آنکه خودتان می‌دانید که بر طبق اخبار صحیح، سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر بن خطاب، اسامهٔ بن زید و محمد بن مسلمه به اتفاق از شرکت در جنگ جمل و یاری دادن علی (ع) خودداری و با او مخالفت کردند.

(۱)

پاسخ:

(۲) به این شخص چنین پاسخ داده خواهد شد که حرکت نکردن این اشخاص در التزام امیر المؤمنین (ع) به بصره و عقیده آنان در خودداری از شرکت در جنگ جمل معروف و مشهور است، ولی این موضوع منافاتی با بیعت کردن آنان با علی (ع) و تسلیم شدن ایشان با آزادی و اختیار به امامت آن حضرت ندارد. کسی که ادعا می‌کند ایشان از بیعت با علی امتناع داشته‌اند چنین پنداشته است که خودداری آنان از یاری- دادن امیر المؤمنین در جنگ جمل به سبب خودداری آنان از بیعت بوده است و حال آنکه آنچنان که پنداشته نیست و گاهی برای آدمی در موضوعی که سلطان آن را با یقین مقرون به صلاح می‌داند شک و تردیدی حاصل می‌شود و سلطان هم به مناسبت رعایت پاره‌ای از مقتضیات، مصلحت نمی‌بیند که او را بر انجام چیزی که در آن شک دارد مجبور کند. گاهی هم آدمی کار صحیح و صواب دیگری را نادرست و منطبق بر هوی می‌داند و در این مورد به ایراد شبهه می‌پردازد و همین شبهه موجب می‌شود که بسیاری از مردم او را در مخالفت موجه و معذور بدانند. وانگهی هر کس که معتقد به امامت کسی باشد ناچار از هماهنگی در همه امور با او نیست و ممکن است در مورد کسی این اعتقاد را داشت که او رئیس و امام و مقدم در امور دینی است و در عین حال برخی از فرمانهای او را اجرا نکرد و اگر چنین نباشد هر کس که خدا را می‌شناسد و به او معتقد است نباید مرتکب خلاف شود و نباید با هیچ‌یک از فرمانهای پیامبری که به او ایمان دارد مخالفت کند و هیچ‌یک از مخالفان ما معتقد نیستند که در مورد امامت کسی باید در همه امور از او پیروی کرد. بنابراین نمی‌توان- این شبهه را پذیرفت که آنان بیعت علی (ع)

را قبول نداشته‌اند، وانگهی اخباری رسیده است که آنان اذعان به بیعت داشتند و در عین حال از یاری و مساعدت علی (ع) در جنگ جمل خودداری کردند و در این مورد بهانه‌هایی برای خود تراشیدند و جنگ جمل را کاری نادرست پنداشتند و در مورد خطایی که مرتکب شدند بهانه‌هایی آوردند که در نظایر آن آورده می‌شود.

نبرد جمل ،ص:۵۱

(۱) ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی «۱» در کتابی که درباره جنگ بصره (جمل) تصنیف کرده است از قول اصحاب خود، و همچنین دیگر راویان اخبار و سیره، از قول اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) روایت می‌کنند که چون امیر المؤمنین آهنگ بصره کرد، آگاه شد که سعد بن ابی وقاص، اسامه، محمد بن مسلمه و عبد الله بن عمر از حرکت با او سنگینی و خودداری می‌کنند. کسی پیش آنان فرستاد و چون آمدند، فرمود: از قول شما سخنان سبکی شنیده‌ام که خوش نمی‌دارم و در عین حال با آنکه بیعت من بر گردن شماست، شما را مجبور نمی‌کنم که همراه من بیایید. گفتند: چنین است. فرمود: چه چیز موجب شده است از همراهی با من خودداری کنید؟ سعد بن ابی وقاص گفت: من خوش ندارم در این جنگ شرکت کنم، که می‌ترسم مبادا مؤمنی را بکشم و اگر به من شمشیری بدهی که مؤمن را از کافر بازشناسد، همراه تو جنگ خواهم کرد.

اسامه گفت: تو گرامیترین خلق خدا در نظر منی، ولی من با خدا پیمان بسته و عهد کرده‌ام، با کسی که لا اله الا اللّه می گوید جنگ نکنم. اسامه به روزگار رسول خدا (ص) در یکی از جنگها با مشرکان نیزه خویش را به سوی مردی بلند کرد و آن مرد ترسید و لا اله الا الله گفت، اسامه توجه نکرد و نیزه را فرو آورد و آن مرد را کشت و چون این موضوع به اطلاع پیامبر (ص) رسید، فرمودند: ای اسامه آیا مردی را که شهادت لا اله الا الله می‌دهد می‌کشی؟ گفت: ای رسول خدا او این کلمه را برای نجات از مرگ بر زبان آورد. فرمودند: آیا از کشتن او نترسیدی؟ و اسامه مدعی بود که پیامبر (ص) به او فرموده‌اند: با شمشیرت همراه کسی که با کافران جنگ می‌کند، جنگ کن. چون جنگ میان مسلمانان درگرفت، شمشیرش را به سنگ زد و شکست. «۲»

عبد الله بن عمر هم گفت: من در این جنگ چیزی را درست نمی‌شناسم و از تو می‌خواهم مرا به کاری که نمی‌شناسم مجبور نکنی.

---

(۱) از دانشمندان بزرگ قرن دوم هجری (و در گذشته ۱۵۷ ه ق) است. برای اطلاع از نام کتابهای او، رجوع کنید به ندیم، الفهرست؛ ص ۱۰۵. م

(۲) برای اطلاع از این موضوع که در سریه بشیر بن سعد به فدک که در شعبان سال هفتم هجرت اتفاق افتاده است، رجوع کنید به واقدی، المغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ه ش؛ ج ۲، ص ۵۵۰. این ادعای اسامه که پیامبر به او چنان فرموده‌اند در آن کتاب نیامده است. م

نبرد جمل ،ص:۵۲

(۱) امیر المؤمنین (ع) فرمودند: هر شیفته و به فتنه درافتاده را نمی‌توان سرزنش کرد. مگر شما در بیعت من نیستید؟ گفتند: آری. فرمود: بروید که به زودی خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد. آنان اعتراف به بیعت کردند و برای شرکت نکردن خود بهانه‌هایی آوردند که امیر المؤمنین آن بهانه‌ها را باور نکرد و به آنان تذکر داد که با شرکت نکردن در جهاد، به فتنه در افتاده‌اند و فقط به همین مقدار قناعت کرد و لازم ندانست که بیش از آن چیزی بگوید، زیرا دلایلی که در مورد بر حق بودن آن حضرت وجود داشت چنان آشکار بود که او را از احتجاج با ایشان بی‌نیاز می‌ساخت و بیشتر گفتگو کردن با آنان ضرورت نداشت. وانگهی علی (ع) از باطن کار ایشان آگاه بود که برای مخالفت خود به هر حال بهانه‌تراشی خواهند کرد و ضرورتی برای تذکر بیشتر احساس نکرد و همان اندازه تذکر داد.

خداوند متعال هم در مورد این حالت بهانه‌تراشی آدمی در آیه‌های ۱۴ و ۱۵ سوره قیامت چنین فرموده است: «بلکه انسان بر نفس

خویش بیناست و هر چند عذرهایی بر خود بیفکند».

یکی از علما می گویـد: انگیزه آنان در یاری ندادن امیر المؤمنین (ع) پس از بیعت با آن حضـرت معلوم و آشـکار است و بهانه‌هایی که می‌آوردند نوعی حیله گری و سرپوش نهادن بر نیتهای درونی ایشان بود که از بیم رسوایی اظهار می‌داشتند.

او می گوید: سـبب اصلی خودداری سعد بن مالک «۱» از یاری دادن امیر المؤمنین (ع) حسـد بود، زیرا سـعد طمع داشت که خود به مقام خلافت رسد و چون از آن ناامید شد و به آن مقام نرسـید، حسد موجب آمد که از نصـرت علی (ع) خودداری کند و با رأی و اندیشه او مخالفت ورزد، و در واقع طمع سـعد درباره کاری که شایسـتگی آن را نداشت و گستاخی او در اینکه خود را همپایه علی (ع) بدانـد او را به تباهی کشاند و این موضوع از آنجا سرچشـمه می گرفت که عمر بن خطاب، سـعد را هم از اعضای شورای شـش نفری قرار داد و شایسـتگی او را برای رسـیدن به خلافت تصویب کرد و سـعد هم پنداشت که شایستگی احراز مقام امامت و رهبری را دارد و این فکر دنیا و دین او را تباه ساخت و سرانجام هم به آنچه امید بسته بود نرسید و تهیدست

---

(۱) نام اصـلی ابی وقاص، پدر سـعد، مالك است و گاهی به جای سعد بن ابی وقاص، سعد بن مالك می گویند. رجوع کنید به ابن عبد البر، استیعاب؛ ج ۲، ص ۱۸ در حاشیه الاصابة فی تمییز الصحابة ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر، ۱۳۲۸. م.

نبرد جمل ،ص:۵۳

از دنیا رفت.

(۱) اما اسامهٔ بن زید را پیامبر (ص) در بیماری قبل از رحلت خود بر ابو بکر و عمر و عثمان فرماندهی بخشید ولی پس از رحلت آن حضـرت آن قوم از لشـکر گاه اسامه بر گشتند و با او مکر و خدعه کردند و متعهد شدند که خلافت از ایشان و فرماندهی لشکر از او باشـد و چون از حرکت کردن با او و اطاعت فرمانش سـرپیچی کردند او را بدین گونه فریفتند و او هم فریفته شد و بازی دادن آنان را پـذیرفت و خوب می‌دانست که امیر المؤمنین علی (ع) هرگز با او معامله نخواهـد کرد و چون آنان او را به بازی نخواهد گرفت و او را از منزلت واقعی خودش برتر نخواهـد داشت و سـمتهایی را که آنان به او داده‌اند نخواهد داد؛ و با او چون بردگان آزاد شده و کسانی که بر ایشان حق نعمت دارد رفتار می کنـد. چنانکه می‌دانیم رسول خـدا پـدر اسامه، یعنی زیـد را پس از آنکه برده بود آزاد کرده بود و پس از پیامبر (ص) این حکم درباره اسامه هم جاری بود. و به هر حال اسامه از آن طبقه که موالی هستند بوده است و از این جهت بیم آن داشت که از مقام و مناصبی که دیگران به او داده‌اند در افتد و گویا چاره‌ای جز کفران نعمت و مخالفت با سـرور و سید خود ندیده و نفسش او را به این کار کشانده بود.

اما محمد بن مسـلمه از دوستان ویژه و سرسپرده عثمان بن عفان بوده و همین موضوع او را وادار به معاونت خونخواهان عثمان کرده است، در عین حال دوست نمی‌داشت که تظاهر به همراهی با طلحه و زبیر کند، چون راه آنان با راه او تفاوت داشت. از سوی دیگر نمی‌خواست دشـمنان آنان را هم یاری دهـد، این بود که بر خلاف میل باطنی خود مصـلحت ندانست در سـرکوبی طلحه و زبیر هم شرکت کند و برای نهان داشتن بدسرشتی خود چنان عذر و بهانه‌ای تراشید.

امـا عبـد الله بن عمر مردی نادان و کم خرد بود و دشـمنی نسبت به امیر المؤمنین علی (ع) را هم از گذشـته خود به ارث برده بود و مودت و عداوت پدران را نسـبت به اشـخاص، فرزندان به ارث می‌برند. وانگهی علی (ع) او را با مهدور الدم دانستن برادرش- عبید الله بـن عمر کـه هرمزان را کشــته بـود- بـه وحشـت انـداخته بـود. عبـد الله برادرش را از مـدینه بیرون برد و او در سـرزمینهای دیگر سرگردان بود و در امان

نبرد جمل ،ص:۵۴

نبود که اگر به او دسترسـی پیدا کنند قصاص خواهد شد «۱» و به این سـبب عبـد الله بن عمر تن به اطاعت از امیر المؤمنین علی (ع)

نداد و خشم او مانع شد که آن حضرت را یاری دهد و در مورد لزوم جنگ با سرکشان تجاهل کرد و مدعی شد که در آن مسأله سرگردان است.

(۱) در مورد انگیزه‌های این قوم در یاری نکردن امیر المؤمنین علی (ع) همین مطالب از خود آن حضرت هم روایت شده است و اگر آن روایت صحیح باشد، موجب تأکید بیشتر است و اگر ثابت هم نشود کسی که چنان اعتراضی می‌کند نمی‌تواند از اهل علم و دارای فکر درست و زیرکی باشد.

بر فرض که ما این ادعای مخالفان خود را بپذیریم که سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، اسامهٔ بن زید و عبد اللّه بن عمر به دلیل کناره‌گیری از یاری دادن امیر المؤمنین در جنگ جمل از بیعت با آن حضرت امتناع داشته‌اند و علاوه بر این چهار تن گروه دیگری را هم که آشکارا دشمنی خود را با علی (ع) اظهار داشته‌اند بر آنان بیفزائیم، نظیر زید بن ثابت، حسان بن ثابت، مروان بن حکم بن ابی العاص، عبد اللّه بن زبیر و فرزندان عثمان؛ و جماعتی از بنی امیه که روز کشته شدن عثمان و محاصره خانه او آنجا بودند و همگی معروف به دشمنی با بنی هاشمند و چه در دوره جاهلی و چه بعد از اسلام با آن حضرت مخالفت کرده‌اند، بازهم بنا بر اعتقاد مخالفان ما در مورد چگونگی عقد بیعت و امامت، زیانی به امامت علی (ع) نمی‌رساند و قبلا گفتیم که حشویه و مرجئه و خوارج و معتزله ثابت شدن خلافت را با بیعت کردن آزادانه تنی چند از اهل خرد کافی می‌دانند و ما هم نمی‌خواهیم در مورد امامت علی (ع) مدعی شویم که تمام مسلمانان بر بیعت با او اجماع کرده‌اند، بلکه به همان چیزی که عقل حکم می‌کند استناد می‌کنیم که بسیاری از اهل فضل و اجتهاد با علی (ع) بیعت کرده‌اند و گروه بسیاری از مهاجران نخستین و بزرگان انصار

---

(۱) برای اطلاع از چگونگی کشته شدن هرمزان و یکی از وابستگان سعد بن ابی وقاص به نام جفینه و دختری از ابو لؤلؤهٔ به دست عبید اللّه بن عمر، در منابع اهل سنت، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، ص ۲۵۹ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۰۸۵– ۲۰۸۳. عبید الله پس از به خلافت رسیدن امیر المؤمنین علی (ع) به شام گریخت و به معاویه پناه برد و در جنگ صفین با او بود و در همان جنگ کشته شد. در این باره رجوع کنید به نویری، نهایهٔ الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۴، ص ۳۳۶– ۳۳۴. م

نبرد جمل ،ص:۵۵

و فضلای مسلمانان که در آن روزگار در مدینه بودند و گروه بسیاری از تابعان و گزیدگان و نیکوکاران حجاز و عراق و مصر و دیگر سرزمینها که در آن هنگام در مدینه حضور داشتند همگی- بجز همین چند تنی که مخالفان ما ادعا می‌کنند- به امامت علی (ع) راضی شدند و با کمال میل عهده‌دار شدن خلافتش را پذیرفتند و معتقد بودند که هیچ کس جز او سزاوار آن نیست و با رغبت و آزادی او را برگزیدند و از او پیروی کردند، و پس از بیعت هم در جنگ با دشمنانش جانفشانی کردند و معتقد بودند که خودداری از اطاعت فرمان او در جنگ با دشمنانش گمراهی و تباهی و مایه خروج از ایمان است.

(۱) قبلا گفتیم که به اعتقاد مخالفان ما بیعت فقط با شرکت اندکی از مردم منعقد می‌شود. برخی بیعت پنج تن و برخی دیگر بیعت چهار تن و برخی بیعت دو تن و گروه زیادی از ایشان فقط بیعت یک تن را کافی می‌دانند. بنابراین مخالفت این چند تن در مورد بیعت علی (ع) و درستی آن چه زیانی دارد و آن هم شرکت نکردن ایشان در جنگ است که پس از بیعت با علی (ع) از شرکت در آن خودداری کردند و مخالفت معاویهٔ بن ابی سفیان و عمرو عاص هم- پس از آنکه خودشان به علی (ع) نامه نوشتند و پیام دادند که حاضرند به شرط آنکه همان گونه که عثمان آن دو را بر سرزمینهایی والی کرده است علی (ع) هم آن دو را تثبیت کند بیعت نمایند و علی (ع) از خوف خداوند متعال پیشنهادشان را نپذیرفت- چه ارزشی می‌تواند داشته باشد و آن دو پس از این تقاضا که پذیرفته نشد مخالفت خود را آشکار ساختند. مخالفان ما خود را به نادانی می‌زنند یا آنکه اطلاع صحیحی از اخبار ندارند و در

نادانی خود غوطه می‌خورند.

(۲) ما اکنون گروهی از بیعت کنندگان با امیر المؤمنین علی (ع) را که همگان به امامت او راضی بوده و در فرمانبرداری از او جانفشانی کرده‌اند نام می‌بریم، تا هر شخص منصفی با آگاه شدن از نامهای ایشان متوجه مراتب عنایت آنان به دین و منزلت ایشان در نظر پیامبر (ص) و پیشگامی آنان گردد، و بداند که حتی یک تن از ایشان اگر با کسی بیعت کند بنا به اعتقاد مخالفان ما، امامت آن شخص منعقد می‌شود تا چه رسد به این گروه، و آنچنان که مخالفان ادعا می‌کنند که ثبوت امامت با اختیار مردم و آراء ایشان است با توجه به شمار اشخاصی که با امیر المؤمنین بدون هیچ تردید بیعت کرده‌اند و به اتفاق سر تسلیم به امامت او فرو آورده‌اند، شبهات امویان و دیگران

نبرد جمل ،ص:۵۶

که خواسته‌اند در این موضوع اشکالتراشی کنند باطل می‌شود و وجوب اطاعت علی (ع) و حرمت مخالفت با او و سرپیچی از فرمانش ثابت می‌گردد.

در جنگ جمل یک هزار و پانصد تن از بزرگان مهاجران نخستین و پیشگامان در اسلام و انصاری که از اصحاب عقبه و شرکت‌کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان بوده‌اند همراه علی (ع) شرکت کرده‌اند، هفتصد تن از مهاجران و هشتصد تن از انصار غیر از فرزندان و همپیمانان و وابستگان ایشان و گروه بسیاری از قبایل دیگر عرب که همگی از تابعان هستند و در این مورد اخبار صحیح و ثابت شده رسیده است.

(۱)

بیعت مهاجران

(۲) از جمله مهاجرانی که با امیر المؤمنین بیعت کرده‌اند عمار بن یاسر است که از اصحاب خاص و دوستان نزدیک پیامبر (ص) است و پیش از بعثت پیامبر (ص) مورد اعتماد بوده و پس از بعثت از یاری‌دهنده‌ترین افراد است و از افرادی است که در راه اطاعت فرمان پیامبر (ص) بسیار کوشش کرده است، او و پدر و مادرش در آغاز اسلام در راه خدا سخت شکنجه شده‌اند و هیچ‌یک از اصحاب رسول خدا در این مورد به درجه او نمی‌رسد و به هیچ‌یک آن همه سختی که به او رسیده نرسیده است و او برای اسلام شکیبایی کرده و در راه خدا سرزنش سرزنش‌کننده را اهمیت نداده است و با شدت گرفتاری همواره در ایمان خود استوار بوده است و پیامبر (ص) او را چنان ستوده است که هیچ‌یک از صحابه در آن مورد از او پیشی نگرفته است و پیامبر برای او گواهی به بهشت داده است و بطور قطع قاتل او را بیم داده و فرموده است: «بر قاتل عمار مژده باد بر آتش» «۱» و اخبار دیگری که مورد اتفاق اهل حدیث و تاریخ است در ستایش او از پیامبر (ص) نقل شده است، (۳) از جمله این حدیث که فرموده‌اند: «همانا بهشت مشتاق عمار است و بهشت به عمار مشتاق‌تر از عمار به بهشت است.» (۴) و این گفتار رسول خدا که فرموده‌اند: «قاتل عمار

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از مقام شامخ عمار یاسر و عنایات مخصوص پیامبر (ص) به او، در منابع اهل سنت، رجوع کنید به بحث مفصل محمد بن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۱۸۹- ۱۷۶ و همان مأخذ، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، و همچنین رجوع کنید به ابن عبد البر، استیعاب؛ ج ۲، ص ۴۸۱- ۴۷۶ (در حاشیه اصابهٔ) که شأن نزول چند آیه قرآن را هم درباره او آورده است. م

نبرد جمل ،ص:۵۷

و کسی را که جامه‌های او را بیرون کشد به آتش مژده دهید.» (۱) و این گفتار آن حضرت که فرموده‌اند: «عمار همچون پوست

میان چشم و بینی من است.» (۲) و این گفتار پیامبر که: «مرا در مورد عمار آزار مدهید.» (۳) و این گفتار آن حضرت که: «عمار سراپا انباشته از ایمان و عمل و علم است.» و نظایر این ستایشها و بزرگداشتها که مخصوص او بوده است.

(۴) بعضی دیگر از بیعت کنندگان با علی (ع) عبارتند از: حصین بن حرث بن عبد المطلب و طفیل بن حرث که هر دو از مهاجران شرکت‌کننده در جنگ بدرند.

مسطح بن اثاثه، حجار بن سعد غفاری، عبد الرحمن بن جمیل جمحی، عبد اللّه و محمد پسران بدیل خزاعی، حرث بن عوف، ابو عابد لیثی، براء بن عازب، زید بن صوحان، یزید بن نویره که پیامبر (ص) برای او مژده به بهشت داده‌اند. «۱» هاشم بن عتبهٔ بن مرقال، بریده اسلمی، عمرو بن حمق خزاعی که هجرتش در راه خدا و رسول خدا مشهور و منزلت او در پیشگاه پیامبر معروف است «۲» و ستایش پیامبر (ص) درباره او نقل شده است.

حرث بن سراق، ابو اسید بن ربیعه، مسعود بن ابی عمرو، عبد اللّه بن عقیل، عمر بن محصن، عدی بن حاتم و عقبهٔ بن عامر و دیگر کسانی که در شمار و طبقه ایشانند و عصر پیامبر (ص) را درک کرده‌اند؛ مانند حجر بن عدی کندی و شداد بن اوس و نظایر ایشان که همگی از لحاظ تقوی و دین دارای مرتبه و مقام بلندی هستند که اگر بخواهیم همه را بیان کنیم و درباره‌شان سخن بگوییم مطلب به درازا می‌کشد.

(۵)

بیعت انصار

(۶) از جمله انصاری که با امیر المؤمنین بیعت کرده‌اند: ابو ایوب و خالد بن زید- که از دوستان پیامبر (ص) بوده‌اند-، خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین، ابو الهیثم بن التیهان، ابو سعید خدری، عبادهٔ بن صامت، سهل و عثمان پسران حنیف، ابو عباس زرقی سوارکار شجاع رسول خدا (ص) در جنگ احد.

---

(۱) ابن حجر در الاصابه؛ ج ۳، ص ۶۶۴، می‌نویسد که پیامبر دو بار برای یزید بن نویره مژده به بهشت داده‌اند. م

(۲) برای اطلاع بیشتر در مورد عمرو بن حمق در منابع اهل سنت، رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ؛ ج ۴، ص ۱۰۰. م

نبرد جمل ،ص:۵۸

زید بن ارقم، سعد و قیس پسران سعد بن عبادهٔ، جابر بن عبد اللّه بن حزام، مسعود بن اسلم، عامر بن اجبل، سهل بن سعید، نعمان بن حجلان، سعد بن زیاد، رفاعهٔ بن سعد، مخلد و خالد پسران ابی خلف، ضرار بن صامت، مسعود بن قیس، عمر بن بلال، عمار بن اوس، مره ساعدی، رفاعهٔ بن مالک زرقی، جبلهٔ بن عمرو ساعدی، عمر بن حزم، سهل بن سعد ساعدی و گروهی دیگر از انصار که در هر دو بیعت- عقبه و رضوان- شرکت کرده‌اند و به هر دو قبله- بیت المقدس و کعبه- نماز گزارده‌اند و مخصوص به مدایح قرآنی و ستایش پیامبر (ص) بوده‌اند و در این مورد حتی دو تن از اهل علم، مخالف نیستند و کسان دیگری از انصار که اگر نام همگی را ثبت کنیم این کتاب مفصل می‌شود و جای آن نیست که شمار همه ایشان را بیاوریم.

(۱)

بیعت بنی هاشم

(۲) از خاندان هاشم، خاندانی که مخصوص به نبوت، و معدن رسالت و محل فرود آمدن وحی و آمد و شد فرشتگان بوده‌اند؛

حسن و حسین (ع)- که دو سبط رحمت و سرور جوانان اهل بهشتند.- محمد بن حنفیه، عبد اللّه، محمد و عون پسران جعفر طیار؛ عبد اللّه و فضل و قثم و عبید اللّه پسران عباس عموی پیامبر؛ عبد اللّه بن ابی لهب، عبد اللّه بن زبیر بن عبد المطلب، عبد اللّه بن ابی سفیان بن حرث بن عبد المطلب و عموم افراد خاندان هاشم و خاندان عبد المطلب با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت کرده‌اند. (۳)

بیعت شیعیان دیگر

اشاره

(۴) از جمله دیگر کسانی که بیعت ایشان قابل ذکر است و آنان اهل فضیلت در دین و ایمان و علم و فقه و قرآن بوده‌اند و فقط به عبادت خداوند و جهاد و تمسک به حقایق ایمان مشغول بوده‌اند، محمد بن ابی بکر است که ربیب و پروش‌یافته امیر المؤمنین علی (ع) می‌باشد و سخت مورد محبت آن حضرت بوده است.

محمد بن ابی حذیفه که از دوستان ویژه علی (ع) بوده و در راه فرمانبرداری از او به شهادت رسیده است.

مالک بن حارث اشتر نخعی که شمشیر علی (ع) و مخلص در ولایت و دوستی اوست.

ثابت بن قیس نخعی، کمیل بن زیاد، صعصعهٔ بن صوحان عبدی، عمر بن زراره

نبرد جمل ،ص:۵۹

نخعی، عبد اللّه بن ارقم، زید بن الملفق، (۱) سلیمان بن صرد خزاعی، قبیصه، جابر، عبد اللّه، محمد بن بدیل خزاعی، عبد الرحمن بن عدیس سلولی، اویس قرنی، هند جملی، جندب ازدی، اشعث بن سوار، حکیم بن جبله، رشید هجری و معقل بن قیس بن حنظله، سوید بن حارث، سعد بن مبشر، عبد اللّه بن وال، مالک بن ضمره، حارث همدانی و حبهٔ بن جویره عرنی و دیگر، کسانی هستند که به هنگام کشته شدن عثمان در مدینه بودند و همگی با کمال رضایت به پیشوایی امیر المؤمنین تسلیم شدند و با او بیعت کردند که با هر کس جنگ کند ایشان هم جنگ کنند و با هر کس صلح کند ایشان هم صلح کنند، و اینکه در یاری دادن او هرگز پشت به جنگ نکنند. و آنان در همه جنگهای امیر المؤمنین همراهش بودند و حتی یک تن از ایشان از شرکت در جنگ خودداری نکرد. برخی از آنان در راه یاری دادن علی (ع) شهید شدند و برخی همچنان بر راه خود پایدار ماندند تا هنگامی که علی (ع) رحلت کرد و آنان که پس از آن حضرت باقی ماندند همچنان بر ولایت او بودند و اعتقاد داشتند که علی (ع) برای امامت از همگان برتر بوده است.

و چون بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) بدین گونه بوده است که گفتیم و این عده که صفات ایشان را بر شمردیم با کمال رضا و فرمانبرداری و اعتقاد با او بیعت کرده‌اند؛ اعتراض معترضان در مورد شرکت نکردن آن چند تن در جنگ، یا خودداری آنان از بیعت با علی (ع) در خور اهمیت نیست، که کمی شمارشان واضح شد و گفتیم مقصود ما این است که اغلب مهاجران و انصار با او بیعت کرده‌اند و بیعت نکردن آن چند تن- که نام و شمار همه‌شان را ضبط کرده‌اند و شمار اندکی هستند، و از کس دیگری جز همانها نام برده نشده است- به ادعای ما زیانی نمی‌رساند و سخن ما صحیح است که عموم مهاجران و انصار و شرکت‌کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان، و تابعان، در مورد امامت علی (ع) اتفاق داشته‌اند؛ همان گونه که گفتیم و شرح دادیم، و منت خدای را. (۲)

اجبار در بیعت

(۳) اگر کسی اعتراض کند و بگوید: شما در احتجاج خود با مخالفان خویش در مورد بیعت علی (ع) و اثبات آن و گمراهی مخالفان او و اینکه کسانی که با او جنگ کرده‌اند از ایمان خارجند؛ مدعی هستید که اصحاب پیامبر (ص) در کمال آزادی و

نبرد جمل ،ص:۶۰

اختیار با علی (ع) بیعت کرده‌اند (۱) و همگی با میل و رغبت خواسته‌اند که او عهده‌دار امر امامت شود و می‌گویید در این باره از او استدعا کرده‌اند و او خودداری کرده و نپذیرفته است تا آنکه مسلمانان جمع شده‌اند و با اصرار و میل خود مهاجران و انصار بیعت صورت گرفته است و حال آنکه اخباری بر خلاف این موضوع در دست است، و گفته شده است که امت مجبور شده‌اند و با زور و اکراه بیعت کرده‌اند؛ از جمله واقدی «۱» از قول هاشم بن عاصم از منذر بن جهم نقل می‌کند که می‌گفته است، از عبد اللّه بن ثعلبه پرسیدم: بیعت علی (ع) چگونه بود؟ گفت: بیعتی دیدم که سردسته آن اشتر نخعی بود و می‌گفت هر کس بیعت نکند گردنش را خواهم زد و حکیم بن جبله و وابستگان آن دو بر این کار گماشته شده بودند. چه تصور کرده‌ای؟

بیعتی آمیخته به سخت‌ترین اجبار بود، و سپس افزود: دیدم مردم پراکنده می‌شوند و آنان را در حالی که نسبت به ایشان خشونت می‌کردند و می‌زدند، می‌آوردند؛ برخی بیعت می‌کردند و برخی می‌گریختند.

(۲) همچنین واقدی از قول سعید بن مسیب «۲» نقل می‌کند که می‌گفته است، سعد بن زید بن نفیل را دیدم. پرسیدم: بیعت کردی؟ گفت، چه کنم که اگر بیعت نمی‌کردم اشتر و وابستگانش مرا می‌کشتند.

(۳) واقدی همچنین می‌گوید: مردم موضوع سخن طلحه و زبیر را می‌دانند که می‌گفته‌اند ما با زور و اکراه بیعت کردیم. و نیز از آن دو روایت شده است که می‌گفته‌اند، دستهای ما با علی (ع) بیعت کرد، ولی دلهای ما با او بیعت نکرد و این سخن از طلحه مشهور است که می‌گفته است: «مجبور بودم با علی (ع) بیعت کنم و گرنه گردنم زده می‌شد».

مخالفان ما می‌گویند در صورتی که بیعت با علی با زور و اکراه مردم و مجبور ساختن آنان صورت گرفته باشد امامت او ثابت نمی‌شود و نظیر این اجبار و فشار در بیعت مردم با ابو بکر و عمر و عثمان نبوده است.

در پاسخ کسی که چنین اعتراض و سؤالی کند، می‌گوییم: نخست اینکه

---

(۱) منظور محمد بن عمر واقدی (در گذشته ۲۰۷ ه ق) مؤلف مغازی و کتابهای بسیار دیگر از جمله کتاب الجمل است. برای اطلاع بیشتر از آثار او، رجوع کنید به ندیم، الفهرست؛ ص ۱۱۱. م

(۲) سعید بن مسیب (۹۴- ۱۳ ه ق) از تابعین است. برای اطلاع از شرح حال او رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۵، ص ۱۰۶- ۸۸. م

نبرد جمل ،ص:۶۱

واقدی مردی است که گرایش به عثمان داشته و از علی روی‌گردان بوده است «۱» و آنچه که از او درباره مجبور بودن مردم به بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) نقل می‌کنند و چیزهای یاوه دیگری هم به دروغ بر او می‌بندند، چون مدعی این موضوع را نقل می‌کند، به اجماع مورد قبول نیست و آنچه طرف دعوی در مورد مخدوش کردن عدالت طرف دیگر اظهار می‌دارد، بدون اقامه دلیل پذیرفته نخواهد بود. وانگهی سخن کسی که مورد اتهام و سوء ظن است- بدون هیچ گونه اختلاف- مسموع نیست و نمی‌توان حدیثی را که از عبد اللّه بن ثعلبه نقل می‌کند حجت دانست.

(۱) دوم آنکه، بر فرض واقدی از همه این اموری که گفتیم منزه باشد، خبری که نقل کرده، خبر واحدی است که با اخبار متواتری که بر خلاف آن رسیده است مغایرت دارد و در نتیجه خبر سستی است و قابل پذیرش نیست.

اما خبری که ابن مسیب از قول سعید بن زید بن نفیل نقل می‌کند، در آن اقرار صریح کرده که سعید بن زید بیعت را انجام داده

است و این ادعا که سعید از بیم اشتر بیعت کرده است صحیح نیست، زیرا ظاهر قضیه بر خلاف ادعای اوست و چنان نیست که هر کس به تصور خود از چیزی بترسد آن ترس واقعیت داشته باشد، بلکه بیشتر کسانی که مدعی ترس هستند، پندار یاوه و گمان بیهوده و خیال فاسد دارند.

وانگهی سعید هیچ گونه نشانه‌ای از آنچه می‌ترسیده نداده است که دلیلی بر ادعای او باشد، و هیچ کس نگفته است که اشتر یا کس دیگری از شیعیان علی (ع) با کسی که از بیعت با آن حضرت خودداری کرده باشد سخنی گفته باشند و کسی را با تازیانه زده باشند و به زور و پرخاش رانده باشند، تا چه رسد ارتکاب به قتل و گردن زدن.

و با این وضع چگونه سعید از اشتر ترسیده است و چگونه برای ترس او می‌توان دلیل صحیحی به دست آورد؟ و این دلیل بر آن است که واقدی در آنچه به سعید نسبت داده، اشتباه کرده یا آنکه سعید در ادعای خویش جهات خاصی را در نظر داشته است.

اما سخن طلحه و زبیر که مدعی شده‌اند به اجبار بیعت کرده‌اند، پاسخ آن همان است که در مورد ادعای سعید بن زید داده شد؛ با این تفاوت که تهمت زدن آن

---

(۱) آنچه درباره واقدی آمده قابل تأمل است. ندیم در الفهرست؛ ص ۱۱۱. می‌نویسد:

واقدی گرایش به تشیع داشته و ناچار تقیه می‌کرده است. این موضوع مورد قبول بسیاری از بزرگان علمای متأخر بوده است. رجوع کنید به محدث قمی، الکنی و الالقاب، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ ه ق؛ ج ۳، ص ۲۳۰ و سید محسن جبل عاملی، اعیان الشیعهٔ و مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذّریعهٔ. م

نبرد جمل ،ص:۶۲

دو مؤکدتر است که آن دو این موضوع را بهانه شکستن بیعت خود و بیرون شدن از فرمان علی و ریاست طلبی خویش قرار داده‌اند، هر چند راهی به آن پیدا نکرده‌اند.

(۱) وانگهی ظاهر حال آن دو چنین بوده که با آزادی و میل خود و بدون اجبار بیعت کرده‌اند و بعد مدعی شده‌اند که ما در ضمیر و دل خویش بیعت نکرده‌ایم. این موضوع پوشیده‌ای است که کسی جز خداوند حقیقت آن را نمی‌داند و در احکام اسلامی ثابت شده است که باید به مقتضای اقرار ظاهری خود، که بیعت را پذیرفته‌اند عمل نمایند و بر آن دو لازم و واجب بوده است از کسی که با او بیعت کرده‌اند، اطاعت کنند و چون خود مدعی هستند که به ظاهر در حال اختیار و رضا دست بیعت به علی (ع) داده‌اند، دعوی آنان که ما در باطن راضی نبوده‌ایم و در دل از این کار کراهت داشته‌ایم، پذیرفته نیست، و با ظهور ستیز آن دو نسبت به امیر المؤمنین و اینکه در دشمنی نسبت به او پشت به پشت دادند و در این کار چنان پیش رفتند که از ریختن خونها و زدن گردنها خودداری نکردند. ادعای آنان را باطل می‌کند و نمی‌توان سخن آنان را مایه خدشه‌دار کردن عدالت علی (ع) دانست و در امامت آن حضرت تأثیری ندارد و او را از هیچ‌یک از حقوق امامت محروم نمی‌سازد.

از این مطالب گذشته، بر فرض آنکه موضوع اکراه و اجبار در بیعت با امیر المؤمنین همان گونه که مخالفان ما ادعا کرده‌اند وجود داشته باشد، در امامت ایشان خدشه‌ای وارد نمی‌شود، زیرا اگر از دیدگاه شیعه بنگریم که در مورد امامت علی (ع) معتقد به نص از سوی رسول خدایند، اطاعت از امام منصوص بر همگان واجب است، و لازم است کسانی را که مخالفت می‌کنند و از یاری دادن او خودداری می‌ورزند با تازیانه و در صورت لزوم با شمشیر به راه آورد تا تسلیم فرمان خدا و حکم امام شوند و انگیزه‌های فساد و فتنه ایشان سرکوب شود. بنا به عقیده مخالفان ما هم این موضوع در انعقاد بیعت و امامت تأثیری ندارد زیرا به عقیده و طبق مذهب ایشان اگر فقط چند تنی از اهل فضیلت با کسی بیعت کنند بیعت منعقد می‌شود و و اطاعت از آن شخص واجب می‌گردد و برای او این حق محفوظ است که مخالفان را وادار به بیعت کند و در مورد کسانی که قصد عصیان دارند از تازیانه و در صورت لزوم از

شمشیر استفاده کند تا آنان را به اطاعت و هماهنگی با جماعت در آورد و معلوم است که با امیر المؤمنین علی (ع) گروه بسیاری که بیرون از شمار بودند- و همگی از مهاجران و انصار و شرکت کنندگان در جنگ بدر و بیعت عقبه و بیعت

نبرد جمل ،ص:۶۳

رضوان بودند و همراه آن حضرت در جنگهایش شرکت کردند و جان خود را در یاری دادن او نثار کردند و در صفحات گذشته نام گروهی از ایشان را بر شمردیم- بیعت کردند، بنابراین ادعای اکراه و اجبار در بیعت با امیر المؤمنین (ع) که مخالفان طرح می‌کنند و نقل اخبار شواذ (کم و اندک) باطل است و اخبار بسیاری خلاف این ادعا را ثابت می‌کند.

(۱)

انکار گروهی، بیعت أبو بکر را

(۲) علاوه بر مطالب فوق در پاسخ کسی که می‌گوید: مجبور کردن تنی چند به بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) را موجب نادرستی بیعت می‌دانم، می‌گوییم: اخبار متواتر و بسیاری رسیده است که گروهی را با اجبار وادار به بیعت با ابو بکر و عمر و عثمان کرده‌اند، بنابراین ناچار باید معتقد باشی که خلافت و رهبری آنان هم فاسد است و در غیر این صورت نزد افراد عاقل متهم به نقیض گویی خواهی شد. مگر نمی‌بینی و نمی‌دانی که از اخبار رایج و منتشر- که در آن تردید نیست- مخالفت انصار در بیعت کردن با أبو بکر است؟ و انصار مردم را به بیعت با سعد بن عباده فرا خواندند، و گفتند بیعت با کس دیگر را نمی‌پذیریم و نزدیک بود کار از دست قریش بیرون کشیده شود و انصار شروع به کار کردند ولی میان خودشان اختلاف پدید آمد و سرانجام بشیر بن سعد کار انصار را به تباهی کشاند و به سبب حسدی که به پسر عموی خود سعد بن عباده برد- و گمان می‌کرد که اگر او رئیس شود اطاعت از او دشوار خواهد بود و نباید سعد بن عباده بر او مقدم شود- با أبو بکر بیعت کرد، و فتنه در گرفت و شمشیرها از نیام بیرون کشیده شد و عمر بن خطاب آهنگ کشتن سعد بن عباده را کرد و مردم را بر آن کار تشویق می‌کرد و می‌گفت سعد بن عباده را بکشید که خدایش بکشد. و انصار بر خود ترسیدند و سعد را که به سبب ضعف بیماری قادر نبود از جای خویش برخیزد با خود از محل سقیفه بیرون بردند و اهل بیت و خویشاوندان سعد پیش او جمع شدند «۱»

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از چگونگی بیعت با أبو بکر در منابع کهن و مقدم بر عصر شیخ مفید (رض)، و صحت آنچه در این متن آمده است، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۱۲۹ و ج ۳، بخش دوم، ص ۱۴۴ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۳۴۹- ۱۳۴۵ و مروج الذهب، چاپ باربیه دومینار؛ ج ۴، ص ۱۸۹ و مقدسی، البدء و التاریخ، چاپ کلمان هوار، پاریس، ۱۹۱۶ م؛ ج ۵، ص ۶۵ و جوهری، السقیفة و فدك؛ ص ۵۹- ۴۸. م

نبرد جمل ،ص:۶۴

و حال آنکه بیعت با أبو بکر را خوش نمی‌داشتند و چون بیعت با او تمام شده بود، وعده دادند که با آن مخالفت خواهند کرد.

(۱) همچنین، اخبار بسیاری رسیده است که زبیر بن عوام با بیعت أبو بکر به شدت مخالفت کرده و با شمشیر کشیده برای درگیری بیرون آمده است و قوم بر او حمله برده و شمشیرش را گرفته‌اند و به سنگها زده و شکسته‌اند و سپس او را در حالی که بسته بودند پیش أبو بکر آوردند و با اکراه و زور وادار به بیعت کردند. «۱» و چون سلمان- رضی اللّه عنه- آمد، نخست به زبان فارسی چیزی گفت و سپس به زبان عربی اعتراض کرد. همچنین عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر (ص) به اینکه خلافت از دست بنی هاشم بیرون رفت و آنان با دیگری بیعت کردند اعتراض کرد و امیر المؤمنین علی (ع) را فرا خواند تا دست دراز کرده و با او بیعت کند، و گفت: ای برادرزاده! دست فراز آر تا با تو بیعت کنم، تا مردم بگویند عموی پیامبر با پسر عموی پیامبر بیعت کرد و دیگر حتی دو

تن هم نتوانند با تو مخالفت کنند؛ و سخن ابو سفیان بن حرب هم که به آواز بلند چنین اظهار داشت، ای بنی هاشم! آیا راضی هستید و تن در داده‌اید که این پسر تیم مره (أبو بکر) بر شما حکومت کند و فرماندهی بر اعراب را عهده‌دار شود؟ از چه هنگامی طمع بسته که در امر خلافت، بر بنی هاشم مقدم شود؟

اینک بپاخیزید و این گروه را که با ستم بر این کار دست یازیده‌اند برانید. به خدا سوگند اگر بخواهید مدینه را از سواران و پیادگانی که علیه آنان جنگ کنند انباشته می‌کنم و سپس این ابیات را خواند:

«ای بنی هاشم مردم را در خود به طمع میندازید، به ویژه خاندان تیم بن مره و خاندان عدی را. ای ابا حسن [علی (ع)] دست قدرتمند خود را بر خلافت استوار کن که تو برای آن شایسته‌ای. خلافت فقط برای شما و میان شما باید باشد و هیچ کس جز ابو الحسن علی لایق آن نیست.» «۲»

و چون گروهی از بنی هاشم و افراد دیگر در خانه فاطمه (ع) جمع شدند که کناره‌گیری و مخالفت خود را با خلافت ابو بکر اظهار دارند، عمر بن خطاب قنفذ- یکی

---

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به جوهری، السقیفه و فدک؛ ص ۵۰. مؤلف کتاب نود سال پیش از مرگ شیخ مفید (رض) در گذشته است. م

(۲) این سه بیت به ضمیمه بیت دیگری ضمن بیان اعتراض ابو سفیان، در تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت، ۱۹۶۰ م؛ ج ۲، ص ۱۲۶، آمده است. امیر المؤمنین علی (ع) چون از نیت پلید ابو سفیان آگاه بود هیچ اعتنائی به او نکرد. م

نبرد جمل ،ص:۶۵

از بردگان خود- را روانه کرد (۱) و گفت: هر کس را که در خانه فاطمه است بیرون بیاور و اگر بیرون نیامدند بر در خانه‌اش هیزم فراهم آور و بگو که اگر برای بیعت بیرون نیایند خانه با آنان آتش زده خواهد شد. سپس عمر خود همراه گروهی از جمله مغیرة بن شعبه ثقفی و سالم (وابسته حذیفه) حرکت کرد و بر در خانه فاطمه دختر رسول خدا (ص) آمد و بانگ برداشت که ای فاطمه! کسانی را که به خانه‌ات پناهنده شده‌اند بیرون فرست تا بیعت کنند و در کاری که مسلمانان در آمده‌اند درآیند و گرنه سوگند به خدا آنان را به آتش خواهم کشید. و این حدیثی مشهور است «۱». از سوی دیگر مردم یمامه چون دانستند که ابو بکر به خلافت رسیده است، حکومتش را نپذیرفتند و از فرستادن زکات خودداری کردند، آنچنان که ابو بکر لشکر فرستاد و آنان را کشت و حکم به ارتداد ایشان داد. در این مورد این ابیات سروده شده است:

«ما از پیامبر خدا تا هنگامی که میان ما بود فرمانبرداری کردیم ولی ای قوم! مرا با ابو بکر چه کار؟ چون بکر مرد، عمرو بجای او نشست و به خدا سوگند این در هم شکننده پشت [غیر قابل تحمل] است.» «۲»

به هنگام بیعت ابو بکر، عبد اللّه بن ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب در مدینه نبود و چون به مدینه آمد، متوجه شد که مردم با ابو بکر بیعت کرده‌اند، میان مسجد ایستاد و این ابیات را خواند:

«گمان نمی‌بردم که مسئله خلافت از بنی هاشم بیرون باشد تا چه رسد از ابو الحسن علی (ع)! مگر علی نخستین کس نیست که بر قبله مسلمانان نماز گزارده و داناترین مردم به آثار و سنتها نیست؟ مگر او پایدارترین مردم در عهد با پیامبر نیست و مگر جبریل یاور و مددکار او در غسل دادن و کفن کردن پیامبر (ص) نبوده است؟ او کسی است که آنچه در این قوم وجود دارد در او هم هست، ولی نکویی‌ها و پسندیدگی‌هایش در این قوم نیست. چه چیز شما را از او بازداشت؟ ای کاش می‌دانستیم! همانا که این بیعت کردن شما آغاز فتنه‌هاست.» «۳»

---

(۱) این موضوع را ابن قتیبه در الامامهٔ و السیاسهٔ؛ ص ۱۹ و ابن عبد ربه در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۵۹، آورده‌اند. م

(۲) تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۲۲۳. این دو بیت را همراه پنج بیت دیگر آورده و آن را به خطیل بن اوس برادر حطیئه نسبت داده است و برخی از الفاظ در مصراع دوم و سوم تفاوتهای مختصر لفظی دارد.

(۳) تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۲۴، این ابیات را به عتبهٔ بن ابی لهب نسبت داده و مصراع سوم آن اندک تفاوتی دارد. عتبه پسر ابو لهب، خواهرزاده ابو سفیان هم هست و در سال فتح مکه مسلمان شده است. م

نبرد جمل ،ص:۶۶

(۱) این موضوع را ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی از محمد بن اسحاق کلبی و ابو صالح و هم از قول زایدهٔ بن قدامه نقل می‌کند که جماعتی از اعراب برای خریدن خوار و بار به مدینه آمدند. مردم گرفتار مصیبت رحلت پیامبر (ص) بودند. از آنان غافل ماندند، بعد هم سرگرم مسئله بیعت و حکومت شدند. عمر به آن جماعت پیام فرستاد تا پیش او آیند. چون آمدند، گفت: در قبال بیعت با خلیفه رسول خدا، کمک هزینه خوار و بار خود را دریافت دارید [آنچه بخواهید به شما کمک می‌شود] و اکنون هم بیرون بروید و مردم را به بیعت تشویق کنید و ایشان را فراهم آورید و هر کس خودداری کرد بر سر و پیشانیش بزنید. راوی روایت می‌گوید: به خدا سوگند دیدم که آن اعراب کمرهای خود را محکم بستند و پارچه‌های صنعانی حمایل کردند و چماق در دست گرفتند و بیرون رفتند و به جان مردم افتادند و آنان را به زور و اکراه برای بیعت می‌آوردند.

امثال این اخبار که در مورد اجبار مردم به بیعت با ابو بکر آمده بسیار است و اگر بخواهیم همه را بیاوریم این کتاب را گنجایش آن نیست. بنابراین اگر کسی که با ما مخالف است ادعا کند که چون گروهی با اکراه و اجبار با علی (ع) بیعت کرده‌اند بیعت او صحیح نبوده است، اولا دیدید که اسناد آن روایات ضعیف است، ثانیا با این همه اخباری که ما در مورد مجبور بودن گروهی در بیعت با ابو بکر آوردیم، لازم است که بیعت او نادرست‌تر باشد. و این اخبار نموداری از بطلان بیعت ابو بکر است.

(۲)

کراهت مسلمانان از خلیفه ساختن ابو بکر، عمر را

(۳) امت مسلمان در این موضوع متفقند که چون ابو بکر خواست عمر بن خطاب را به جانشینی خود منصوب کند، سران و بزرگان مهاجران و انصار از جمله طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص پیش او آمدند و گفتند: چه پاسخی به خدای خود می‌دهی که این مرد خشن سختگیر را بر ما امارت دادی؟ هنگامی که او در زمره رعیت تو بود ما نمی‌توانستیم او را تحمل کنیم، وقتی که خودش والی شود چگونه خواهد بود؟ درباره اسلام و مسلمانان از خدا بترس و او را بر مردم مسلط مکن. ابو بکر

نبرد جمل ،ص:۶۷

خشمگین شد و گفت: مرا بنشانید، و آنگاه به سبب ضعف به سینه مردی تکیه داد و به آنان گفت: شما مرا از خدا می‌ترسانید؟ همانا که هر یک از شما به این کار (خلافت) طمع بسته است و اینک که شنیده است من خلافت را برای عمر اراده کرده‌ام باد به بینی (غبغب) انداخته است. اکنون که می‌بینید دنیا روی آورده است، آهنگ امارت دارید و می‌خواهید با بکار بردن پرده‌ها و جامه‌های دیبا آن را همچون پادشاهی خسروان کنید؟ نه! به خدا سوگند که پاسخ شما را در آنچه اراده کرده‌اید نمی‌دهم. من چون خدای خود را دیدار کنم و از من بپرسد چه کسی را بر آنان خلیفه کردی، خواهم گفت بهترین ایشان را بر آنان خلیفه کردم. این خبری مشهور است و دانشمندان درباره آن اختلافی ندارند. «۱» این خبر متضمن آن است که ابو بکر عمر را بدون رضایت این گروه که نام بردیم و با اجبار بر ایشان خلیفه ساخته است و بنابراین طبق عقیده کسی که مخالف ماست باید خلافت عمر بن خطاب هم به سبب کراهت این عده صحیح نباشد.

(۱)

صحابه در شورا

(۲) گوید: بدان هنگام که شورایی پس از مرگ عمر برای تعیین خلیفه تشکیل شده بود، عمار بن یاسر- که خدایش رحمت کناد- میان مردم برخاست و گفت: اگر خلافت را بـه علی (ع) بدهیـد می‌شـنویم و اطاعت می کنیم و اگر به عثمان دهیـد می‌شـنویم و سرپیچی خواهیم کرد. ولیـد بن عقبه هم برخاست و گفت: ای مردم! اگر عثمان را خلیفه کنید، می‌شـنویم و فرمانبرداریم و اگر علی را به خلافت برگزینیـد، می‌شـنویم و مخالفت می کنیم. عمار با او درشتی کرد و گفت: ای تبهکار فاسق! «۲» از چه وقت برای امثال تو چنین امکانی فراهم شده است که در امور مسـلمانان و پراکنده کردن جمع ایشان سـخن بگوید؟ و هر دو شـروع به دشنام دادن و حمله به یکدیگر کردند و مردم میان آن دو حایل شدند.

مقداد هم از پشت در گفت: ای گروه مسلمانان! بر فرض که خلافت را به کسی

---

(۱) این موضوع را محمد بن سعد در طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۱۴۲ و ۱۶۶ و تاریخ طبری؛ ج ۴، ص ۵۲ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۵۷۴ و ابن عبد ربه در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۶۷، با تفاوت اندکی و ابن ابی الحدید در شـرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۱۶۴ و دیار بکری در تاریخ الخمیس؛ چاپ بیروت، بدون تاریخ؛ ج ۲، ص ۲۴۱، آورده‌اند. م

(۲) تعبیر فاسق (تبهکار و بـدکاره) برای ولیـد، مأخوذ از آیه ۶ سوره چهـل و نهم (حجرات) است که شـأن نزول آن دربـاره اوست. رجوع کنید به زمخشری، تفسیر کشاف، چاپ انتشارات آفتاب، تهران؛ ج ۳، ص ۵۵۹. م

نبرد جمل ،ص:۶۸

می‌دهیـد به کسـی ندهیـد که در جنـگ بـدر حضور نداشته و در جنگ احـد گریخته و در بیعت رضوان حاضـر نبوده است. «۱» و روزی که دو گروه رویـاروی شده‌انـد، پشت به جنگ کرده است. عثمان به مقـداد گفت: به خـدا سوگنـد اگر من خلیفه شوم تو را پیش ارباب نخستینت خواهم فرستاد.

(۱) و چون عبـد الرحمن دست بر دست عثمـان نهاد، امیر المؤمنین علی (ع) از جای برخاست و فرمود: این مرد به خویشاونـد سـببی خویش گرایش پیدا کرد و دین خود را پشت سـرش افکنـد. سپس روی به عبـد الرحمن کرد و فرمود: به خـدا سوگنـد از او همان آرزو را داری که دوست تو از دوست خودش (عمر از ابو بکر) داشت.

خـدای میان شـما عطر منشم «۲» [زنگـار کـدورت و نفـاق] برافشانـد. آنگاه در حالی که مخالفت خویش را با عبـد الرحمن آشکار سـاخت از مجلس بیرون رفت و از بیعت بـا عثمـان کنـاره‌گیری کرد و بـا او بیعت نکرد تـا سـرانجام کار عثمان با مسلمانان به آنجا کشـید که کشـید. عوام و خواص می‌داننـد که امیر المؤمنین علی (ع) تا چه اندازه کراهت خویش را آشـکار و همواره از آنان تظلم کرده است.

(۲) امیر المـؤمنین علی (ع) مکرر عرضه می‌داشت: «پروردگـارا! من از تو بر ضـد قریش یـاری می‌طلبم که آنـان در مورد حق من بر من ستم کردند و ارث مرا از من گرفتند و همگی با یکدیگر بر ضد من دست به دست دادند.»

(۳) و همان حضرت می‌فرموده است: «از هنگام رحلت پیامبر (ص) من همواره مظلوم بودم.»

(۴) و می گفته است: پیامبر (ص) به من فرمودند که پس از ایشان، امت نسبت به من غدر و مکر خواهد کرد.

(۵) و می گفته است: «پروردگارا! قریش را از طرف من مکافات ده، مکافاتهایی، که پیونـد خویشاونـدی مرا بریدند و حق مرا از من بازداشتند و سفلگان مردم را بر

(۱) همین سخنان را بعدها عبد الرحمن بن عوف برای برشمردن معایب عثمان می گفت.

برای اطلاع، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۱۹۶. م

(۲) منشم: نام زنی عطرفروش در مکه است که هر گاه قبیله‌های خزاعه و جرهم می‌خواستند جنگ کنند از او عطر می‌خریدند و مثل بود که: شومتر از عطر منشم است.

رجوع کنید به جوهری، صحاح؛ ج ۵، ص ۲۰۴۱ و تاج العروس: ج ۹، ص ۷۹. م

نبرد جمل ،ص:۶۹

من شوراندند و در خون من گرو بستند [اندیشه ریختن خونم را داشتند]. «۱»

(۱)

خطبه علی (ع) روزی که با او بیعت شد

(۲) چون حکومت ظاهری به علی (ع) رسید، به منبر رفت و پس از سپاس و ستایش خداوند چنین فرمود: «همانا کارهای بسیاری اتفاق افتاده است که رفتار شما در آنها به نظر من پسندیده نبوده است و البته که اگر بخواهم می گویم. خداوند از آنچه گذشته عفو کرده است، آن دو مرد در گذشتند و سومی برخاست همچون کلاغ که همتش جز در راه شکم و فرج نیست. ای وای بر او که اگر بالهایش جدا و سرش بریده می‌شد، برایش بهتر و پسندیده‌تر می‌بود. «۲»

تا آخر این خطبه که در آن فصاحت شگفت‌انگیز و سخنان بدیع بسیار است و دانشمندان متفق در این موضوعند که نسبت آن خطبه به علی (ع) مسلم است و ابو عبیده معمر بن مثنی «۳» آن را آورده و مشکلاتش را تفسیر کرده است و مداینی «۴» هم آن را در آثار خویش آورده است و جاحظ هم با همه ستیز و دشمنی خود با امیر المؤمنین (ع) آن را در کتاب معروف خود (البیان و التبیین) آورده است.

(۳)

خطبه شقشقیه

(۴) اما خطبه‌ای از آن حضرت که ابن عباس آن را روایت کرده است، مشهورتر از آن است که منابع آن را ذکر کنیم. «۵» در آغاز آن خطبه چنین فرموده است:

(۱) جاحظ، البیان و التبیین، چاپ ۱۳۳۲ ه ق؛ ج ۲، ص ۵۲.

(۲) این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) ضمیمه خطبه شانزدهم بوده ولی سید رضی (رض) آن را نیاورده است. رجوع کنید به جاحظ، البیان و التبیین، چاپ عبد السلام محمد هارون، مصر، ۱۳۸۸ ه ق؛ ج ۲، ص ۵۰ (که از قول ابو عبیده محمد بن مثنی آن را آورده است) و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۷۵. و برای اطلاع از منابع دیگر رجوع کنید به سید عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بیروت، ۱۳۹۵ ه ق؛ ج ۱، ص ۳۵۵. م

(۳) معمر: (۲۰۹- ۱۱۰ ه ق) از بزرگان علمای ادب و لغت است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۸، ص ۱۹۱. م

(۴) ابو الحسن علی بن محمد مداینی (درگذشته ۲۲۵ ه ق) از بزرگان علمای ادب است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به محدث قمی، الکنی و الالقاب؛ ج ۳، ص ۱۳۹. م

(۵) در نهج البلاغه فیض الاسـلام؛ خطبه سوم، ص ۴۶- ۳۷ و ابن ابی الحدید، شـرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۰۶- ۱۵۰، آمده است. ابن ابی الحدید می گوید: من بیشتر این خطبه را از کتابهای ابو القاسم بلخی که مدتها پیش از تولد سـید رضـی می‌زیسـته است نقل کردم. و برای اطلاع بیشتر از مصادر این خطبه، رجوع کنیـد به سـید عبـد الزهراء حسینی، مصادر نهـج البلاغـهٔ و اسانیده؛ ص ۳۱۸- ۳۰۹ و مرحوم شیخ هادی آل کاشف الغطاء، مدارک نهج البلاغه؛ ص ۱۷۰. م

نبرد جمل ،ص:۷۰

(۱) «همانا به خـدا سوگنـد که پسـر ابی قحافه [ابو بکر] پیراهن خلافت را بر خود پوشانـد و همانا به خوبی می‌دانست که منزلت من برای خلافت همچون منزلت قطب آسـیاست. سـیل از من سرازیر می‌شود و هیچ پرنده‌ای به اوج من نمی‌رسد، جامه خلافت را رها و پهلـو از آن تهی نمودم ... میراث خود را غـارت شـده می‌بینم، پس شـکیبائی کردم در حـالی که در چشم من خاشـاک و در گلویم استخوان بود.»

تـا آنجـا که فرموده است: «و عمر مرا نفر شـشم شورا قرار داد و چنین پنـداشت که من هم چون یکی از ایشـانم و پناه بر خـدا از آن شورا! چه هنگـامی در مورد مقـایسه و سـنجش من بـا ابو بکر شک و تردیـد بوده است که اکنون قرین این اشـخاص باشم؟ و با این وجود من در فراز و نشیب با آنان مدارا کردم.»

خطبه‌ای طولانی است که مـا آن را در اینجـا خلاـصه کردیم و همین مقـدار دلالت بر کراهت آن حضـرت نسـبت به کسانی که در خلافت بر او پیشـی گرفتنـد دارد و نشان- دهنـده نارضایتی او بر آنچه در این باره انجام داده‌انـد می‌باشـد. ولی مخالفان ما به سـبب ستیزی که بـا حق دارنـد خود را به نادانی می‌زننـد و اخبار کم و نادر در مورد کراهت تنی چنـد از بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) را سبب نادرستی و خدشه در امامت آن حضرت می‌دانند، ولی این اخباری را که ما در مورد مخالفت بزرگان مسلمانان و سران مهاجر و انصار و مؤمنان، با خلافت آن سه تن آوردیم، دلیل بر سستی و بطلان آن نمی‌دانند و آن را سبب مخدوش بودن آن هم نمی‌دانند و بـا وجود این به سـبب گسـتاخی و کمی امـانت و به خود شـیفتگی در مورد خلافت ایشان ادعای اجماع می کننـد! «براستی که این چیز شگفتی است» «۱»، و من در این کتـاب انـدکی از اخباری را که در مورد چگونگی بیعت با امیر المؤمنین آمـده است، آوردم و متـذکر شدم که مورد اتفاق بوده است و امیر المؤمنین به خلافت رغبتی نشان نداده و حاضـر بوده است نپذیرد و مردم او را با اختیار بر دیگران مقدم داشته و برگزیده‌اند

---

(۱) قسمتی از آیه ۴ سوره سی و هشتم (ص). م

نبرد جمل ،ص:۷۱

و امامت او بر طبق اصول شیعیان و اصول مخالفان ما صحیح و ثابت است و در همین مقدار کفایت است

(۱)

خودداری امیر المؤمنین از پذیرفتن بیعت مردم

(۲) از جمله کسـانی که چگـونگی بیعت بـا امیر المـؤمنین علی (ع) را نوشـته‌اند، ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی است که در کتـاب خود درباره جنگ جمل از سـیف بن عمر از محمـد بن عبد الله بن سواده و طلحهٔ بن الاعلم و دو پسـر عثمان نقل می کند که پس از کشـته شدن عثمان در مدینه غافقی بن حرب عکی به مدت پنج روز امیر بود. و مردم در جسـتجوی کسی بودند که تقاضای آنان را برای قبول خلافت بپذیرد و کسی را نمی‌یافتند. «۱» مصریها سراغ علی (ع) را می گرفتند و او خود را از ایشان پوشیده می‌داشت و به نخلستانهای مدینه پناه برده بود و پس از اینکه موفق شدند با او ملاقات کنند، نپذیرفت.

(۳) ابو مخنف می‌گوید: اسحاق بن راشد از عبد الحمید بن عبد الرحمن از ابن اثری نقل می‌کند که می‌گفته است: آیا می‌خواهی آنچه را به چشم خود دیده و به گوشم شنیده‌ام برایت نقل کنم؟ و آن این است که کنار بیت المال در حضور مردم علی (ع) به طلحه فرمود، دست دراز کن تا با تو بیعت کنم. گفت: تو برای این کار سزاوارتر از منی و آن مقدار از مردم که برای بیعت با تو جمع شده‌اند برای من جمع نشده‌اند. علی (ع) فرمود: ما از تو بیمناکیم، طلحه گفت: از سوی من مترس که به خدا سوگند از جانب من زیانی به تو نخواهد رسید. «۲» در این هنگام عمار یاسر، ابو الهیثم بن التیهان، رفاعهٔ بن ابی رافع، مالك بن عجلان و ابو ایوب خالد بن زید برخاستند و گفتند: ای علی می‌بینی که کار به تباهی کشیده است و دیدی که عثمان چه کرد و به سبب مخالفتش با قرآن و سنت بر سر او چه آمد. اکنون دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم تا کار امت که به تباهی کشیده است اصلاح شود. علی (ع) نپذیرفت و فرمود: شما دیدید که با من چگونه رفتار شد و اندیشه این مردم را هم می‌دانید، مرا به ایشان نیازی نیست. آنان روی به انصار کردند و گفتند: ای گروه! شما انصار خدا

---

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۰۳ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و خلاصه‌تر، در ترجمه تاریخ بلعمی، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، آمده است. م

(۲) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۰۳ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و خلاصه‌تر، در ترجمه تاریخ بلعمی، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۷۲

و رسول خدایید و خداوند شما را با وجود پیامبر (ص) گرامی داشته است و فضل علی (ع) و سابقه او در اسلام و قرب و منزلت او را نسبت به پیامبر (ص) می‌دانید و اگر او خلیفه شود برای شما خیر را بنا خواهد گذاشت. انصار گفتند: ما از همگان به بیعت با او خشنودتریم و کس دیگری را به جای او نمی‌خواهیم. سپس همگان بر علی (ع) اجتماع کردند و چندان پافشاری نمودند تا با او بیعت کردند.

(۱) ابو مخنف همچنین با اسناد خود نقل می‌کند که ابو الهیثم بن التیهان به انصار گفت: شما نیك‌اندیشی مرا می‌دانید و از منزلت من در پیشگاه پیامبر (ص) آگاهید که آن حضرت مرا برای دوستی خود برگزید، اکنون حکومت را به کسی واگذارید که از همه شما اسلام آوردنش کهن‌تر و به پیامبر (ص) نزدیکتر و سزاوارتر است و شاید خداوند به وسیله او الفت شما را به یکدیگر فراهم کند و خونهای شما را محفوظ بدارد. انصار همگان پاسخ دادند شنوا و فرمانبرداریم.

(۲) سیف از رجال خود روایت می‌کند که مردم به حضور علی (ع) جمع شدند و پیشنهاد بیعت کردند و از آن حضرت خواستند که در کار ایشان نظارت کند. فرمود: کس دیگری غیر از مرا جستجو کنید. گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم! مگر این فتنه را نمی‌بینی، مگر از خدا نمی‌ترسی که کار این امت به تباهی کشد؟ فرمود: اکنون که پافشاری می‌کنید، می‌گویم: اگر بپذیرم شما را بر آنچه که خود می‌دانم وادار می‌کنم و راه می‌برم و اگر مرا رها کنید، همچون یکی از شما خواهم بود. گفتند: همگی به حکومت تو راضی شده‌ایم و میان ما هیچ کس با تو مخالف نیست و به هر گونه که صلاح می‌دانی ما را راهبری کن. و سپس همگی بیعت کردند.

(۳)

بیعت طلحه و زبیر با علی (ع)

(۴) ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی «۱» از عثمان بن ابی شیبه از ادریس از محمد بن عجلان از زید بن اسلم روایت می‌کند که

می‌گفته است، طلحه و زبیر به حضور علی (ع) که به نخلستانهای مدینه رفته بود، آمدند و گفتند: دست دراز کن تا با تو بیعت

(۱) ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی از بزرگان علمای قرن سوم (در گذشته ۲۸۳ ه ق) است، ندیم در الفهرست او را از علمای مورد اعتماد و مصنفان مورد وثوق دانسته است.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به الغارات؛ ج ۱، مقدمه فاضلانه استاد فقید سید جلال الدین محدث ارموی، ص یح- عا. م

نبرد جمل ،ص:۷۳

کنیم که مردم به کس دیگری غیر از تو خشنود نیستند. (۱) علی (ع) فرمود: مرا بر این نیازی نیست و اگر برای شما دو تن من وزیر باشم بهتر از این است که امیر شما باشم. یکی از شما که از قریش است دست فراز آرد تا با او بیعت کنم. گفتند: مردم کسی جز تو را نمی‌خواهند و غیر از تو به کس دیگری رغبت ندارند و دست فراز آر تا با تو بیعت کنیم و در این مورد نخستین کس باشیم. فرمود: بیعت با من به صورت پوشیده نخواهد بود، مهلت دهید به مسجد بروم. گفتند: ما نخست همین جا با تو بیعت می‌کنیم و سپس در مسجد هم با تو بیعت خواهیم کرد. و آن دو نخستین کسان بودند که با علی (ع) بیعت کردند و چون مردم هم با علی (ع) بیعت کردند، نخستین کس طلحه بود که بیعت کرد؛ او از منبر بالا-رفت و با دست خود که شل بود دست علی (ع) را گرفت و بیعت کرد و مردی از بنی اسد که فال می‌گرفت و پیشگویی می‌کرد آنجا ایستاده بود و به طلحه می‌نگریست. «۱» چون دید نخستین دستی که به دست علی (ع) رسید دست طلحه است که شل است، کلمه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) بر زبان آورد و گفت: نخستین [بیعت‌کننده] دست شل است، شاید که این بیعت به انجام نرسد. «۲» و چون طلحه و زبیر از منبر فرود آمدند، مردم با علی (ع) بیعت کردند.

این اخبار که فراوان و در کتابهای سیره و تاریخ و کتابهای دیگر از سوی دانشمندان نوشته شده است و متواتر نقل شده است دلیل بر نادرستی ادعای مخالفان است که می‌گویند؛ علی (ع) کسی را مجبور به بیعت با خود کرده است و موجب سستی خبری است که واقدی آن را از قول هواداران عثمان که آشکارا با علی (ع) ستیزه می‌کنند، آورده است.

وانگهی واقدی خود در کتابی که درباره جنگ جمل تألیف کرده است، اخباری آورده که موافق با اخباری است که ما نقل کردیم و مخالف مضمون خبری است که خود از هواداران عثمان آورده است. (۲) واقدی در کتاب خود می‌گوید:

عبد الله بن جعفر از عثمان بن محمد برای من نقل کرد که چون عثمان کشته شد، مردم پیش علی (ع) آمدند تا با آن حضرت بیعت کنند، نپذیرفت. گفتند: بیعت می‌کنیم و

(۱) در تاریخ طبری؛ ص ۶۰۷ و نهایهٔ الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۰۵، نام این شخص حبیب بن ذؤیب ثبت شده است. م

(۲) ابن عبد ربه در عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۰، نظیر این مطلب را آورده است. م

نبرد جمل ،ص:۷۴

با اوامر تو مخالفت نخواهیم کرد. بازهم نپذیرفت. دستش را گرفتند و باز کردند و به دست خود گرفتند و بیعت کردند و گفتند: بیعت می‌کنیم و شایسته‌ای جز تو پیدا نمی‌کنیم و به کس دیگری غیر از تو راضی نخواهیم شد. (۱) اسماعیل بن محمد از محمد بن سعد نقل می‌کرد که می‌گفته است، علی بن ابی طالب (ع) کسی پیش پدرم سعد بن ابی وقاص فرستاد که برود و بیعت کند. پدرم گفت: هرگاه کسی جز من باقی نمانده باشد با تو بیعت خواهم کرد. علی (ع) فرمود: سعد را آزاد بگذارید. همچنین علی (ع) کسی پیش اسامهٔ بن زید فرستاد و اسامه پیام داد که فرمانبردار تو هستم ولی مرا از اینکه با شمشیر همراه تو بیایم [با لشکرکشی‌های تو

همراه باشم] معاف بدار و علی (ع) به اسامه فرمود: من هیچ کس را به بیعت کردن با خود مجبور نمی‌کنم.

بنابراین همان گونه که قبلا نوشتیم همه کسانی که با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت کرده‌اند خود دعوت‌کننده برای بیعت با علی (ع) بوده‌اند و با آزادی بیعت کرده‌اند.

(۲) شیخ مفید که خداوند تأیید او را مستدام بدارد، می‌گوید: قبلا در مورد امامت امیر المؤمنین علی (ع) از جهت نصوصی که پیامبر (ص) در آن مورد فرموده‌اند و او را از میان همگان برگزیده‌اند سخن گفتیم و نیز از جهت دلایل و براهینی که مورد قبول مخالفان است، امامت علی (ع) و صحیح بودن بیعت او را ثابت کردیم.

همچنین درباره عصمت او استدلال کردیم و شرح دادیم و اخباری را که از طریق خاصه و عامه در مورد وجوب حق آن حضرت و حرام بودن مخالفت با او نقل شده است بررسی کردیم. به این ترتیب باطل بودن ادعای مخالفان ما آشکار می‌شود و نمی‌توان راه کسانی را که با علی (ع) جنگ کرده‌اند راه درستی دانست و در خطا بودن آن جای هیچ گونه تردید و درنگی باقی نمی‌ماند و با توضیح کافی که در این باره دادیم، نیازی نیست که درباره باطل بودن عقیده واصل بن عطاء، عمرو بن عبید و اصم و پیروان ایشان سخنی بگوییم و از آغاز بحث تاکنون مطالبی ایراد کرده‌ایم که باطل بودن شبهات حشویها و دیگران را مسلم ساخته است و معلوم شد که حکومت امیر المؤمنین علی (ع) به اجماع مسلمانان بوده است و برای صحت عقیده شیعیان و گروهی از معتزله و مرجئه و خوارج در مورد بر حق بودن علی (ع) و گمراهی مردم بصره و بر خطا بودن کسانی که با آن حضرت جنگ کرده‌اند برهان روشن بیان کردیم. و چون عصمت علی (ع) را ثابت کردیم، بطلان عقیده خوارج و بدعتگذاران

نبرد جمل ،ص:۷۵

که موضوع حکمیت را نپذیرفتند و به صلح و ترک جنگ اعتراض کردند آشکار می‌شود و اکنون انگیزه‌های نهان جنگ جمل را که بر بسیاری از مردم پوشیده مانده است و آنچه را که برای همگان آشکار است، بررسی می‌کنیم و اخباری را که در مورد این جنگ آمده است و چگونگی آن را در جایگاه مناسب خود با نظم و ترتیب، به خواست خداوند متعال توضیح خواهیم داد.

(۱)

ناکثان «۱» (پیمان‌گسلان)

(۲) جنگ و فتنه جمل به ظاهر پدیده پیمان‌شکنی طلحه و زبیر است و آن دو بیعت خود را که نخست با کمال میل و آزادی با علی (ع) انجام داده بودند شکستند و در ظاهر، نخست اظهار داشتند که برای انجام عمره از مدینه به مکه می‌روند، و چون به مکه رسیدند به عایشه و کارگزاران عثمان که با اموال مسلمانان و به طمع تصرف آنها و از بیم امیر المؤمنین علی (ع) به آن شهر گریخته بودند، پیوستند و همگی هماهنگ شدند که باید خون عثمان را مطالبه کرد و برای علی (ع) چنین بهانه‌ای ساز کردند که چرا قاتلان عثمان و کسانی از مهاجران و انصار و مردم مصر و عراق که عثمان را محاصره کردند، پیرامون علی (ع) هستند و از یاران و سپاهیان او می‌باشند و از ویژگان آن حضرت شمرده می‌شوند و در جنگ هم از علی (ع) طرفداری می‌کنند و علی (ع) هم با گفتار پسندیده و معقول و رفتار مناسب به ظاهر از آنان حمایت می‌کند و آنچه را نسبت به عثمان انجام داده‌اند زشت نمی‌شمرد و از ایشان روی‌گردان نیست؟ و نظیر این شبهات را بیان کرده و برای اشخاص ضعیف ایجاد شبهه می‌کردند و نادانان را می‌فریفتند و چنین وانمود می‌کردند که عثمان مظلوم بوده است و سزاوار آنچه که مردم نسبت به او انجام داده‌اند نبوده است و نباید او را محاصره و از خلافت خلع می‌کردند. و نباید خونش را حلال می‌شمردند. آنها گروهی را که بدین گونه فریب دادند، برگرد خود جمع کردند و آنان دعوت ایشان را پذیرفتند. سپس آن گروه همگی آهنگ بصره کردند، زیرا عموم مردم آن شهر از طرفداران عثمان بودند و از هواداران حاکم بصره- عبد الله بن

(۱) به شرکت کنندگان در جنگ جمل که با علی (ع) مخالفت و جنگ کردند «ناکثین» و به شرکت کنندگان در جنگ صفین «قاسطین» و به خوارج «مارقین» اطلاق می‌شود. م نبرد جمل ۷۶ ناکثان(پیمان گسلان)

نبرد جمل ،ص:۷۶

کریز بن عامر «۱» که پسر عموی عثمان هم بود- شمرده می‌شدند. (۱) این ظاهر موضوع بود که طلحه و زبیر و عایشه مدعی خونخواهی عثمان بودند و حال آنکه بر طبق اخبار صحیح و با اندک تفکر و اندیشه خلاف این موضوع ثابت می‌شود. مگر نمی‌بینی که به اجماع مورخان و علمای سیره همین سه نفر خودشان از مهمترین عوامل خلع و محاصره و کشته شدن عثمان بوده‌اند و امیر المؤمنین علی (ع) همواره آنان را از این کار بازمی‌داشت و برای جلوگیری از ایشان و اصلاح کار عثمان چاره‌اندیشی می‌کرد؟ با آنکه در این باره بر علی (ع) خرده می‌گرفتند و این کار او را ناپسند می‌شمردند و کارهای ناپسند و بدعتهای عثمان را بازگو می‌کردند. هر کس این موضوع را انکار کند یا در موردی از آن تردید نماید، یا بی‌اطلاع از تاریخ و ناآگاه از اخبار و آثار است و یا ستیزه‌جویی است که به عمد انکار می‌کند و در این مورد با مخالفان نباید جز با دیده انصاف و به شرط آگاه بودن از اخبار و درک محضر دانشمندان مباحثه کرد. و نیز با افرادی که از روایات شناختی ندارند یا از آنها روی‌گردانند و فقط به جدل و ستیزه‌جویی می‌پردازند و افراد عامی که از اخبار غافلند و به خوشیها سرگرمند نباید در این مورد و امثال آن مباحثه کرد. بلکه بهتر است آنان با عالمان متخصص در این باره دیدار کنند و از علم ایشان بهره‌مند شوند.

(۲)

انگیزه‌های قیام بر ضد عثمان

(۳) اکنون به توفیق خداوند متعال مختصری از اخباری را که دلالت بر آن دارد که اعمال طلحه و زبیر و عایشه- در روزگار عثمان- از مهمترین عوامل خلع و محاصره او و ریختن خونش بوده و فساد و تباهی ببار آورده است بیان می‌کنیم. (۴) از جمله این اخبار، خبری است که ابو حذیفه اسحاق بن بشر قرشی «۲» آن را در کتاب خود به نام مقتل عثمان آورده است. او از بزرگان محدثان اهل سنت و از مخالفان شیعه است و به عقیده برخی از اهل سنت چون مطالبی بر خلاف نظر ایشان گفته است، متهم است. ولی گمان دروغ گفتن بر او برده نمی‌شود و نمی‌توان گفت آنچه

(۱) نام این شخص عبد الله بن عامر بن کریز است و به صورت فوق اشتباه است. این شخص به نقل ابن اثیر در اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۹۱، پسر خاله عثمان است. برای اطلاع بیشتر درباره کارهای ناپسند او به همان مأخذ مراجعه فرمایید. م

(۲) ابو حذیفه در گذشته ۲۰۶ ه ق است. برای اطلاع از شرح حال او رجوع کنید به تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۲۶. م

نبرد جمل ،ص:۷۷

از اخبار جمع کرده دروغ است. (۱) ابو حذیفه می‌گوید: محمد بن اسحاق از زهری «۱» برای من نقل کرد که چون ششصد سوار از مردم مصر به فرماندهی عبد الرحمن بن عدیس بکری «۲» به مدینه آمدند و در منطقه ذو خشب «۳» اجتماع کردند و کنانة بن بشیر کنانی، ابو عمر بن بدیل بن ورقای خزاعی و ابو عروه لیثی هم با ایشان بودند و گروهی از مردم بصره همراه حکیم بن جبله عبدی و گروهی از قاریان کوفه همراه کمیل بن زیاد و مالک اشتر، و صعصعة بن صوحان و حجر بن عدی- که به سبب اعتراض به کارهای عثمان به فرمان او از کوفه به شام تبعید شده بودند- «۴» به مدینه آمدند و به آنان پیوستند، همگی آشکارا بدعتهای عثمان را می‌شمردند و از کارهایش خرده می‌گرفتند. در این هنگام عمر بن عبد الله اصم و زیاد بن نظر پیش آنان رفتند و گفتند: اگر

می‌خواهیـد می‌توانیم از سوی شـما به همسـران پیامبر (ص) پیغام برسانیم و اگر آنان به شـما دسـتور دادنـد که اقـدامی بکنیـد، اقدام کنید. ایشان به آن دو گفتند:

چنین کنیـد و پس از اینکه بـا همگـان گفتگو کردیـد با علی مـذاکره کنیـد. آن دو رفتنـد و نخست با عایشه و پس از او با همسـران دیگر پیامبر (ص) ملاقات کردنـد و پس از آن پیش گروهی از اصـحاب پیامبر (ص) رفتنـد و موضوع را به اطلاع ایشان رساندنـد و همسـران و اصحاب پیامبر (ص) گفتند به آنان بگویید به مدینه آیند. پس از آن به حضور امیر المؤمنین علی (ع) رفتند و موضوع را به اطلاع ایشان رساندنـد و برای آمـدن آن قوم به مدینه از علی (ع) اجازه خواسـتند. علی پرسـید: آیا پیش از آنکه اینجا بیایید پیش کس دیگری هم رفته‌اید؟ گفتند: آری، پیش عایشه و همسـران پیامبر (ص) و برخی از اصحاب ایشان از مهاجران و انصار رفته‌ایم و آنان دستور داده‌اند که ایشان به مدینه آیند. علی (ع) فرمود: من به آنان چنین دستوری نمی‌دهم،

---

(۱) محمد بن مسلم زهری (۱۲۴– ۵۸ ه ق) از بزرگان تابعان و از مردم مدینه و از فقها و حفاظ حدیث است. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام، چاپ سوم، ج ۷، ص ۳۱۷. م

(۲) عبد الرحمن بن عدیس بلوی، از اصـحاب شـجاع پیامبر (ص) است، در فتح مصر شـرکت داشـته و در سال ۳۶ هجری به فرمان معاویه کشته شده است. رجوع کنید به اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۳۱۰. م

(۳) نام صحرائی که تا مدینه یک شب راه است. رجوع کنید به معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۴۴۰. م

(۴) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۸۵ و کامل التواریخ؛ ج ۳۵، ص ۵۳، تبعید این گروه به شام آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۷۸

بلکه می گویم برای اصلاح امر از نزدیکترین اشخاص به عثمان یاری بخواهند که اگر اصلاح شود برای آنان بهتر است و اگر عثمان نپـذیرفت، خودشـان به کار خویش داناترنـد. آن دو مرد پیش ایشان برگشـتند و گروهی از مردم مـدینه همراه برخی از مردم مـدینه همراه برخی از افراد اصیـل و جوانمرد به آنان پیوسـتند و چون به عثمان خبر رسید که ایشان آنجا جمع شده‌اند، به علی (ع) پیام داد که ای ابو الحسن پیش آنان برو و ایشان را برگردان و از تصمیمی که دارند و برای انجامش آمده‌اند منصرف گردان.

(۱) علی (ع) پیش ایشان رفت و آنان همین که او را دیدنـد، خوشامد گفتند و اظهار داشـتند که ای ابو الحسن! می‌دانی که این مرد [عثمان] چه کردارهای زشتی انجام می‌دهد و مسلمانان از او و کارگزارانش چه می‌بینند؟ ما با او ملاقات کردیم و خواستیم رضایت مـا را جلب کنـد، توجهی نکرد و بـا او سـخن گفتیم، به سـخن ما گوش فرا نـداد. و خشم او هم نسبت به ما برانگیخته شـده است و اکنون آمده‌ایم و از او می‌خواهیم از خلافت و فرماندهی بر مسـلمانان کناره‌گیری کند و در این باره از مهاجران و انصار و همسـران رسول خـدا (ص)– که همچون مادران همه مؤمناننـد– اجازه خواستیم و به ما اجازه داده‌انـد که وارد مدینه شویم و ما مصـمم بر این کـار هسـتیم. امیر المـؤمنین علی (ع) به ایشـان گفت: ای گروه! درنـگ کنیـد و در مـورد چیزی که سـرانجامش معلوم نیست شـتاب مکنید و ما در مواردی از کارهایش او را سـرزنش کرده‌ایم و از آنها دست برداشـته است. شـما هم بازگردید. آنان در پاسخ گفتند: ای ابو الحسن! هرگز ما راضـی و قانع نمی‌شویم مگر اینکه او خود را از خلافت عزل کند و کسـی که امانت او مورد اعتماد باشد بر خلافت گماشته شود.

امیر المؤمنین پیش عثمـان بازآمـد و سـخن آنـان را بـازگفت. عثمـان از خانه بیرون آمـد و به منبر رفت و برای مردم خطبه خوانـد و شروع به اسـتمداد کرد و از مردم خواست که آن گروه را از او بازدارنـد. عمرو عـاص برخـاست و گفت: ای عثمـان! تو مورد اتهـام قرار گرفته‌ای و آنـان تو را متهم ساخته‌انـد. اکنون توبه کن و به سوی خداونـد بـازگرد. عثمـان گفت: ای پسـر نابغه! «۱» تو هم این جایی؟ سپس دست به سوی

(۱) نابغه از روسپی‌های دوره جاهلی- مادر عمرو- است و عثمان برای تحقیر عمرو او را پسر نابغه خطاب کرده است. رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۱۳۵ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۲۴۲. م

نبرد جمل ،ص:۷۹

آسمان برافراشت و گفت: به پیشگاه خداوند توبه می‌کنم. پروردگارا! من به سوی تو بازمی‌گردم و توبه می‌کنم.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) کسی را پیش آن قوم فرستاد و پیام داد که عثمان توبه کرد و خود را از انجام آن کارها بیرون کشید. ولی آنان همگی به مدینه آمدند و عمرو بن معدی کرب با گروه بسیاری به آنان پیوست و ایشان را بر ضد عثمان تحریک می‌کرد و کارهای ناپسندش را بر می‌شمرد و این ابیات را می‌خواند:

«چون کشته شویم و هیچ‌کس بر ما گریه نکند، قریش می‌گویند آری سرنوشت چنین بود. شخص آزاده در تابستان از همه اندامهایش خون جاری می‌شود و فقط در تب و تاب آن با ما برابری می‌شود [گرما در تابستان همه جا گسترده است و با ما در تب و تاب آن برابری می‌شود] آری در مورد ضربه‌های نفوذ کننده نیزه برابری است ولی به هنگام عطای دینارها برابری نیست.» «۱»

از مهاجران طلحه و زبیر و از انصار عموم ایشان به آن گروه پیوستند.

امیر المؤمنین علی (ع) پیش آنان رفت و فرمود: ای گروه! از خدا بترسید، شما را با این مرد [عثمان] چه کار است؟ مگر از آنچه خوش نمی‌دارید بازنگشته است، مگر بر منبر آشکارا توبه نکرده است؟ و همواره نسبت به آنان با مهربانی رفتار می‌کرد و سخنان نرم می‌گفت تا آنکه خشم و خروش ایشان فرو نشست.

سپس اهالی مصر از علی (ع) خواستند که با عثمان ملاقات کند و بخواهد تا عبد الله بن سعد بن ابی سرح را از حکومت مصر بر کنار کند. مردم کوفه هم خواستند تا برکناری سعید بن عاص را از حکومت کوفه از عثمان بخواهد و مردم نهروان هم خواستند تا برکناری ابن کریز را بخواهد، و به عثمان تذکر دهد تا از کارهای ناپسندی که انجام می‌داده است خودداری کند.

امیر المؤمنین علی (ع) پیش عثمان برگشت و چندان پافشاری کرد تا عثمان پیشنهادهای آن قوم را پذیرفت و عهد و پیمان استوار بست.

علی (ع) پیش آن گروه برگشت و فرمود که عثمان همه خواسته‌های ایشان را

(۱) عمرو بن معدی کرب در سال نهم هجرت مسلمان شد. پس از رحلت پیامبر (ص) مرتد گردید و دوباره مسلمان شد و در سال ۲۱ هجرت درگذشت؛ شرح حالش به تفصیل در اغانی، چاپ وزارة الثقافة مصر؛ ج ۱۵، ص ۲۴۵- ۲۰۸ آمده است. دو بیت از ابیات بالا در همان کتاب، ص ۲۴۳ و عقد الفرید؛ ج ۲، ص ۶۶ آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۸۰

پذیرفته است و چندان با آنان گفتگو کرد که پراکنده شده و عازم سرزمینهای خود شدند، ولی مصریان همین که مقداری از راه را رفتند. (۱) ناگاه به سواری برخوردند که شتابان می‌رفت و چون نزدیک ایشان رسید، دقت کردند و دیدند غلام عثمان است که بر یکی از ناقه‌های او سوار است. نسبت به او بدگمان شدند و پرسیدند: کجا- می‌روی؟ گفت: عثمان مرا برای انجام کاری فرستاده است. پرسیدند: به کجا؟ زبانش بند آمد و نتوانست درست سخن بگوید. نسبت به او درشتی کردند، بناچار گفت:

مرا به مصر فرستاده است. گفتند: برای چه کاری؟ گفت: نمی‌دانم. بدگمانی ایشان بیشتر شد. او را بازرسی بدنی کردند چیزی همراهش نیافتند. باروبنه‌اش را بررسی کردند و نامه‌ای پیدا کردند که عثمان بن عبد الله بن سعد بن ابی سرح نوشته بود و مضمون آن چنین بود: چون این نامه من به دست تو رسید، گردن عمرو بن بدیل و عبد الرحمن بکری را بزن و هر دو دست و پای علقمه و

کنانه و عروه را قطع کن و بگذار چندان در خون خود دست و پا بزنند تا بمیرند و چون مردند، پیکرشان را بر درختان خرما بیاویز. آنان که چنین دیدنـد، غلام را گرفتند و با خود به مدینه آوردند و از علی (ع) اجازه خواسـتند و آن نامه را به ایشان دادند. علی (ع) از آن نـامه وحشت کرد؛ پیش عثمـان رفت و فرمـود: مرا وادار کردی در کـاری وسـاطت کردم و کمـال کوشـش خود را برای تو و خیرخواهی تو انجام دادم و از قوم خواسـتم دست از تو بردارنـد و از تو درگذرند. عثمان گفت: مگر چه پیش آمده است؟ علی (ع) آن نامه را بیرون آورد و گشود و خواند. عثمان منکر آن شد. علی پرسید: آیا این خط را می‌شناسی؟ گفت:

آری شـبیه خـط کـاتب من است. فرمود: آیـا این مهر را می‌شناسـی؟ گفت: ممکن است جعلی باشـد. فرمود: این شتری را که بر در خانه تو ایستاده است می‌شناسی؟ گفت:

آری این شتر من است، ولی من به هیـچ کس چنین دسـتوری نداده‌ام و اطرافیان من هم مرتکب چنین کاری نمی‌شوند. فرمود: غلام تو را چه کسی روانه کرده است؟ گفت:

بدون دستور من روانه کرده‌اند. امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: در این صورت من از کار تو کناره می‌گیرم، خود دانی و یارانت. و از خانه عثمان بیرون آمد و به خانه خویش رفت و در بر روی خود بست و اجازه نداد هیچ کس از آن قوم به حضورش آیند. «۱»

---

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنیـد به عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۹ و تاریخنامه طبری، چاپ اسـتاد محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶ ه ش، ج ۱، ص ۵۹۹. م

نبرد جمل ،ص:۸۱

در این هنگـام طلحه و زبیر پیش آن گروه رفتنـد و به آنان گفتنـد: علی بن ابی طالب کناره گرفته است و ما آماده‌ایم همراه شـما بر ضد این مرد [عثمان] اقدام کنیم و تصمیم گرفتند او را محاصره کنند.

(۱) عثمان چون دانست که او را محاصـره کرده‌اند و تصمیم بر خلع او گرفته‌اند، نامه‌ای به معاویه نوشت و از او خواست با لشکریان شام به مدینه آید و نامه‌ای هم به عبد الله بن عامر نوشت و از او خواست با لشـکرهای بصره و فارس به مدینه آید تا به وسیله آنان بر آن قوم پیروز شود و آنان را از خود براند و دور کند.

مردم مصـر و عراق و حجاز آگاه شدنـد که عثمان مردم شام و شـیعیان خود را از بصـره و فارس و خوزسـتان فرا خوانـده است که با ایشان وارد جنگ شونـد. این بود که بر شـدت محاصـره خود افزودنـد و طلحه و زبیر این کار را بر عهـده گرفتند و بر عثمان سـخت گرفتنـد و از رسانـدن آب جلوگیری کردنـد. طلحه سـرپرستی محاصـره کننـدگان و کسانی که خانه عثمان را احاطه کرده بودنـد بر عهده داشت و اجازه نمی‌داد هیچ کس آب و خوراک به خانه ببرد و نیز اجازه نمی‌داد کسـی از داخل خانه بیرون آید و جای دیگر برود. «۱»

(۲) بـا این حال آیا بر هیـچ شـخص عاقلی برائت امیر المؤمنین علی (ع) از آنچه پیمان‌گسـلان بر او بسته‌اند پوشـیده می‌مانـد؟ آنان مـدعی شدنـد که علی (ع) مردم را بر عثمـان شورانیـده و درباره ریختن خون او کوشـش کرده است و حال آنکه روایتی که در بالا آوردیم از ابو حـذیفه اسـحاق بن بشـر است که گفتیم از اهل سـنت است؛ و آیا هیچ کس در مورد آنچه طلحه و زبیر انجام دادند و خود عهـده‌دار محاصـره او شدنـد تا آنکه به کشـته شـدنش انجامیـد تردید می‌کند؟ و آنگاه همین دو تن پس از کشـته شدن عثمان چنین تهمـتی به علی (ع) می‌بندنـد و برای خـود از آنچه کرده‌انـد ادعـای برائت می‌کننـد و این شـبهه باطـل خود را انگیزه روا بودن جنـگ با علی (ع) قرار می‌دهنـد و بـدیهی است که این ادعای باطل و بهتان آشـکار است. این خبر نشان دهنـده این است که اظهار خونخواهی آنان برای عثمان بر خلاف نیت واقعی آنان است. از جمله اخبار دیگری که درباره کارهای طلحه و زبیر نسبت به عثمان نقل شده است،

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۸ و عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۹۱. م

نبرد جمل ،ص:۸۲

خبری است که ابو اسحاق جبلهٔ بن زفر «۱» نقل می‌کند و می‌گوید: خودم طلحه و زبیر را دیدم در حالی که زره پوشیده بودند خرامان برای کشتن عثمان می‌رفتند و مردم را بر می‌انگیختند و سپس خود با میل خویش به حضور علی (ع) آمدند و بدون اکراه و اجبار با او بیعت کردند و سپس کردند آنچه کردند.

(۱) ابو حذیفه قرشی هم از حصین بن عبد الرحمن از عمرو بن جاران از احنف بن قیس «۲»، حدیث مفصلی درباره چگونگی سرانجام عثمان نقل می‌کند و ضمن آن می‌گوید-: به مدینه آمدم و همین که متوجه فتنه شدم و دیدم مردم عثمان را محاصره کرده‌اند و در خطر است، پیش طلحه و زبیر رفتم و گفتم: چنین می‌بینم که عثمان کشته خواهد شد. شما دو تن به من چه دستور می‌دهید و با چه کسی بیعت کنم که شما او را برای من بپسندید؟ هر دو گفتند: با علی (ع) بیعت کن. من از مدینه بیرون آمدم و به مکه رفتم. عایشه آنجا بود، پیش او رفتم و گفتم: چنین می‌پندارم که عثمان کشته خواهد شد، نظرت چیست، با چه کسی بیعت کنم؟ گفت: با علی (ع). من چون حج خود را گزاردم به مدینه بازگشتم و در آن هنگام عثمان کشته شده بود. با علی (ع) بیعت کردم و به بصره بازگشتم. ناگهان دیدم عایشه و طلحه و زبیر آنجا آمدند و شروع به خونخواهی عثمان کردند و به ما فرمان دادند با علی بن ابی طالب جنگ کنیم و از این موضوع سخت تعجب کردم. «۳»

(۲) ابو حذیفه همچنین از قول رجال حدیث خویش نقل می‌کند که می‌گفته‌اند، چون مردم بر ضد عثمان اجتماع کردند، به او پیام فرستادند که خود را از خلافت خلع کن. او گفت: جامه‌ای را که خداوند بر من پوشانده از تن خویش بیرون- نمی‌آورم. و سپس نامه‌ای به معاویه نوشت و از او خواست همراه لشکریان شام به مدینه آید، و نامه دیگری به عبد الله بن عامر بن کریز نوشت و او را همراه لشکریان بصره به مدینه احضار کرد. پس از آن عثمان به مسجد آمد و به منبر رفت و شروع به ایراد

(۱) ظاهرا به نقل زرکلی در الاعلام؛ ج ۲، ص ۱۰۲، نام پدر این شخص زحر است نه زفر. م

(۲) نامش ضحاک، متولد سه سال قبل از هجرت و در گذشته سال ۷۲ هجرت است و در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۷، ص ۶۶. م

(۳) این موضوع را ابن حجر هیثمی در تطهیر الجنان (که در حاشیه الصواعق چاپ شده)؛ چاپ ۱۳۱۲ ه ق، ص ۱۱۳، آورده است و با تفصیل بیشتری در عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۹، آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۸۳

خطبه کرد. (۱) همین که آغاز به سخن کرد، مردی از انصار برخاست و گفت: ای عثمان! احکام کتاب خدا را برپا دار. عثمان گفت: تو باید چنین کنی. آن مرد دو بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و سپس نشست. گروهی از انصار برخاستند و او را بیرون بردند.

در این هنگام از هر سوی به عثمان ریگ می‌زدند و چنان شد که عثمان از هوش رفت و افتاد. بنی امیه، عثمان را برداشتند و به خانه‌اش بردند. علی (ع) برای اینکه از حال عثمان بپرسد، پیش او آمد و بنی امیه همگی با هم و یک صدا گفتند: ای علی! زندگی ما را تیره کردی و نسبت به ما این چنین رفتار کردی. به خدا سوگند اگر به آنچه که می‌خواهی برسی زندگی را بر تو تلخ خواهیم کرد. علی (ع) خشمگین از پیش آنان بیرون رفت. «۱»

بنی امیه، عباس بن زبرقان را- که خواهرش همسر حارث برادر مروان حکم بود- از پی علی (ع) روانه کردند و گفتند: به او بگو تو

را با کار این پسر عمویت چه کار است؟ عباس بن زبرقان از پی علی (ع) رفت و این پیام را رساند. علی (ع) در حالی که خشمگین بود گفت: این نتیجه کارهای ناپسندی است که عثمان انجام داده و می‌دهد و اکنون هم که می‌خواهم حال او را بپرسم، مورد تهمت قرار می گیرم. به خدا سوگند اگر موقعیت من نبود عثمان تاکنون سر مرا از بدنم جدا کرده بود.
(۲)

ناسپاسی و شوراندن طلحه مردم را بر عثمان

(۳) چون عثمان از برکناری خودداری کرد، طلحه و زبیر سرپرستی مردم را در محاصره کردن او بر عهده گرفتند و او را در محاصره سختی قرار دادند و آب را از او بازداشتند. عثمان به علی (ع) پیام فرستاد که طلحه و زبیر از تشنگی مرا می‌کشند و حال آنکه کشته شدن با شمشیر بهتر است. علی (ع) در حالی که دست مسور بن مخرمه زهری «۲» را در دست داشت بیرون آمد و به خانه طلحه رفت. طلحه در حالی که پیراهنی هندی بر تن داشت در خانه خود مشغول تراشیدن تیر بود و چون علی را دید خوشامد گفت و برای او روی تشکچه خود جا باز کرد. علی (ع) فرمود: عثمان به من پیام

---

(۱) در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۲۴۸، نیز آمده است. م

(۲) مسور (متولد سال دوم هجرت) خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف است و در سال شصت و چهارم هجرت همراه عبد الله بن زبیر بوده و در اثر اصابت سنگ داخل مسجد الحرام کشته شده است. رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۴، ص ۳۶۵. م

نبرد جمل ،ص:۸۴

داده است که شما او را از تشنگی خواهید کشت و این ستوده نیست و کشته شدن با شمشیر بهتر است. هر چند با خویش تعهد کرده‌ام که پس از مصریان هیچ کس را از او بازندارم، ولی من خوش می‌دارم که برای او آب بفرستید تا تصمیم خود را درباره‌اش بگیرید. طلحه گفت: نه، به خدا سوگند نمی گذاریم آسوده باشد و اجازه نمی‌دهیم چیزی بخورد و بیاشامد. علی فرمود: گمان نمی کردم از هیچ فرد قرشی تقاضایی کنم و نپذیرد، ای طلحه! این حال را رها کن. طلحه گفت: ای علی تو را در این کار بهره‌ای نخواهد بود. علی (ع) خشمگین برخاست و فرمود: ای پسر زن حضرمی بزودی خواهی دانست که مرا در این کار بهره‌ای هست یا نیست. و از خانه او برگشت.

(۱) ابو حذیفه اسحاق بن بشر قرشی همچنین از قول یزید بن ابی زیاد از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می کند که می گفته است، به خدا سوگند هنگامی که عثمان در محاصره بود طلحه را دیدم که بر اسبی سیاه سوار است و نیزه به دست دور خانه عثمان جست و خیز می کند و گویی هم اکنون سپیدی جامه‌اش را از زیر زره می‌بینم. «۱»

ابو اسحاق روایت می کند که چون محاصره عثمان سخت شد، بنی امیه تصمیم گرفتند عثمان را شبانه به مکه منتقل کنند. مردم فهمیدند و پاسدارانی بر کنار خانه گماشتند که این کار صورت نگیرد و فرمانده آن پاسداران طلحه بود و هم او نخستین کس بود که به خانه عثمان تیر انداخت. او می گوید، در همین حال عثمان که به شدت در محاصره بود و از تشنگی بی‌تاب شده بود، از فراز بام بانگ برداشت که ای مردم! جرعه‌ای آب به ما برسانید و از آنچه خداوندتان روزی داده است به ما بخورانید.

زبیر بن عوام بانگ برداشت که ای پیر نادان! سوگند به خداوند که آب نخواهی چشید.

(۲) ابو حذیفه قرشی از اعمش از حبیب بن ثابت از ثعلبة بن یزید حمانی «۲»، نقل می کند که می گفته است، در احجار الزیت «۳» پیش زبیر رفتم و گفتم: ای ابو عبد الله! میان ساکنان خانه عثمان و آب مانع شده‌اند. به سوی خانه نگریست و این آیه را خواند:

---

(۱) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، موارد متعددی از چگونگی گفتار و رفتار طلحه و زبیر در مدت محاصره عثمان را آورده است. از جمله چاپ قدیم آن؛ ج ۲، ص ۴۰۴. م

(۲) ثعلبه مدتی سالار شرطه امیر المؤمنین (ع) بوده و نسائی او را مورد اعتماد و ثقه می‌داند و ذهبی هم این موضوع را آورده است. رجوع کنید به میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۳۷۱. م

(۳) نام یکی از محلات مدینه است. رجوع کنید به معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۱۳۳. م

نبرد جمل ،ص:۸۵

«میان ایشان و آنچه می‌خواستند جدایی افکنده شد، چنانکه به امثال ایشان از پیش چنین شد؛ به درستی که ایشان در شکی بودند به شک افکننده.» «۱»

از این اخبار، در این باره بسیار آمده است و کاشف از همان چیزی است که در مورد دغلبازی این قوم گفتیم که اگر چه به ظاهر مدعی خونخواهی عثمان بودند، ولی خود آن کار را انجام داده و همواره عثمان را نکوهش کرده بودند. اما همین که مردم با علی (ع) بیعت کردند، از کردار خویش اظهار پشیمانی کردند و تهمت زدند و فتنه برانگیختند و از آنچه درباره عثمان آرزو می‌کردند، ندامت آشکار کردند؛ حال آنکه در باطن جز آن بودند که به ظاهر می‌گفتند.

(۱)

ناسپاسی و شوراندن عایشه، مردم را نسبت به عثمان

(۲) اخباری که در مورد شوراندن عایشه مردم را نسبت به عثمان آمده است، بیشتر و آشکارتر از اخباری است که درباره طلحه و زبیر و سهم آن دو در این کار آمده است؛ از جمله خبری است که محمد بن اسحاق مؤلف «سیره» از قول مشایخ خویش از حکیم بن عبد الله نقل می‌کند که می‌گفته است، روزی وارد مسجد مدینه شدم، ناگاه دیدم دستی بلند است و صاحب دست می‌گوید: ای مردم! روزگار پیامبر هنوز چندان نگذشته است و این پیراهن و کفشهای رسول خداست که هنوز نو و درخشان باقی مانده است و حال آنکه فرعون این امت [عثمان] میان شماست. دقت کردم، دیدم عایشه است و عثمان به او می‌گفت: آرام باش و سپس به مردم گفت: او زن است و خردش، خرد زنان است؛ سخنش را گوش مدهید.

حسن بن سعد می‌گوید: عایشه برگی از قرآن را میان دو چوب قرار داد و آن را از پس پرده برافراشت و عثمان در آن حال ایستاده بود و سخنرانی می‌کرد. عایشه گفت: ای عثمان! آنچه را که در این کتاب است برپا دار. عثمان گفت: بس می‌کنی یا آنکه خانه‌ات را به آتش بکشم؟ عایشه گفت: اگر نسبت به همسران پیامبر چنین کنی، خدای و پیامبرش تو را لعنت می‌کنند و این پیراهن پیامبر (ص) است که هنوز کهنه نشده است و حال آنکه ای پیر نادان! سنت او را تو کهنه و دگرگون ساختی. «۲»

---

(۱) آیات آخر سوره سی و چهارم (سبا) است که درباره قیامت و آخر الزمان است.

رجوع کنید به تفسیر ابو الفتوح رازی؛ ذیل آیات مذکور. م

(۲) در اغانی؛ ج ۴، ص ۱۷۸، آمده است که چون مردم کوفه به مدینه آمدند و علیه ولید گواهی دادند، عثمان آنان را ترساند و آنان به عایشه متوسل شدند؛ عایشه کفشهای پیامبر (ص) را به مسجد آورد و گفت: ای مردم عثمان سنت صاحب این کفشها را رها کرده است.

نبرد جمل ،ص:۸۶

لیث بن ابی سلیمان از ثابت انصاری از ابن ابی عامر- وابسته انصار- نقل می‌کند که می‌گفته است، در مسجد بودم، عثمان عبور

کرد، عایشه بر او بانگ زد که ای مکار تبهکار! امانت خویش را از میان بردی و رعیت خویش را تباه ساختی و اگر نمازهای پنج‌گانه که می‌گزاری نبود، همانا مردان به سوی تو هجوم می‌آوردند و تو را همانگونه که گوسپند را می‌کشند سر می‌بریدند. عثمان در پاسخ او این آیه را تلاوت کرد: (۱) «خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورد که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت کردند و آن دو پیامبر نتوانستند ایشان را از قهر خداوند برهانند و گفته شد با دوزخیان به دوزخ درآیید.» «۱»

محمد بن اسحاق و مداینی و حذیفه نقل می‌کنند که چون عایشه دانست عثمان کشته خواهد شد، آماده رفتن به مکه شد. مروان بن حکم و سعید بن عاص پیش او رفتند و گفتند گمان می‌کنیم که این مرد کشته خواهد شد و تو می‌توانی این کار را از او بگردانی و اگر اینجا بمانی خداوند به دست تو این بلا را از او رفع خواهد کرد.

گفت: من در اینجا نمی‌توانم بنشینم که بارهای مرا گسیل کرده و جوالهایم را بسته‌اند.

وانگهی نذر کرده‌ام که حج گزارم. مروان از خانه عایشه بیرون آمد و این مثل را می‌گفت: «قیس در سرزمینها چندان دروغپردازی کرد تا نظم آنها در هم ریخت.»

عایشه این سخن را شنید و گفت: ای کسی که مثل می‌زنی بیا، آنچه گفتی شنیدم. آیا گمان می‌کنی من در مورد بدی دوست تو شکی دارم؟ به خدا دوست می‌داشتم که او در یکی از جوالهای من می‌بود و هنگامی که از کنار دریا می‌گذشتم آن جوال را به دریا می‌افکندم. مروان گفت: آری به خدا سوگند اساس این کار را نهادی. عایشه به طرف مکه حرکت کرد و میان راه در منزلی بنام صلعاء «۲» به ابن عباس برخورد که به مدینه می‌رفت. گفت: ای ابن عباس! تو مردی خردمند و خوش بیانی، بر حذر باش که مردم را از کشتن این مرد سرکش بازنداری.

---

(۱) آیه ۱۰ سوره ۶۶ (تحریم). برای اطلاع بیشتر به تفاسیر رجوع کنید. م

(۲) صلعاء: مؤنث اصلع یعنی کسی که موهای جلوی سرش ریخته باشد و به همین جهت به زمینی که در آن گیاهی نروید صلعاء گفته می‌شود و نام چند جاست. رجوع کنید به معجم البلدان؛ ج ۵، ص ۳۸۱. م

نبرد جمل ،ص:۸۷

این اندکی از اخبار بسیاری است که در مورد شوراندن عایشه، مردم را بر عثمان آمده است و درباره کوشش عایشه برای ریختن خون او نقل شده است و ما از بیم طولانی شدن به همین اندازه بسنده کردیم، در همین اندازه هم نشانی روشن است که پس از کشته شدن عثمان، ادعا و تظاهر او به خونخواهی عثمان و ستیزه او با علی (ع) و جمع کردن لشکرها برای جنگ با آن حضرت و کوشش او در عهدشکنی و فرمانش به اینکه خون علی (ع) را بریزید، ربطی به کشته شدن عثمان نداشته، و باطن او غیر از ظاهر اوست و ستیزه او با امیر المؤمنین علی (ع) انگیزه‌های دیگری دارد که نزد اشخاص آگاه از دیرباز تاکنون مشهور است و اغراض آنان در این کارها دشمنی با علی (ع) بوده است و درباره ستیزه و دشمنی عایشه با علی (ع) تصریح کرده‌اند و بر عهده خردمندان است که در آنچه نقل کردیم بیندیشند تا موضوع را همچنان که گفتیم دریابند و از خداوند باید یاری خواست.

(۱)

پشیمانی طلحه و زبیر از بیعت

(۲) قبلا گفتیم که چگونه طلحه و زبیر به عمد با امیر المؤمنین علی (ع) مخالفت و ستیز می‌کردند و از او فاصله می‌گرفتند، بدیهی است که حکومت و امارت او را دوست نداشتند و نمی‌خواستند مردم هم با او بیعت کنند. زیرا خود طمع بسته بودند تا بر مردم

حکومت کننـد و چون این موضوع از دست ایشان بیرون شـد و به آرزوی خود نرسیدند، از افراطی که نسبت به عثمان کرده بودند پشیمان شدنـد. از سوی دیگر چون بـا میل و آزادی و به خواست خداونـد متعال با علی (ع) بیعت کرده بودنـد، چنین چاره‌اندیشـی کردنـد که مـدعی شونـد علی (ع) آن دو را به زور وادار به بیعت بـا خود کرده است و به همین موضوع چسبیدنـد و آن را دلیـل بر مخالفت خود دانستند و عمدا خود را به نادانی زدند. و چون سـستی ادعای آنان آشکار شد و نزد همه عوام و خواص معلوم گردید که آنان به اختیار خود و به سبب مقدم بودن علی (ع) با او بیعت کرده‌اند، و متوجه شدند که این ادعا پذیرفته نیست- و نمی‌توان به ادعـای اینکه مـا در بـاطن با این بیعت موافق نبوده‌ایم اسـتدلال کرد- و کراهت باطنی چیزی نیست که آگاهی از آن برای همه قابل قبول باشـد و از طرفی هیچ کس نمی‌تواند کراهت درونی خود را در مورد بیعت کسـی- که با حق به او بیعت کرده‌اند و مهاجران و انصار همگی با رضایت او را به رهبری و امامت برگزیده‌اند- ملاک مخالفت و ستیزه قرار دهد. و

نبرد جمل ،ص:۸۸

امامت علی (ع) از لحاظ ظاهر چنین بوده و ظاهر و باطن آن مورد خشـنودی و رضایت خداوند متعال بوده است (۱) و آنها (طلحه و زبیر) هیـچ گونه نقطه ضـعف و شـبهه‌ای در مورد اظهـار کراهت خود نسبت به امـامت علی (ع)- در او نمی‌دیدنـد، خـاصه که امیر المؤمنین علی (ع) از لحـاظ تقـدم در ایمـان و اسـلام، دفاع و جهاد در راه دین، پایـداری در التزام رکاب پیامبر (ص)، علم و دانش، زهد، اجتناب از محرمات، حسن تدبیر، اندیشه درست و قرابت با پیامبر (ص) از همگان برتر بوده است، و پیامبر (ص) در مورد علی (ع) کارهایی انجام داده است که دلیل بر تقدم او بر همه امت بوده است، آنچنان که هیچ‌گاه کسی را بر علی (ع) امارت نداده است و هرگـاه او را به سـریه‌ای [مـأموریت جنگی] گسـیل می‌داشت خود علی (ع) فرمانـده و سالار و سـرور و بزرگ آن سـریه بود و به روزگـار پیـامبر (ص) هر کس کاری را تباه کرده بود، علی (ع) را برای جبران و اصـلاح آن کار گسـیل می‌داشت و هرگاه موضوع دشواری پیش می‌آمـد برای رفع آن علی را مـأمور می‌کرد و پس از پیامبر (ص) هم کسانی که عهـده‌دار کار شدنـد از علی (ع) در مورد حـل مشـکلات و امور دشوار یـاری می‌خواسـتند و از علم و دانش او در مورد احکـام و اموری که بر ایشان پوشـیده بود، برای اصـلاح کارهای دین و امت، بهره می‌گرفتنـد. و طلحه و زبیر متوجه این نکات مثبت بودند و می‌دانسـتند که ادعای ایشان- در مورد اینکه به زور و با کراهت بیعت کرده‌اند- ادعای مقبولی نیست و موجب اثبات حقی برای ایشان نمی‌شود و هیچ عاقل خردمندی این موضوع را نمی‌پذیرد، و بر فرض که ثابت هم بشود به زیان آنان خواهد بود، زیرا به حکم شـریعت این حق برای امام محفوظ اسـت که برای جلوگیری از فتنه و رعایت مصـلحت امت اسـلامی، برخی از افرادی را که در صدد فتنه‌انگیزی باشـند وادار به بیعت با خود کنـد. با توجه به این امور، چاره در آن دیدنـد که تظاهر به خونخواهی عثمان کنند و چون از لحاظ ظاهری هم از کسانی نبودند که ادعـای آنان را به طور کلی فاسـد بشـمرند، گفتنـد ما از آنچه نسبت به عثمان انجام دادیم پشـیمانیم و مـدعی شدنـد که توبه ایشان پذیرفته نخواهد شد مگر آنکه برای گرفتن قاتلان عثمان کمال کوشش را انجام دهند و از کسانی که نسبت به عثمان ستم کرده‌اند، انتقـام بگیرنـد. با این تمهیـد کار بر گروهی از مستضـعفان مشـتبه شـد و توانسـتند گروه بسـیاری از عوام مردم را که از امور فقهی و احکام دینی اطلاع نداشتند بفریبند.

(۲) عایشه هم در مخالفت با امیر المؤمنین علی (ع) همین راه را برگزید و تظاهر

نبرد جمل ،ص:۸۹

به خونخواهی عثمان و انتقام گرفتن از قاتلان و اصـرار بر قصاص آنان کرد. و حال آنکه در شـریعت مسـلمانان این موضوع معلوم و آشـکار است که خونخواهی عثمـان و تقاضای قصاص قاتلان او حق آنان نبوده است و آنان با ایجاد شـبهه باطلی این حق را بر خود بسـتند. زیرا طلحه و زبیر اولیاء خون عثمان و وارث او نبوده‌اند و میان ایشان هیچ گونه نسـبت نزدیکی وجود نداشـته است که سـبب ادعای ایشان باشد و بتوانند در آن مورد تخاصم کنند.

(۱)

زن و حجاب

(۲) دخالت در این گونه امور به هیچ وجه بر عهده زنان نبوده و نیست، زیرا جهاد و امر و نهی میان بندگان و سرزمینها بر آنان مقرر نشده است. وانگهی خداوند متعال برای همسران پیامبر (ص) احکام مخصوصی صادر و نازل کرده که مخالف با رفتاری است که از عایشه سرزده است و او آشکارا خلاف حکم دین عمل کرده است. خداوند متعال در کتاب محکم خود چنین فرموده است: «ای پیامبر به همسران و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که خویشتن را به چادر فروپوشند و آن نزدیکتر است که بشناسند ایشان را.» «۱» و بر طبق این آیه، خداوند سبحان بر آنان چادر پوشیدن و پارسایی را واجب کرده است و نباید خود را به کسی بشناسانند. حال آنکه عایشه بر ضد این دستور رفتار کرده است. او خودآرایی و پرده‌دری کرده و به تن خویش و با چهره باز میان مردم آمده و در این مورد عذر موجهی نداشته است. علاوه بر جرمی که در مورد جنگ کردن با ولی خدا مرتکب شده است و حال آنکه بزرگداشت و احترام نسبت به ولی خدا و اطاعت از او بر عایشه واجب و نافرمانی از او بر عایشه حرام بوده است، و با کاری که عایشه کرد خون مؤمنان ریخته شد و فتنه‌ای برخاست که مایه سرافکندگی مسلمانان گردید. (۳) این رفتار عایشه کجا مطابق است با آنچه که پیامبر (ص) در این حدیث مشهور، به او فرموده‌اند و آن چنین است که ابن ام مکتوم «۲»

---

(۱) بخشی از آیه ۵۷ سوره سی و سوم (احزاب). م

(۲) عمرو بن قیس که بیشتر به ابن ام مکتوم مشهور است، کور بوده و بسیار زود به مدینه هجرت کرد و پس از مصعب بن عمیر وارد مدینه شد. در چند غزوه پیامبر (ص) اداره امور مدینه به او واگذار شده است. برخی گفته‌اند در جنگ قادسیه شهید شده است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به اسد الغابهٔ؛ ج ۴، ص ۱۲۷. م

نبرد جمل ،ص:۹۰

به خانه پیامبر (ص) آمد و با آنکه کور بود، پیش از آنکه وارد خانه شود پیامبر به عایشه فرمودند: در پستوی خانه برو و خود را از این مرد پوشیده بدار. عایشه گفت:

ای رسول خدا این مرد کور است و هرگز نمی‌تواند مرا ببیند. فرمودند: بر فرض که او تو را نبیند، تو که او را می‌بینی. «۱»

(۱) و خداوند متعال ضمن آنکه به اصحاب پیامبر (ص) ادب می‌آموزد چنین می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌های پیامبر مشوید مگر آنکه به شما اجازه داده شود و بر سفره طعامش دعوت شوید؛ در آن حال هم نباید زودتر از وقت آمده و چشم انتظار ظرف غذا باشید، بلکه همان موقع که دعوت شده‌اید بیایید و چون غذا خوردید، زود پراکنده شوید و آنجا برای سرگرمی با یکدیگر به گفتگو مپردازید که این کار پیامبر را آزار می‌دهد و از شما آزرم می‌دارد؛ ولی خداوند از بیان حق آزرمی ندارد. و هرگاه از زنان پیامبر چیزی می‌طلبید، از پس پرده طلب کنید که حجاب برای آنکه دلهای شما و ایشان پاک و پاکیزه بماند بهتر است و شما را نشاید که رسول خدا را بیازارید و نباید پس از وفاتش هیچگاه زنان او را به نکاح درآورید که این کار نزد خداوند گناهی بس بزرگ است.» «۲»

و خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است که گفتگوی اصحاب پیامبر با همسرانش موجب آزار آن حضرت است و شوخی با آنان بر او دشوار و مایه رنج و اندوه اوست و خداوند آنان را حفظ کرده و از اینکه مردان با آنان گفتگو کنند نهی کرده و دستور داده است که از آنان چیزی نخواهند مگر از پس پرده؛ همچنین از درنگ کردن در خانه پیامبر آنان را منع کرده و مقرر داشته است که پس از خوردن غذا پراکنده شوند و توقف آنان طولانی نشود که همسران پیامبر گفتگوی ایشان را بشنوند یا آنان به گفتگوی

همسران رسول خدا گوش دهند. این آیه چگونه با رفتار عایشه موافق است که همراه این قوم مسافرت کرد و با آنان نشست و برخاست داشت و حشمت او را چنان که باید و شاید رعایت نمی‌کردند و گاه با او مدتها آهسته و

---

(۱) نظیر این حدیث در طبقات ابن سعد؛ ج ۸، ص ۱۲۶، در مورد ام سلمه و میمونه- همسران پیامبر (ص)- آمده است و همچنین تفسیر خازن؛ ج ۵، ص ۵۷، از قول ترمذی و ابو داود آورده است. م

(۲) آیات ۵۱ و ۳۲ و بخشی از آیه ۳۳ سوره سی و سوم (احزاب). م

نبرد جمل ،ص:۹۱

پوشیده از دیگران تبادل نظر و گفتگو می‌کردند و گاه امر و نهی او را اطاعت کرده و گاه به او امر و نهی می‌کردند و چنان شد که عایشه در عمل همچون فرمانده و سپهسالار آن لشکر بود و امکان نداشت که در همه حال خود را از گفتگوی با آنان بازدارد و براستی برای هر کس که در این مورد اندیشه کند، این کار سبب تعجب است و ناچار است حکم کند که عایشه از فرمان خداوند سرپیچی کرده و نواهی خداوند را کوچک شمرده است و این مطلب برای هر خردمند، روشن و آشکار است و هر کس در مورد گمراهی عایشه اندک شبهه‌ای داشته باشد از مردگان شمرده می‌شود (در زمره جاهلان است).

(۱) توجه داشته باش که خداوند در مورد همسران پیامبر در قرآن چنین فرموده است: «ای زنان پیامبر شما چون دیگر زنان نیستید (مقام شما برتر است) به شرط آنکه پرهیزگار باشید؛ پس زنهار که نرم و لطیف با مردان سخن نگویید، مبادا آنکه در دلش بیماری (هوس) است به طمع افتد. و درست سخن گویید و در خانه‌هایتان بنشینید و آرام بگیرید و همچون دوره جاهلی آرایش و خودآرایی مکنید.» «۱»

و هر خردمندی که متدین به اسلام و با احکام شرع آشنا باشد می‌داند که اگر به همسران عثمان و دختران و دخترعموهایش از بنی امیه که از لحاظ پیوند خویشاوندی به مراتب از عایشه به او نزدیکتر بودند گفته می‌شد در جنگ شرکت کنید، شرکت نمی‌کردند و این گونه عاصی نمی‌شدند و پا از دایره شرف اسلامی بیرون نمی‌نهادند تا چه رسد به عایشه که از لحاظ نسبت خویشاوندی با عثمان فاصله داشته و راه و روش او با عثمان تفاوت داشته است. وانگهی خود، مردم را به کشتن او تحریک می‌کرده و آنان را از یاری دادن او بازمی‌داشته است و همواره کارهای او را زشت و ناروا می‌شمرده است. چه چیز موجب شده است که ناگهان پس از کشته شدن عثمان از اعتقاد خویش بازگردد؟ آیا خداوند متعال عثمان را برای او زنده کرده و او از عایشه خواسته است یاریش دهد؟ یا خداوند به عایشه چیزی پوشیده را وحی فرموده است؟ هرگز چنین نبوده است؛ بلکه انگیزه عایشه در جنگ با علی (ع) دشمنی او با علی است و این دشمنی آشکارتر از آن است که بتواند با ادعاهای بیهوده و باطل آن را پوشیده نگهدارد و این موضوع مورد اتفاق مورخان است که دشمنی عایشه با

---

(۱) آیات ۵۱ و ۳۲ و بخشی از آیه ۳۳ سوره سی و سوم (احزاب). م

نبرد جمل ،ص:۹۲

علی (ع) ریشه‌دار و همان گونه است که ما توضیح دادیم و بیان داشتیم.

(۱)

عایشه، علی را دشمن می‌دارد

(۲) از جمله مطالبی که عموم دانشمندان از قول عایشه نقل کرده‌اند، این است که او می‌گفته است، همواره میان من و علی همان

تباعد و نفرتی که میان زن و خویشاوندان شوهرش وجود دارد وجود داشته است. و خود عایشه در مورد داستان افک و تهمتی که درباره صفوان بن معطل در جنگ بنی المصطلق به او زدند «۱» و این موجب شد که پیامبر (ص) برای مدتی از او دوری و اعراض نماید، چنین می‌گفته است که پیامبر (ص) در مورد من نخست با اسامهٔ بن زید مشورت کردند که بنده‌ای صالح و مؤمن بود و به اسامه گفتند که مردم چنین تهمتی به صفوان می‌زنند. اسامه گفت: ای رسول خدا جز به خیر و نیکی گمان مبرید که زن (عایشه) امین، و صفوان هم بنده صالحی است. سپس پیامبر با علی (ع) مشورت کردند که گفته بود، ای رسول خدا برای تو زن بسیار است، در این باره از بریره، کنیز عایشه، تحقیق کن و اصل خبر را از او بپرس. پیامبر فرموده بودند: ای علی تو خود این کار را انجام بده و علی ترکه‌ای از درخت خرما باز کرده و بریره را در خلوت تهدید کرد و ترساند و از او چیزهایی پرسید. بدین سبب من هرگز علی را دوست نمی‌دارم. «۲» این خود تصریح عایشه است

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از این موضوع در کتابهای بسیار کهن، رجوع کنید به ابن هشام سیره، چاپ مصر، ۱۳۵۵ ه ق؛ ج ۳، ص ۳۲۱- ۳۰۹ و واقدی، مغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۳۲۶- ۳۱۷ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۱۱۰- ۱۱۰۳ و تاریخنامه طبری، ص ۲۱۷- ۲۱۲. م

(۲) گروهی از مفسران و محدثان داستان تهمت زدن (افک) را که خداوند آیات ۲۰- ۱۱ سوره بیست و چهارم (نور) را در آن مورد نازل کرده است، در کتابهای خود آورده‌اند و مطالبی برای منزه بودن عایشه بیان داشته‌اند؛ از جمله بخاری در صحیح؛ ج ۳، ص ۳۳ و مسلم در صحیح؛ ج ۲، ص ۴۵۵ و خازن در تفسیر خازن؛ ج ۵ ص ۴۶ و بغوی در حاشیه آن و طبری در تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۶۷، این موضوع را از طریق عروهٔ بن زبیر و سعید بن مسیب و علقمهٔ بن وقاص و عبید الله بن عبد الله بن عتبهٔ بن مسعود و همگی از عایشه نقل کرده‌اند و می‌بینید که سرچشمه اصلی نقل این مطلب خود عایشه است و در نتیجه این سخن نقل مجالس مدینه شده است که به شدت مغایر با مقام شامخ و مقدس نبوی است.

ابن عربی اندلسی در احکام القرآن؛ ج ۲، ص ۹۴، می‌گوید: پیامبر (ص) با اسامه و علی (ع) در مورد کار عایشه مشورت کردند. علی (ع) گفت: خداوند متعال بر شما سخت نگرفته است و زنان بسیارند، از کنیز عایشه بپرس تا راست را بگوید.

این همه چیزی است که در چنته این قوم است و نمی‌دانم و هیچ کس نمی‌داند که چرا در نقل واقعیت این حدیث که چنان شایع بوده که خداوند رسوایی اشاعه‌دهندگان آن را در قرآن نازل فرموده است، فقط به نقل مطلب از عایشه پرداخته‌اند! با اینکه آنان در حفظ مطالبی که اهمیت کمتری داشته است، مراقبت بیشتری معمول داشته‌اند. آیا همگی به یکدیگر توصیه کرده‌اند که بر این موضوع سرپوش بگذارند؟ که این ممکن نیست و بر خلاف عادت است، یا اینکه داستان به طریق دیگری بوده است. در این باره شیخ جلیل مورد اعتماد، علی بن ابراهیم قمی، از دانشمندان قرن سوم هجری حقیقتی را در تفسیر خود، ص ۴۵۳، اظهار داشته که کینه‌توزیها موجب پوشیده ماندن آن بوده است. او از قول مشایخ بزرگ از زرارهٔ بن اعین نقل می‌کند که می‌گفته است، شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود: چون ابراهیم پسر رسول خدا (ص) وفات کرد، پیامبر (ص) سخت اندوهگین شدند. عایشه گفت: چرا اندوهگین می‌شوی، ابراهیم پسر جریح قبطی است. و پیامبر (ص) علی (ع) را فرستاد که او را بکشد و معلوم شد جریح خنثی است و علی (ع) بازگشت و این موضوع را به پیامبر (ص) خبر داد و پیامبر فرمودند: سپاس خدا را که از ما اهل بیت بدی و زشتی را زدوده است و خداوند آیه ۱۱ سوره نور را نازل فرمود. علی بن ابراهیم همچنین در تفسیر خود، ص ۶۴۰، از امام صادق نقل می‌کند که پیامبر (ص)- می‌دانستند عایشه دروغ می‌گوید ولی خواستند به این وسیله جریح را از کشته شدن نجات دهند و آن زن از گناه تهمت زدن خود بازگردد.

و در شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۴۵۷ و ج ۹، ص ۱۹۰، آمده است که عایشه نسبت به پیامبر (ص) گستاخ بود، تا آنجا که در مورد

ماریه چنان تهمتی زد. و به زوجه دیگر (حفصه) اظهار داشت و منجر به گستاخی هر دو شد و در این مورد آیاتی نازل شد (یعنی آیات سوره تحریم) که در محرابها خوانده می‌شد و متضمن تهدید سخت و تصریح به گناه و تباهی دل آنان بود.

این مسأله بر شیخ مفید پوشیده نبوده است، ولی خواسته است اقوال مورخان را نقل کند که اعتراف عایشه را نسبت به دشمنی با علی آورده‌اند و اینکه بر امیر المؤمنین علی (ع) در آن کار هیچ اشکالی وارد نیست که می‌خواسته است فرمان رسول خدا را برای روشن شدن موضوع عمل کند.

برای اطلاع بیشتر در مورد این پاورقی که توسط مصحح محترم متن چاپی عربی نوشته شده است، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۲۳ و تفسیر برهان؛ ج ۳، ص ۱۲۷. م

نبرد جمل ،ص:۹۳

که در مورد دشمنی و خشم خود نسبت به علی اظهار می‌کند و حال آنکه بر فرض صحت این ادعا، علی (ع) چیزی جز خیرخواهی برای خدا و رسول خدا و کوشش در راه اجرای فرمان رسول خدا و شتاب برای فرمانبرداری انجام نداده است.

(۱) از جمله احادیث دیگری که در این باره عموم دانشمندان نقل کرده‌اند، داستان ابن عباس و عکرمه است و آن چنین است که عکرمه حدیثی را از قول عایشه در مورد بیماری رحلت رسول خدا، برای ابن عباس نقل کرد و گفت: عایشه می گفت

نبرد جمل ،ص:۹۴

پیامبر (ص) از خانه بیرون آمد در حالی که به دو مرد از خانواده خود- فضل بن عباس و مرد دیگری- تکیه داده بود. ابن عباس به عکرمه گفت: آن مرد دیگر را عایشه نام نبرد؟ گفت: نه، به خدا سوگند نام نبرد. ابن عباس گفت: می‌دانی آن مرد کیست؟

گفت: نه. گفت: او علی بن ابی طالب (ع) است و به خدا سوگند این مادر ما [یعنی عایشه] هیچ‌گاه از علی (ع) به نیکی نام نمی‌برد و یاد نمی‌کرد و حال آنکه می‌توانست چنین کند. «۱»

(۱) روایت دیگری هم در این باره از ابن عباس رسیده که مشهور است و در کتابهایی که درباره جنگ جمل نوشته شده آمده است و چنین است که امیر المؤمنین علی (ع) ابن عباس را به بصره فرستاد و فرمود به عایشه- که در قصر ابن خلف منزل کرده بود- بگوید به مدینه کوچ کند و به خانه و زندگی خویش بازگردد. ابن عباس پیش عایشه رفت و گفت: امیر المؤمنین به تو فرمان می‌دهد که به خانه خود برگردی.

عایشه به طنز گفت: خدا امیر المؤمنین را رحمت کناد! هر چند که چهره‌هایی برای او ترش و بینی‌هایی به خاطر او به خاک مالیده شد.

علاوه بر این، اخبار دیگری هم که در صحت آن تردید نیست و راویان به طور اتفاق نقل کرده‌اند رسیده است که چون امیر المؤمنین علی (ع) کشته شد و این خبر به مدینه رسید و از آن آگاه شدند، همین که عایشه از آن آگاه شد شادی کرد و به عنوان تمثیل این بیت را خواند:

«اگر دور افتاده بود، خبر مرگش را کسی برای ما آورد که خاک بر دهانش مباد!» (۲) زینب دختر ابو سلمی گفت: آیا درباره علی چنین می گویی؟ خندید و گفت: فراموش کرده بودم و هرگاه فراموش می‌کنم به من تذکر دهید. سپس به شکرانه خبر کشته شدن علی (ع) سر بر سجده نهاد و چون سر برداشت این بیت را خواند:

«عصای خویش را بینداخت و به جایگاه و مقصد رسید، چنانکه چشم مسافر

---

(۱) این موضوع در بسیاری از منابع اهل سنت از جمله: احمد حنبل، مسند؛ ج ۶، ص ۳۶ و نسائی، سنن؛ ج ۱، ص ۱۳۴ و بیهقی، سنن الکبری؛ ج ۱، ص ۳۱، آمده است. و برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع، رجوع کنید به سید مرتضی فیروزآبادی، السبعة من

السلف، چاپ قم، ۱۳۶۱ ه ش؛ ص ۱۶۸. م

نبرد جمل ،ص:۹۵

به هنگام بازگشت روشن می‌شود.» «۱» علاوه بر این، از مسروق «۲» روایت شـده که- می‌گفته است پیش عایشه رفتم، غلامی را به نام عبـد الرحمن صـدا کرد و گفت: برده من است. گفتم: چرا نامش را عبد الرحمن نهاده‌ای؟ گفت: به سـبب علاقه به عبد الرحمن بن ملجم، قاتل علی.

(۱) این خبر هم مشـهور است که چـون امیر المـؤمنین علی (ع) به عـایشه پیـام فرسـتاد که از بصـره کوچ کن و برو، گفت: اینجـا را نمی‌توانیـد به من ببینید؟ امیر المؤمنین پیام فرسـتاد: آیا می‌روی یا گروهی از زنان قبیله بکر بن وائل را بفرسـتم که تو را با کاردهای تیز فروگیرند؟ به فرستاده گفت: خواهم رفت و به خدا سوگند هیچ جا برای من بدتر از آن نیست که علی آنجا باشد.

و نظیر این اخبار زیاد است که اگر بخواهیم بیاوریم سـخن به درازا می‌کشد (۲) و همین انـدازه که آوردیم برای تأکید بر این گفتار ما کافی است که مقصود پیمان‌گسـلان از مخالفت و ستیز با امیر المؤمنین علی (ع) و جنگ آشکار با او، برای اقامه حق و رسیدن به پـاداش اخروی و فرمـانبرداری از خداونـد نبوده است، بلکه به سـبب کینه‌هـای تـازه و کهنه‌ای بوده که به جهـات مختلف برای آنان فراهم آمده یا برای طمع به خلافت، و حسد بر آن حضرت بوده است.

(۳)

عایشه نخست شادمان و سپس اندوهگین می‌شود

(۴) موضوع عایشه همین گونه که گفتیم برای خردمندان روشن است و از جمله اخبار دیگری که مورد اجماع راویان و سیره‌نویسان است، این است که چون عثمان کشته شـد جارچیها برای اعلام خبر مرگ او به همه جا روانه شدند و چون جارچی به مکه رسـید و عایشه این خبر را شـنید، نخست شاد شد و گفت: کردارهایش او را به کشتن داد، زیرا کتاب خدا را سوزاند و سنت پیامبر خدا را از میان برد و خدایش بکشت؛ «۳» و از جارچی پرسید، مردم با چه کسی بیعت کردند؟ گفت: هنوز از مدینه

---

(۱) این دو بیت در تاریـخ طبری، ترجمه ابو القـاسم پاینـده؛ ص ۲۶۹۱، و بیت دوم در طبقـات ابن سـعد؛ ج ۳، بخش اول، ص ۲۷، آمده است و برای اظهار مسرت از مرگ کسی و خلاص شدن از بیم کسی مثل زده می‌شود. م

(۲) از تابعین است که پس از وفات پیامبر (ص) از یمن به مدینه آمده است و در سال ۶۲ یا ۶۳ ه ق در گذشته است. رجوع کنید به ابن حجر، اصابه، ذیل شماره ۸۴۰۶. م

(۳) در شـرح نهج البلاغه، (چاپ قدیم)؛ ج ۲، ص ۴۶۰، آمده است: عایشه همین که خبر کشـته شدن عثمان را شنید، گفت: خدای از رحمت خود دور داردش! عایشه امیدوار بود طلحه خلیفه شود و خلافت به خاندان تیم برگردد و چون شـنید که با علی (ع) بیعت شده است بانگ برداشت که ای وای! عثمان مظلوم کشته شد.

نبرد جمل ،ص:۹۶

بیرون نیامده بودم که طلحه بزها و گوسپندان عثمان را تصرف کرد و کلیدهایی برای درهای بیت المال ساخت و ظاهرا شکی نیست که مردم با او بیعت کرده‌اند. (۱) عایشه گفت: آری، ای انگشت کوچک!- خطاب به طلحه در غیاب او- تو را برای خلافت شایسته و سـزاوار دیدنـد؛ و سـپس گفت: بارهای مرا ببندید که عمره‌ام را گزارده‌ام و می‌خواهم به خانه خود بروم. چون بار او را بسـتند، بر مرکب خود سوار شـد و حرکت کرد و چون به سـرف «۱»- که نام جایی است- رسـید، ابراهیم بن عبیـد بن ام کلاب را دیـد، از او پرسـید: چه خبر است؟ گفت: عثمان کشـته شد. عایشه گفت: بگو پیر نادان کشته شد. سپس گفت: داستان و چگونگی آن را برای

من نقـل کن. گفت: مردم عثمـان و خانه‌اش را محاصـره کردنـد و خودم دیـدم که طلحه بر کار پیروز است و برای بیت المال قفل و کلیـدهای تازه می‌ساخت و آماده می‌شـد که مردم با او بیعت کنند، ولی همین که عثمان کشـته شد مردم به علی بن ابی طالب مایل شدند و حاضر نشدند به طلحه و هیچ کس دیگر توجه کنند و به جستجوی علی (ع) پرداختند؛ پیشاپیش مردم مالک اشتر، محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسـر حرکت می‌کردند تا به خانه‌ای که علی (ع) در آن بود رسیدند. به علی گفتند: با تو بیعت می‌کنیم به شرط فرمـانبرداری از تو، علی (ع) پاسـخ نـداد و ساعتی بیندیشـید. مالک اشتر گفت: ای علی! مردم کس دیگری را با تو برابر نمی‌داننـد، پیش از آنکـه میـان ایشـان اختلاـف افتـد بیعت را بپـذیر. طلحه و زبیر هم همراه ایشـان بودنـد و من می‌پنداشـتم میـان آن دو و علی گفتگویی خواهـد بود، ولی اشتر به طلحه گفت: ای طلحه! برخیز و بیعت کن و زبیر! تو هم برخیز پس از طلحه بیعت کن، منتظر چه هستید؟ آن دو برخاستند و بیعت کردند و من دست هر دو را دیدم که برای بیعت در دست علی نهادند. سپس علی (ع) به منبر رفت و سـخنانی گفت که به خاطر ندارم و مردم همان روز همچنان که علی بر منبر بود با او بیعت کردند و فردای آن روز هم بیعت ادامه داشت و روز بعد، من از مدینه بیرون آمدم و دیگر نمی‌دانم پس از من چه اتفاقی افتاده است.

عایشه گفت: ای برادر بکری! آیا تو خود دیدی که طلحه با علی بیعت کرد؟

---

(۱) نام منطقه‌ای در شش میلی مکه است. رجوع کنید به بکری، معجم ما استعجم؛ ص ۷۷۲. م

نبرد جمل ،ص:۹۷

گفتم به خـدا سوگنـد خودم دیـدم که طلحه بـا او بیعت کرد (۱) و همیـن که گفتم: طلحه و زبیر نخسـتین کسـانی بودنـد که بیعت کردنـد، استرجاع بر زبان آورد و گفت: به خـدا سوگند این مرد [علی] را دوست نمی‌دارم و علی حق آن دو را غصب کرد و عثمان خلیفه خـدا مظلـوم کشـته شـده است؛ استرهـا و بـاروبنه مرا برگردانیـد. و آنگـاه به مکه بـازگشت. من هم همراه او برگشـتم. در راه همچنان شروع به پرسشهایی کرد و من از هر چه اتفاق افتاده بود خبر می‌دادم. گفت: هر چند این کار بر عهده من است، ولی گمان نمی‌کنم مردم با آن همه گرفتاری و پایداری طلحه در جنگ احد از او برگردند.

گفتم: اگر فداکاری و پایداری باشد، دوستش که با او بیعت شده است [یعنی علی] همچنان دارای فداکاری و پایداری است. عایشه گفت: ای برادر بکری! در پی کـاری غیر از این مبـاش و چون به مکه رسـیدی و مردم از تو پرسـیدند ام المؤمنین چه پیشـنهاد کرد، بگو: قیام برای خونخواهی عثمان.

(۲) یعلی بن منبه «۱» هم پیش عایشه آمد و گفت: آن خلیفه‌ات که مردم را به کشـتن او تشویق می‌کردی کشـته شد. گفت: از قاتل او به خداوند تبری می‌جویم. یعلی گفت:

اکنون؟! حالا اگر بتوانی از قاتل عثمان تبری بجوی. و عایشه به مسـجد الحرام رفت و شروع به تبری جستن از قاتل عثمان و هر کس که او را کشته است کرد.

مضـمون این خبر همه صـراحت دارد که عـایشه همواره در رأی خود که حلاـل شـمردن خون عثمـان بود پافشاری می‌کرده تا اینکه آگاه شـده است که با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت شـده است و طلحه و زبیر هم با او بیعت کرده‌اند؛ در این هنگام کار را دگرگون ساخته و بر خلاف عقیده واقعی خود تظاهر کرده است.

طلحه و زبیر هم نخست بر ضـد عثمـان بوده و در آن مورد پافشـاری هم داشـته‌اند ولی چون آنچه امیـد داشـتند از دست دادنـد و به خلافت که آرزوی آن را در سر- می‌پروراندند، نرسیدند به ظاهر تغییر حال و روش دادند و از کشته شدن عثمان تظاهر به پشیمانی کردند و حال آنکه چنین نبوده است که براستی در آن مورد مستبصـر شده باشند. این موضوع هم که حشویه می‌گویند آنان در این مورد مجتهد بوده‌اند، صحیح نیست و تردیدی هم که معتزله درباره آنان داشته‌اند موردی ندارد و حق و حقیقت

(۱) یعلی از اصحاب توانگر و بخشنده پیامبر (ص) است؛ به روزگار عثمان حاکم یمن بود، در کتب رجال بیشتر به یعلی بن امیه معروف است و در سال ۳۷ ه ق در گذشته است.

برای اطلاع از منابع شرح حال او، رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۹، ص ۲۶۹. م

نبرد جمل ،ص:۹۸

همان است که شیعه می‌گوید (۱) و آن اینکه آنان به عمد با علی (ع) مخالفت و ستیز کردند و انگیزه‌شان دشمنی و کینه‌توزی، طمع رسیدن به امور دنیایی، آرزوی فرماندهی و گشاده دستی بر مردم بوده است. طلحه و زبیر همین که از رسیدن به خلافت مأیوس شدند و دانستند که امت مسلمان هیچ کس را با امیر المؤمنین علی (ع) برابر نمی‌داند و نظر مهاجران و انصار هم بر ایشان معلوم شد، تصمیم گرفتند پیش از همگان با او بیعت کنند و می‌پنداشتند با این کار در کار خلافت با علی (ع) شریک خواهند شد، ولی پس از اندکی اندیشه علی (ع) برای آنان آشکار شد و دانستند که نمی‌توانند با او شریک در خلافت و عهده‌دار کاری باشند- و چون همان گونه که گفتیم مهاجران و انصار و بنی هاشم و عموم مردم با علی (ع) بیعت کردند و فقط تنی چند از اطرافیان شناخته‌شده عثمان که از بیم جان و ترس از مؤمنان خود را مخفی کرده بودند با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت نکردند- آن دو پیش علی (ع) آمدند؛ طلحه حکومت عراق و زبیر حکومت شام را از آن حضرت برای خود مطالبه کردند و علی (ع) از پذیرفتن این تقاضای آنان خودداری کرد و هر چند آن دو این موضوع را پیش‌بینی می‌کردند ولی خشمگین برگشتند. دو سه روزی علی (ع) را به حال خود گذاشتند و سپس برای بار دوم پیش او آمدند و اجازه ورود خواستند که به آنان اجازه داده شد.

در آن هنگام علی (ع) در حجره بالای خانه خود بود. آن دو بالا رفتند و پیش او نشستند و گفتند: ای امیر المؤمنین! شما می‌دانید که در این ایام ما در سختی و تنگدستی هستیم. اکنون پیش تو آمده‌ایم که مالی به ما پرداخت کنی تا اوضاع خود را سر و سامان دهیم و تعهدات خود را بپردازیم. علی (ع) فرمود: شما از مزرعه و نخلستان من در ینبع آگاهید؛ اگر بخواهید می‌نویسم آنچه از آن فراهم است به شما پرداخت شود. گفتند: ما را نیازی به اموال شخصی تو در ینبع نیست. فرمود: پس چه کنم؟

گفتند: چیزی از بیت المال به ما بده که نیاز ما را برآورد و برای ما کافی باشد. «۱» علی فرمود: سبحان الله! مرا در بیت المال چه اختیاری است که از مسلمانان است و من گنجور و امین ایشانم. اگر می‌خواهید به منبر بروید و هر چه می‌خواهید بگویید، اگر اجازه دادند من همان گونه رفتار خواهم کرد و چگونه ممکن است پیش از آن

(۱) طلحه و زبیر هر دو بسیار ثروتمند بوده‌اند؛ برای اطلاع نسبی از این موضوع در کتابهای تاریخ، رجوع کنید به نویری، نهایهٔ الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۵۹ و ۱۶۶، که میراث زبیر پنجاه و نه میلیون و هشتصد هزار درهم بوده است. م

نبرد جمل ،ص:۹۹

خود چنین کاری بکنم و حال آنکه بیت المال از آن همه مسلمانان و حاضر و غایب ایشان است، ولی در مورد شما تحمل می‌کنم. گفتند: ما کسی نیستیم که چنین تکلیفی بر مردم عرضه کنیم و بر فرض هم که برای آسایش خاطر تو این کار را انجام دهیم، معلوم نیست مسلمانان پاسخ مناسبی بدهند و پیشنهاد تو را بپذیرند. فرمود: پس می‌گویید چه کنم؟ گفتند: عقیده تو را شنیدیم. و از آن حجره پایین آمدند. یکی از کنیزکان امیر المؤمنین که در حیاط خانه بود شنید طلحه و زبیر می‌گویند: به خدا سوگند ما با دل خویش با علی بیعت نکرده‌ایم هر چند به زبان با او بیعت کرده باشیم.

امیر المؤمنین علی (ع) هم که این سخن را شنید، این آیه را تلاوت فرمود: «همانا کسانی که با تو بیعت کردند به حقیقت با خدا

بیعت کردند. دست خدا بر فراز دست آنان است. پس از آن هر کس نقض بیعت کند بر زیان خویش پیمان‌گسلی کرده است و هر کس به عهدی که با خدا بسته است وفا کند بزودی خداوند پاداشی بزرگ به او عطا خواهد کرد.» «۱»

(۱) آنان دو روز دیگر علی (ع) را به حال خود گذاشتند و در این هنگام آگاه شدند که عایشه در مکه چه سخنانی اظهار داشته و از خلافت علی (ع) کراهت خود را اعلام کرده است و ناخوش داشتن قاتلان عثمان را طرح کرده و مردم را به یاری دادن و طلب خون عثمان برانگیخته است و نیز آگاه شدند که کارگزاران و امرای عثمان در شهرستانها با اموالی که از بیت المال مسلمانان برداشته‌اند، از بیم امیر المؤمنین علی (ع) و مهاجران و انصاری که با او بیعت کرده‌اند به مکه گریخته و پناه برده‌اند و مروان بن حکم- پسر عموی عثمان- و یعلی بن منبه- کارگزار و عامل عثمان در یمن- و عبد الله بن عامر بن کریز- پسر دایی عثمان «۲» و حاکم بصره به روزگار خلافت او- در مکه به عایشه پیوسته و همگی در صدد فتنه‌انگیزی هستند. طلحه و زبیر هم پیش امیر المؤمنین علی (ع) آمدند و در وقت خلوتی به حضورش رسیدند و همین که او را دیدند، گفتند: ای امیر المؤمنین! آمده‌ایم از تو برای رفتن به عمره اجازه بگیریم، زیرا مدتی است به مکه نرفته‌ایم و به ما اجازه بده. فرمود: به خدا سوگند قصد عمره ندارید که آهنگ غدر و مکر دارید و می‌خواهید به بصره بروید. گفتند: هرگز! و از

---

(۱) آیه ۱۰ سوره چهل و هشت (فتح). م

(۲) در متن پسر عمو آمده که اشتباه است و پسر دایی صحیح است. رجوع کنید به اسد الغابة؛ ج ۳، ص ۱۹۱. م

نبرد جمل ،ص:۱۰۰

خدا آمرزش می‌خواهیم و آهنگی جز عمره نداریم. (۱) علی (ع) فرمود: برای من به خدای بزرگ سوگند بخورید که کار مسلمانان را برای من تباه مسازید و بیعت مرا مشکنید و در هیچ فتنه‌ای کوشش مکنید و گام مگذارید. آنان سوگندهای استوار بر زبان آوردند و به هر چه امیر المؤمنین سوگندشان داد، سوگند خوردند و همین که از خانه امیر المؤمنین بیرون آمدند، ابن عباس آن دو را دید و پرسید آیا امیر المؤمنین به شما اجازه داد؟ گفتند: آری. ابن عباس پیش امیر المؤمنین رفت. آن حضرت شروع به سخن کرد و از ابن عباس پرسید چه خبر؟ گفت: طلحه و زبیر را دیدم. فرمود: آری آمدند و اجازه رفتن به عمره گرفتند. من پس از اینکه سوگند استوار از آنان گرفتم که غدر و بیعت‌شکنی و فساد نکنند به آنان اجازه دادم. ای ابن عباس! به خدا سوگند می‌دانم که آنان هدفی جز فتنه‌انگیزی ندارند و گویی هم اکنون آن دو را می‌بینم که به مکه می‌روند تا در مورد جنگ با من اقدام کنند و یعلی بن منبه خائن تبهکار، اموال عراق و فارس را آنجا برده که بر این کار هزینه کند و بزودی این دو مرد در کار من اخلال می‌کنند و تباهی بار می‌آورند و خونهای شیعیان و انصار مرا خواهند ریخت.

عبد الله بن عباس گفت: ای امیر المؤمنین! حال که این موضوع برای تو این چنین معلوم است، چرا به آنان اجازه دادی و آیا بهتر نیست که آن دو را به زنجیر کشی و زندانی کنی و شر آن دو را از مسلمانان کفایت کنی؟

علی (ع) فرمود: ای پسر عباس! آیا به من پیشنهاد می‌کنی که آغازگر ستم و بدی باشم پیش از آنکه نیکی کنم و با گمان و تهمت معاقبه کنم و به جرمی پیش از آنکه جامه عمل بپوشد کسی را فروگیرم؟ نه! سوگند به خدا که هرگز از پیمانی که خداوند برای حکومت و عدالت از من گرفته است عدول نمی‌کنم و آغازگر جدایی نخواهم شد. ای ابن عباس! من به آن دو اجازه دادم و می‌دانم چه کاری از آن دو سر خواهد زد، ولی به خداوند مستظهرم و سوگند به خدا هر دو کشته می‌شوند و گمان ایشان باطل خواهد بود و به آرزوی خود نخواهند رسید و خداوند آن دو را به ظلم و ستم و پیمان‌شکنی و فسادی که نسبت به من می‌کنند خواهد گرفت.

این خبر و خبر قبلی در آثار مورخان آمده است؛ از جمله: ابو مخنف لوط بن یحیی در کتاب خود که درباره جنگ جمل تألیف

کرده آورده است و ثقفی هم آن را از قول مورخـان کوفه و شـام و دیگران آورده است و هیـچ‌یک از مورخان مطلبی بر خلاف آن نیاورده و چیزی که ضد آن باشد، اظهار نداشته است و هر کس در این امور تأمل

نبرد جمل ،ص:۱۰۱

کند می‌فهمد که این قوم در آنچه کردند نیت پسـندیده‌ای برای اسـلام و مسـلمانان نداشته‌اند (۱) و آنچه که به عنـوان خونخواهی عثمان اظهار داشـته‌اند، برای این بوده که موضوع را برای عامه مردم و مستضـعفان مشـتبه سازند و اگر آنان چنین ادعایی نمی‌کردند که می‌خواهنـد انتقـام خون عثمـان را بگیرنـد و اگر نمی‌گفتنـد که قاتلاـن عثمـان سـتم کرده‌انـد و کسـانی که او را یاری نـداده‌اند ستمگرنـد و اظهار پشـیمانی از کردار خود نمی‌کردنـد، حتی دو نفر هم از علمای مخالف و پیروان ایشان درباره آنچه که مسـلمانان نسـبت به عثمان انجام دادند، اعتراض نمی‌کردند. زیرا مسلمانان نسبت به خلع عثمان از خلافت و کشتن او به سبب بدعتهایی که در دین آورده بود، اجتمـاع کردنـد و عثمان سـزاوار آن بود؛ ولی پس از اینکه طلحه و زبیر و عایشه آنچنان اظهار کردنـد، مردم گمراه شدنـد و آنـان با این کار خود تباهی بزرگ بار آوردنـد و مستضـعفان هم به سـبب بی‌اطلاعی از واقعیت اخبار و انـدیشه نکردن در امور برانگیخته شدنـد و کـار بر آنان مشـتبه شـد، که از شـناخت حقیقت دور بودنـد. شایـد عموم مردم چنـدان مطلبی درباره عثمان نشنیده بودند، تا چه رسد که بخواهند در کار او بیندیشند. و همه کسانی که از حق گمراه می‌شوند به سبب تقلید و حسن ظن نسبت به کسان دیگر است، و اعتقاد داشتن به فضیلت کسانی که به سبب بداندیشی، از لیاقت آنکه به آنان حسن ظن برود بیرون هستند.

نگریستن با دیده انصاف در آنچه گفتیم و دقت در آنچه بیان کردیم و اندیشیدن درباره اخباری که آوردیم و شرح دادیم و مراجعه به آراء مورخان و اختلاف نظر آنان- که گاه از لحاظ مـذهبی هم با یکـدیگر اختلاف دارنـد- و مطالعه کتابهای مختلفی که درباره این فتنه و فتنه‌های دیگر نوشـته‌اند به خوبی چگونگی حال طلحه و زبیر را آشکار می‌سازد و هر کس بیندیشد، این موضوع را همان گونه که ما نقل کردیم می‌یابد. و خداوند توفیق دهنده است.

(۲)

برائت امیر المؤمنین علی (ع) از خون عثمان

(۳) در این فصل هم درباره مطالب قبلی سـخن می‌گوییم. در مورد رأی امیر المؤمنین علی (ع) و عقیـده او درباره محاصـره عثمان و کشـته شدنش مطالب گوناگون و گفتارهای مختلف اظهار شده است و من تاکنون هیچ‌یک از متکلمان شـیعه را ندیده‌ام که در این باره گفتارهای مختلف را بررسی و گفتارهای قطعی اظهار دارد و سخنی بگوید که شبهه‌هایی

نبرد جمل ،ص:۱۰۲

را که برای خردمنـدان هم قابل طرح است روشن سازد. از سوی دیگر سایر فرقه‌های مسـلمان و اهل قبله هم آنچه گفته‌اند بر حسـب گمان و احتمال است و در هیچ مورد به طور یقین و روشن اظهار عقیده نکرده و انگشت بر چیزی ننهاده‌اند.

(۱) اما آنچه که دلایل و نشانه‌هایی برای آن می‌توان یافت و قرائن، آن را تأییـد می‌کند این است که امیر المؤمنین علی (ع) با آنچه مردم نسـبت به عثمـان انجـام داده‌انـد، موافق نبوده و آن را خوش نمی‌داشـته است. و محاصـره عثمـان، پیشـنهاد خلع او از خلاـفت، بازداشـتن آب و خوراك از او- پس از اینکه حاضر نشد از خلافت کناره‌گیری کند-، هجوم بردن و کشتن او، انداختن جسدش در خاکروبه ریز و جلوگیری از نماز خوانـدن بر جسـد و دفن آن، که به اتفاق همه مورخان صورت گرفته است، همگی ناخوشایند امیر المـؤمنین علی (ع) بـود و ایشـان در این امـور از مردم کنـاره‌گیری کرده است. ولی چنین نبـوده که علی (ع) در این مـورد به خـاطر کراهت دیگران، کراهت داشـته باشـد و از سوی دیگر مخـالفت علی (ع) بـا عثمان، نظیر مخالفت دیگران نبوده است؛ به همین دلیل مانند دیگران از عثمان نخواست تا استعفا دهد و از خلافت کناره‌گیری کند، بلکه در مورد محاصره کردن عثمان و کارهای دیگری

که نسبت به او انجام شد موافق هم نبوده است، زیرا به سرانجام کار دانا بود و به تحقیق می‌دانست که پس از آن چه فتنه و اختلاف و خونریزیی اتفاق خواهد افتاد و توجه داشت که مخالفان او به سبب دشمنی و کینه‌توزی و حسد و بدسرشتی و ستمگری، او را متهم به ریختن خون عثمان و کوشش در آن باره خواهند کرد. همچنانکه در فصلهای گذشته این موضوع را شرح دادیم.
کناره‌گیری از آنچه آن قوم نسبت به عثمان انجام دادند دلیل بر دوستی او نسبت به عثمان و حسن اعتقاد به او هم نیست و اگر چنین می‌بود طرفداران عثمان نمی‌توانستند او را به چنین اتهامی متهم سازند و تقاضای خلع و محاصره و کشته شدن عثمان را به علی (ع) نسبت دهند. وانگهی امامت علی (ع) همان گونه که گفتیم به حکم خدا بوده است و علی (ع) می‌دانسته و معتقد بوده است که مظلوم است و پس از پیامبر او را از حق خود محروم کرده‌اند و کسانی که سزاوار نبوده‌اند بر او مقدم شده‌اند و شأن او را کاسته و منزلتش را رعایت نکرده‌اند و برای انکار فضل و فضیلت او از هیچ گونه سخن‌چینی و کوشش فروگذار نکرده‌اند و مکر، چه با تصریح و چه با تعریض و گوشه و کنایه، از آن قوم در گفتار خود تظلم و شکوه و گله‌گذاری کرده
نبرد جمل ،ص:۱۰۳
است.

(۱) از جمله گفتار امیر المؤمنین علی (ع) در این مورد مطالبی است که در ذیل می‌آوریم:
پروردگارا! من برای انتقام از قریش از تو یاری می‌جویم که آنان بر من ستم کردند و مرا از حق خودم بازداشتند و منزلت مرا کوچک ساختند- که این موضوع را آشکار و ضمن خطبه‌ای بیان کرده است. «۱»
(۲) پروردگارا! تو خود قریش را از سوی من مکافات کن مکافاتهایی! که به تحقیق بر من ستم کردند و مرا از حق خود محروم ساختند و منزلت مرا کاستند و میراثم را بازداشتند و نپرداختند. «۲»
(۳) و این گفتار آن حضرت که در مورد دیگری فرموده است، از هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت کرد من همواره مظلوم بوده‌ام.
(۴) و این گفتار که خدایا! خود سزای عمر را بده که بر همه ستم کرد.
(۵) و این گفتار که سوگند به آن کس که دانه را می‌شکافد و روح را می‌پروراند پیامبر (ص) با من عهد کرد و گفت: بزودی امت با تو غدر و مکر خواهد کرد.
(۶) و در مورد دیگری چنین فرموده است: و چون خداوند پیامبرش را به سوی خویش بازگرفت هیچ کس را به خلافت سزاوارتر از ما نمی‌دید، ولی دیگران با زور بر آن دست یافتند و حق ما را در ربودند.
(۷) و این گفتار آن حضرت که فرموده است: چون پیامبر ما رحلت کرد، أبو بکر قلاده خلافت را به گردن انداخت و به خدا سوگند! می‌دانست که من به خلافت سزاوارترم همچون این پیراهنم. و با دست خود پیراهن خویش را گرفت.
(۸) و این سخنان او در خطبه مشهوری که ایراد فرموده است:
«هان! به خدا سوگند که أبو بکر جامه خلافت را در پوشید و او می‌دانست که منزلت من برای خلافت همچون استوانه آسیا سنگ است [سنگ آسیا برگرد آن به گردش می‌آید] سیل از ستیغ من فرو می‌ریزد و مرغ نمی‌تواند به فراز آن پرواز کند.
من دامن از خلافت در پیچیدم و پهلو از آن کنار کشیدم. نیک اندیشه کردم که آیا با

---

(۱) رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۱، ص ۱۰۹، خطبه ۲۱۱ و مصادر نهج البلاغة و اسانیده؛ ج ۳، ص ۱۳۱ و ج ۱، ص ۳۹۰. م
(۲) در البیان و التبیین جاحظ؛ ج ۲، ص ۵۲، آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۰۴

دست تنها ستیزه کنم یا بر تاریکی و سیاهی کوری شکیبایی کنم؟ فتنه و ظلمتی که پیر در آن فرسوده و کودک پیر می‌شود و مؤمن تا هنگامی که خدای خود را دیدار کند از آن در رنج است، و چنین دیدم که صبر و شکیبایی خردمندانه‌تر است؛ صبر کردم در حالی که دیده از خار اندوه خسته بود و استخوان غصه در گلویم شکسته! میراث خود را غارت شده دیدم و چون مرگ نخستین [أبو بکر] فرا رسید، خلافت را برای دوست خود عمر قرار داد و شگفتا او که در زندگی خود می‌خواست خلافت را رها کند، برای پس از مرگ خود آن را به عقد دیگری در آورد.»

(۱) در دنباله سخنان خود در همین خطبه مشهور درباره شورایی که عمر تشکیل داد چنین فرموده است:

«عمر موضوع خلافت را در شورایی شش نفره قرار داد و چنین پنداشت که من یکی از ایشانم. خدایا چه شورایی! در مورد همسنگی من با نخستین [ابو بکر] چه هنگامی تردید بوده است که اکنون همپایه اینان باشم؟» سپس سخن خود را به موضوع چگونگی خلافت عثمان کشانده و در مورد عبد الرحمن بن عوف که عثمان را بر آن حضرت برگزیده است چنین می گوید:

«یکی از ایشان از رشک و کین راهی گزید و دیگری به داماد خویش گرایید.»

و تا آخر خطبه همین گونه است. «۱»

(۲) همچنین علی (ع) در نخستین خطبه‌ای که پس از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با خود، ایراد کرده چنین فرموده است:

«همانا کارهای بسیاری اتفاق افتاده است که رفتار شما در آنها پسندیده نبوده است و اگر بخواهم می گویم و خداوند امور گذشته را عفو فرموده است. آن دو درگذشتند و پس از آن سومی همچون کلاغ بر کار قیام کرد که همتش جز در راه شکم و فرج نیست. ای وای بر او که اگر بالهایش جدا و سرش بریده می‌شد برایش بهتر بود ...» تا آنجا که می‌فرماید: «و خداوند فرعون و هامان و قارون را هلاک کرد.» «۲» و مطالب دیگری که تا آخر این خطبه آمده است. (۳) و این گفتار امیر المؤمنین به عبد الرحمن بن

---

(۱) این گفتارهای امیر المؤمنین (ع) از خطبه شقشقیه است. رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۰۶- ۱۵۰. م

(۲) رجوع کنید به جاحظ، البیان و التبیین؛ ج ۲، ص ۵۰ و مصادر نهج البلاغة و اسانیده؛ ج ۱، ص ۳۵۵. م

نبرد جمل ،ص:۱۰۵

عوف- در روز شوری و بیعت عبد الرحمن با عثمان- که: به خدا سوگند از او همان آرزو را داری که آن دوست تو از دوست خودش داشت، خداوند میان شما عطر منشم [زنگار کدورت و نفاق] برافشاند.

(۱) امثال و نمونه‌های دیگر گفتار امیر المؤمنین در این مورد بسیار است که اگر بخواهیم نقل کنیم کتاب طولانی می‌شود و با توجه به نصوص فراوانی که درباره امامت علی (ع) در قرآن و کلمات متواتر پیامبر (ص) آمده است، آشکارا ثابت می‌شود که علی (ع) هیچ‌گاه راضی نبوده است کسی بر او مقدم شود و هرگز ادعای دیگران را برای عهده‌دار شدن مقام امامت نپذیرفته است. وانگهی همچنان که در بالا شرح دادیم، اخبار متواتر رسیده است که آن حضرت عقیده و نظر خود را در این باره آشکارا بیان کرده است. بر فرض که بگویند نصی در مورد امامت او نبوده و هیچ سخنی از او در مورد انکار اعمال کسانی که خود را بر او در خلافت مقدم داشتند نقل نشده است، دلایل و اخباری که در مورد برتری و فضیلت علی (ع) آمده است و کناره‌گیری آن حضرت از جماعت ایشان مهمترین و بسنده‌ترین نشانه ناخشنودی و انکار او نسبت به امیری ایشان است، و بر فرض که همه این مسائل مورد شک و تردید باشد در این موضوع که بدعتهای عثمان مورد انکار شدید امیر المؤمنین علی (ع) بوده است هیچ شک و تردید نیست. بدعتها و کارهای ناروای عثمان چنان بود که سخت مورد انکار و اعتراض همه مهاجران و انصار و تابعان قرار گرفت و سرسپردگان و

دوستان علی (ع) هم مکرر و پیاپی بر عثمان اعتراض می‌کردند.

(۲)

آنچه از کردار عثمان که مورد اعتراض قرار گرفت

(۳) مگر نمی‌بینی که اخبار پیوسته و متواتر رسیده است که علی (ع) در مورد اجرا نکردن حد و قصاص بر عبید اللّه بن عمر بن خطاب به سختی اعتراض کرده است.

عبید الله بن عمر به سبب آنکه هرمزان و تنی چند از اهل ذمه را کشته بود، می‌بایست بر طبق احکام اسلامی قصاص و اعدام شود «۱» و چون مسلمانان از عثمان خواستند حکم را درباره او اجرا کند، بهانه آورد و گفت: پدرش (عمر) کشته شده و اجرای حکم قصاص را صلاح نمی‌داند که مبادا موجب گستاخی و اندوه‌های متواتر گردد و

---

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره این مسأله، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۲۵۸ و تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۶۰. م

نبرد جمل ،ص:۱۰۶

عثمان از فساد و اضطرابی که ممکن بود برای خودش بار بیاید از اجرای حکم بیم داشت. امیر المؤمنین علی (ع) این عقیده عثمان را رد کرد و به او تفهیم کرد که حدود خداوند ساقط نمی‌شود و جایز نیست که آن را منطبق به اینگونه بهانه‌ها کرد. «۱»

(۱) عثمان بهانه دیگری ساز کرد تا بر خلاف عقیده علی (ع) بتواند اجرای حد را از ابن عمر ساقط کند و در ظاهر هم آنچه می‌گوید با پیشنهاد علی (ع) مغایر باشد، گفت:

هرمزان مرد غریبی است و کسی وارث و ولی خون او نیست و من ولی کسی هستم که ولی نداشته باشد و من عقیده‌ام این است که قاتل او را ببخشم. امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: برای امام چنین حقی نیست که آنچه را متعلق به مردم است ببخشد و این فقط در صورتی است که اولیای مقتول از قاتل درگذرند و عثمان حق ندارد که از عبید الله بن عمر درگذرد. و سپس به عثمان فرمود: بر فرض که می‌خواهی اجرای حکم اعدام را از او برداری باید خونبهای هرمزان را به مسلمانان بپردازی، یا آنکه ضمیمه درآمد بیت المال کنی تا بین مستحقان تقسیم شود. و چون امیر المؤمنین علی (ع) دید که عثمان بدین گونه در اجرای حکم خدا بهانه‌سازی می‌کند، فرمود: در آن روز که خداوند مردم را برای حساب فراهم می‌آورد خون هرمزان از تو مطالبه خواهد شد؛ اما من، به خدا سوگند اگر چشمم به عبید الله بن عمر بیفتد حق خدا را از او می‌گیرم، هر چند بینی کسانی به خاک مالیده شود. عثمان شبانه عبید الله بن عمر را احضار کرد و دستور داد از مدینه بگریزد و او هم شبانه گریخت. عثمان نامه‌ای همراه او نوشت که یکی از دهکده‌های کوفه را در اختیار او گذاشته و به او بخشیده است و آن همان کویفه ابن عمر است. «۲» عبید الله بن عمر در همان دهکده اقامت کرد و پس از اینکه امیر المؤمنین علی (ع) به خلافت رسید، عبید الله از جمله دشمنان و ستیزه‌گران با آن حضرت بود و در جنگ صفین همراه شامیان بود و سخت کوشش می‌کرد و خداوند او را در آن جنگ کشت و او به نتیجه کردار خود رسید و شرش

---

(۱) در صحیح بخاری؛ ج ۲، ص ۲۶۲ و صحیح مسلم؛ ج ۲، ص ۳۲ و مستدرک حاکم؛ ج ۴، ص ۳۷۹ و مسند احمد؛ ج ۳، ص ۳۸۶ و سنن ابو داود؛ ج ۴، ص ۱۳۲، آمده است که اجرای حدود به هیچ روی ساقط نمی‌شود. و پیامبر شفاعت هیچ کس را درباره زن سارقی که زیوری را دزدیده بود نپذیرفتند و دست آن را بریدند.

(۲) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۶۲- ۵۹. م

نبرد جمل ،ص:۱۰۷

از مسلمانان کفایت شد. «۱» (۱) چون مردم کوفه برای شکایت از ولید بن عقبهٔ بن ابی معیط به مدینه آمدند و گواهی دادند که او میگساری کرده و در حالی که مست بوده است نماز صبح را با مردم گزارده و سپس در محراب استفراغ کرده و همان جا خوابیده است تا او را از محراب بیرون برده‌اند و به جای تلاوت قرآن در نماز، شعر مشهوری را خوانده است؛ عثمان بر گواهان خشم گرفت و به ایشان تغیر کرد و فرمان به زدن آنان داد و آنان به حضور علی (ع) رفتند و شکایت بردند و گفتند که از عثمان بر سر آنان چه آمده است. امیر المؤمنین علی (ع) همان دم برخاست و به خانه عثمان رفت. چون چشم عثمان بر او افتاد، پرسید: چه شده است ای پسر ابو طالب! مگر حادثه‌ای رخ داده است؟ فرمود: آری، حادثه‌ای بس بزرگ؛ پرسید: چه حادثه‌ای؟ فرمود: اجرای حدود معطل شده و گواهان مضروب شده‌اند. عثمان گفت: عقیده تو چیست؟ فرمود:

چنین صلاح می‌بینم که این برادرت را از حکومت کوفه عزل کنی و او را فراخوانی و حد بر او برپا سازی. گفت: باشد، در این باره می‌اندیشم. «۲»

(۲) و چون بدعتهای عثمان بسیار و اعتراض ابو ذر بر او شدید شد، روزی ابو ذر به خانه عثمان رفت و دید گروهی پیش او نشسته و او را ستایش می‌کنند و به چیزهایی که در او نیست و اباطیل است، او را می‌ستایند. ابو ذر مشتی خاك بر گرفت و به چهره‌های آنان پاشاند. عثمان گفت: وای بر تو! این چه کاری است که به چهره مسلمانان خاك می‌پاشی؟ ابو ذر گفت: من کاری جز آنچه رسول خدا (ص) به انجام آن فرمان داده است نکردم، زیرا فرموده است: هرگاه ستایشگران را دیدید خاك بر چهره‌شان بپاشید. و من دیدم این گروه با یاوه‌سرایی می‌خواهند خود را به تو نزدیک سازند و تو را با آنچه که در تو نیست می‌ستایند. عثمان گفت: دروغ می‌گویی و در همان حال که مشغول تکذیب کردن ابو ذر و خشونت نسبت به او بود، امیر المؤمنین علی (ع) وارد شد. عثمان گفت: ای علی! می‌بینی که این دروغگو (ابو ذر) چگونه به رسول خدا دروغ می‌بندد؟ علی (ع) فرمود: او را همچون مؤمن آل فرعون بدان که خداوند متعال فرموده است: «اگر دروغگوست دروغش بر عهده و بر زیان خود اوست ولی اگر راستگو باشد ممکن است برخی از وعیدهایی که می‌دهد به شما

---

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، چاپ ۱۳۶۴؛ ص ۲۲۰. م

(۲) رجوع کنید به تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۶۵. م

نبرد جمل ،ص:۱۰۸

برسد» «۱». عثمان خشمگین شد و به علی (ع) گفت: ساکت باش، خاك بر دهانت باد! علی (ع) روی زانوهای خود بلند شد و فرمود: بزودی بر دهان تو خاك خواهد بود.

(۱) و چون ولید را برای اجرای حد آوردند، «۲» عثمان تازیانه را گرفت و میان کسانی از اصحاب پیامبر (ص) که حضور داشتند انداخت و با خشم گفت: هر کس از شما که می‌خواهد برخیزد و بر برادر من حد جاری سازد. آن قوم از انجام این کار خودداری کردند، ولی امیر المؤمنین علی (ع) در حالی که تازیانه در دست داشت برخاست و به طرف ولید رفت و چون ولید علی (ع) را دید که سوی او می‌آید برخاست که بگریزد، علی (ع) پیشی گرفت و او را از حرکت بازداشت، ولید به علی (ع) دشنام داد. علی (ع) پاسخ او را آن چنان که سزاوار و شایسته آن بود داد و سپس او را استوار بازداشت. عثمان در خشم شد و به علی (ع) گفت: تو را نشاید که نسبت به او خشونت کنی و او را دشنام دهی. علی (ع) فرمود: چنین نیست، این حق من است که او را وادار به تسلیم شدن برای اجرای حد کنم. وانگهی تا او دشنام نداده بود، من دشنام ندادم و حال آنکه او دشنام باطلی به من داد و من درباره او چیزی

جز آنچه حق او بود نگفتم. سپس علی (ع) با تازیانه‌ای که دو سر داشت، چهل ضربه به او زد- به جای هشتاد ضربه- و عثمان این کینه را از علی (ع) در دل گرفت.

(۲) عثمان، عموی خود حکم بن ابی العاص «۳» را که خداوند او را لعنت کرده و پیامبر (ص) او را از خود رانده و از مدینه به طائف تبعید کرده بود به مدینه آورد و چنین بود که حکم بن ابی العاص پیامبر (ص) را آزار می‌داد و آزار خود را تا آنجا رساند که از دیوار خانه پیامبر بالا می‌رفت و به داخل خانه سرک می‌کشید تا پیامبر (ص) را با همسرانش ببیند و یک بار که پیامبر او را آن حال می‌زد، چون چشمش به روی پیامبر افتاد، شکلک درآورد و از دیوار پایین پرید. و هرگاه پیامبر (ص) راه می‌رفتند، حکم پشت سر ایشان حرکت می‌کرد و چگونگی حرکت پیامبر (ص) را- که قدری حالت خمیدگی به جلو را داشت- تقلید می‌کرد، یک بار پیامبر (ص) به سوی

---

(۱) آیه ۲۸ سوره چهلم (غافر). م

(۲) برای اطلاع بیشتر در این مورد و اشعاری که حطیئه در این باره سروده است، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۲۰. م

(۳) برای اطلاع بیشتر در مورد حکم بن ابی العاص و کردارهای ناپسندش، رجوع کنید به ابن عبد البر، استیعاب؛ ج ۱، ص ۳۱۷ (در حاشیه اصابهٔ) و ابن حجر، اصابهٔ؛ ذیل شماره ۱۷۸۱ و ابن اثیر، اسد الغابهٔ؛ ج ۱، ص ۳۴. م

نبرد جمل ،ص:۱۰۹

او برگشته و فرمودند: همواره چنین باشی و همین گونه بمانی! و پس از آن حکم نمی‌توانست معتدل راه برود و تا آخر عمر در حالی که می‌لرزید حرکت می‌کرد.

وی روبروی پیامبر (ص) می‌ایستاد و چون آن حضرت آیات قرآنی و احکام الهی را برای مردم تلاوت و بیان می‌کرد یا آنان را نصیحت می‌کرد و وعد و وعید می‌داد، حکم آرواره‌های خود را به حرکت در می‌آورد و بر روی پیامبر می‌نگریست و شکلک در می‌آورد و چون این گونه اعمال او مدتها صورت گرفت، با آنکه پیامبر (ص) بسیار مدارا می‌کرد و نسبت به او و قومش شکیبائی داشت، سرانجام او را به طائف تبعید کرد و مقرر داشت اگر در مدینه دیده شد خونش حلال خواهد بود.

(۱) هنگامی که پیامبر (ص) رحلت فرمودند، حکم همچنان در تبعید و مطرود بود.

چون ابو بکر خلیفه شد، عثمان پیش او آمد و تقاضا کرد حکم را به مدینه برگرداند.

ابو بکر تقاضایش را نپذیرفت و گفت: پیامبر (ص) رحلت فرمود و چنین اجازه‌ای نداد و من هم هرگز او را بر نمی‌گردانم. هنگامی که ابو بکر درگذشت و عمر خلیفه شد، باز عثمان پیش عمر آمد و تقاضای خود را تکرار کرد. عمر گفت: ای عثمان! تو این تقاضا را از پیامبر کردی قبول نکرد، پس از آن از ابو بکر خواستی نپذیرفت، من هم صلاح نمی‌بینم خواسته تو را بپذیرم و از این خواهش خود دست بردار که من مخالف آن دو دوست خود عمل نمی‌کنم. و چون عثمان، خود خلیفه شد، حکم را از طائف فرا خواند و او را پناه داد و خوشامد گفت و مربد «۱» را در مدینه به او بخشید. این موضوع بر مسلمانان گران آمد و گفتند عثمان رانده شده و تبعیدی پیامبر را پناه داده و به او عطا کرده است، و به حضور علی (ع) آمدند و از او خواستند با عثمان گفتگو کند تا حکم را از مدینه بیرون کند و به همان جا که پیامبر (ص) تبعیدش کرده بود بفرستد.

امیر المؤمنین علی (ع) پیش عثمان رفت و فرمود: ای عثمان! می‌دانی که پیامبر (ص) این مرد را از مدینه تبعید کرد و هرگز او را برنگرداند و دو دوست تو نیز همان راه را پیمودند و از روش پیامبر (ص) پیروی کردند. اکنون آنچه تو انجام داده‌ای- در برگرداندن و پناه دادن او- بر مسلمانان سخت گران آمده است. او را از مدینه بیرون کن و از روش پیامبر (ص) پیروی کن.

(۱) نام جایی در دو میلی مدینه است، یاقوت درباره این کلمه مفصل بحث کرده است.

رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۷، ص ۱۱. م

نبرد جمل ،ص:۱۱۰

عثمان گفت: ای علی! تو از نسبت این مرد به من آگاهی که عموی من است.

پیامبر (ص) به سبب اخباری که از او رسیده بود و به مصلحت رسول خدا (ص) نبود، او را تبعید کرد. اکنون که پیامبر (ص) درگذشته است و هر چند ابو بکر و عمر مصلحت دیدند که مانند رسول خدا رفتار کنند ولی من چنین مصلحت می‌بینم که صله رحم کنم و حق عمویم را بگزارم و او بدترین مردم زمین نیست و میان مردم کسانی هستند که از او بدترند. علی (ع) فرمود: ای عثمان! به خدا سوگند اگر باقی بمانی، مردم درباره تو بدتر از آنچه اکنون می‌گویند خواهند گفت.

(۱) و چون عثمان اموالی را که در بیت المال مسلمانان بود میان نزدیکان و خویشاوندان خود قسمت کرد و خمس اموال افریقا را به مروان بن حکم بخشید «۱» و زید بن ثابت هم از بیت المال یکصد هزار درهم برای او آورد و زمینهای مسلمانان را به اقطاع اشخاص درآورد و به شاعران اموال فراوان بخشید؛ این کارها هم بر مسلمانان سخت گران آمد و به علی (ع) شکایت بردند. علی (ع) به خانه عثمان رفت و او را پند و اندرز داد و گفت که مسلمانان این کارهای او را زشت می‌شمرند. عثمان سکوت کرد و یک کلمه هم پاسخ نداد و چون مدتی به سکوت برگزار شد، علی (ع) فرمود: من برای مسلمانان از تو چه پاسخی ببرم؟ آیا برای آنچه کرده‌ای عذری داری؟

گفت: ای پسر ابو طالب! برو، من خود هم اکنون به مسجد می‌آیم و پاسخ پرسش خود را از من خواهی شنید.

آنگاه عثمان پس از نماز عصر به مسجد آمد و بر منبر رفت و مسلمانان برای شنیدن سخنانش جمع شدند. او گفت: به من خبر رسیده است که شما در مورد نیکی کردن من نسبت به خویشاوندانم و صله رحم و آنچه به خویشاوندان و نزدیکان و دوستانم می‌پردازم اشکال می‌کنید و بسیار سخن می‌گویید. همانا رسول خدا (ص) از بنی هاشم بود و نسبت به آنان نیکی کرد و پیوند خویشاوندی را رعایت کرد و خمس را برای آنان ویژه کرد و اموال گزیده را به آنان داد و ایشان را بی‌نیاز کرد.

ابو بکر هم به اهل خویش رسید و آنچه از اموال را که می‌خواست به آنان مخصوص گردانید. عمر هم بنی عدی را برگزید و ایشان را به اکرام و اعظام مخصوص کرد و هر چه از اموال را که می‌خواست به آنان می‌بخشید. اکنون هم خاندان امیه و عبد شمس

(۱) در بدایة، ابن کثیر؛ ج ۷، ص ۱۵۸، آمده است که عثمان به خاندان مروان دو میلیون و بیست هزار دینار بخشید.

نبرد جمل ،ص:۱۱۱

خویشان و ویژگان منند و من هر مالی را که بخواهم مخصوص ایشان قرار می‌دهم.

همانا به خدا سوگند اگر به کلیدهای بهشت دست یابم- به خلاف تصور هر کس که می‌خواهد تصور کند- آنها را به بنی امیه تسلیم می‌کنم. عمار بن یاسر برخاست و گوشه بینی خود را در دست گرفت و گفت: به خدا سوگند! بینی من نخستین چیزی است که در این باره مخالفت می‌کند، و مسلمانان در حالی که از گفتار عثمان خشمگین بودند پراکنده شدند و گنجینه‌داران بیت المال، کلیدهای آن را پیش عثمان انداختند و گفتند: اکنون که نسبت به اموال خدا هر چه می‌خواهی انجام می‌دهی ما را نیازی به کلیدداری بیت المال نیست.

(۱) و چون مسلمانان نامه‌ای به عثمان نوشتند و در آن کارهای ناپسندش را متذکر شدند، به جستجوی کسی برآمدند که آن نامه را به او برساند تا از آن آگاه گردد و از آن کارها دست بر دارد یا مردم از عقیده او درباره کارهایش آگاه شوند. عمار بن یاسر- که

خدایش رحمت کناد- را برگزیدند و او متعهد شد که نامه را به عثمان برساند.

عمار نامه را گرفت و از پرده‌دار عثمان خواست تا اجازه بگیرد که پیش عثمان برود.

اجازه داده شد و عمار وارد شد. عثمان لباس بیرونی خود را پوشیده و مشغول کفش به پا کردن بود. گفت: عمار خوش آمدی و به چه کار آمده‌ای؟ گفت: این نامه را برای تو آورده‌ام. عثمان نامه را از دست او گرفت و چون خواند، سخت خشمگین شد و گفت: ای کسی که فلان مادرت را باید بمکی، کارت به آنجا کشیده که بر من گستاخی کنی و با چیزی که خوش نمی‌دارم با من رویارو شوی؛ برجست و عمار را بر زمین انداخت و چندان بر شکم و بیضه‌های او لگد زد که مدهوش شد و از بیهوشی نتوانست نماز ظهر و عصر و مغرب و عشای آن روز را بگزارد و مسلمانان چون از این موضوع آگاه شدند آن را بسیار زشت شمردند. «۱»

و امیر المؤمنین علی (ع) در آن باره سخن مشهور خود را بیان فرمود و این موضوع را محمد بن اسحاق از قول زهری و ابو حذیفه قرشی از قول رجال خود و دیگر مورخان و سیره‌نویسان نیز نقل کرده‌اند. و امیر المؤمنین (ع) او را در موارد دیگر هم پندها داده است و مکرر میان امیر المؤمنین علی (ع) و عثمان بگومگوها و قهر و آشتی و مخالفتهایی صورت گرفته است. (۲) از جمله، ابو حذیفه قرشی از اسحاق بن

---

(۱) این مورد از مطاعن یازده‌گانه عثمان است که ابن ابی الحدید آنها را به تفصیل و با پاسخهای شیعه و سنی به یکدیگر، در شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۶۸- ۱۱، آورده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۱۲

محمد از حسن بن عبد الله از قول عبید الله بن عباس نقل می‌کند که عکرمه می‌گفته است، به روزگار خلافت عمر بن خطاب میان علی (ع) و عثمان بگومگویی صورت گرفت؛ عثمان به او گفت درباره من چه می‌گویی، گناه من چیست؟ به خدا سوگند! قریش شما را دوست نمی‌دارند و چگونه ممکن است شما را دوست بدارند و حال آنکه در جنگ بدر هفتاد مرد از ایشان را کشتید که همچون گوشواره‌های زرین بودند.

(۱)

علی (ع) عثمان را نصیحت می‌کند

(۲) مدائنی از علی بن صالح نقل می‌کند که ابن دأب «۱» می‌گفته است، چون مردم بر کارهای عثمان اموری را عیب شمردند و زشت دانستند، با علی (ع) گفتگو کردند.

علی پیش عثمان رفت و گفت: مردم پشت سر من قرار دارند و با من در مورد تو گفتگو کرده‌اند و به خدا سوگند! من نمی‌دانم به تو چه بگویم؟ و خیال نمی‌کنم چیزی را بدانم که تو ندانی و گمان نمی‌کنم که لازم باشد تو را به چیزی راهنمایی کنم. زیرا هر چه ما می‌دانیم، تو هم می‌دانی. ما از تو بر چیزی پیشی نگرفته‌ایم که بخواهیم به تو از آن خبر دهیم و اموری را در خلوت نشنیده‌ایم که اکنون لازم باشد به تو ابلاغ کنیم. تو خود آنچه ما دیده و شنیده‌ایم، دیده و شنیده‌ای و همانگونه که ما با پیامبر مصاحبت داشته‌ایم، مصاحبت داشته‌ای و پسر ابی قحافه و پسر خطاب به انجام کار نیک و خیر سزاوارتر و شایسته‌تر از تو نبوده‌اند و حال آنکه تو به پیامبر (ص) نزدیکتری و به افتخار دامادی پیامبر رسیده‌ای که آن دو نرسیده‌اند و آن دو در چیزی از این امور بر تو پیشی نگرفته‌اند و به خدا سوگند! تو نمی‌خواهی از کوری به بینایی و از نادانی به دانش بگروی. خدا را! خدا را! درباره خودت بپرهیز و همانا راه راست روشن و آشکار است و لواهای دین برپاست. ای عثمان! تو می‌دانی که بهتر و برتر بندگان خدا در پیشگاه خدا امام دادگری است که خود هدایت شده باشد و دیگران را هدایت کند و سنت معلوم را برپا دارد و بدعت متروک را رها کند، به خدا سوگند،

که هر دو آشکار و روشن است. برای سنن پسندیده نشانه‌هایی برپاست و نشانه‌های بدعتها هم روشن است. و بدترین مردم در پیشگاه خداوند امام

---

(۱) ابو الولید عیسی بن یزید از ادبا و تاریخدانان قرن دوم هجری و ندیم موسی الهادی خلیفه عباسی است؛ او به سال ۱۷۱ ه ق در گذشته است. رجوع کنید به محدث قمی، الکنی و الالقاب؛ ج ۱، ص ۲۷۱. م

نبرد جمل ،ص:۱۱۳

ستمگری است که گمراه باشد و گمراه کند و سنت آشکار را بمیراند و بدعت متروک را زنده کند و من خود شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود: روز رستاخیز امام ستمگر را می‌آورند و هیچ یاری دهنده و عذرخواهی برای او نیست و او را به دوزخ می‌افکنند و در آن همچون آسیا سنگ به چرخش در می‌آید و به قعر دوزخ فرو می‌شود و من تو را از خداوند و خشم او بر حذر می‌دارم که عذاب خداوند سخت و دردناک است و تو را بر حذر می‌دارم که مبادا همان امام این امت باشی که کشته می‌شود و همانا گفته می‌شود در این امت امامی کشته می‌شود که با کشته شدن او قتل و خونریزی شروع می‌شود و تا روز رستاخیز ادامه می‌یابد و امور این امت بر او مشتبه می‌شود و فتنه‌ها چنان می‌جوشد که حق را نمی‌بینند و باطل برتری می‌جوید و مردم در آن می‌افتند، افتادنی؛ و همچون موج در تلاطم و خروش خواهند بود.

(۱) عثمان به علی (ع) گفت: با مردم سخن بگو که مرا مهلتی دهند تا از عهده مظالم ایشان برآیم. علی (ع) گفت: آنچه در مورد مدینه است، مهلتی نمی‌خواهد و در موارد دیگر هم مهلت همان اندازه است که فرمان تو به آنان ابلاغ شود. عثمان گفت: به خدا سوگند فهمیدم و دانستم که چه می‌گویی و به خدا سوگند اگر تو خلیفه می‌بودی من هرگز تو را خشمگین نمی‌ساختم و بر تو عتاب نمی‌کردم و اگر رعایت پیوند خویشاوندانت را می‌کردی و گرهی از کار ایشان می‌گشودی بر تو اعتراض نمی‌کردم و هیچ گونه بدی انجام نمی‌دادم.

(۲) پس از این گفتگو عثمان به مسجد آمد و خشمگین بر منبر نشست و گفت: هر چیز را آسیبی و هر کار را آفتی است. آفت این امت و بیماری این نعمت، گروهی هستند که عیبجو و طعنه‌زننده‌اند؛ آنچه را که دوست می‌دارید برای شما آشکار می‌سازند و آنچه را دوست نمی‌دارید از شما پوشیده می‌دارند و همواره برای شما سخن می‌گویند و چون شتر مرغ از نخستین بانگ‌زننده پیروی می‌کنند. خوشترین آبشخورها در نظر آنان دورترین آن است. جز آب تیره ننوشند و جز گل آلودگی نخواهند. هیچ رهبری ندارند، در کارها فرو مانده و از بدست آوردن خیر بازمانده‌اند.

همانا به خدا سوگند شما کارهایی را بر من عیب می‌گیرید که همان را از پسر خطاب می‌پسندیدید و حال آنکه او شما را با پای خود می‌کوفت و با دست می‌زد

نبرد جمل ،ص:۱۱۴

و با زبان شما را از پیش خود می‌راند (۱) و ناچار هر خوش و ناخوشی را از او می‌پذیرفتید، ولی من برای شما شانه تواضع فرو آوردم و دست و زبان خویش را از شما بازداشتم، در نتیجه بر من گستاخ شدید. به خدا سوگند جمع من بیشتر و یارانم نزدیکتر و نیرومندترند و اگر بگویم بیایید، خواهند آمد. اینک افرادی نظیر خودتان فراهم کرده‌ام و به شما دندان نشان می‌دهم و رفتاری خواهم کرد که خوش نمی‌دارم، و با شما آن چنان سخن خواهم گفت که تاکنون نگفته‌ام. زبان از عیبجویی من بازدارید و بر امیران و والیان خود طعنه مزنید و خرده گیری مکنید. من کسی را از شما بازداشته‌ام که اگر با شما گفتگو می‌کرد بدون این سخنان من از او خشنود می‌شدید. چه حقی از شما ضایع شده است؟ شما را به خدا تقصیر من چیست که کارهایی کرده‌ام که خلیفه پیش از من همان کارها را انجام می‌داد و جرئت نداشتید بر او خرده بگیرید؛ شما را چه می‌شود؟! «۱» در این هنگام مروان بن حکم

خطاب به مردم گفت: اگر می‌خواهید، میان خود و شما شمشیر را حکم قرار دهیم که داستان ما و شما چنان است که شاعر گفته است:

«آبروی خویش را برای شما گستردیم و چنان شد که رستنگاههای خود را بر زباله‌ها بنیان نهادید.»

عثمان به مروان گفت: خاموش باش، که خدایت خاموش بداراد! مرا با اصحاب خودم واگذار. آنگاه از منبر فرود آمد.

(۲) علی (ع) پس از چند روز دیگر باز به خانه عثمان رفت و او را پند و اندرز داد. عثمان گفت: من نمی‌خواهم از تو شروع کنم و می‌دانم چه قصدی داری، مرا با یارانم واگذار. علی (ع) فرمود: آنچه را که خداوند بر من واجب کرده نسبت به تو ادا کردم. و از خانه عثمان بیرون آمد.

(۳)

خطبه عثمان

(۴) اندکی بعد عثمان به مسجد آمد و به منبر رفت و نخست سپاس و ستایش خدا را بجا آورد؛ سپس چنین گفت: ای مردم! به خدا سوگند کسی از شما بر من عیبی نگرفته است که خود از آن آگاه نباشم و هر چه کرده‌ام خود می‌دانم، ولی

---

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۲۱۵- ۲۲۱۳. م

نبرد جمل ،ص:۱۱۵

دستخوش آرزوی نفس خویش گشتم و فریب خوردم و از هدایت بازماندم و من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود، هر کس خطا و لغزشی کرد، توبه کند و در هلاک و گمراهی خود پافشاری نکند، که هر کس بر ستم پافشاری کند، از راه دورتر خواهد شد. اکنون من نخستین کسم که پند می‌پذیرم. از آنچه کردم از خدا طلب آمرزش می‌کنم. از خدا طلب آمرزش می‌کنم و به سوی او بازمی‌گردم. من از کارهای خود دست برداشتم و توبه کردم و اکنون که از منبر فرو می‌آیم، سران شما بیایند و رأی خود را با من بگویند. به خدا سوگند اگر حق چنان باشد که مرا به بردگی برگرداند، هرآینه در قبال حکم حق همچون برده‌ای خواهم شد که اگر مملوک باشد صبر می‌کند و اگر آزاد گردد سپاسگزار می‌شود، و از خداوند گریزگاهی جز به سوی او نیست.

نیکان خود را از نزدیک شدن به من بازمدارید که اگر نیمه راست بدنم از اطاعت خودداری کند، نیمه چپ اطاعت خواهد کرد.

(۱) در این هنگام مقداد بن عمرو «۱» برخاست و گفت: ای عثمان! هر کس با تو نباشد به تو دسترسی ندارد. خدا را! خدا را! به خویش پرداز و آنچه را گفتی عمل کن و به انجام رسان.

چون عثمان از منبر فرود آمد و به خانه رفت، مروان بن حکم و سعید بن عاص و تنی چند از بنی امیه را در خانه دید و کنار آنان نشست. مروان گفت: ای امیر المؤمنین! سخن بگویم یا خاموش باشم؟ نائله «۲» دختر فرافصه- همسر عثمان- گفت: حتما خاموش باش که به خدا سوگند شما او را خواهید کشت و گناهکار معرفی خواهید کرد. همانا عثمان سخنی گفته است که شایسته نیست از آن برگردد. مروان روی به نائله کرد و گفت: تو را چه رسد که در این کار دخالت کنی؟ به خدا سوگند پدرت مرد در حالی که وضو گرفتن را چنان که شاید نمی‌دانست. نائله گفت: درباره پدران آرام باش و سخن مگو، زیرا از پدرم که غایب است سخن می‌گویی و بر او دروغ می‌بندی و حال آنکه از پدر تو امکان دفاع نیست و به خدا سوگند اگر نه این بود که او عموی عثمان است و اندوهش به عثمان برمی‌گردد، تو را از کارهای او

---

(۱) تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۱۱ و ترجمه آن؛ ص ۲۲۴۳، گوینده این گفتار را سعید بن زید آورده است. م

(۲) برای اطلاع بیشتر در مورد نائله و ازدواج عثمان با او، رجوع کنید به نویری، نهایة الأرب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۹۴- ۹۳. م

نبرد جمل ،ص:۱۱۶

آگاه می‌کردم و دروغ هم نمی‌گفتم. مروان از نائله روی برگرداند و باز به عثمان گفت: سخن بگویم یا سکوت کنم؟ عثمان گفت: سخن بگو. مروان گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! دوست می‌داشتم این سخنان را وقتی گفته بودی که محفوظ و محترم می‌بودی و در آن صورت من نخستین کسی بودم که به آن راضی می‌شدم و برای انجام آن یاری می‌دادم ولی تو این سخنان را هنگامی گفتی که کار به تنگنا رسیده و سیلاب از خروش فرو مانده و از این نشانه خواری و زبونی پیداست و به خدا سوگند پایداری بر خطایی که از آن استغفار توان کرد، بهتر از توبه‌ای است که در آن بیم داشته باشی و مناسب بود توبه می‌کردی ولی اقرار به گناه نمی‌کردی و حال آنکه اکنون انبوه مردم چون کوهها بردرند.

(۱) عثمان گفت: برو با ایشان سخن بگو که من از آنان شرم می‌دارم. مروان رفت و در خانه را گشود و به مردم که از سر و دوش یکدیگر بالا- می‌رفتند، گفت: ای مردم! چه قصدی دارید که جمع شده‌اید؟ گویی برای تاراج آمده‌اید؟ چهره‌هایتان زشت باد! هرکدامتان گوش رفیق خود را بگیرد و برود، مگر کسانی که آنان را بخواهند. آمده‌اید و می‌خواهید پادشاهی ما را از دست ما بیرون بکشید؟ از پیش ما بروید. به خدا سوگند! اگر آهنگ ما کنید، چنان آهنگ شما می‌کنیم که خرسند نخواهید شد و نتیجه کار خویش را نیکو نخواهید شمرد. به خانه‌های خویش برگردید که به خدا سوگند حکومت خود را از دست نمی‌دهیم.

مردم بازگشتند و گروهی از ایشان به حضور علی (ع) رفتند و گفتند مروان آمد و چنین و چنان گفت و موضوع را برای علی (ع) بازگو کردند.

علی (ع) خشمگین برخاست و پیش عثمان رفت و گفت: گویا تو از مروان راضی شده‌ای و او از تو خشنود نمی‌شود مگر به گمراهی تو در دینت و فریفتن تو از عقلت و اینکه تو را همچون شتر در پی خود بکشد. به خدا سوگند [او] نه در مورد دین خود بینا و خردمند است و نه درباره خودش، و به خدا سوگند می‌بینم که تو را به ورطه‌ای خواهد کشید که نمی‌تواند از آن بیرون آورد و من از این پس هرگز برای گفتگو پیش تو نخواهم آمد. به خدا سوگند شرف خود را برده‌ای و اختیارت از دست تو بیرون رفته است. و سپس برگشت. «۱»

---

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ و ترجمه آن؛ ص ۲۲۴۵ و کامل التواریخ، ابن اثیر؛ ج ۳، ص ۶۵، آمده است.

نبرد جمل ،ص:۱۱۷

(۱)

نامه عثمان به معاویه

(۲) عثمان همان هنگام مسور بن مخرمه زهری را همراه نامه‌ای پیش معاویة بن ابی سفیان فرستاد و برای او چنین نوشت:

اما بعد، من این نامه را در حالی برای تو می‌نویسم که به خدا سوگند گمان نمی‌کنم تا رسیدن این نامه به دست تو زنده باشم. همانا که تو را دیدم و از تو خشنودم و به تو اطمینان کردم و به آرزوها و خواسته‌های تو اعتماد کردم و این آرزو برای تو بدون آنکه خوار و زبون شوی فراهم نخواهد شد و یکی از این دو بهتر از دیگری است. به هر حال همین که این نامه‌ام به دست تو رسید، سپاهی تندرو از شام گسیل دار و یکی از مردان مورد اعتماد خویش را بر ایشان بگمار و حبیب بن مسلمه را بر این کار مأمور کن و به او بگو مسافت دو روز را در یک روز و مسافت دو شب را در یک شب بپیماید و هر دو منزل را چون یک منزل طی کند و اگر

بتوانی خودت با شتاب بسیار و ناگهانی بیایی که کار از کار گذشته و چیزی باقی نمانده است.

به هر کس می‌خواهی بـده یـا مـده و هر چه می‌خواهی انجام بـده و این کار به این زودی اصـلاح و آشـکار نمی‌شود و دین صـدمه خواهد دید. و السلام.

در همین مقـدار از گفتـار امیر المـؤمنین علی (ع) که آوردیم مشاهـده می‌شـود که چگونه مکرر بر عثمـان اعـتراض کرده و چون به نتیجه نرسیده است، از او و آن قوم کناره‌گیری کرده است، تا کار به آنجا کشید که کشید. بنابراین چگونه می‌توان با توجه به آنچه توصیف کردیم علی (ع) را در مورد آنچه بر سر عثمـان آمـده است مورد عتاب قرار داد؟ و با آنچه یادآور شـدیم چگونه می‌توان گفت علی (ع) از کارهـای عثمـان راضـی و خشـنود بوده است؟ و بـا مسـائلی که بررسـی کردیم چگونه می‌توان گفت نسبت به او خشـمگین نبوده؛ و با توجه به مطالبی که قبلا آوردیم، همگان معتقد بودند که عثمان بدعتها آورده است و همان گونه که گذشـت این موضوع روشن است که علی (ع) آن قوم را در محاصـره کردن و خلع و کشتن عثمان هیچ گونه یاری نداده است؛ زیرا بدی این کار و نتایج زشت آن را کاملا می‌دانسته و [به آن] احاطه داشته و می‌دانسته که باید برای بطلان ادعای کسانی که چنان تهمتی به او خواهند زد دلیلی داشته باشد تا بتواند در قبال تزویر و بهتان آنان از خود دفاع کند. و این مسأله منافاتی با رای آن حضرت در تقبیح اعمال عثمان ندارد و آن را شـرح و توضیـح دادیم و ما به خواست خداوند در مورد کشتن عثمان و کسانی که او را محاصره کردند و یاری ندادند، در همین

نبرد جمل ،ص:۱۱۸

فصل توضیح خواهیم داد.

(۱)

آراء مختلفی که در مورد کارهای عثمان اظهار داشته‌اند

(۲) بـدان، که خدای خیر را به تو بیاموزد و تو را از اهل خیر قرار دهد و به آنچه که خود راضـی است موفق بدارد، من هیچ کس را ندیده‌ام که در مورد آراء کسانی که کارها و بدعتهای عثمان را مورد انتقاد و اعتراض قرار داده‌اند، تحقیق کرده باشد.

بیشـتر اشخاصـی که در این مـورد سـخنی گفته‌انـد، گفتارشـان بر اسـاس گمـانی ضـعیف است یـا آنکه گفتـار گذشـتگان را تکرار کرده‌انـد و حـال آنکه افرادی که نسبت به کارهای عثمان معترض بودنـد عقایـد و انـدیشه‌های مختلف داشـتند و خواسته‌هایشان با یکدیگر تفاوت داشت.

بعضـی از معترضان به برخی از کارهای عثمان اعتراض داشـتند که اگر دیگری آن را انجام می‌داد اعتراضـی نداشـتند و این به سبب طمع ایشـان بـود که پس از او به حکـومت برسـند و پس از خلع و کشـتن عثمـان، ریـاست به دست ایشـان بیفتـد. از جمله ایشـان- همانگونه که قبل گفتیم- طلحه و زبیرند که خودشان در محاصـره عثمان شرکت کردند و یاران خود را بر آن کار واداشتند و طلحه در حـالی که هنوز عثمـان زنـده بود بر بیت المـال دست یازیـد و برای قفلهـای آن کلیـدهایی سـاخت که در دست خودش بود و به واسـطه جلوگیری آب از او، در ریختن خونش کوشـش می‌کرد و به این وسـیله در تبـاهی او می‌کوشـید. چون کـار بـا کشـته شـدن عثمان تمام شد، از ایشان کسـی گردن کشید و آهنگ رسیدن به خلافت کرد و می‌پنداشت از جانب مردم برگزیده خواهد شد و از او پیروی می‌شود؛ ولی هنگامی که مردم از او به سوی دیگری [علی] منصـرف شدنـد و غیر از او را برگزیدنـد، گمان او باطل شد و چون آرزوی او در آنچه برای آن سعی می‌کرد برآورده نشـد، با این که تسـلیم شـدنش برای بیعت با امام از روی امید یا ترس بود، بیعتش را شـکست و از پیمان او بیرون رفت و از اسـلام دور شد و راه جنگ با او را در پیش گرفت و سـرانجام کارش بدانجا کشید که کشید.

اعتراض گروهی دیگر از ایشان، بر عثمان، به این سبب بود که آنها را از رسیدن به خواسته‌هایشان و بدست آوردن آن بازداشته بود و رسوم آنـان را [آن گونه که بود] از بین برده بود. به این سـبب کینه او را در دل گرفتنـد و در خلع و کشـتن او کوشـیدند و گمـان می‌کردند حکومت پس از او [عثمان] به کسی می‌رسد که می‌توانند او را به

نبرد جمل ،ص:۱۱۹

هر طریق که می‌خواهنـد ببرنـد و آنچه را می‌خواهنـد برآورده خواهـد کرد. پس وقتی سـعی ایشـان، در کشـتن عثمان، پایان یافت و آنچه که امید داشـتند از بین رفت و امیدشان ناامید شد، از اندیشه خود به نقض آن برگشـتند و بر آنچه [در مورد عثمان] زیاده‌روی کرده بودنـد اظهـار پشـیمانی کردنـد و بـا گرایش به تفرقه به کسـانی پیوسـتند که برای فتنه‌انگیزی بر امـام قـائم خروج کردنـد و در برکناری او از حکومت کوشیدند تا [به این وسیله] راه را برای کسی که یار و مرید و فرمانبردارشان بود هموار کنند.

پس همگی نومید شدند و سرانجام کارشان جز زیان نشد.

(۱) گروهی دیگر، کسـانی بودنـد که حرمت و بزرگـداشت آنـان آن گونه که در دوره گذشـته معمول بود به وسـیله عثمان از میان رفت. به همین سبب حکومت او را خوش نداشتند و برای خلع او از حکومت کوشش کردند.

گروهی دیگر، کسانی بودند [والیان و کارگزاران] که در گذشته مقدم بر دیگران بودند و کارها به عهده ایشان بود و عثمان کسانی از مردم را جـایگزین آنـان کرده و آنان را از اموالی که از بیت المال برداشت می‌کردنـد محروم ساخته بود، و آنان به این سـبب در خلع عثمان از خلافت و کشتن او کوشش کردند.

گروهی دیگر، کسانی بودنـد که کارهای ناروا و بدعتهای عثمان را بسیار زشت می‌دانسـتند و معتقد به گمراهی او بودند و مقصود ایشـان از خلع عثمان امر به معروف و نهی از منکر بود. برخی از ایشان در آنچه که زشت می‌شـمردند بر باطل و گروهی از ایشان بر حق بودند ولی هدف اصـلی هر دو گروه یاری دادن دین و اسلام بود و این گروه، هسته اصلی زشت شمردن اعمال او بودند و اقدام و عمل ایشان زمینه‌های عزل و کشتن وی را فراهم کرد.

گروهی دیگر، در اصل امامت و روش آن، معتقد به حق بودند و می‌گفتند کسـی که برای رسـیدن به مراد و هدف خود راه و روش عثمان را بپیماید، مانند او و انباز و شریک کارهای ناپسند اوست. انگیزه این گروه در یاری دادن محاصره کنندگان و قاتلان عثمان، مانـند انگیزه‌هـای گروههـای دیگر که شـرح دادیم نبوده است؛ بلکه غرض آنهـا در این اقـدام این بود که خلافت برای ایشان فراهم شود و به سوی آن بشـتابند، امـا در گذشـته چنین فرصتی نیافتنـد ولی در دوره بعـد [حکومت عثمـان] برای آنان این فرصت بدسـت آمـد. امـا کسـانی که او را به حال خود رها کرده و یاریش ندادنـد، نیتهای مختلفی در این کار داشـتند؛ که پیش از این نام ایشان را بردیم و آنان

نبرد جمل ،ص:۱۲۰

در وضع عثمان و محاصـره کنندگان و قاتلان او در شک و تردید بودند. برای همین یاری آنان [قاتلان عثمان] را روا ندانسـتند و او را نیز در مقابل ایشان یاری ندادند.

(۱) اما امیر المؤمنین علی (ع) که از یاری دادن عثمان خودداری کرد و برای دفاع از او اقـدامی نکرد، چنین نبود که انـدیشه دیگران را در مورد خلع و کشـتن او تصویب کرده و بر صـلاح دانسته باشد، بلکه نظر آن حضرت تابع عقیده‌ای است که ایشان در میان همه مردم دربـاره خلفـای پیش‌تر از او نیز داشـته است که او به عـواقب امـور دانـا بـود و هیـچ گـونه شـکی در مورد آنچه مصـلحت بود نداشت. علی (ع) صلح و آشتی و نرمی و مسالمت را تا هنگامی که بتوان چاره اساسی کرد، ترجیح می‌داد و به همین سبب در مورد محاصـره و قتـل عثمـان هم دخـالتی نـداشت و همـان گـونه که حکومت دو خلیفه دیگر را که پیش از عثمـان حکومت کرده بودند تحمل کرده بود، حکومت او را نیز تحمل کرد. و خودداری و تحمل علی (ع) دو علت داشت که بسیار معروف است:

یکی آنکه یارانی واقعی که او را برای رسیدن به خواسته‌اش یاری دهند نداشت؛ دوم اینکه او سرانجام بد رویاروئی همه مردم را در نظر داشت و اینکه جنگ بوجود آید و فتنه پدیدار شود. به همین جهت است که در مواردی که لازم و به مصلحت نزدیک بود از عثمان دفاع می‌کرد و از زشت شمردن و انکار کارهای عثمان خودداری می‌کرد. در عین حال با کارهایی که مردم در مورد محاصره و خلع و کشتن عثمان انجام دادند نیز مخالفت جدی نکرد. بر فرض که عقیده شیعیان را در مورد علم آن حضرت که علم امامت است نپذیریم، این موضوع را باید پذیرفت که علی (ع) نشانه‌ها و قرائنی را می‌دید که برای خودش کافی و مجوز عمل او بود. او در اموری که ظاهرا میان خردمندان مورد اختلاف بود، آن گونه عمل می‌کرد که خود مصلحت می‌دید، زیرا او در متن امور بود و آنچه را که شاهد می‌بیند غایب نمی‌بیند. با توجه به همین مسأله، اقوال مختلفی از امیر المؤمنین علی (ع) در مورد عثمان نقل شده که به مقتضای علم و اطلاع از سرانجام امور بوده است و به همین سبب رأی امیر المؤمنین (ع) درباره عثمان و قاتلان او بر جمهور مردم پوشیده و مورد شبهه بوده است. پس بعضی مردم آن را به خشنودی او در آنچه مردم نسبت به عثمان انجام داده‌اند تعبیر کرده‌اند و بعضی دیگر آن را به موافقت و همدستی با مردم در شورش بر عثمان اطلاق کرده‌اند. گروهی دیگر گفته‌اند، علی (ع) در مورد عثمان و حقوقی که او داشته، کوتاهی کرده است. گروه دیگر گفته‌اند، علی (ع) آنچه را که مردم نسبت به

نبرد جمل ،ص:۱۲۱

عثمان انجام داده‌اند خوش نداشته و از دوستان عثمان بوده و از کارهایش راضی بوده است و چون از یاری دادن عثمان ناتوان بوده، کناری نشسته است. (۱) این شبهه بر مردم قویتر شده و اعتقاد آنان گوناگون گردیده است، زیرا اعمال و گفتار امیر المؤمنین علی (ع) نسبت به عثمان گوناگون است؛ گاهی آنچه را که مسلمانان زشت می‌دانسته‌اند او هم زشت دانسته و بر عثمان اعتراض کرده است و گاهی از او دفاع کرده و کسانی را که به قصد کشتن وی از شهرهای دیگر آمده بودند از آن کار منع کرده است و چون آب را بر عثمان بستند، به شدت اعتراض کرد و چون بر خلاف نظرش عمل کردند، سخت خشم گرفت. و سرانجام در حالی که در خانه خود نشسته بود و می‌دید که مردم برای کشتن عثمان به هر سو می‌دوند و با شتاب حرکت می‌کنند، مردم را هیچ پند و اندرزی نداد و آنان را از خداوند نترسانید و حال آنکه سخن علی (ع) به ظاهر مسموع و او مورد احترام مردم، و فرمانش پذیرفته بود. و درباره خونخواهی عثمان هم کوششی نکرد. و گاه از عثمان دوری و با او بگو و مگو می‌کرد و گاه نسبت به او با صلح و مسالمت رفتار می‌کرد و گاه با او به درشتی سخن می‌گفت و گاه کوشش می‌کرد میان او و مردم را آشتی دهد و گاه از این کار خودداری می‌کرد.

سخنانی هم که از علی (ع) پس از کشته شدن عثمان نقل شده، ظواهر آن با یکدیگر متفاوت ولی معانی آن شبیه هم است، [درک صحیح معنای آن تا حدودی دشوار است] نظیر این گفتار علی (ع) که گفت: «به خدا سوگند که من نه عثمان را کشتم و نه گروهی را برای کشتن او شوراندم.» و این گفتار ایشان که «خداوند عثمان را کشت.»

و این گفتار که «اگر فرض شود کسی جز قاتل عثمان به بهشت نمی‌رود من به بهشت نخواهم رفت و اگر کسی جز قاتل عثمان به دوزخ نرود من به دوزخ نخواهم افتاد.» «۱»

و زمانی دیگر، این گفتار که «به خدا سوگند کشته شدن عثمان نه مرا خشمگین ساخت و نه شاد کرد و نه این کار را خوش داشتم و نه ناخوش.» و این گفتار، دیگر هنگام، که «خداوند قاتلان عثمان را نیست و نابود کند.»

و گفتار آن حضرت، زمانی که قاتلان عثمان را از او خواستند، فرمود: «هر کس عثمان را کشته است برخیزد» چهار هزار مرد برخاستند و اقرار کردند، و فرمود: «اینان

---

(۱) این گفتار حضرت علی. در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۰۲، آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۲۲

قاتلان عثماننـد.» و همین اشـخاص از اصـحاب و یاران مخصوص او بودنـد و امیر المؤمنین علی (ع) به آنان اظهار دوستی و مهربانی می‌کرد و آنان را تعظیم و اکرام می‌کرد و به او نزدیک بودند و او به آنان اعتماد داشت.

و این گفتار او: «پروردگارا! قاتلان عثمان را در خشـکی و دریا بکش و از میان بردار». «۱» و امثال آنچه یادآور شدیم. لیکن رفتار و گفتـاری که از آن حضـرت آوردیم، اگر بعضـی، بعضـی دیگر را نفی (باطـل) کنـد و بعضـا با توجه به یکـدیگر معنا شونـد، موافق یکدیگر و در معنا بدون اختلاف است؛ که او علاوه بر اقتضای احوال و شـرایط، توجه به سـرانجام کارها و مصالح را لازم می‌دانسته است.

(۱)

عقیده جاحظ درباره علی (ع)

(۲) جاحـظ چنین پنداشـته و گفته است که امیر المؤمنین علی (ع) پس از کشـته شـدن عثمـان گرفتاریهای بزرگی داشـته است. زیرا همه کسـانی که بـا او جنـگ و ستیز کردنـد، دلیل و بهانه خود را کشـته شـدن عثمان قرار دادنـد و گناه آن را به دوش علی (ع) بار کردنـد او می‌گوید ظاهر وضع نیز این توهم را ایجاد می‌کند، زیرا علی (ع) گاه با او مخالفت می‌کرد و مدتی هم از او دوری گزید. و کسانی که بر عثمان اعتراض داشـتند از مردم مصـر و عراق بودنـد و به میانجیگری علی (ع) میان خود و عثمان امیـد بسـته بودند و سخنش را می‌پذیرفتنـد و علی در نظر آنـان معظم و مورد احترام و امین بود و با این وجود، او از یاری دادن عثمان خودداری کرد و پس از او به خلافت رسـید و از قاتلان عثمان در جنگ با دشمنان خود یاری خواست و برای قوم شکی باقی نماند که علی (ع) قاتل عثمـان است. جاحـظ می‌گویـد هر یـک از این مطـالب که گفتم به تنهـایی موجب شک و تردیـد می‌گردد، تا چه رسـد به همه این موارد.

جاحـظ در پی این گفتار خود می‌گویـد: از سوی دیگر مردم می‌دانسـتند که به هر حال شـهر و کشور نیاز به امیر و وزیر و کارگزار خواهـد داشت و گروهی برای تصـدی این امور چشم دوخته و گردن دراز کرده‌انـد. و به همین سـبب بود که علی (ع) گوشه‌گیری کرد و در خانه خود نشـست و در مورد عزل عثمان هم سـخنی نگفت، زیرا بیم داشت که چون عثمان را از خلافت عزل کنند و با او بیعت شود

---

(۱) رجوع کنید به عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۰۵- ۳۰۴. م

نبرد جمل ،ص:۱۲۳

حتی اگر عثمـان به مرگ و اجل طبیعی هم بمیرد، (۱) مردم بدون شک خواهند گفت علی (ع) کسـی را گماشته تا عثمان را بکشد و بر فرض که کسـی شخصـی چون عثمان را به طمع مال یا غرض دیگری غافلگیر کند و بکشد، بازهم خواهند گفت امیر شـهر این کـار را کرده و قاتـل را بر این کـار گماشـته است. و اگر پادشاه یکی از رعیت را به جهتی زنـدانی کنـد و آن شـخص در زنـدان به مرگ طبیعی بمیرد و گروهی از مردم هم سوگنـد بخورنـد که او را خفه کرده‌انـد، جمهور مردم شـک و تردیـد نخواهنـد کرد که پادشـاه آن شـخص را کشـته است و اگر پادشـاه برای تـبرئه خود از آن کـار سوگنـدها بخورد، بـازهم مردم همـان شـبهه را خواهند داشت.

جاحظ سـپس می‌گوید: گفتارهای علی درباره عثمان متناقض است، زیرا از یک سو برای تبری از خون عثمان مطالبی می‌گفت تا به آن وسـیله مردم بصـره و شـام دست از سـر او بردارنـد و از سوی دیگر برای اصـلاح کـار مردم و واداشـتن آنان به یاری دادن خود،

مجبور بود خون عثمان را بر گردن بگیرد.

و آن گونه که جاحظ پنداشته، نیست و هدف از آن به گونه‌ای که او گمان کرده نبوده است، زیرا جاحظ در این مورد عمل علی (ع) را مانند [اعمال سیاستمداران] و دنیاداران و کسانی که دین و یقین و تقوی ندارند، فرض کرده است و چنان اشخاصی هر سخنی که بگویند و هر کار که انجام دهند فقط برای آباد داشتن دنیای خود می‌گویند و انجام می‌دهند و به عاقبت کار در آخرت توجهی ندارند و حال آنکه اعمال و گفتار علی (ع)، همچنان که قبلا توضیح دادیم، بر مبنای دین و مصالح مسلمانان بوده است و هر کس در این باره بیندیشد و با دل سالم تأمل کند آن را آن گونه که بیان کردیم می‌یابد.

(۲)

عقیده طرفداران عثمان در این باره

(۳) طرفداران عثمان چنین پنداشته‌اند که اموری دلالت بر شرکت علی (ع) در قتل عثمان دارد که- آن امور- با اخبار متواتر و ثابت شده در دست است؛ از جمله آنکه، روز عید قربان و در حالی که عثمان در محاصره قرار داشت علی (ع) با مردم نماز گزارد بدون اینکه از عثمان اجازه بگیرد و در واقع با زور و غلبه بر عثمان این کار را انجام داده است.

حال آنکه شافعی همین موضوع را دلیل بر صحت چنان نمازی می‌داند و

نبرد جمل ،ص:۱۲۴

می‌گوید: نماز جمعه و عید فطر و قربان را کسی که بر مردم چیره شده باشد می‌تواند اقامه کند و چون مردم عراق منکر صحت چنین نمازی بودند و می‌گفتند، نماز جمعه و دو عید [فطر و قربان] پشت سر کسی که بر مردم چیره شده باشد صحیح نیست، (به نقل ربیع و مزنی) چون از شافعی این مسأله را پرسیدند، گفت: مانعی ندارد و می‌توان نماز جمعه و دو عید را پشت سر کسی که فرمان می‌دهد اقامه کرد.

و بدرستی که علی با مردم نماز گزارد در حالی که عثمان در محاصره بود.

(۱) ابو حذیفه قرشی هم از محمد بن اسحاق و دیگران روایت می‌کند که می‌گفته‌اند، گروهی پیش عثمان- در حالی که محصور بود- رفتند و گفتند: عقیده‌ات چیست درباره این اشخاصی که روز جمعه با مردم نماز می‌گزارند و تو این چنین در محاصره‌ای و تو به آنان دستوری نداده‌ای؟ (در مدت محاصره عثمان یک روز جمعه طلحه با مردم نماز گزارده بود.) می‌گویند عثمان گفته است: هرگاه آنان کار خوب و حسنه‌ای انجام می‌دهند از ایشان پیروی کنید و هرگاه کار بد انجام می‌دهند پیروی مکنید.

نماز کار پسندیده‌ای است، هرگاه نماز می‌گزارند با آنان نماز بگزارید. پس طرفداران عثمان گمان کرده‌اند که علی متهم در خون عثمان است به خاطر نمازی که روز عید قربان بدون اجازه او با مردم گزارده است. و شافعی مدعی است که علی (ع) می‌بایست چنین کند، و هیچ کس از طرفداران عثمان، طلحه را به واسطه نمازش با مردم، در روز جمعه و درحالی‌که عثمان در محاصره بود، متهم در خون او نکرده است و نسبت غلبه یافتن بر مردم- با نماز گزاردن- را به او نداده‌اند و او را از خون عثمان مبرا می‌دارند و حال آنکه او محاصره عثمان را به عهده داشت تا اینکه کشته شد.

و این کار را در مخالفت و جنگ با امیر المؤمنین علی (ع) بهانه قرار می‌دهند و به ظاهر خون عثمان را از او مطالبه می‌کنند. بدرستی که عقل این قوم ضعیف و اندیشه‌شان سخیف است که چنین شبهه‌ای ایراد می‌کنند.

دیگر مسائلی که متعلق به این گروه است، و به وسیله آن مدعی دخیل بودن علی (ع) در خون عثمان می‌شوند- غیر از آنچه آوردیم و شمردیم- ماندن او در مدینه است؛ و می‌گویند اسامهٔ بن زید به علی (ع) گفت از مدینه بیرون برود. در این مورد ابو حذیفه قرشی از قول رجال خود نقل می‌کند که می‌گفته‌اند، اسامهٔ بن زید به علی (ع) گفت: ای ابو الحسن! به خدا سوگند که تو در نظر من از

چشم و گوشم

نبرد جمل ،ص:۱۲۵

گران‌قدرتری، این سخن مرا بپذیر و به ملک خودت در ینبع برو که اگر اینجا حضور داشته باشی و عثمان کشته شود، مردم خون او را از تو مطالبه خواهند کرد و اگر حضور نداشته باشی، مردم هیچ کس را با تو برابر نخواهند دانست. ابن عباس به اسامه پاسخ داد و گفت: ای ابو محمد! آیا پس از اینکه اصل چیزی [خلافت] از بین رفته است در جستجوی نشانی از آنی، آیا پس از این سه تن که از قریش بوده‌اند؟ (۱) یوسف بن دینار از عبد الملک بن عمیر لخمی از ابو لیلی «۱» نقل می‌کند که می‌گفته است، چون عبد الملک مروان به کوفه آمد از چگونگی کشته شدن عثمان از من پرسید، من به او گزارش دادم. پرسید: علی در آن روز کجا بود؟ گفتم: روی صندلی [سکو] نشسته بود. هر امر و نهی که می‌کرد از او اطاعت می‌شد و خودم او را در احجار الزیت دیدم که شمشیر روی زانو داشت و منادی بانگ برداشته بود که همه مردم را خداوند در امان قرار داده است به جز این بدبخت (عثمان) را.

عبد الملک مروان گفت: آیا شنیدی که علی چیزی بگوید؟ گفتم: نه. نخعی هم از علقمهٔ بن قیس روایت می‌کند که می‌گفته است، ام حبیبه دختر ابو سفیان «۲» به علی (ع) که در مسجد نشسته بود پیام فرستاد که خواص و خویشاوندانم را که در خانه من جمع شده‌اند امان بده. علی (ع) گفت همه مردم در امانند مگر این بدبخت! پسر ابی العاص. خالد حذاء از قول مردی از بنی شیبان نقل می‌کند که می‌گفته است، روزی که عثمان کشته شد علی را در حالی که جامه رزم بر تن داشت بر منبر دیدم که برای مردم سخنرانی می‌کرد.

طرفداران عثمان این اخبار را دستاویز قرار داده و امیر المؤمنین علی (ع) را متهم به شرکت در ریختن خون عثمان می‌کنند.

همچنین استناد می‌کنند که علی (ع) هنگام کشته شدن عثمان اسبها و شترهای گزینه و زره‌های عثمان را تصرف کرده است و در این مورد اشعار ولید بن عقبه را

---

(۱) پنج تن از اصحاب رسول خدا به کنیه ابو لیلی معروفند و ندانستم که این کدامیک است. در شرح حال هیچ‌یک این موضوع نیامده است. رجوع کنید ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۵، ص ۲۸۶. م

(۲) ام حبیبه نخست همسر عبید الله جحش بود و با او به حبشه هجرت کرد. پس از مرگ عبید الله، افتخار همسری پیامبر (ص) را یافت و در سال ۴۴ ه ق در دوره حکومت برادرش معاویه درگذشت. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۸، ص ۷۱- ۶۸. م

نبرد جمل ،ص:۱۲۶

که خطاب به بنی هاشم سروده و آنان را در مورد کشته شدن عثمان سرزنش کرده است، شاهد آورده‌اند و آن ابیات چنین است: (۱) «ای بنی هاشم! اسلحه خواهرزاده خود را پس دهید و آن را به غارت مبرید که تاراج آن روا نیست. ای بنی هاشم! چگونه ممکن است میان ما آشتی صورت پذیرد و حال آنکه اسبها و زره‌های عثمان نزد علی است. ای بنی هاشم! چگونه ممکن است میان ما دوستی باشد و حال آنکه زر و اندوخته‌های عثمان در دست شماست. ای بنی هاشم! چگونه و چه وقت آشتی ممکن است و حال آنکه رفتار شما همچون شکافی بود که صفا را شکافت و التیام نخواهد یافت. آری آنان او را کشتند تا خود به جای او قرار گیرند، همان گونه که سرداران خسرو روزی با او مکر ورزیدند.

بر فرض که شما خود قاتل او نباشید، در نظر ما کسانی که او را تسلیم کردند [و یاری ندادند] با آنان که همه چیز او را از او سلب کردند یکسانند.» «۱» همچنین، این ابیات حسان بن ثابت انصاری را که درباره کشته شدن عثمان سروده است دستاویز قرار داده و دلیل آورده‌اند: «مرد سپید چهره دو مویه‌ای را که بر پیشانی او نشان سجده بود و شب را با خواندن قرآن و تسبیح می‌گذراند، به

هنگام چاشت سر بریدند.

ای کاش می‌دانستم و پرنـده‌ای به من خبر می‌داد که میان علی و پسر عفان چه پیش آمـده است. بزودی در سرزمین خود فریاد الله اکبر خونخواهان عثمان را خواهند شنید.» «۲»

و ابیات زیر هم از حسان بن ثابت است:

«چه کسی از سوی طلحه و زبیر پوزش خواه خواهد بود که کاری سخت دشوار را دامن زدند و برانگیختند، هنگامی که به مردم گفتند این گبر بی‌دین را فروگیرید و میان مدینه آتش کینه برافروخته شد. محمد بن ابی بکر آشکارا آتش را دامن می‌زد و عمار یاسر پشت سرش بود و علی [هر چند] در خانه خود بود، ولی نرم نرمک از مردم می‌پرسید و اخبار پیش او بود. در عین حال که علی وقار و آرامش

---

(۱) چند بیت از این ابیات با اختلاف لفظی اندک در اغانی ابو الفرج اصفهانی؛ ج ۵، ص ۱۴۹، آمده است. و برای تحریک مردم به صورت ترانه هم درآمده و برای آن آهنگ ساخته‌اند. م

(۲) این ابیات به صورت هفت بیت و با تقدیم و تأخیر ابیات، در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۲۹۷ و به صورت ده بیت، با اختلاف لفظی اندک در دیوان حسان، چاپ بیروت، ۱۹۶۶؛ ص ۲۴۸. آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۲۷

داشت، دست به سوی آنچه می‌خواست دراز کرده بود. چون مرگ عثمان فرا رسید، انصار او را یاری ندادند و آنها همواره ستیز می‌کردند. آری یهود هم، چون دانشمندان ایشان کارها و اخباری را برای ایشان آراستند، همین گونه گمراه شدند.» «۱»

و به امور دیگری نظیر اینها که گفته شد استناد می‌کردند و پاسخ به همه این [اعتراض] ها آسان و ساده است و منت خدای را. (۱)

دفاع از علی علیه السلام

(۲) اما جواب در مورد اعتراض آنان و تهمتی که به علی (ع) زده‌اند که چون روز عید قربان در حالی که عثمان در محاصره بوده است نماز عید گزارده است و شریک در ریختن خون عثمان است، از دیدگاه دو مذهب پاسخ می‌دهیم. نخست، اعتقاد و مذهب شیعیان که معتقد به نص در مورد امامت علی (ع) هستند و او را پس از پیامبر امام بلافصل می‌دانند که در این صورت اطاعت از او بر همه واجب بوده است و بر عهده او بوده که هرگاه امکان باشد، خود امور مربوط به امامت را انجام دهد، که از جمله لوازم آن، امامت بر مسلمانان در نماز و فرماندهی در جهاد و اقامه حدود و اجرای احکام است و چنین نیست که اگر برای امام امکان انجام کارهایی که بر عهده اوست فراهم آید و انجام دهد، دلیل بر شرکت او در ریختن خون کسی باشد یا بگوییم که اراده کشتن او را کرده است.

و بر طبق عقیده و مذهب دیگران نیز چنین است که هرگاه رهبر و پیشوا تغییر کند یا کاری انجام دهد که عقد رهبری و امامت او گسیخته شود، بر بزرگان و فضلای مردم است که نماز را برپا دارند و عهده‌دار پیشنمازی و امر به معروف و نهی از منکر گردند، تا بیعت برای رهبر و امام بعدی انجام پذیرد. و چون قوم معتقدند که امامت به اختیار مردم است و عثمان را در نتیجه بدعتهایی که آورده بود خلع و محاصره کرده بودند، وجوب اطاعت از فرمان او از میان رفته بوده است و باز بر عهده فضلای مردم بوده است که نماز را برپا دارند و یکی را برای آن کار مقدم دارند تا بیعت برای کسی که سزاوار آن است انجام شود، و بر فرض که گروهی معتقد

(۱) در همان مأخذ، همان صفحه، این ابیات به مردی از اهل شام نسبت داده شده و در دیوان حسان هم نیامده است. ولی مسعودی در مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۲۸۴، آن را از حسان دانسته است. م

نبرد جمل ،ص:۱۲۸

باشند امامت عثمان با بدعتهایش از میان نرفته، ولی چون در محاصره بوده از نماز گزاردن با مردم ممنوع بوده است، در این صورت هم بر عهده فضلای مردم بوده که به نیابت از او نماز بگزارند.

(۱) در همه این حالات نمی‌توان مدعی شد که چون علی (ع) روز عید قربان با مردم نماز گزارده و عثمان محصور بوده است، با این کار اراده و آهنگ کشتن عثمان را داشته است تا چه رسد که در آن شریک باشد. وانگهی آن قوم خودشان از عثمان روایت می‌کنند که چون درباره نماز گزاردن طلحه و اقتدای به او، از عثمان اجازه خواستند، گفت: هرگاه کار پسندیده و حسنه انجام می‌دهند از آنان پیروی کنید و چون کار ناپسند و سیئه انجام می‌دهند پیروی مکنید و خود عثمان نماز گزاردن آنان را حسنه و پسندیده دانسته است، هر چند در محاصره بوده و خود به طلحه اجازه نداده و او را بر آن کار نگماشته است، ولی آن را مباح دانسته و مسلمانان و نمازگزاران را نیکوکار وصف کرده است.

بنابراین، اگر مخالف بخواهد استناد کند که نماز گزاردن علی (ع) در حالی که عثمان محصور بوده دلیل بر شرکت او در کشتن عثمان است، اگر ستیزه‌گر نباشد حد اقل این است که از راه انصاف منحرف شده است.

(۲) اما استناد آنان به این موضوع که امیر المؤمنین علی (ع) در مدینه در خانه خود نشسته تا عثمان کشته شده است و اینکه چرا از مدینه بیرون نرفته و از آن قوم دوری نکرده است و حال آنکه اسامهٔ بن زید به او پیشنهاد کرد از مدینه بیرون برود و او را بر حذر داشت که اگر [در خانه خود] بنشیند، آن قوم خون عثمان را از او مطالبه خواهند کرد، دلیل بر ادعای آنان نمی‌تواند باشد. «۱» زیرا ممکن است که مانند علی (ع) در مدینه در آن هنگام بیشتر برای چاره‌اندیشی در چگونگی دفاع از عثمان بوده باشد و اگر علی (ع) از مدینه بیرون رفته بود آن قوم عثمان را زودتر می‌کشتند، وانگهی ممکن بود کسان دیگری غیر از عثمان را هم بکشند و فتنه‌ای رخ دهد که اصلاح آن ممکن نباشد و به همین سبب علی (ع) در خانه خود نشسته است نه به منظور یاری دادن در کشتن عثمان، بلکه در آن حال که عثمان محصور بود اگر

(۱) قبلا ذیل عنوان بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) توضیح داده شد که به نقل گروهی از مورخان از جمله طبری و ابن عبد ربه و ابن قتیبه، علی (ع) به هنگام محاصره عثمان به خیبر یا ینبع رفته بود. م

نبرد جمل ،ص:۱۲۹

امیر المؤمنین علی (ع) از مدینه بیرون می‌رفت، زودتر مورد تهمت قرار می‌گرفت.

(۱) اما نقل آنان سخن ابن عباس و پاسخ او را به اسامه که گفته است، آیا پس از سه تن از قریش و از میان رفتن اصل موضوع، نشان آن را جستجو می‌کنی؟ نیز دلیل آن نیست که ابن عباس کشته شدن عثمان را تأیید کرده باشد، و علی (ع) و ابن عباس در آن موضوع شرکت داشته باشند بلکه دلالت بر آن دارد که ابن عباس می‌گوید:

خلافت پس از آن سه تن [ابو بکر، عمر، عثمان] باید به علی (ع) برسد. و ما منکر این موضوع نیستیم که علی (ع) مایل بوده است پس از عثمان، حکومت به دست او برسد تا بتواند حدود و احکام خدا را جاری کند و مصالح مسلمانان را اعمال کند و هر کس از خویشاوندان او که چنین خواسته‌ای داشته، پسندیده است و این موضوع بر طبق مذهب شیعه دوازده امامی و زیدیه و جارودیه و معتقدان به وجود نص در مورد امامت و اصحاب اختیار است.

وانگهی کسانی که معتقد به نص درباره امامت علی (ع) هستند می گویند که اطاعت و فرمانبرداری از علی (ع) بر همگان واجب بوده و بر خود امام هم واجب بوده است که برای رسیدن به هدف خود و انجام وظایف خویش کوشش کند و در آن مورد اهمال و سستی نکند. و در این صورت امامت علی (ع) بسیار پسندیده بوده و روا نیست که به آنچه دشمنان از آن تعبیر کرده‌اند تسلیم شویم و کسی هم منکر این موضوع نیست که ماندن علی (ع) در مدینه برای این بوده است که اجازه داده نشود پس از کشته شدن عثمان، باز کسانی که سزاوار خلافت نیستند، به خلافت رسند و علی (ع) با توجه به این موضوع که مردم او را بر هر کس دیگر ترجیح می‌دهند، در مدینه ماند و اگر از مدینه دور می‌بود کسی به خلافت دست می‌یافت که بر کنار کردنش بر امت بسیار دشوار بود و چه بسا کسانی خلیفه می‌شدند که رعایت امانت را نسبت به دین نمی‌کردند و این عمل طبق اصول کسانی که در امامت عقیده به اختیار و گزینش مردم دارند و نظر معتقدان به نص مورد پسند است و در این کار هیچ دلیلی بر آنچه قوم گفته‌اند نیست، که خواسته‌اند او را متهم به شرکت در قتل عثمان کنند و این شرح و توضیح کافی است.

(۲) اما اینکه امیر المؤمنین علی (ع) هنگام کشته شدن عثمان اسبها و شتران و زره‌هایی را که منسوب به عثمان بوده تصرف کرده است و استناد به شعر ولید بن عقبه- که در صفحات قبل آوردیم و نوشتیم- نمی‌تواند دلیلی برای تهمت زدن

نبرد جمل ،ص:۱۳۰

به علی (ع) در قتل عثمان باشد، (۱) زیرا اگر علی (ع) آن را تصرف نمی‌کرد، کسی از مردم که هیچ حقی بر آن نداشت، قطعا در برداشتن و تاراج و تصرف آن شتاب می‌کرد و علی (ع) در این مورد احتیاط کرد و آنها را تصرف کرد تا برای مالکان اصلی حفظ نماید. وانگهی به اتفاق جمهور مسلمانان، پس از عثمان، علی (ع) امام بوده است و بر عهده امام است که در مورد اموال مسلمانان و میراث مردگان احتیاط و اقدام کند تا آن را به کسانی که مستحق و سزاوارند برساند. حال اگر ولید بن عقبه چیزی را که مستحق آن نیست مطالبه کند و به سبب نداشتن استحقاق از آن محروم گردد- نه به سبب آنکه آن مال در تصرف حاکم است- سخن او چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ و با توجه با آنکه، به نص قرآن ولید فاسق است، نه سخن او مسموع است و نه شهادتش مقبول، و خداوند متعال در آیه ششم سوره چهل و نهم (حجرات) چنین فرموده است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه فاسقی برای شما خبر آورد، پس آن را درست بررسی کنید، مبادا به سبب ناآگاهی به گروهی رنجی رسانید و سپس از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید.» «۱» و مفسران روایت کرده‌اند که این آیه در مورد ولید بن عقبه نازل شده است؛ و پیامبر (ص) او را به سوی قومی فرستاده بود تا از آنان زکات بگیرد. پس، بازگشت و مدعی شد که آنها در این کار مانع او شده‌اند و زکات نپرداخته و برای جنگ با او بیرون آمده‌اند. پیامبر (ص) گروهی را آماده کرد تا به جنگ ایشان گسیل نماید، پس کسی وارد شد، بعد از تکذیب ولید [گفت] بدرستی که ایشان بر اسلام و در اطاعت هستند. پس خداوند [آیه بالا را] در آنچه درباره او آوردیم نازل کرد.

(۲) در حدیث مشهور دیگری آمده است که ولید ضمن گفتگویی به علی (ع) گفت:

من از تو گشاده‌زبان‌تر و تیزنیزه‌ترم. علی گفت ای تبهکار! خاموش باش. و خداوند متعال این آیه را نازل کرد:

«آیا آن کس که مؤمن است همچون کسی است که فاسق است؟ هرگز یکسان نخواهند بود.» «۲» و از این گذشته اگر زره‌ها و شترانی که امیر المؤمنین علی (ع) پس

(۱) برای اطلاع بیشتر از شان نزول این آیه، در منابع اهل سنت، رجوع کنید به واقدی، مغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۷۴۶ و ابن هشام، سیره؛ ج ۳، ص ۳۰۸ و میبدی، کشف الاسرار؛ ج ۹، ص ۲۴۹ و آلوسی، روح المعانی؛ ج ۲۶، ص ۱۴۴. م

(۲) آیه ۱۸ سوره سی و دوم (سجده)، رجوع کنید به زمخشری، تفسیر کشاف، چاپ افست انتشارات آفتاب، تهران، بدون تاریخ؛ ج

۳، ص ۲۴۵ و میبدی، کشف الاسرار؛ ج ۷، ص ۵۱۶ و سیوطی، الدر المنثور؛ ج ۴، ص ۱۷۸. م

نبرد جمل ،ص:۱۳۱

از کشته شدن عثمان تصرف کرده ملك و مال شخص عثمان بوده است، فرزندان و همسران عثمان برای دریافت آن سزاوارتر از ولید بوده‌اند، و بر عهده علی (ع) بوده است که آن را به وارثان عثمان برگرداند نه به ولید و امثال او و از بنی امیه که حقی در میراث عثمان نداشته‌اند. و حال آنکه مردم گفته‌اند آن اموال از اموال عمومی و بیت- المال مسلمانان بوده که عثمان به تصرف خویش درآورده و برای خود برگزیده است.

چون مردم با علی (ع) بیعت کردند، آنها را از اموال عثمان جدا کرد تا به مستحقان برساند. در این کار چه راهی برای تهمت زدن به آن حضرت وجود دارد که، در قتل عثمان شرکت داشته است؟ مگر آنکه کسی را کوری و بدبختی به چنین تهمت زدنی وادارد.

(۱) اما شعر حسان بن ثابت و تعریضی که به امیر المؤمنین علی (ع) زده و گفته است:

«ای کاش می‌دانستم و کاش پرنده به من خبر می‌داد که میان علی و پسر عفان چه چیزی بوده است و بزودی در سرزمینهای خود فریاد الله اکبر خونخواهان عثمان را خواهند شنید.»

هر چند که به جان خودم سوگند، تهمت زدن به علی (ع) در مورد کشتن عثمان است ولی سخن حسان هیچگاه دلیل و حجتی نیست که قابل گوش دادن باشد و حسان عادل نبوده که سخن و گواهی او پذیرفته شود و قرآن تصریح کرده است که شهادت او پذیرفته نشود و خدای عز و جل چنین فرموده است:

«و آنان را که به زنان مؤمنه شوهردار نسبت زنا دهند و چهار گواه [عادل] بر دعوی خود نیاورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز از آنان شهادتی را میپذیرید که آنان فاسقانند». «۱»

و در این خلافی نیست که حسان از آن گروهی است که به عایشه تهمت زده‌اند و پیامبر برای این تهمت ناروا حسان را تازیانه زده‌اند و هرگاه قرآن بر مسلمانان پذیرش شهادت فاسقان را ممنوع کرده باشد، لازم است شهادت او را رد کرد و به هیچ وجه نپذیرفت. و میان مردم عراق در این مورد اختلافی نیست که چنان تهمت‌زننده‌ای هر چند توبه هم کرده باشد، شهادتش پذیرفته نیست و بنا به اعتقاد آنان گواهی و سخن حسان به هیچ حال پذیرفته نیست. از دیدگاه کسانی هم که می‌گویند، گواهی چنان تهمت‌زننده‌ای پس از توبه پذیرفته می‌شود، اختلاف است؛ یعنی گروهی از

---

(۱) آیه ۱۴ سوره بیست و چهارم (نور). م

نبرد جمل ،ص:۱۳۲

ایشان می‌گویند، لازم است تهمت‌زننده در همان جا که تهمت زده است بایستد و بگوید دروغ گفته‌ام و آشکارا از گناه خویش توبه کند و هیچ کس در مورد حسان چنین ادعایی نکرده است که خود را دروغگو معرفی کرده و آشکارا و در حال اختیار توبه کرده باشد. «۱»

(۱) بنابراین طبق ادعای این گروه حسان در واقع توبه نکرده است. گروهی دیگر معتقدند که توبه تهمت‌زننده بدون انجام آن کار هم پذیرفته است. آنان هم دلیل قانع- کننده‌ای بر توبه حسان ندارند و ظاهر قضیه این است که حسان تهمت‌زننده و فاسق است و شهادت او طبق حکم اسلام و قرآن پذیرفته نیست و در هر حال، اتهام او قطعی است و سخن او در مورد شرکت امیر المؤمنین علی (ع) در کشتن عثمان قابل قبول نیست. وانگهی حسان روز عید غدیر در محضر پیامبر (ص) برای علی (ع) ابیات معروف خود را سروده و گواهی بر امامت منصوص آن حضرت- از جانب خداوند- داده است و معتزله به سبب همین ابیات، حسان را مردود می‌دانند و حشویه و خوارج هم سخن او را در این مورد نپذیرفته و او را دروغگو دانسته‌اند و به این ابیات او فقط پیروان مذهب

شیعه دوازده امامی و جارودیه استناد کرده‌اند و دیگر فرقه‌های اسلامی آن را نپذیرفته‌اند و آن ابیات چنین است: (۲) «پیامبر مسلمانان، روز عید غدیر در محل غدیر خم آنان را ندا داد و ندای پیامبر (ص) را باید شنید؛ فرمود: مولا و ولی شما کیست؟ بدون اینکه خود را به نادانی بزنند، گفتند: پروردگار تو مولای ماست و تو خود ولی مایی و در این گفتار میان ما هیچ منکر و سرکشی نیست. پیامبر (ص) به علی فرمود: ای علی! برخیز که من پس از خود، تو را برای امامت و هدایت پسندیدم، هر کس که من ولی اویم، تو ولی او خواهی بود و ای مردم! برای او دوستان و یاران واقعی باشید. و در این هنگام پیامبر دعا کرد و چنین عرضه داشت که پروردگارا! دوست علی را دوست بدار

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از نقش حسان در داستان افک، در منابع اهل سنت، رجوع کنید به واقدی، مغازی؛ ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۳۲۲، و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۱۱۰۹ و نویری، نهایة الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۱، ص ۳۹۵ و بکری، تاریخ الخمیس؛ ج ۱، ص ۴۷۵ و ابن اثیر، اسد الغابة؛ ج ۲، ص ۶، (که در آن تازیانه خوردن حسان آمده است) و ابن عبد البر، استیعاب (در حاشیه اصابه)؛ ج ۱، ص ۳۴۰. م

نبرد جمل ،ص:۱۳۳

و با آن کس که با او ستیزه کند، ستیزه کن. «۱)» (۱) این سخن حسان در نظر شیعه از این جهت پذیرفته و مقبول است که در محضر رسول خدا (ص) اظهار داشته است و پیامبر سخن او را رد نکرده‌اند و چون مورد تأیید ایشان قرار گرفته است از جمله دلایل و حجتهای شیعه است. و حال آنکه ناصبی‌ها همگی سخن او را تکذیب کرده‌اند و سپس سخن او را در اتهامی باطل [آن هم] در زمان فتنه‌ای که بروز کرده، می‌پذیرند و حال آنکه شاهدی هم برای ادعای خود ندارند. بنابراین آنچه هم درباره عثمان و ستمی که بر او شده سروده است، قابل قبول نیست، زیرا در نظر خدا و مردم مؤمن و باتقوا و کسانی که عثمان را محاصره کرده بودند و در نظر مهاجران و انصار و تابعان و شیعه و معتزله و خوارج، سخن حسان اعتباری ندارد و شعر او را ارزشی نیست و همان گونه که گفتیم مذاهب دیگر اشعار او را در مدح علی (ع) نپذیرفته‌اند و چون زبان او در موضوع افک و تهمت زدن به عایشه آلوده است و او مفتری است، خذلان و بدبختی نصیب اوست. وانگهی شعر و سخن دیگری هم دارد که در نظر عموم شیعیان و همه مرجئه و حشویه که معتقد به افضلیت علی (ع) پس از پیامبرند، مردود است و از نظر ابو علی جبائی «۲» و پسرش و پیروان او- که هیچ‌یک از خلفای چهارگانه را بر دیگری ترجیح نداده‌اند- مردود است و آن شعری است که حسان در مرثیه ابو بکر سروده و چنین است:

«چون می‌خواهی اندوهی از برادر مورد اعتمادی بیاد آری، برادر دینی خود ابو بکر و آنچه را کرده است بیاد آور. دومین نفر [عمر] که دیدارش پسندیده و نخستین کس است که رسولان را تصدیق کرده، بهترین و عادلترین و باتقواترین مردم پس از پیامبر و باوفاترین آنان در پرداخت خونبها است.» «۳»

و این امور برای تو روشن می‌کند که استناد به اقوال حسان در امور دینی و

---

(۱) این ابیات در منابع اهل سنت آمده است. رجوع کنید به اخطب خوارزم، مناقب؛ ص ۸۰ و ابن جوزی، تذکرة الخواص؛ ص ۳۳ و به نقل علامه مجلسی (بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۳۷، ص ۱۷۹) در حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم آمده است. م

(۲) عبد السلام بن محمد بن عبد الوهاب جبائی معتزلی (۳۲۱- ۲۴۷ ه ق)، پدرش محمد بن عبد الوهاب (۳۰۳- ۲۲۵) است و هر دو از بزرگان معتزله بغدادند. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۴، ص ۱۳۰ و ج ۷، ص ۱۳۶. م

(۳) این ابیات به صورت شش بیت به نقل از جمهرة اشعار العرب در دیوان حسان، چاپ بیروت، ۱۹۶۶؛ ص ۱۷۴، آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۳۴

اعتقادی درست نیست و به هیچ روی حجت نمی‌باشد. او در نظم و نثر خود از روش همان شاعرانی پیروی کرده است که از بدیها و گناهان اجتناب نمی‌کننـد و به لغزشـهای خود اعتنایی ندارنـد و بر هر کاری قدم می‌نهند و خداوند متعال در آیات ۲۲۶- ۲۲۴ سوره بیست و ششم (الشعراء) آنان را چنین توصیف کرده است: (۱) «شاعران را مردم گمراه پیروی می‌کنند. آیا نمی‌بینی که در هر وادی سرگشته‌اند و سخنانی می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟» از این گذشته عثمان را بر حسان، حق نعمت و احسان بوده است و حسان سپاسـگزار نعمت او بوده و از آن گروه نبوده است که به تقوی و صـلاح برگردد و پرهیزکـاری او را از ادعاهـای یاوه‌اش بازدارد، و اعتماد به گفتار حسان و امثال او در تعریض به امیر المؤمنین علی (ع) و اسـتفاده از آن برای شوراندن مردم علیه آن حضرت و فریب دادن مردم به آن وسیله، در پیشگاه خداوند و ترازوی عمل، مایه زیان است، و از خداوند باید یاری خواست.

(۲)

فتنه جمل

(۳) در این فصـل، نخست از آغـاز این جنگ و چگونگی اجتماع ایشان برای فراهم ساختن مقـدمات آن و اخبار متواتر و پیوسـته‌ای که رسیده است، سخن می‌گوییم.

قبلا- درباره علل و انگیزه‌های آن گفتیم و براهین روشـنی را که بر طبق مـذهب صـحیح در این مورد درباره ابطال شـبهات گمراهان داشتیم عرضه کردیم و اکنون چگونگی آغاز آن و رایزنی آنان را طبق اخبار مورد قبول و مشهور میان دانشمندان بررسی می‌کنیم.

(۴) همین که بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) صورت گرفت و همه بنی هاشم و سران و بزرگان مهاجر و انصار و تابعان در اطاعت از او هماهنـگ شدنـد و طلحه و زبیر از آنچه امیـد بسـته بودنـد- که پس از قتل عثمان با یکی از ایشان بیعت صورت خواهـد گرفت- نومیـد گردیدند و برای عایشه، دختر ابو بکر، هم معلوم شد که بیعت با امیر المؤمنین (ع) صورت گرفته است و مردم از طلحه و زبیر برگشته و بر خلافت علی متفق شده‌اند و پس از آنکه طلحه و زبیر دانستند که نه تنها به آرزوی خود نرسیده‌اند بلکه دیگر در مدینه مقامی ندارند و کارگزاران عثمان هم دانستند که امیر المؤمنین علی (ع) آنان را در مقام خود و امیری ولایات باقی نخواهد گذاشت و

نبرد جمل ،ص:۱۳۵

آنان چه در محل خود بماننـد و چه به مـدینه بروند علی (ع) از آنان خواهد خواست که اموال خداوند و بیت المال را که در دسـت دارند بپردازند و از سوی دیگر از خیانت خود نسبت به مسلمانان و کبر و غروری که بر مؤمنان داشتند و نیز کوچک شمردن حقوق پرهیزکـاران و جمع کردن اطرافیـان تبهکار، ترسـناک بودنـد و خود را از علی (ع) کنار می‌کشیدند؛ همگی در مورد مکر و خـدعه نسبت به علی می‌اندیشیدند (۱) و در پراکنده ساختن مردم از گرد او کوشش می‌کردند.

آنان از هر سو به شـهر مکه آمدند و ساکن آن شهر شدند و پناه گرفتند، عایشه هم آنجا بود و ایشان به این فکر افتادند که از وجود عایشه برای نیت خود و به شبهه انداختن مردم بهره‌گیری کنند و به همین منظور اطراف او جمع شدند.

عـایشه از ایـن جهـت که همسـر رسـول خـدا (ص) و دخـتر ابـو بکر بـود مـورد کمـال تـوجه مردم بـود و به محض اینکه دشـمنی و ناسازگـاری خود را بـا امیر المؤمنین علی (ع) اظهار داشت و مردم را به جنگ کردن با علی فرا خوانـد، همه دشـمنان علی (ع) به او پیوستند.

هنگامی که عایشه در مکه بود و اخبار پیاپی به او رسـید که مسلمانان عثمان را کشته‌اند، پیش از آنکه بداند پس از عثمان مسلمانان چه کرده‌انـد با امیـد آنکه خلافت پس از کشـته شـدن عثمان به طلحه یا شوهر خواهرش یعنی زبیر «۱» خواهد رسـید به سوی مدینه حرکت کرد. و چون بخشـی از راه را پیمود، به آورنـده خبر مرگ عثمان برخورد و از خبر مرگ عثمان و اجتماع مردم بر کشـتن او

شاد شد، سپس از آن شخص درباره اخبار پرسید و او خبر داد که بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) تمام شد و مهاجران و انصار و تابعان و عموم مؤمنان، با خشنودی او را بر همگان مقدم داشتند.

عایشه را خوش نیامد و اندوهگین شد و از شوراندن خویش مردم را علیه عثمان و روی کار آمدن علی (ع) اظهار پشیمانی کرد و از همان جا شتابان به مکه برگشت.

در مسجد الحرام داخل حجر اسماعیل (ع) شد و بر آن پرده زدند و دستور داد منادی‌یی مردم را فرا خواند و چون مردم جمع شدند از پس پرده خبر مرگ عثمان را به مردم داد و شروع به گریستن بر او و دعوت مردم به خونخواهی کرد و گواهی

---

(۱) زبیر همسر اسماء دختر ابو بکر است و عبد اللّه و عروه و منذر پسران زبیر، از همین بانو متولد شده‌اند. رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش اول، ص ۷۰. م

نبرد جمل ،ص:۱۳۶

داد که عثمان مظلوم کشته شده است. (۱) عبد اللّه بن حضرمی، حاکم مکه که از سوی عثمان به آن شغل گماشته شده بود، پیش عایشه آمد و گفت چشم تو روشن شد که عثمان کشته شد و به آنچه درباره‌اش می‌خواستی رسیدی! عایشه منکر شد و گفت:

سبحان اللّه! من خواهان کشته شدن او بودم؟ [هرگز!]، من در موردی او را سرزنش می‌کردم و او در آن مورد رضایت مرا جلب کرد. «۱» به خدا سوگند! عثمان را کسی کشته است که عثمان، خود از او بهتر و در پیشگاه خدا و مردم شایسته‌تر بود و به خدا سوگند، قاتل عثمان [یعنی علی علیه السلام] همواره از هنگام بعثت محمد (ص) و پس از رحلت او از دیگران عقب‌مانده‌تر بود و مردم پس از رحلت پیامبر او را شایسته امارت ندیدند و از او برگشتند و گزینه‌تر یاران پیامبر را برگزیدند، ولی او مردی است که فرمانروایی را دوست می‌دارد و به خدا سوگند تا روز رستاخیز فرمانروایی نه برای او فراهم می‌شود و نه برای هیچ‌یک از نسل او.

سپس گفت: ای گروه مسلمانان! همانا عثمان مظلوم کشته شده است و کسی او را کشته است که یک انگشت عثمان از او بهتر است. و شروع به برانگیختن مردم بر مخالفت با امیر المؤمنین (ع) کرد و ایشان را تشویق به شکستن عهد و بیعت کرد.

گروهی از منافقان قریش و نیز کارگزاران عثمان که از امیر المؤمنین گریخته بودند و عبد اللّه و عبید اللّه پسران عمر و مروان بن حکم و فرزندان و بردگان عثمان و اطرافیان اموی او، همگی به مکه آمدند و به عایشه پیوستند و او را پناهگاه خود گرفتند تا بر آنچه حیله و مکر نسبت به امیر المؤمنین انجام می‌دهند سرپوش نهاده شود و همه کسانی که از کینه و رشک از علی (ع) عیبجویی می‌کردند یا بیم آن را داشتند که حقوق تضییع‌شده مسلمانان را از آنان مطالبه کنند و فتنه‌انگیزان و دغلبازان همچنان به عایشه می‌پیوستند و او بر همان حال و روش بود که خبر مرگ و کشته شدن عثمان را می‌داد و از قاتل او تبری می‌جست و گواهی می‌داد که عثمان تهیدست و نیکوکار بوده و مظلوم کشته شده است و مردم را برمی‌انگیخت که از علی (ع) دوری گزینند

---

(۱) در تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۵۲، آمده است که میان عثمان و عایشه کدورتی پیش آمد و عثمان از درآمدی که عمر از بیت المال برای عایشه مقرر داشته و او را بر دیگر همسران پیامبر ترجیح داده بود کاست، و عثمان روزی خطبه می‌خواند، عایشه پیراهن پیامبر را آورد و گفت: ای مردم! این پیراهن رسول خداست که هنوز کهنه نشده و حال آنکه عثمان سنت او را کهنه کرد. عثمان این آیه را خواند: «پروردگارا! مکر زنان را از من بگردان که مکر ایشان بزرگ است.»

نبرد جمل ،ص:۱۳۷

و برای خلع او اجتماع نمایند.

(۱) چون طلحه و زبیر از حال عایشه و مردمی که اطرافش جمع شده‌اند آگاه شدند، تصمیم گرفتند به او ملحق شوند و بر ضد امیر

المؤمنين علی (ع) يكـديگر را يـاری دهنـد؛ به اين منظور از علی (ع) برای عمره گزاردن اجـازه خواسـتند و مـا چگونگی آن را قبلا شرح داديم. آن دو به مكه آمدنـد در حـالی كه اطـاعت و بيعت علی را از گردن خود برداشته و از جماعت دوری گزيـده بودنـد و همين كه با فرزندان و ويژگان و وابسـتگان خود به مكه رسيدند، نخست طواف عمره انجام دادند و سعی ميان صفا و مروه كردند و سپس عبـد اللّه بن زبير را پيش عـايشه فرسـتادند و گفتنـد: نزد خاله‌ات برو و از سوی ما سـلامش برسان و به او بگو كه طلحه و زبير پس از اهـداء سـلام می‌گوينـد كه امير المؤمنين عثمـان مظلوم كشـته شـد و علی بن ابی طالب كار مردم را از دست ايشان ربود و به يـاری سـفلگانی كه عهـده‌دار كشـتن عثمان بودنـد بر مردم غلبه پيـدا كرد و ما بيم داريم كه حكومت علی گسترده شود؛ اكنون اگر مصلحت می‌بينی همراه مـا حركت كن، شايـد خداونـد به مساعـدت تو، شـكافی را كه ميـان اين امت پديـد آمـده است اصـلاح، و پراكندگی آنان را به اجتماع مبدل نمايد و دردسرشان فرو نشيند و كارهای آنان را با وجود تو اصلاح گرداند.

عبـد اللّه بن زبير پيش عايشه آمـد و پيام آن دو را گزارد، ولی عايشه ظاهرا از بيرون رفتن از مكه امتناع كرد. و گفت: ای پسـرجان! من به خروج فرمان نمی‌دهم ولی خود به مكه برگشـتم تا به مردم بگويم و اعلام دارم كه نسبت به عثمان، امام ايشان، چگونه رفتار شده است. نخست او را وادار به توبه كردند و سـپس او را در حالی كه پاك و پرهيزگار [و بری از گناهان] بود، كشـتند. و مردم در اين باره بينديشند و بر كسی كه بدون رايزنی مسلمانان و بدون تبادل نظر آنان بر خلافت چيره شده و حكومت را غصب كرده است و با زور و غرور به فرمانروايی رسـيده است، شورش كننـد و او می‌پنـدارد كه مردم برای او در خلافت حقی می‌بينند همان گونه كه برای ديگران.

هيهات! كه پسـر ابو طالب گمان برد كه در اين مورد می‌تواند مثل پسـر ابی قحافه [ابو بكر] باشد و كجا ميان مردم كسـی چون پسـر ابی قحـافه خواهـد بود كه همه گردنهـا برای او خضوع كردنـد و سـر تسـليم فرود آوردنـد. به خـدا سوگنـد پسـر ابی قحافه به همان پاكيزگی كه در حكومت درآمـد، از آن بيرون شـد. پس از او آن برادر خاندان عدی [عمر بن خطاب] خلافت را بر عهده گرفت و راه ابو بكر را پيمود و پس از آن دو،

نبرد جمل ،ص:۱۳۸

پسـر عفان به خلافت رسـيد و بـدين گونه مردی به حكومت سوار شد كه دارای سابقه ممتد در اسـلام بود و افتخار دامادی پيامبر را داشت «۱» و در خـدمت پيامبر كارهايی كرده بود كه مشـهور بود و هيـچ‌يك از اصـحاب اعمالی همچون او در راه خدا و برای خدا انجام نداده است، ولی بسـيار دوستدار قوم خود بود و اندك كژی پيدا كرد. از او خواستيم توبه كند و توبه كرد و پس از توبه كشته شد و حق مسلمانان است كه خون او را طلب كنند.

(۱) عبـد اللّه بن زبير به عايشه گفت: مادر جان «۲»! اكنون كه نظر تو دربـاره علی اين چنين است و در مورد قاتلاـن عثمان نيز چنين عقيده‌ای داری، چه چيز تو را از جنگ كردن با پسـر ابو طالب بازمی‌دارد؟ و حال آنكه آن اندازه از مسلمانان پيش تو جمع شده‌اند كه برای اجرای نيت تو كافی و بسـنده‌اند. عايشه گفت: پسـركم! باشد تا در اين باره بينديشم و تو دوباره پيش من خواهی آمد. عبد اللّه بن زبير برگشت و موضوع را به اطلاع طلحه و زبير رساند.

آن دو گفتنـد: سپاس خـدا را كه مادر ما با آنچه كه ما می‌خواهيم موافقت كرده و پاسـخ مثبت داده است. به عبـد اللّه گفتنـد: فردا صبـح زود، پيش عـايشه برگرد و كـار مسـلمانان را به او يـادآوری كن و به او بگو كه ما دو نفر می‌خواهيم پيش او بياييم تا تجـديد عهدی كنيم و با او پيمانی استوار ببنديم.

عبد اللّه بن زبير فردای آن روز صبح زود پيش عايشه برگشت و برخی از سخنان ديروز خود را تكرار كرد و عايشه با خروج از مكه مـوافقت كرد و در ايـن هنگـام منـادی او نـدا داد كـه ام المـؤمنين قصـد دارد برای خونخـواهی عثمـان خروج و قيـام كنـد، هر كس می‌خواهد برای خروج با او آماده شود.

طلحه پیش عایشه رفت و چون چشم عایشه بر او افتاد، گفت: ای ابو محمد! عثمان را کشتی و با علی بیعت کردی؟ گفت: مادرجان! داستان من چون داستانی است که آن شاعر کهن گفته است:

«پشیمان شدم همچنانکه کسعی «۳» پشیمان شد؛ همین که چشمانش دید دستانش

(۱) هر کس اندکی انصاف داشته باشد لااقل عثمان را در موضوع سبقت در اسلام و دامادی پیامبر (ص) بر علی ترجیح و تفضیل نمی‌دهد. م

(۲) چون به تصریح قرآن زنان پیامبر به منزله مادر مؤمنانند، لذا ایشان را مادر خطاب می‌کرده‌اند. م

(۳) کسعی: منسوب به قبیله کسع از شاخه‌های حمیر است؛ داستان پشیمانی او که ضرب المثل است در شعر عرب، هم در شعر دوره جاهلی و هم در شعر فرزدق- پس از اسلام- مکرر آمده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن منظور، لسان العرب، چاپ قم، ۱۴۰۵ ه ق؛ ج ۸، ص ۳۱۱. م

نبرد جمل ،ص:۱۳۹

چه کرده است.»

(۱) زبیر هم چون پیش عایشه آمد و بر او سلام داد، عایشه گفت: ای ابا عبد اللّه! نخست در ریختن خون عثمان شرکت کردی و سپس بیعت علی را پذیرفتی؟ و حال آنکه به خدا سوگند تو به خلافت و حکومت سزاوارتر از او بودی. زبیر گفت:

اما آنچه درباره عثمان انجام دادم، از آن سخت پشیمان شدم و از گناه خویش به پیشگاه خدای خود پناه می‌برم و هرگز خونخواهی عثمان را رها نخواهم کرد، به خدا سوگند با علی بیعت نکردم مگر با زور و اکراه. سفلگان مصری و عراقی، اطراف او را گرفتند و در حالی که شمشیرهای خود را کشیده بودند، مردم را می‌ترساندند، تا آنکه مردم با او بیعت کردند.

عبد اللّه بن ابی ربیعه «۱» هم- که از سوی عثمان، امیر و کارگزار صنعاء بود- به مکه آمد در حالی که رانش شکسته بود، که علت آن را واقدی از رجال خود [این گونه] روایت می‌کند که چون به عبد اللّه بن ابی ربیعه خبر رسید که مردم، عثمان را محاصره کرده‌اند، شتابان برای یاری دادن او حرکت کرد. اتفاقا صفوان بن امیه که سوار بر اسبی تیزرو بود او را دید. عبد اللّه سوار بر استری بود، اسب صفوان به قاطر عبد اللّه تنه زد و عبد اللّه به زمین افتاد و رانش شکست و چون میان راه از کشته شدن عثمان آگاه شد به مکه آمد و بعد از ظهری به مکه رسید و دید عایشه در مکه مردم را برای خروج به خونخواهی عثمان فرا می‌خواند. عبد اللّه دستور داد برای او تختی فراهم آورند و در مسجد الحرام نهند و او را منتقل کردند و بر آن تخت نهادند و او می‌گفت: هر کس برای خونخواهی عثمان بیرون برود، من وسایل حرکتش را فراهم می‌سازم. و گروه بسیاری را آماده ساخت، ولی خود به سبب شکستگی رانش نتوانست با آنان حرکت کند.

(۲) عبد اللّه سائب می‌گوید عبد اللّه بن ابی ربیعه را روی تختی در مسجد الحرام دیدم که مردم را بر خروج به منظور خونخواهی عثمان تشویق می‌کرد و هر کس که می‌آمد وسایل حرکت او را فراهم می‌ساخت.

(۱) پدر عمر بن عبد اللّه بن ابی ربیعه شاعر معروف است؛ روز فتح مکه مسلمان شد، در دوران حکومت علی (ع) از بیم آن حضرت به خانه ام هانی پناه برده بود. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۵۵. م

نبرد جمل ،ص:۱۴۰

یعلی بن منبه تمیمی، همپیمان بنی نوفل کارگزار عثمان، بر لشکر بود و آن سال به حج آمده بود و چون سخن عبد اللّه بن ابی ربیعه را شنید، او هم گفت: ای مردم! هر کس به قصد خونخواهی عثمان بیرون رود، فراهم ساختن وسایل او با من است. همراه ابن ابی

ربیعه اموال بسیاری بود که همه را جهت تجهیز مردم برای اعزام به بصره هزینه کرد.

(۱) واقدی از سالم بن عبد اللّه، از جدش روایت می‌کند که می‌گفته است، خودم یعلی بن منبه را دیدم که کیسه‌ای همراه داشت که در آن ده هزار دینار بود و می‌گفت این گزیده اموال من است و با آن به هر کس که به خونخواهی عثمان برخیزد کمک می‌کنم و شروع به بخشیدن به مردم کرد و چهار صد شتر خرید و آن را در منطقه بطحاء خواباند و مردان را بر آن سوار می‌کرد و اعزام می‌داشت. «۱»

و چون خبر عبد اللّه بن ابی ربیعه و یعلی بن منبه و اموالی که در راه شوراندن مردم و تباهی آنان خرج کرده بودند به علی (ع) رسید، فرمود به خدا سوگند! اگر به آن دو دست یابم، اموال آنان را در راه خدا خرج خواهم کرد و سپس فرمود: به من خبر رسیده که یعلی ده هزار دینار برای جنگ با من پرداخته است. از کجا ده هزار دینار داشته است؟ از یمن سوء استفاده کرده و آورده است. اگر او را بیابم نسبت به آنچه اقرار کرده است او را مؤاخذه خواهم کرد. روز جنگ جمل همین که مردم پراکنده شدند، یعلی گریخت.

عایشه، چون اجتماع مخالفان علی (ع) را در مکه دید و متوجه شد که آنان با علی (ع) سر ستیز دارند و از او در جنگ با علی (ع) پیروی می‌کنند، آماده برای خروج شد و همه روز منادی او ندا می‌داد که مردم آماده برای خروج شوند و می‌گفت:

هر کس می‌خواهد حرکت کند، آماده شود که ام المؤمنین برای خونخواهی عثمان مظلوم، به بصره می‌رود.

(۲) واقدی از افلح بن سعید، از یزید بن زیاد، از عبد اللّه بن ابی رافع، از ام سلمه همسر پیامبر (ص) نقل می‌کند که می‌گفته است من در آن سال تا محرم مقیم مکه بودم.

کسی از سوی طلحه و زبیر برای من پیام آورد که می‌گویند عایشه قصد دارد برای خونخواهی عثمان خروج کند و از مکه بیرون رود، اگر تو هم همراه او بیایی

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از بذل و بخشش یعلی، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۳۵۹- ۲۳۵۷. م

نبرد جمل ،ص:۱۴۱

امیدواریم خداوند به دست شما شکافی را که میان این امت افتاده است اصلاح نماید، (۱) من به آن دو پیام فرستادم که به خدا سوگند نه من به این کار مأمور شده‌ام و نه عایشه، بلکه خداوند متعال به ما فرمان داده است در خانه‌های خود آرام بگیریم و هرگز برای جنگ و کشت و کشتار بیرون نرویم. با توجه به اینکه اولیای خون عثمان کسانی غیر از مایند؛ و به خدا سوگند، نه برای ما جایز است که از خون او درگذریم و عفو کنیم و نه برای ما جایز است که مطالبه به قصاص کنیم و این موضوع فقط در اختیار فرزندان عثمان است. وانگهی، می‌گویید با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که رنج و زحمت بسیار کشیده و سزاوارترین مردم به حکومت است، جنگ کنیم؟ به خدا سوگند که شما نسبت به پیامبر (ص) انصاف نداده‌اید که می‌خواهید همسران او را به عراق ببرید و همسران خود را در خانه‌هایتان نگهدارید.

ام سلمه (رض) پس از این گفتگو به عایشه هم پیام فرستاد و او را بشدت از همراهی و پیروی طلحه و زبیر منع کرد و از خروج برای جنگ با امیر المؤمنین علی (ع) نهی کرد و نکاتی را تذکر داد و یادآور شد که عایشه خود می‌دانست و از جمله به او پیام داد تو را به خدا سوگند می‌دهم مگر نمی‌دانی که پیامبر (ص) به تو فرمودند، از خدا بترس و بر حذر باش که مبادا سگهای منطقه حوأب «۱» بر تو پارس کنند.

این پیام، عایشه را اندکی سست کرد ولی دوباره برای حرکت به تصمیم خود برگشت. «۲»

(۲)

رایزنی پیمان‌گسلان با یکدیگر

(۳) چـون قـوم تصـمیم قطعی برای حرکـت بـه بصـره گرفتنـد و آمـادگی آنـان برای این کـار آشـکار شـد، طلحه و زبیر و عـایشه و خویشاوندان نزدیک و ویژگان ایشان جمع شدند

---

(۱) حوأب: در لغت به معنی وادی فراخ و گسترده و نـام آبی در راه بصـره است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنیـد به یـاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۳۵۷. م

(۲) در تـذکرهٔ الخـواص ابن جـوزی؛ ص ۶۵، آمـده است که چون عـایشه نصـیحت ام سـلمه را نپـذیرفت، ام سـلمه این دو بیعت را خواند:

«پند دادم ولی پندپذیر نیست و اگر می‌پذیرفت سـرزنش‌کنندگان او را سـرزنش نمی‌کردند. گویی جنگ بارهای او را فراهم آورده و برای او چیزی جز حرکت ممکن نیست».

و در المحـاسن و المسـاوی بیهقی؛ ج ۱، ص ۲۳۱، آمـده است که ام سـلمه سوگنـد خورد دیگر تا آخر عمر خویش با عایشه سـخن نگویـد و پس از آن روزی عـایشه به خـانه ام سـلمه آمـد ... ام سـلمه گفت ... ای دیوار مگر به تو نگفته بودم، مگر تو را منع نکرده بودم.

نبرد جمل ،ص:۱۴۲

و رایزنی کردنـد (۱) و گفتنـد دوسـت می‌داریـم که هر چه زودتر به سـوی بصـره حرکت کنیم زیرا یـاران و شـیعیان عثمـان در آن شهرند. وانگهی حاکم بصـره، عبد اللّه بن عامر که از خویشان و منسوبان عثمان بوده است، سـپاهیانی از فارس و سـرزمینهای شـرقی فراهم آورده تـا در خونخواهی عثمـان ما را یاری دهـد و ما به معاویهٔ بن ابی سـفیان هم نامه نوشـته‌ایم که برای ما سـپاهیانی از شام گسـیل دارد و اگر در حرکت خود تـأخیر کنیم بیم آن داریم که علی در مکه یـا میان راه ما را غافلگیر کنـد و ممکن است برخی از افرادی که در دشمنی با عثمان نظر علی را دارند، اتحاد کلمه ما را از میان ببرند و چون با شتاب به بصره برویم و عامل علی را از آن بیرون کنیم و شیعیانش را بکشـیم و اموال بیت المال آنجا را تصـرف کنیم، مطمئن به پیروزی خود خواهیم شـد و اگر علی همچنان در مـدینه بمانـد ما لشـکرهایی می‌فرستیم که او را محاصـره کننـد و مجبور شود خود را از خلافت خلع کنـد یا آنکه همان گونه که عثمان کشـته شد او را می‌کشـیم و اگر از مدینه حرکت کند او عقب افتاده و ما پیش افتاده‌ایم و در حالی نزدیک بصـره می‌رسد که ما در آن شـهر سنگر و حصار گرفته‌ایم و طولی نخواهد کشید که لشکریانش پراکنده می‌شوند و به این ترتیب خود را هلاک کرده است و مسلمانان از فتنه او آسوده خواهند شد.

(۲)

ام سلمه عایشه را بر حذر می‌دارد

(۳) چون به ام سـلمه خبر رسـید که آن قوم اجتماع کرده و چه تصمیمی گرفته‌اند، چندان گریست که روبندش از اشک خیس شد. سپس جامه بیرونی خود را پوشـید و پیش عایشه رفت تا او را پند دهد و او را از اندیشه ستیزه‌گری با خلافت علی (ع) و بیرون رفتن بـا آن قوم بازدارد. چون پیش عایشه رسـید، به او این چنین گفت: «۱» «همانا که تو دژ میان رسول خـدا و امت اویی و حجاب تو بر پایه رعایت

---

(۱) این گفتگوی ام سلمه و عایشه در کتابهای پیش از شیخ مفید، گاه به صورت نامه‌ای که ام سلمه برای عایشه مرقوم داشته و گاه به صورت گفتگوی حضوری آمده است و چون از لحاظ لغوی مشکل است، لغات آن در کتب غریب الحدیث توضیح داده شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به اسکافی، المعیار و الموازنه؛ ص ۲۷ و ابن قتیبه، الامامهٔ و السیاسهٔ؛ ج ۱، ص ۵۵ و صدوق، معانی الاخبار؛ ص ۳۷۵ و شیخ مفید، اختصاص، چاپ علی اکبر غفاری، بدون تاریخ؛ ص ۱۲۰- ۱۱۶ و در کتابهای پس از شیخ مفید، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۲۲۴- ۲۱۵ و علامه مجلسی، بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۱۷۰- ۱۴۹. م

نبرد جمل ،ص:۱۴۳

حرمت آن حضرت استوار شده است (۱) و قرآن کریم دامنت را جمع کرده است، آن را آشکار مساز. آزرم خود را حفظ کن و آن را از میان مبر. خدا را، خدا را! در مورد [توجه نکردن به] این آیه [آیه حجاب] و پیامبر (ص) وضع تو را می‌دانست، اگر لازم بود در این باره با تو عهد می‌کرد و حال آنکه تو را از ورود در این کار منع کرد و تو می‌دانی که اگر ستون دین کژی و انحرافی یابد و شکافی بردارد با زنان استوار و ترمیم نمی‌شود. پسندیده‌ترین دفاع زنان از حریم دین، چشم پوشیدن از نامحرم و دامن زیر پای خود کشیدن و گام ننهادن در این امور است و اگر پیامبر (ص) تو را در صحرا و فلات بر شتران تندرو ببیند که از آبشخوری به آبشخور دیگر می‌روی چه پاسخ خواهی داد؟ در حالی که عهد او را رها کرده و حجابی را که او بر تو نهاده است دریده‌ای و خدای نعمتی را که به تو ارزانی داشته به سبب این نافرمانی تو نسبت به پیامبر بر تو دگرگون خواهد کرد. آیا می‌دانی که به خدا سوگند اگر من این کار را که تو انجام می‌دهی انجام دهم و سپس به من گفته شود، وارد بهشت شو آزرم می‌کنم که چگونه با پیامبر (ص) رویاروی شوم، در حالی که حجابی را که برای من مقرر کرده است دریده باشم؟ تو هم گوشه خانه خود را حصار خویش پندار و چنان باش که پنداری گور و آرامگاهت کنج خانه توست و در این صورت بهترین حالت فرمانبرداری را عمل کرده‌ای و بنگر تا آنچه را که در دین روا و جایز است انجام دهی.»

عایشه گفت: پند و اندرز و خیرخواهی تو را می‌دانم ولی این راهی که برگزیده‌ام راه خوبی است. هنوز هم تصمیم قطعی نگرفته‌ام. اگر خودداری کنم گناهی نکرده‌ام و اگر بروم چاره نیست و از این گونه کارها ناگزیرم. «۱»

چون ام سلمه دید که عایشه از بیرون رفتن با آن قوم خودداری نمی‌کند به خانه خویش برگشت و به گروهی از مهاجران و انصار پیام فرستاد و گفت: عثمان را با حضور شما کشتند و این دو مرد (یعنی طلحه و زبیر) همچنان که دیدید مردم را بر او می‌شوراندند و چون کارش تمام شد هر دو با علی بیعت کردند و اکنون هر دو بر علی (ع) خروج کرده و می‌پندارند که خون عثمان را مطالبه می‌کنند و قصد دارند همسر رسول خدا را با خود ببرند و حال آنکه پیامبر (ص) با همه همسران خود عهد کرده

---

(۱) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۲۲۴، می‌گوید: از این سخن عایشه چنین فهمیده می‌شود که برای قیام و خروج خود، فضیلت بیشتری قائل است یا بدی آن را می‌داند و لجبازی می‌کند. م

نبرد جمل ،ص:۱۴۴

است که در خانه‌های خود آرام بگیرند. «۱» اکنون اگر عایشه عهدی غیر از این دارد، آن را آشکار کند و به ما ارائه دهد تا ما هم از آن آگاه گردیم. اکنون ای بندگان خدا! از خدا بترسید که ما به شما فرمان می‌دهیم. از خدای بترسید و به ریسمان خدا دست یازید و خداوند ولی ما و شماست.

(۱) چون طلحه و زبیر این سخن ام سلمه را شنیدند، بر ایشان سخت گران آمد و کار دشوار شد. ام سلمه باز به عایشه پیام فرستاد و گفت: پندت دادم نپذیرفتی و حال آنکه عقیده‌ات را درباره عثمان می‌دانم و اگر او از تو یک جرعه آب می‌خواست به او نمی‌دادی

و اکنون می‌گویی عثمان مظلوم کشته شده است و می‌خواهی مردم را برای جنگ با کسی که، چه اکنون و چه در گذشته، سزاوارترین همه بر خلافت است بشورانی؟ از خدای آن چنان که باید بترس و خویشتن را در معرض خشم خداوند میفکن. عایشه به او پیام داد: اما آنچه از عقیده من که درباره عثمان می‌دانی همان گونه بود و اکنون برای بیرون آمدن از آن گناه چاره‌ای جز مطالبه خون او ندارم و اما در مورد علی، من به او فرمان می‌دهم که این کار را به شورایی میان مردم واگذارد و اگر چنان نکند، بر چهره‌اش شمشیر می‌زنم تا خداوند آنچه می‌خواهد پیش آورد.

ام سلمه پاسخ فرستاد: که من از این پس نه تو را پند خواهم داد و نه با تو سخن خواهم گفت. قدرت و کوشش خود را بکار بردم و به خدا سوگند برای تو بیم دارم که بدبخت شوی و به آتش درافتی. به خدا سوگند که این گمان تو باطل خواهد شد و خداوند علی بن ابی طالب را بر هر کس که بر او ستم کند یاری خواهد داد و بزودی سرانجام آنچه را گفتم خواهی دانست.

(۲)

علی با پیمان‌گسلان جهاد می‌کند

(۳) چون آن قوم همان گونه که گفتیم اجتماع کردند و تصمیم بر خروج گرفتند و

---

(۱) در تفسیر روح العانی آلوسی؛ ج ۲۲، ص ۶، آمده است که پس از نزول آیه «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ...» زنان پیامبر به حضور ایشان آمدند و گفتند: مردان فضیلت جهاد را در ربودند آیا برای ما کاری هست که با انجام آن به پاداش مجاهدان برسیم؟ فرمودند: هر کس از شما در خانه خود بنشیند پاداش آنان را می‌یابد. آلوسی خود می‌گوید: بیرون آمدن آنان از خانه برای زیارت هم حرام بوده است تا چه رسد به بیرون آمدن آنان برای فتنه‌انگیزی! و همچنین رجوع کنید به سیوطی، الدر المنثور؛ ج ۵، ص ۱۹۶.

نبرد جمل ،ص:۱۴۵

آماده برای رفتن به بصره شدند، این خبر به علی (ع) رسید و پس از آن هم نامه‌ای رسید که حاکی از اخبار آن قوم بود.

(۱) در این هنگام امیر المؤمنین علی (ع) ابن عباس، محمد بن ابی بکر، عمار بن یاسر و سهل بن حنیف را فرا خواند و این موضوع و خبر تصمیم آن قوم را برای رفتن به بصره در اختیار ایشان نهاد و سپس فرمود، اکنون نظریه خود را بگویید و رأی خویش را بازگویید تا بشنوم. عمار گفت: رأی درست این است که به کوفه حرکت کنیم. زیرا اهل آن شیعه مایند و این قوم هم آهنگ بصره دارند. ابن عباس گفت: ای امیر المؤمنین! رای درست به عقیده من چنین است که نخست کسانی را به کوفه فرستیم و آنان با تو بیعت کنند و خود، نامه برای ابو موسی اشعری بنویسی که برای تو بیعت بگیرد و خودش بیعت کند و سپس به کوفه حرکت کنیم. چون به کوفه رسیدیم، با شتاب و پیش از آنکه آن قوم به بصره برسند، اقدام کنیم و نیز تو نامه‌ای به ام سلمه بنویسی و او را همراه خود ببری که برای تو نیرو و قوتی خواهد بود.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: راه درست این است که خود با کسانی که همراه من خواهند شد حرکت کنم و به تعقیب ایشان پردازم. اگر در راه به آنان برسم، فرو می‌گیرمشان و اگر به آنان نرسیدم به مردم کوفه نامه خواهم نوشت و از شهرهای دیگر هم نیروی امدادی خواهم خواست و به سوی آنان خواهم رفت. اما در مورد ام سلمه، من بیرون آوردن او را از خانه‌اش روا نمی‌بینم، هر چند آن دو مرد نسبت به عایشه چنان رفتار کرده‌اند. در همین حال اسامهٔ بن زید وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! پدر و مادرم فدای تو باد! تنها حرکت مکن، بلکه به ینبع برو و در مزرعه خود مقیم باش و بر مدینه مردی را بگمار که این اعراب را فقط جنب و جوشی است و سپس همگی به سوی تو بازمی‌گردند. «۱»

ابن عباس به اسامه گفت: بدون اینکه سوء نیتی داشته باشی پیشنهاد مناسبی نکردی و این رأی تو درست نیست، زیرا چنان است که

شتر تنومندی خویش را چون کفتار در لانه خود فرو برد. اسامه پرسید: پس رای درست چیست؟ گفت، آنچه من پیشنهاد کردم و از آن بهتر آنچه که امیر المؤمنین خود صلاح بداند و اختیار کند.

---

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۶، آمده است که این پیشنهاد از سوی ابن عباس بوده است.

نبرد جمل ،ص:۱۴۶

(۱) آنگاه امیر المؤمنین علی (ع) میان مردم نـدا داد که، آماده برای حرکت شویـد که طلحه و زبیر بیعت شکسـته‌اند و عهـد و پیمان گسسته، و عایشه را از خانه خود بیرون آورده‌اند و آهنگ بصره دارند تا در آنجا فتنه‌انگیزی کنند و خون مسلمانان را بریزند. آنگاه دستهای خویش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا! این دو مرد بر من ستم روا داشتند و عهدم را شکستند و پیمانم را گسستند و بدون اینکه حقی داشته باشند با من به ستیز پرداختند. پروردگارا! آن دو را به ستمی که کردند بگیر و مرا بر آن دو یاری کن و پیروز نمای.

سپس همراه هفتصـد تن از مهاجران و انصار بیرون آمـد. تمام بن عباس را بر مـدینه گماشت و قثم پسـر دیگر عباس را به مکه روانه کرد. امیر المؤمنین همین که تصـمیم گرفت در تعقیب آن قوم بر آیـد، سوار بر شـتری سـرخ موی شـد و کسـی که میـان مردم رجز می‌خواند، این چنین می گفت:

«ای پرسـتوها! حرکت کنیـد و شـتابان برویـد تا به طلحه و زبیر برسـید. آنان بـدی را به خود جلب کردنـد و از نیکی دوری جسـتند. پروردگارا! فردای رستاخیز آنان را به دوزخ در آور.» «۱» علی (ع) شتابان به راه خود ادامه داد تا به ربذه «۲» رسید و دید آن قوم از آنجا رفته‌انـد. انـدکی در ربذه توقف کرد و به جانب بصـره حرکت کرد، در حالی که انصار و مهاجران اطراف او را گرفته بودند و در چپ و راست آن حضرت در حال حرکت بودند و هر کس خبر حرکت ایشان را شنیده بود آمده بود.

و همچنان به تعقیب آن قوم پرداخت تا آنکه به ذو قار «۳» رسید و آنجا فرود آمد.

(۲)

نامه علی (ع) به ابو موسی اشعری

(۳) امیر المؤمنین در این هنگام هاشم بن عتبه را- که به مرقال معروف بود- «۴»

---

(۱) این رجز، در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۸۶ و در ترجمه آن؛ ص ۲۳۹۶، با اندک اختلاف لفظی آمده است. م

(۲) ربـذه: اصـلا به معنی سـختی و گرفتاری است و نام جائی در سه میلی مـدینه در راه مکه است، که فقط به جهت تبعیـد ابو ذر به وسیله عثمان به آنجا، شهرت یافته است. رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۴، ص ۲۲۲. م

(۳) نام آبی نزدیک کوفه است. م

(۴) هاشم برادرزاده سعد بن ابی وقاص و از اصحاب محترم و سخنور پیامبر است، در جنگ یرموک یک چشم خود را از دست داد و به «اعور» معروف شـد. از سـرداران لشـکر علی (ع) در جنـگ صـفین است و در همان جنگ کشـته شـد. رجوع کنیـد به زرکلی، الاعلام؛ ج ۹، ص ۴۸. م

نبرد جمل ،ص:۱۴۷

فرا خواند و او را همراه نامه‌ای پیش ابو موسی اشعری- که قبلا هم از سوی عثمان حاکم کوفه بود- فرستاد و دستور دادنامه را به ابو موسی برسانـد و در آن نـامه از وی خواسـته بود تـا مردم را همراه هاشم به جهاد فرسـتد. مضـمون آن نامه چنین بود: (۱) «بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ*. از علی امیر مؤمنان به عبد اللّه بن قیس. اما بعد، من هاشم بن عتبه مرقال را پیش تو فرستادم تا مسلمانانی را که آنجایند همراه او گسیل داری تا به جنگ مردمی بروند که بیعت مرا شکسته‌اند و شیعیان مرا کشته‌اند و میان این امت بدعتی بزرگ پدید آورده‌اند. همین که او با این نامه پیش تو رسید، مردم را همراه او اعزام کن و او را معطل مکن و من تو را در امارت شهری که هستی باقی نگذارده‌ام مگر اینکه از یاران و مددکاران من در این موضوع باشی. و السلام».

هاشم مرقال، آن نامه را برای ابو موسی اشعری برد و نامه را برای او خواند و گفت: چه می‌کنی؟ ابو السائب به ابو موسی گفت: از آنچه در نامه برای تو نوشته شده است پیروی کن. ابو موسی نپذیرفت و آن نامه را از میان برد و هاشم را بیم داد و تهدید به زندان نمود. سائب بن مالک می‌گوید: من پیش هاشم مرقال رفتم و موضوع را به او گفتم و او برای امیر المؤمنین علی (ع) چنین نوشت:

«اما بعد، ای امیر المؤمنین! من نامه‌ات را برای مردی ستیزه‌جو و سر از فرمان کشیده که از خویشاوندی دور و ستیز و دغل از او آشکار است آوردم. اکنون این نامه را همراه محل بن خلیفه طایی که از پیروان و یاران توست به حضورت فرستادم. او از آنچه که اینجا می‌گذرد آگاه است، آنچه می‌خواهی از او بپرس و سپس عقیده خویش را برای من بنویس که از آن پیروی کنم. و السلام.»

«۱»

چون این نامه به علی (ع) رسید و آن را خواند، پسر خود حسن بن علی، عمار بن یاسر و قیس بن سعد بن عباده را فرا خواند و آنان را پیش ابو موسی اشعری روانه کرد و همراه آنان نامه‌ای به این مضمون مرقوم داشت:

«از بنده خدا امیر المؤمنین به عبد اللّه بن قیس. اما بعد، ای پسر جولاهک! [شخص فرومایه] به خدا سوگند چنین می‌پنداشتم که از این کار که خدا تو را شایسته

---

(۱) این نامه و نامه بعد با اندک تفاوتی، در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۲۴، آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۴۸

آن ندانست و بهره‌ای برای تو در آن قرار نداد، دوری نمی‌کنی. اکنون حسن و عمار و قیس را فرستادم. شهر را به آنان بسپر و از کار ما با خفت و سرزنش شده، کناره بگیر. اگر چنین کردی هیچ، وگرنه گفته‌ام به تو اعلان جنگ دهند- که خدای خیانت خیانت‌پیشگان را دوست نمی‌دارد- و اگر بر تو چیره شوند تو را پاره پاره کنند. و درود بر هر کس که نعمتها را سپاسگزار بوده و از بیعت خشنود باشد و برای خداوند به امید فرجام پسندیده عمل کند.»

(۱)

نامه علی (ع) برای اهل کوفه

(۲) هنگامی که حسن و عمار و قیس به کوفه آمدند تا از مردم بخواهند که حرکت کنند، نامه‌ای از امیر المؤمنین علی (ع) همراهشان بود که چنین است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. از علی بن ابی طالب برای مردم کوفه. اما بعد، من می‌خواهم موضوع عثمان را به شما آن چنان خبر دهم که گویی خودتان آن را مشاهده کرده‌اید. همانا مردم شروع به سرزنش کردن و ناسزا گفتن به او کردند و من مردی از مهاجران بودم که در مورد خشنود شدن مردم از او بیشتر سخن می‌گفتم و او را کمتر سرزنش می‌کردم و حال آنکه آسانترین شیوه طلحه و زبیر درباره او تندروی بود و عایشه هم ناگهان بر او خشم گرفت و چون مردم او را کشتند، طلحه و زبیر بدون هیچ گونه اکراه و اجباری با من بیعت کردند و همان دو، نخستین کسان بودند که بیعت کردند به همان گونه که با کسان پیش از من بیعت کرده بودند. سپس از من اجازه گرفتند که عمره گزارند و حال آنکه قصد عمره نداشتند؛ سپس عهدشکنی و اعلان جنگ کردند و عایشه

را از خانه‌اش بیرون آوردند تا او را برای خود بهانه فتنه‌انگیزی قرار دهند و به بصره رفتند. من تصمیم گرفتم با شما به سوی ایشان بروم و به جان خودم سوگند اگر به این خواسته من پاسخ مثبت دهید، به خدا و پیامبرش پاسخ مثبت داده‌اید، به خدا سوگند چنان نیست که در مورد جنگ با ایشان هیچ- گونه شک و تردیدی در من باشد و اکنون پسرم حسن را با عمار و قیس پیش شما فرستادم که شما را برای اعزام آماده نمایند و از شما بخواهند که حرکت کنید و شما چنان رفتار کنید که درباره شما گمان می‌کنم. و السلام. «(۱)»

(۱) این نامه که نخستین نامه در بخش نامه‌های نهج البلاغه است. با تفاوتهایی، در چاپ فیض الاسلام؛ ص ۸۲۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۱۴، ص ۶، آمده است. و برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع، رجوع کنید به عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۳، ص ۱۹۴. م

نبرد جمل ،ص:۱۴۹

(۱)

خطبه امام حسن و عمار و قیس در کوفه

(۲) چون حسن (ع) و عمار و قیس همراه نامه امیر المؤمنین علی (ع) به کوفه رسیدند، امام حسن برای سخنرانی برخاست و چنین فرمود:

«ای مردم! فضائل امیر المؤمنین علی (ع) چنان است که اندکی از آن شما را بسنده است و اینک ما آمده‌ایم و از شما تقاضای حرکت داریم که شما بهترین یاری‌دهندگان و مهتران عرب هستید و همانا که طلحه و زبیر بیعت خود را شکسته و عایشه را همراه خود بیرون آورده‌اند و به هر حال عایشه زن است و ضعف رأی آنان چنان است که خداوند متعال فرموده است: مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است. «۱» و همانا به خدا سوگند که اگر شما او را یاری ندهید خداوند او را یاری خواهد داد و مهاجران و انصار و دیگر مردم او را پیروی خواهند کرد و شما خدای خود را یاری دهید تا شما را یاری دهد.»

(۳) سپس عمار بن یاسر برخاست و چنین گفت: ای مردم کوفه! اگر در نظر شما امور دنیایی بی‌ارزش باشد می‌دانید که اخبار و امور ما به اطلاع شما رسیده است که قاتلان عثمان از قتل او پیش مردم بهانه و عذری نمی‌آورند و کتاب خدا را میان خود و کسانی که با آنان بحث می‌کنند ملاک قرار داده‌اند. و طلحه و زبیر نخستین کسان بودند که عثمان را دشنام دادند و نخستین کسان بودند که به کشتن او فرمان دادند و در ریختن خونش کوشیدند و چون عثمان کشته شد با آزادی و رغبت با علی بیعت کردند، سپس بدون آنکه بدعت و کار تازه‌ای از علی سر زده باشد بیعت‌شکنی کردند. و این هم [اشاره به حسن ع] پسر رسول خداست و می‌دانید که علی او را فرستاده تا از شما تقاضای اعزام و حرکت کند و علی شما را بر مهاجران و انصار برگزیده است.

(۴) سپس قیس بن سعد برخاست و گفت: ای مردم! خلافت علی چنان است که اگر اهل شوری هم می‌بودند او به سبب منزلت در پیشگاه رسول خدا سزاوارترین مردم به آن بود. و جنگ و کشتار با هر کس که از پذیرش آن سر بر تابد روا و حلال است. در مورد طلحه و زبیر حال آنان معلوم است که نخست با اختیار با او

(۱) بخشی از آیه ۳۴ سوره چهارم (النساء).

نبرد جمل ،ص:۱۵۰

بیعت کردند و سپس از روی ستم و حسد او را خلع کرده و نسبت به او پیمان‌شکنی کردند و اکنون علی (ع) همراه مهاجران و

انصار پیش شما می‌آید. و این ابیات را خواند: (۱) «ما به این قسمتی که خداوند نصیب ما کرده و علی و پسران پیامبر (ص) را بهره ما قرار داده است خشنودیم. به آنان گفتیم خوش آمدید، درود بر شما و دستهای خود را با دوستی و محبت به سوی او دراز کردیم. برای زبیر پیمان‌شکن که با حرام پیمان شکسته است و برای برادرش طلحه در خلافت سهمی نیست. نوه پیامبر و وصی او پیش شما آمده است و خدا را سپاس که شما هم ابر باران‌زا و بخشنده‌اید، کیست که با اسبان گزینه و نیزه‌های بلند تیزپیکان و شمشیرهای تیز آخته آهنگ جنگ کند؟

هر کس را تو به مهتری بگماری بدون گفتگو می‌پذیریم هر چند که مهتر و برگزیده نباشد، اگر به آنچه می‌خواهی برسی همان چیزی است که ما می‌خواهیم و اگر به آنچه می‌خواهی نرسی ما در آن عمدی نداریم.» «۱»

(۲)

خطبه ابو موسی اشعری

(۳) چون گفتگو و خطبه‌های آنان تمام شد، ابو موسی اشعری برخاست و چنین گفت: «ای مردم! اگر نخست از خداوند و سپس از من فرمانبرداری کنید، پناهگاهی از پناهگاههای عرب خواهید شد که مظلومان به شما پناه آرند و درماندگان در پناه شما ایمن گردند. همانا علی از شما می‌خواهد که برای جهاد با مادرتان عایشه و طلحه و زبیر، که حواری رسول خدایند، بیرون روید و با آنان و مسلمانانی که همراه ایشانند جنگ کنید و من به این فتنه‌ها آگاهترم. همانا فتنه‌ها چون روی آورد با شک و تردید همراه است و چون می‌گذرد حقیقت آن روشن می‌شود. این فتنه چون درد شکم است که گاه در سمت چپ و گاه سمت راست ظاهر می‌شود و گاه درهم می‌شود و معلوم نیست سرچشمه آن کجاست، و به چه خواهد انجامید. اکنون شمشیرهای خود را غلاف کنید و سرنیزه‌ها را از نیزه‌ها بیرون کشید و زه کمانهای خود را پاره کنید

---

(۱) شیخ طوسی (رض) در امالی؛ ج ۲، مجلس بیست و پنجم، ص ۸۷ و ۹۴، ضمن حدیث دوم، این ابیات را از نجاشی (در گذشته حدود چهلم هجرت) شاعر معروف یمنی دانسته است. در ترجمه به ابیات امالی که صحیحتر بود توجه شد. و همچنین رجوع کنید به علامه مجلسی، بحار الانوار، چاپ استاد محمودی؛ ج ۳۲، ص ۷۴. م

نبرد جمل ،ص:۱۵۱

و کنج خانه‌های خود بنشینید؛ قریش را به حال خود واگذارید که آنان چیزی نخواستند جز بیرون آمدن از سرای هجرت [مدینه] و دوری از اهل علم و سرگرم کار حکومتند.

بگذارید خودشان این شکاف و رخنه را ترمیم کنند و هر چه کنند به خود خواهند کرد.

هیچ دستی انگشت خود را نخواهد برید. شما نسبت به من نیکخواه باشید و به من خیانت مکنید تا دین و دنیای شما سلامت ماند و در این فتنه هر کس ستم کرده و آن را برانگیخته است بدبخت شود.» «۱»

(۱)

برخاستن زید و یارانش

(۲) در این هنگام زید بن صوحان که دستش در جنگ جلولاء قطع شده بود برخاست و گفت: ای ابو موسی! چنان است که گویی می‌خواهی رود فرات را از حرکت بازداری؟ یقین داشته باش به سرچشمه خویش بر نمی‌گردد. اگر آن کار را بتوانی انجامی دهی این را هم خواهی توانست. کجایی؟ وای بر تو! «الم، آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما به خدا ایمان آوردیم،

رهاشان می‌کنند و امتحان نمی‌شوند.» «۲» سپس گفت: ای مردم! به سوی امیر المؤمنین حرکت کنید و سخن این پسر سالار پیامبران را بشنوید و اطاعت کنید و همگان به سوی او روید تا به حق و هدایت برسید و دست یابید. به خدا سوگند! من شما را پند دادم و برای شما خیرخواهی کردم. از اندیشه و رأی من پیروی کنید تا رستگار و هدایت شوید.

(۳) سپس، عبد خیر خولانی برخاست و گفت: ای ابو موسی! به من خبر بده که- آنچنان که می‌دانی و به تو خبر رسیده است- آیا این دو مرد (طلحه و زبیر) با علی بیعت کرده‌اند؟ گفت: آری. عبد خیر پرسید: آیا علی بدعتی آورده است که گسستن بیعت او لازم باشد همچنان که بیعت عثمان گسسته شد؟ گفت: نمی‌دانم. عبد خیر گفت:

نمی‌خواهی بدانی. ما تو را رها نمی‌کنیم تا بدانی. وانگهی ای ابو موسی! به من خبر بده آیا هیچ کس از مسلمانان را بیرون از این فتنه می‌بینی؟ فتنه‌ای که آن را گره کور می‌پنداری و از آن بر حذر می‌داری؟ مگر نمی‌دانی که مردم هم اکنون چهار

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از این گونه گفتار ابو موسی، رجوع کنید به اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۱۸۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۱۵. م

(۲) آیه ۱ و ۲ سوره بیست و نهم (عنکبوت). م

نبرد جمل ،ص:۱۵۲

گروهند: علی (ع) در کوفه، طلحه و زبیر در بصره، معاویه در شام و فرقه دیگری در حجاز که کاری از ایشان ساخته نیست و نمی‌توان از آنان در جنگ با دشمن استفاده کرد.

ابو موسی گفت: فرقه‌ای که از جنگ کناره گرفته‌اند بهترین مردمند، عبد خیر گفت: ای ابو موسی! دغلبازی تو بر تو غلبه کرده است. «۱»

(۱) در این هنگام مردی از قبیله بجیله برخاست و این ابیات را سرود: «ای پسر قیس! عبد خیر با تو احتجاج کرد و تو امروز همچون گوسپند به زانو در آمده‌ای، نه به حق رسیده‌ای و نه به گمراهی و امروز میل پستی داری. ای ابو موسی! با نظر نادرست نگریستی و این گفتار از دلی بیمار سرچشمه می‌گیرد. آن چنان سرگردان شده‌ای که میان خوبی و بدی و سیاه و سپید فرق نمی‌گذاری. از فتنه‌ای همگانی سخن می‌گویی و تو خود در آن فرو افتاده‌ای و آب دهان خود را با خشم فرو می‌بری.»

(۲) گوید: چون این خبر به علی (ع) رسید که ابو موسی مردم را از یاری او بازداشته است، مالک اشتر برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! بار نخست مردی را به کوفه گسیل داشتی که ندیدم کاری از او ساخته باشد و این دو تن دیگر را که گسیل داشتی کاری که دوست می‌داری از دست ایشان بر نمی‌آید و نمی‌دانم سرانجام چگونه خواهد شد؟! اکنون فدایت گردم، اگر صلاح می‌دانی مرا از پی ایشان روانه کن. مردم کوفه از من بهتر اطاعت می‌کنند و اگر من به کوفه برسم امیدوارم هیچ کس از آنان با من مخالفت نکند. امیر المؤمنین فرمود: در پناه نام خدا به آنان ملحق شو.

اشتر به کوفه حرکت کرد؛ چون وارد کوفه شد مردم در مسجد بزرگ شهر اجتماع کرده بودند. اشتر از کنار هر محله‌ای که می‌گذشت و می‌دید گروهی در انجمن یا مسجدی جمع شده‌اند به آنان می‌گفت حرکت کنید و پشت سر من به قصر حکومتی بیایید.

اشتر همراه گروه بسیاری از مردم به قصر رسید و در حالی که ابو موسی در مسجد بود، قصر حکومتی انباشته از مردم شد. ابو موسی در مسجد بزرگ شهر همچنان مشغول سخنرانی و بازداشتن مردم از یاری علی (ع) بود و می‌گفت: ای مردم! این فتنه‌ای کور و تاریک است، چنان فتنه‌ای که خفته در آن بهتر از نشسته و نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بدون حرکت بهتر از راه رونده و راه رونده در آن بهتر از دونده و دونده در آن بهتر از سواره است. این فتنه درهم شکافنده‌ای است که چون درد شکم

(۱) برای اطلاع بیشتر از گفتگوی زیـد بن صوحان و عبـد خیر خولانی و دیگران، رجوع کنیـد به نویری، نهایهٔ الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۳۳– ۱۲۹. م

نبرد جمل ،ص:۱۵۳

ناشـناخته است و به شـما روی آورده و هر بردبار خردمندی را سرگردان کرده است همچون شب تاریک و ما اصحاب محمد (ص) به فتنه‌ها داناتریم که چون روی می‌آورد شبهه‌انگیز است و چون سپری شود روشن می‌گردد.

حسن (ع) و عمـار و قیس هم به او گفتنـد: ای بی‌مـادر! از کـار مـا کنـاره‌گیر و از منـبر مـا دور شـو! و ابو موسـی در پاسـخ به عمـار می‌گفت: من خود از پیامبر (ص) شـنیدم که می‌فرمود: بزودی پس از من فتنه‌ای خواهد بود که نشسـته در آن بهتر از ایسـتاده است. عمار به او گفت: آری پیامبر (ص) این را مخصوص تو گفته‌اند که فتنه‌ای پیش خواهد آمد که اگر تو در آن کناری بنشینی بهتر از آن است که در آن ایستاده باشی.

(۱)

اشتر به سوی قصر حکومتی می‌رود

(۲) در همان حال که ایشان مشـغول گفتگو بودند ناگهان غلامان ابو موسـی وارد مسـجد شدند و بانگ برداشتند ای ابو موسی! این اشتر است که آمده است، از مسـجد بیرون رو! یاران اشتر هم وارد شدند و به او گفتند: ای وای بر تو! از مسـجد بیرون رو که خدای روحت را از بدنت بیرون کند و به خدا سوگند که تو از منافقانی. ابو موسـی از مسجد بیرون رفت و به مالک اشتر پیام داد امشب را به من مهلت بده. اشتر گفت:

مهلت دادم، ولی امشب را در قصر مگذران و در گوشه‌ای بگذران.

مردم شـروع به غارت وسایل [و اجناس] ابو موسـی کردند. اشتر همراه کسانی که آنان را از دار الحکومه بیرون کرده بود برگشت و به مردم گفت من خود، ابو موسی را مهلت داده‌ام و مردم از غارت دست برداشتند و خودداری کردند. (۳) در این هنگام حسن (ع) به منبر رفت. نخست نیایش و سـتایش خـدا را بجا آورد و سـپس از جـد بزرگوار خویش یاد کرد و به او درود فرسـتاد و پس از آن فضـیلت امیر المؤمنین علی (ع) را بیـان داشت و گفت: او از دیگران برای حکومت سـزاوارتر است و هر کس با او مخالفت کنـد در گمراهی است.

چون حسن (ع) از منبر فرود آمـد، (۴) عمـار یاسـر به منبر رفت و نخست خـدا را سـتایش کرد و بر پیامبر درود فرسـتاد و گفت: ای مردم! مـا چون ترسـیدیم دیوارهـای دین فرو ریزد و از همه چیز برهنه گردد، برای خود و دین خویشـتن اندیشـیدیم و علی (ع) را به خلافت برگزیدیم و به امامت انتخاب کردیم که چه نیکو خلیفه و نیکو مؤدبی

نبرد جمل ،ص:۱۵۴

است، مـؤدبی است که نیـاز به ادب‌آموزی نـدارد و فقیهی است که نیـاز به تعلیم نـدارد و چنـان شـجاعی است که مورد انکـار واقع نمی‌شود و چنان سابقه‌ای در اسـلام دارد که برای هیچ کس دیگر از مردم، جز او فراهم نیست و گروهی از اصحاب او با او مخالفند و بر او حسد می‌برند و ستم می‌ورزند و همگان آهنگ بصره کرده‌اند.

اکنون خـدایتان رحمت کنـد به سوی ایشـان حرکت کنیـد که اگر خودتان آنان را دیـده بودیـد و با آنان گفتگو می‌کردیـد برایتان روشن بود که آنان ستمگرند.

(۱)

خطبه اشتر

نبرد جمل ۱۵۴ خطبه اشتر

۲) سپس مالک اشتر «۱»، که خدایش رحمت کناد، آمد و به منبر رفت و نخست سپاس و ستایش خدا را بجا آورد و سپس چنین گفت: ای مردم! گوش به سخن من فرا دهید و با دل خود آنچه را می‌گویم بفهمید. همانا که خدای عز و جل با آیین اسلام نعمتی را بر شما ارزانی داشته است که آن چنان که شاید و باید قدر آن را نمی‌دانید و سپاس نمی‌گزارید. شما همگان نسبت به یکدیگر دشمن بودید، زورمندان شما ناتوانان را از میان می‌بردند و توانگران اموال مستمندان را غارت می‌کردند و پرده‌های حرمت خدا میان شما دریده می‌شد و راه شما پرترس و بیم و رعایت پیوند خویشاوندی از میان رفته بود و پیروان آیینهای دیگر بر شما چیره بودند، تا آنکه خداوند با وجود محمد (ص) بر شما منت نهاد و دامن پراکندگی را جمع کرد و پس از ستیزه و دشمنی، آلفت و دوستی را میان شما آورد و پس از آنکه شمار شما اندك بود آن را افزود، آنگاه خداوند محمد (ص) را به سوی خویش بازگرفت و به پیشگاه خود برد. پس از محمد (ص) دو مرد بر کار چیره شدند و پس از آن دو، مردی به حکومت رسید که کتاب خدا را پشت سر انداخت و درباره احکام خدا به هر چه دلش می‌خواست عمل می‌کرد. از او خواستیم از کار کناره‌گیری کند، نپذیرفت و همچنان بر بدعتهای خود ایستادگی کرد. ما نابودی او را بر نابودی دین و دنیای خود ترجیح دادیم و خداوند از نعمت خود فقط قوم ستمگر را دور می‌کند. اکنون خداوند متعال بزرگترین مردم را از

---

(۱) مالك بن حارث نخعی معروف به اشتر، از یاران ویژه امیر المؤمنین علی (ع) است که علاوه بر شجاعت، در زمره بخشندگان و فصیحان و شاعران است؛ مرگش را به سال ۳۷ یا ۳۸ ه ق نوشته‌اند. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن حجر، الاصابه؛ ذیل شماره ۸۳۴۱. م

نبرد جمل ،ص:۱۵۵

لحاظ منزلت، برای شما آورده است. (۱) سهم او در اسلام از همگان بیشتر است، پسر- عموی رسول خدا و داناترین مردم در امور دینی و قرآن و شجاعترین ایشان به روز جنگ است. او از شما می‌خواهد که حرکت کنید. منتظر چه و که هستید؟ آیا منتظر سعید هستید یا ولید؟ یعنی همان کسی که باده‌نوشی کرد و در حال مستی با شما نماز گزارد و آنچه را خداوند حرام داشته است روا می‌دانست. کدامیک را می‌خواهید؟

خدای اندیشه هر کس را که خواهان امثال ولید و سعید است زشت نماید، همانا آماده شوید! و همراه حسن که پسر دختر پیامبرتان است حرکت کنید و هر مردی که توان آن را دارد، از حرکت بازنماند و خودداری نکند و به خدا سوگند! چه بسا که مردم ندانند چه چیزی برای آنان زیانبخش و چه چیزی سودبخش است و من برای شما خیرخواهی مهربانم و اگر بیندیشید و بنگرید، آن را گواهی می‌دهید. به خواست خدا فردا صبح زود آماده حرکت باشید و من خود برای وفای به عهد خویش روی به آن جانب دارم. (۲)

خطبه حجر بن عدی

(۳) سپس حجر بن عدی کندی «۱» برخاست و چنین گفت:

«ای مردم! این حسن، پسر امیر المؤمنین است و کسی است که می‌دانید جدش پیامبر بزرگوار و پدرش امام پسندیده سیرت و وصی است. درود خدا بر آن دو باد که در اسلام نظیر ندارند. حسن خود سرور جوانان بهشت و سالار همه سروران عرب است. صلاح او

از همگان کاملتر و علمش از همگان برتر است. او فرستاده پدر خویش به سوی شماست. شما را به حق فرا می‌خواند و از شما یاری می‌طلبد.

نیکبخت کسی است که آنان را دوست بدارد و یاری دهد و بدبخت کسی است که از مواسات با آنان خودداری کند. خدایتان رحمت کناد! چه سبکبار و آسوده‌اید و چه گران‌بار و گرفتار با او حرکت می‌کنید و برای خود از پیشگاه خدا پاداش بخواهید که پروردگار مزد نیکوکاران را تباه نمی‌سازد.»

---

(۱) حجر بن عدی از اصحاب شجاع و گرانقدر رسول خدا (ص) و از یاران ویژه امیر المؤمنین علی (ع) است، که به سعایت زیاد بن أبیه به دست معاویه در سال ۵۱ ه ق به شهادت رسید. برای اطلاع بیشتر در منابع اهل سنت، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۶، ص ۱۵۴- ۱۵۱. م

نبرد جمل ،ص:۱۵۶

مردم همگام پاسخ دادند: شنیدن همان است و فرمانبرداری کردن همان! (۱) واقدی می‌گوید: علی (ع) چون از مدینه بیرون می‌آمد، فرستادگانی پیش مردم کوفه فرستاد و همراه آنان نامه‌ای برای ایشان نوشت و این کار را پیش از آنکه به منطقه ذو قار برسد انجام داد. واقدی در حدیث دیگری می‌گوید: چون علی (ع) به ربذه رسید و دانست که طلحه و زبیر از آنجا گذشته‌اند، برای مردم کوفه نامه نوشت و فرستادگانی گسیل داشت.

واقدی و ابو مخنف و مورخان دیگری غیر از آن دو، با ما هم عقیده‌اند که علی (ع) از ذو قار برای مردم کوفه نامه‌هایی نوشت و فرستادگانی گسیل داشت و از ایشان یاری خواست و تقاضا کرد که برای نبرد با پیمان‌شکنانی که برای جنگ با او قیام کرده‌اند، حرکت کنند. از جمله روایات واقدی این است که می‌گوید: عبد الله بن حارث بن فضل از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است، چون علی (ع) تصمیم گرفت برای جلوگیری از طلحه و زبیر از مدینه حرکت کند، محمد بن حنفیه و محمد بن ابو بکر را به کوفه فرستاد. ابو موسی اشعری حاکم کوفه بود، چون آن دو پیش او آمدند به آنان سخن درشت گفت و افزود که بیعت عثمان بر گردن دوست شما [امیر المؤمنین علی (ع)] و گردن من باقی است و هنوز از آن بیرون نیامده‌ایم. سپس برخاست و به منبر رفت و چنین اظهار داشت:

ای مردم! ما یاران رسول خداییم و از شما به این فتنه آگاهتریم. از آن پرهیز کنید. عایشه برای من نوشته است، کسانی را که پیش تو هستند از من بازدار و کفایت کن. و اینک علی بن ابی طالب پیش شما می‌آید و می‌خواهد به وسیله شما خونهای مسلمانان را بریزد. اکنون تیرهای خود را بشکنید و زه‌های کمانهای خویش را ببرید و شمشیرهای خود را به سنگ بزنید.

محمد بن حنفیه (رض) به محمد بن ابی بکر گفت: ای برادر! پیش این شخص خیری نیست، بیا به حضور امیر المؤمنین بازگردیم و موضوع را به اطلاعش برسانیم.

و چون آن دو برگشتند و این خبر را به امیر المؤمنین دادند، سخت خشمگین شد.

امیر المؤمنین علی (ع) همراه آن دو نامه‌ای برای ابو موسی نوشته بود که از مردم کوفه بیعت بگیرد که به سخن گوش دهند و فرمانبرداری کنند و نوشته بود: تازیانه خود را از مردم بردار و ایشان را روانه کن و خود در عراق باش. اگر بر تو سنگین نیامد، بپذیر و بیا و اگر بر تو سنگین است، بر جای خود بنشین.

نبرد جمل ،ص:۱۵۷

ابو موسی چون نامه را خواند، گفت: سنگین سنگینم. (۱) علی (ع) چون از سخنان او آگاه شد، عمار بن یاسر و پسر خویش حسن (ع) را فرستاد و نامه‌ای همراه ایشان فرستاد که در آن چنین نوشته بود: (۲) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ». از بنده خدا علی بن ابی

طالب امیر المؤمنین، به مؤمنان و مسلمانان کوفه. اما بعد، سرای هجرت [مدینه] از اهل خود خالی شد و مردم از آن بیرون آمدند و همچون دیگ به جوش آمد. عایشه آنچه می‌خواست کرد، اکنون هم بر شتر سوار شده است و سگهای حوأب بر او پارس کردند و فتنه سرکشان برپا شده و او آن را در پی خود می‌کشد و رهبری می‌کند. اینك آنان خون و آبرویی را که خود ریخته [قتل و خلع عثمان] و بر باد داده‌اند و حرمتی را که دریده‌اند، مطالبه می‌کنند و حال آنکه خود بسیار نارواها را روا داشتند و اینك پیش مردم بهانه می‌آورند و پوزش می‌خواهند بدون اینکه از خداوند پوزش بخواهند. «برای شما سوگند می‌خورند که از آنان خشنود شوید و بر فرض که شما از آنان خشنود شوید همانا که خداوند از قوم تبهکار خشنود نخواهد شد». «۱» بدانید و خدای شما را رحمت کناد که جهاد بر بندگان واجب است و اکنون کسی به خانه شما آمده است تا شما را بر آن تشویق کند و راه سعادت را بر شما عرضه دارد. خدا می‌داند که من از ورود در این جنگ چاره نداشتم و از پذیرفتن حکومت ناچار بودم و اگر می‌دانستم کس دیگری از من برای آن شایسته‌تر است، هرگز آن را نمی‌پذیرفتم و گام پیش نمی‌نهادم و همانا طلحه و زبیر هر دو با میل و بدون زور و اجبار با من بیعت کردند و سپس برای خونخواهی عثمان خروج کردند و حال آنکه آن دو نسبت به عثمان چنان کردند که کردند و من از آن دو در شگفتم که چگونه از ابو بکر و عمر فرمانبرداری کردند و بر بیعت خود پایدار ماندند و از انجام این کار در مورد من سرباز زدند و حال آنکه هر دو می‌دانند که من از آنان فروتر نیستم و با وجود آنکه- پیش از بیعت با من- پیشنهاد کردم که اگر دوست می‌دارند با یکی از ایشان بیعت کنم، گفتند ما در این مورد نظری نـدوخته‌ایم بلکه با تو بیعت می‌کنیم و تو را به حق بر خود مقدم می‌داریم و بیعت کردند و سپس بیعت خود را شکستند. و السلام. «۲»

---

(۱) آیه ۹۸ سوره نهم (توبه). م

(۲) بخشی از جملات این نامه در نخستین نامه از مجموعه نامه‌های امیر المؤمنین آمده است. رجوع کنید به نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۸۲۱. م

نبرد جمل ،ص:۱۵۸

(۱)

علی (ع) در راه

(۲) چون علی (ع) از مدینه حرکت کرد و به منطقه فید «۱» رسید، به سمت کوهستانهای طی رفت و عدی پسر حاتم همراه ششصد تن از قوم خویش به ایشان پیوست. علی (ع) به ابن عباس فرمود: رأی و نظر تو درباره مردم کوفه چیست؟ ابن عباس گفت: عمار را بفرست که از پیشگامان مسلمانان و شرکت‌کنندگان در جنگ بدر است و اگر او در کوفه سخن بگوید مردم به تو گرایش پیدا خواهند کرد. من هم همراهش می‌روم، پسرت حسن (ع) را نیز همراه ما بفرست. علی (ع) هم چنان رفتار کرد. آنان روی به راه نهادند و چون به کوفه رسیدند ابن عباس به حسن (ع) و عمار گفت: ابو موسی مردی سرکش است، اگر با او به نرمی و مدارا رفتار کنیم به منظور و خواسته خود دست خواهیم یافت. گفتند: هر گونه می‌خواهی رفتار کن.

چون پیش ابو موسی رسیدند، ابن عباس به او گفت: علی (ع) چون از شتاب تو در راه اطاعت از خدا و پیامبر (ص) آگاه بود و می‌دانست که آنچه ما اهل بیت رسول خدا دوست داریم همان را انجام خواهی داد، ما را پیش تو فرستاد. از سوی دیگر تو خود فضل علی و سابقه او را در اسلام می‌دانی و علی برای تو پیام فرستاده است تا از مردم برای او بیعت گیری و تو را بر این کار تثبیت خواهد کرد و از تو خشنود خواهد شد. ابو موسی فریفته این سخنان شد و به منبر رفت و خود با علی بیعت کرد و یک ساعتی هم از مردم برای علی بیعت گرفت و از منبر پایین آمد.

(۳)

خطبه عمار در کوفه

(۴) عمار چنین گفت: ستایش فراوان خدای را بدان گونه که سزاوار نعمتهای بی‌شمار اوست که هیچ کس را توان آن نیست که از عهده شکرش بدر آید و قدر نعمتش را چنان که باید بداند. گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه بی‌انباز نیست و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست که خدایش همراه با هدایت و پرتو آشکار و پیروزی گسیل داشته است. محمد امین خیرخواه و حکیم راست گفتار و پیامبر کردگار جهانیان و رهبر مؤمنان و به راستی خاتم پیامبران است که پیامبران گذشته را تصدیق

---

(۱) شهرکی در نیمه راه مکه به کوفه، که تا روزگار یاقوت حموی (قرن هفتم ه ق) آباد بوده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۶، ص ۴۰۸. م

نبرد جمل ،ص:۱۵۹

کرده است و تا هنگامی که مرگش فرا رسید در راه خدا جهاد کرد. (۱) همانا! امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که خدایش حفظ کناد و نصرت شکوهمند به او ارزانی داراد و کارش را استوار بداراد! من و پسرش را پیش شما گسیل داشته و فرمان داده است که به سوی او حرکت کنید. اکنون به خواسته‌اش بنگرید و پرهیزگار باشید و خدا را اطاعت کنید. به خدا سوگند اگر من بر روی زمین انسانی را داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبرش می‌دانستم شما را برای پیوستن به او [علی] فرا نمی‌خواندم و خود با او تا پای مرگ و جان بیعت نمی‌کردم. ای مردم کوفه! خدا را، خدا را در شرکت در این جهاد که به خدا سوگند اگر امور حکومت به کسی غیر از علی برسد، بدون تردید در بلای بزرگ خواهید افتاد و خدای می‌داند که من برای شما خیرخواهی می‌کنم و شما را به آن چیزی فرمان می‌دهم که خود آن را با یقین کامل پذیرفته‌ام. «و قصد من از آنچه شما را از آن نهی می‌کنم مخالفت با شما نیست، بلکه تا آنجا که بتوانم هیچ قصدی جز اصلاح ندارم و توفیقی جز از جانب خدا ندارم، بر او توکل می‌کنم و به او پناه می‌برم». «۱» از خداوند برای خود و برای شما آمرزش می‌خواهم.

(۲) عمار از منبر پایین آمد، اندکی صبر کرد و بار دیگر به منبر رفت و پس از حمد و ثنا چنین گفت:

ای مردم! پسر عموی پیامبرتان مرا به سوی شما روانه کرده است تا از شما طلب یاری کنم. همانا طلحه و زبیر به سوی بصره رفته‌اند و عایشه را هم برای فتنه‌انگیزی با خود برده‌اند. همانا که خداوند شما را گرفتار حق پدر و مادرتان کرده و در عین حال حق پروردگار شما بر شما سزاوارتر و بزرگتر است و خداوندتان به این آزمون گرفتار ساخته است تا بنگرد چگونه عمل می‌کنید. اینک از خدای بترسید و بشنوید و فرمان برید و در راه خدا انفاق کنید و به سوی خلیفه خود بروید که داماد پیامبرتان است و همانا یاران رسول خدا در مدینه- که سرای هجرت است و خانه سلامت- با او بیعت کرده‌اند و از خدای مسئلت می‌کنم تا شما را موفق بداراد. و از منبر پائین آمد.

(۳) سپس حسن (ع) به منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای آورد و از جد بزرگوار

---

(۱) آیه ۸۹ سوره سیزدهم (هود). م

نبرد جمل ،ص:۱۶۰

خود یاد کرد و بر او درود فرستاد. آنگاه فضل پدر خویش و سابقه او در اسلام و قرابت با رسول خدا را یاد کرد و فرمود: علی (ع) از دیگران به خلافت شایسته‌تر و سزاوارتر است. آنگاه افزود که، ای مردم! طلحه و زبیر، نخست با کمال میل و بدون اکراه با علی

بیعت کردند و سپس رفتند و پیمان‌شکنی کردند و عهد خویش گسستند. خوشا به حال کسی که سبکبار و با شوق در رکاب علی (ع) جهاد کند که جهاد در رکاب او چون جهاد در رکاب پیامبر (ص) است و از منبر فرود آمد.

(۱) امیر المؤمنین علی (ع) همراه ابن عباس نامه‌ای تند برای ابو موسی نوشته بود.

ابن عباس می‌گوید: با خود اندیشیدم که نزد مردی که امیر است نباید چنین نامه‌ای ببرم زیرا به آن توجهی نخواهد کرد. نامه امیر المؤمنین را کنار گذاشتم و از سوی خود نامه‌ای دیگر برای ابو موسی از قول امیر المؤمنین به این مضمون نوشتم: «اما بعد، همانا دوستی و گرایش تو را نسبت به خودمان که اهل بیت پیامبریم دانسته‌ایم و چون خوش‌بینی تو را نسبت به خود می‌دانیم، به تو رغبت داریم. چون این نامه‌ام به دست تو رسید از مردم برای ما بیعت بگیر. و السلام».

ابن عباس می‌گوید: نامه را به ابو موسی دادم. همین که خواند، پرسید: آیا من امیر کوفه‌ام یا تو؟ گفتم: تو امیری. او مردم را برای بیعت کردن با علی (ع) فرا خواند و همین که خودش بیعت کرد، من برخاستم و به منبر رفتم. ابو موسی خواست مرا از منبر فرود آورد، گفتم: تو می‌خواهی مرا از منبر فرود آری؟ دسته شمشیر خود را به دست گرفتم و گفتم: در جای خود توقف کن! و به خدا سوگند اگر از منبر فرود آیم با همین شمشیر تو را خواهم زد. او از جای خود حرکت نکرد و من از همه مردم برای امیر المؤمنین علی (ع) بیعت گرفتم و در همان جلسه ابو موسی را از امیری کوفه عزل کردم و قرظة بن عبد الله انصاری «۱» را به حکومت کوفه گماشتم و از کوفه حرکت نکردم تا موفق شدم از طریق خشکی و دریا [یعنی راه آبی رودخانه فرات] هفت هزار مرد برای علی (ع) گسیل دارم و سپس خودم در ذو قار به علی پیوستم و از کوهستانهای قبیله طی و دیگر نواحی دو هزار مرد به آن حضرت پیوسته بودند، و مردم کوفه در ذو قار علی (ع) را ملاقات کردند، به او خوشامد گفتند و اظهار داشتند سپاس خدایی که ما را به دوستی تو ویژه کرد و به یاری دادن تو ما را گرامی داشت.

---

(۱) نام این مرد قرظة بن کعب انصاری است؛ از قبیله خزرج و همپیمان خاندان عبد الاشهل است. رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۶، ص ۱۰ و اسد الغابه؛ ج ۴، ص ۲۰۲. م

نبرد جمل ،ص:۱۶۱

علی (ع) هم برای آنان آرزوی پاداش و خیر کرد.

(۱)

خطبه علی (ع) در ذو قار

(۲) علی (ع) در ذو قار برخاست و برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر (ص) چنین گفت:

«ای مردم کوفه! شما از گرامیترین مسلمانانید و از پسندیده‌ترین ایشان، و سهم شما در اسلام بسیار است. اصل و نسب شما و نژاده بودن مرکبهای شما مشهور است.

گروه شما از افراد خانواده‌دار و سوارکاران و سالارند. وانگهی از همه نسبت به پیامبر (ص) مودت بیشتری دارید و من پس از توکل و اعتماد بر خدا، شما را از این جهت انتخاب کردم زیرا می‌بینم اکنون که طلحه و زبیر بیعت مرا شکسته و عهد مرا گسسته‌اند و سر از فرمان من بیرون کشیده‌اند و به عایشه برای مخالفت و جنگ با من روی آورده و او را از خانه‌اش در آورده‌اند و به بصره کشانده‌اند، شما جان خود را در اختیار من نهاده‌اید و به من خبر رسیده است که مردم بصره دو گروهند؛ گروهی مردمی نیک و متدینند، آنان گوشه‌گیری کرده‌اند و آنچه را که طلحه و زبیر انجام می‌دهند خوش نمی‌دارند.» «۱»

در این هنگام سکوت کرد و مردم کوفه گفتند: ما انصار و یاران تو بر ضد دشمنانت خواهیم بود و اگر برای جنگ با چند برابر آنان

هم ما را فرا خوانی برای خود در آن امید خیر و پاداش خواهیم داشت. علی (ع) به آنان پاسخی پسندیده داد. (۳)

خطبه‌ای دیگر در ذو قار

(۴) و چون علی (ع) خواست از منطقه ذو قـار حرکت کنـد خطبه دیگری ایراد کرد و چنین فرمود: «۲» پس از حمد و ثنای خداوند، همانا که خدای عز و جل، محمد (ص)

---

(۱) این خطبه امیر المؤمنین در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۹۰ و در نهایـهٔ الارب نویری، ترجمه دکتر محمود مهـدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۳۴، با الفاظ دیگری آمده است. م

(۲) از این خطبه در نهج البلاغه فقط دو سـطر باقی مانده، آن هم با اختلاف لفظی اندکی که در چاپ فیض الاسـلام؛ ص ۷۱۸ و در شرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۱۳، ص ۹، آمده است. واقدی در کتاب الجمل خویش آن را آورده و سـید رضـی از آن نقل کرده است. ابن عبـد ربه در عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۱۸، آن را با تفصـیل بیشتری در هفده سطر آورده است و تفاوتهائی دارد. مفید (رض) در ارشاد؛ ص ۱۱۷، نیز آن را با اختصاری اندك آورده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۶۲

را برای همه مردم مبعـوث کرد (۱) و او را برای همه جهانیـان مـایه رحمت قرار داد و او پیامهـای پروردگـار خویش را ابلاغ کرد و خداونـد به وسیله او از هم گسیختگی را منظم کرد و پراکنـدگی را به صورت اتحاد در آورد و راههـا را امن و خونهـا را محفوظ داشت و به وسیله او میان افرادی که نسبت به یکـدیگر کینه‌ها و دشـمنیهای افروخته در سینه‌ها داشتند الفت و دوستی پدید آورد. خداوند او را در حالی که ستوده بود و رسالت خود را انجام داده و برای امت خیرخواهی کرده بود، بازگرفت. و چون او- که درود خدا بر او و خاندانش باد- رحلت کرد ما را از حق خویش محروم کردند و بازداشـتند و آنان که می‌خواسـتند به حکومت رسـیدند. سپس عثمان بن- عفان حکومت را در دست گرفت. او بر شـما دست یازید و شـما به او دست یازیدید و سـرانجامش به آنجا کشید که کشیـد. آنگاه پیش من آمدیـد و گفتیـد: بیعت ما را بپـذیر. گفتم: نمی‌پـذیرم. گفتید: چاره نیست، و خودتان دست مرا گرفتید و گشودید و چون شتران تشـنه که روز نوبت خود به آبشـخور هجوم می‌آورند بر من هجوم آوردید تا آنجا که ترسیدم با هجوم خود مرا بکشید یا آنکه برخی زیر دست و پای دیگران کشته شوند و با من بیعت کردید و من از آن بیعت شاد و خشنود نبودم و خداوند سبحـان می‌دانـد که من حکـومت میـان امت محمـد (ص) را خـوش نمی‌دارم؛ که از آن حضـرت شـنیدم می‌فرمود: هر حـاکمی که حکـومت بر امت مرا عهـده‌دار شـود، روز قیـامت او را در حـالی که دستهایش را به گردنش بسـته‌اند پیش مردم حاضـر می‌کننـد و کارنامه‌اش را بررسـی می‌کنند. اگر عادل بوده رها می‌شود و اگر ستمگر بوده است زبون و بدبخت می‌شود. سپس سران شما بر من اجتمـاع کردنـد و طلحه و زبیر بـا مـن بیعت کردنـد در حـالی که غـدر و مکر را در چهره‌هـا و پیمان‌شـکنی را در چشـمهای ایشـان می‌دیـدم. آنگـاه آن دو از من برای عمره گزاردن اجازه خواسـتند و به آنان گفتم که آهنگ عمره نداریـد و چون به مکه رسـیدند، حرمت عایشه را چنان که شایـد رعایت نکردنـد و او را فریفتنـد و فرزنـدان بردگان آزاد شـده در فتح مکه، با عایشه راه افتادند و به بصـره رفتنـد و آنجا پرده حرمت مسـلمانان را دریدند و کارهای بسـیار زشت انجام دادند. و جای بسـی شـگفت است که آن دو در بیعت خود با ابو بکر و عمر پایـداری کردنـد و بر من سـتم روا داشـتند و حال آنکه هر دو می‌دانند که من فروتر از آن دو [ابو بکر و عمر] نیسـتم و اگر می‌خواسـتم چیزهـایی بگـویم، می‌گفتم. معـاویه هم از شام برای طلحه و زبیر نامه‌ای نوشـته و آن دو را فریب داده است و آن را از من پوشیده داشتند

نبرد جمل ،ص:۱۶۳

و خروج کردند و برای سفلگان چنین توهمی پیش آوردند که خون عثمان را مطالبه می‌کنند و حال آنکه خون عثمان بر گردن آن دو می‌باشد و باید از آن دو خونخواهی شود و چه ادعای زیان‌آور و بی‌نتیجه‌ای طرح می‌کنند! به خدا سوگند که آن دو در گمراهی و نادانی کور و کر افتاده‌اند و شیطان گروه خود را برای آنان آماده ساخته و سواران و پیادگان خویش را در اختیار آنان نهاده است تا ستم و باطل را برگرداند و جایگزین کند.

(۱) در این هنگام دستهای خود را بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا! همانا طلحه و زبیر از من بریدند و بر من ستم کردند و بیعت مرا شکستند. خدایا! خودت گرهی را که آنان زده‌اند بگشا و آنچه را پیوسته و استوار کرده‌اند از هم گسیخته کن و هرگز آن دو را میامرز و سرانجام بد را در آنچه کرده‌اند و به آن امید بسته‌اند به ایشان بنمای.

(۲) مالک اشتر- که خدای از او خشنود باد- برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین کار را بر خود آسان بگیر به خدا سوگند موضوع طلحه و زبیر کار مشکلی نیست و برای ما پیچیده و دشوار نمی‌باشد. آن دو نخست با اختیار در این بیعت در آمدند و سپس بدون اینکه ما ستمی کرده یا بدعتی در اسلام پدید آورده باشیم از ما جدا شدند و سپس به فتنه‌انگیزی روی آوردند و در این کار ستمکار و سرگردانند. نه دلیل قابل توجهی دارند و نه نشانه‌ای از آنچه مدعی هستند. اکنون نیز جامه ننگ پوشیده و به نابودی دیار مسلمانان همت گماشته‌اند. اگر می‌پندارند که عثمان مظلوم کشته شده است باید خاندان عثمان، نخست آن دو را قصاص کنند و از ایشان انتقام بگیرند و من گواهی می‌دهم آن دو او را کشتند و ای امیر المؤمنین! خدا را گواه می‌گیرم که اگر آن دو به این بیعت که از آن بیرون رفته‌اند برنگردند و به فرمانبرداری از تو بازنیایند و چون گذشته نشوند، آن دو را نیز به عثمان ملحق خواهیم کرد.

(۳)

سخنان ابو التیهان

(۴) در این هنگام ابو الهیثم بن التیهان «۱»- که خدایش رحمت کناد- برخاست و

---

(۱) مالک بن یلی که بیشتر به کنیه خود معروف است از نخستین انصاری است که در مکه به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و از اصحاب بیعت عقبه و یکی از نقیبان دوازده‌گانه انصار است، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، بخش دوم، ص ۲۱ و اسد الغابه؛ ج ۵، ص ۳۱۸. م

نبرد جمل ،ص:۱۶۴

گفت: ای امیر المؤمنین! خداوند در هر بامداد به آنان آنچه را خوش نمی‌دارند بدهد.

اگر به ما روی آورند و ملحق شوند، عذرشان را می‌پذیریم و اگر پیشنهاد ما را نپذیرند و پشت به آن کنند با آنان جهاد خواهیم کرد که به جان خودم مردمی که مرتکب کشتن کسی می‌شوند که خداوند کشتن او را حرام کرده است و اموال مردم را می‌گیرند و مؤمنان را می‌ترسانند شایسته نیستند که از ایشان دست برداریم.

(۱)

عدی بن حاتم

(۲) امیر المؤمنین (ع) روی به عدی بن حاتم «۱» کرد و فرمود: ای عدی! آیا تو با ما خواهی بود و در این کار که گرفتار آنیم با ما همراهی خواهی کرد؟ عدی گفت: چه من همراه شما باشم و چه نباشم، جماعت ما جایی خواهد بود که شما دوست بدارید.

اینک اسبان ما آماده و پیکانهای نیزه‌های ما تیز شده و شمشیرهایمان در آتش سرخ شده است. اگر صلاح بدانید که پیش برویم، پیشروی خواهیم کرد و اگر صلاح بدانید درنگ کنیم، درنگ خواهیم کرد. ما مطیع فرمان شخص تو خواهیم بود، به هر چه می‌خواهی فرمان بده تا برای اجرای آن شتاب کنیم.

(۳)

ابو زینب ازدی

(۴) در این هنگام ابو زینب ازدی «۲» برخاست و گفت: به خدا سوگند اگر ما بر حق باشیم تو از همه ما راهت به هدایت نزدیکتر و بهره‌ات در خیر بیشتر است و اگر خدای نکرده در گمراهی باشیم در آن صورت گناه تو از همه ما بیشتر و بارت سنگینتر است.

اینک قصد آن داریم که به سوی این قوم برویم و دوستی خود را با ایشان قطع و بیزاری خود را از ایشان آشکار کنیم و در دشمنی با ایشان پشت به پشت دهیم و جنگ کنیم و قصد ما چیزی است که خدای عز و جل آن را می‌داند و اکنون تو را به خدا سوگند می‌دهم- خدایی که به تو چیزها آموخته است که ما نمی‌دانیم- به ما

---

(۱) در سال نهم هجرت مسلمان شد و از اصحاب محترم و بخشنده پیامبر (ص) است.

به سال ۶۸ ه ق پس از گذشت بیش از صد سال از عمرش در کوفه درگذشت. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۵، ص ۸. م

(۲) از تابعین و مقیم کوفه بوده است و از کسانی است که برای تقاضای عزل سعید بن عاص به مدینه و نزد عثمان آمد. رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۵، ص ۲۲. م

نبرد جمل ،ص:۱۶۵

بگویی آیا ما بر حق نیستیم؟ و دشمن ما در گمراهی نیست؟

امیر المؤمنین فرمود: گواهی می‌دهم که اگر با نیت صاف برای یاری دین خود حرکت کنی و همان طور که گفتی دوستی خود را با ایشان قطع و بیزاری خود را از ایشان آشکار سازی، در رضوان خدای خواهی بود. ای ابو زینب! بر تو مژده باد که بر حقی و در این تردید مکن که چنان است که با احزاب جنگ می‌کنی.

ابو زینب این دو بیت را خواند:

«حرکت کنید به سوی احزاب که دشمنان پیامبرند و همانا بهترین مردمان پیروان علی هستند. اکنون هنگامی است که بر کشیدن شمشیر و نیزه دارای پیکان پهن و تاختن اسبها گواراست.»

(۱) چون مردم کوفه تصمیم گرفتند برای یاری امیر المؤمنین (ع) حرکت کنند و گروهی برای این کار آماده شدند، ابن عباس و دیگر فرستادگان، همراه آن عده از اهل کوفه که آماده شده بودند برای پیوستن به علی (ع) به ذو قار حرکت کردند تا این خبر را به اطلاع او برسانند که کوفیان کمال کوشش را در فرمانبرداری دارند و به او خواهند پیوست و از یاری دادن خودداری نخواهند کرد. ابن عباس گفت: او [علی] برای اینکه آماده سفر و جنگ شود زودتر حرکت کرده است. ابن عباس قرظة بن کعب را به جانشینی خود در کوفه گماشته بود تا مردم را به پیوستن به امیر المؤمنین تشویق کند.

همین هنگام نامه‌ای از بصره برای امیر المؤمنین رسید که در آن نوشته شده بود: آن قوم با عثمان بن حنیف- امیر بصره- چگونه رفتار کرده‌اند و گروهی از شیعیان علی (ع) و یارانش را کشته‌اند و چه فتنه‌ها در آن شهر برانگیخته‌اند. ابن عباس هنگامی که پیش امیر المؤمنین رسید، او را سخت اندوهگین یافت که این اخبار موجب افسردگی و نگرانی او شده بود و چون فرمانبرداری مردم کوفه و وعده آنان را برای نصرت دادن بیان کرد، امیر المؤمنین شاد شد و همان جا منتظر ماند تا مردم کوفه و نیروهای امدادی

برسند و بتواند از آنان برای جنگ با دشمن استفاده کند.

(۲)

عثمان بن حنیف و پیمان‌گسلان

(۳) رفتار آن قوم نسبت به عثمان بن حنیف- که خدای از او خشنود باد- و همراهانش چنان است که اخبار فراوان در آن باره رسیده و ناقلان سیره و تاریخ

نبرد جمل ،ص:۱۶۶

در آن مورد متفقند.

(۱) واقدی و ابو مخنف به نقل از اصحاب خود و مداینی و ابن دأب «۱» به نقل از مشایخ خود- با اسنادی که ما برای رعایت اختصار آن را حذف می‌کنیم و چون در بیشتر کتابهای ایشان آمده است به همان اکتفاء می‌کنیم- این گونه نوشته‌اند که چون عایشه و طلحه و زبیر با همراهان خود- که گروهی از بنی امیه و کارگزاران عثمان و گروهی از قریش بودند- از مکه بیرون آمدند تا خود را به بصره رسانند، شتابان راه پیمودند تا به بصره رسیدند و در جایی بنام حفیر ابو موسی «۲» فرود آمدند. این خبر به عثمان بن حنیف رسید که در آن هنگام از سوی امیر المؤمنین علی (ع) کارگزار بصره بود.

در آن هنگام حکیم بن جبله پیش او بود و پرسید: چه خبر؟ گفت: خبردار شدم که این قوم در حفیر ابو موسی فرود آمده و پایگاه ساخته‌اند. حکیم بن جبله «۳» به عثمان بن حنیف گفت: اجازه بده هم اکنون برای نبرد با آنان بروم که من در اطاعت امیر المؤمنین علی هستم. عثمان به او گفت: اکنون از این کار دست بدار تا نخست کسانی را پیش آنان روانه کنم و پیامی بفرستم. حکیم انا للّه و انا الیه راجعون بر زبان آورد و گفت: ای عثمان! به خدا سوگند در این صورت هلاک خواهی شد. عثمان به گفتار او توجه نکرد و به عمران بن حصین «۴» و ابو الاسود دؤلی «۵» پیام فرستاد و آن دو را خواست. چون آمدند، موضوع آمدن آن قوم به بصره و فرود آمدن آنان در

---

(۱) ابو الولید عیسی بن یزید بن بکر بن دأب (در گذشته ۱۷۱ ه ق) از محدثان و علمای نسب در قرن دوم هجری و از ملازمان مهدی و هادی عباسی بوده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به دانشنامه ایران و اسلام، مقاله شارل پلا؛ ص ۵۵۶. م

(۲) حفیر در ده میلی و حفر ابو موسی در بیست و شش میلی بصره است، رجوع کنید به الاعلاق النفیسه، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، تهران، ۱۳۶۵ ه ش؛ ص ۲۱۰. م

(۳) حکم یا حکیم (به صورت مصغر) از اصحاب پیامبر (ص) است و در جنگ جمل از یاران امیر المؤمنین بوده و کشته شده است، رجوع کنید به استیعاب (در حاشیه اصابه)؛ ج ۱، ص ۳۲۴ م.

(۴) عمران از اصحاب پیامبر (ص) است، در سال فتح خیبر مسلمان شد و در جنگهای پس از آن شرکت داشت و به سال ۵۲ ه ق در بصره در گذشت. رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۴، ص ۱۳۷. م

(۵) ظالم بن عمرو که بیشتر به کنیه خود (ابو الاسود) معروف است از بزرگان تابعان و دانشمندان و ادبای بصره است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ابن حجر، اصابه؛ ذیل شماره ۴۳۲۹. م

نبرد جمل ،ص:۱۶۷

حفیر ابو موسی را به اطلاع آن دو رساند (۱) و از ایشان خواست پیش آنان بروند و گفتگو کنند که چه می‌خواهند و آنان را از فتنه‌انگیزی بازدارند. آن دو حرکت کردند و پیش عایشه رفتند و پرسیدند. که چه چیز موجب حرکت ام المؤمنین شده است؟

عایشه گفت: همان طور که از تازیانه و عصا زدن عثمان بر شما ناراحت و خشمگین شدم، اکنون توقع دارید که عثمان کشته شود و خشمگین نگردم. آن دو گفتند: تو را چه کار با تازیانه و عصا زدن عثمان است و حال آنکه پیامبر (ص) تو را از مداخله در این گونه امور بازداشته است. و ما تو را به خدا سوگند می‌دهیم که در راه جنگ با تو خونی ریخته نشود. عایشه گفت: مگر کسی پیدا می‌شود که با من جنگ کند؟ ابو الاسود گفت: آری به خدا سوگند جنگی که ساده‌ترین نوع آن بسیار سخت خواهد بود. سپس آن دو از پیش عایشه بیرون آمدند و نزد زبیر رفتند و گفتند: ای ابو عبد الله! تو را به خدا سوگند می‌دهیم که در راه جنگ با تو خونها ریخته نشود. زبیر گفت: اجازه می‌دهم به همانجا که آمده‌اید برگردید به شرط آنکه به زیان ما تباهی بار نیاورید. آن دو از زبیر ناامید شدند و بیرون آمدند و پیش طلحه رفتند و همان سخن را گفتند. طلحه گفت: چگونه است که علی بن ابی طالب همین که بر کار مدینه پیروز شده است می‌خواهد فرمان فقط فرمان او باشد؟

به خدا سوگند بزودی خواهد دانست. آن دو برگشتند و گفتگوهای خود با آنان را به اطلاع عثمان بن حنیف رساندند.

(۲) ابن ابی سبره، از عیسی بن عیسی، از شعبی، نقل می‌کند که چون عمران و ابو الاسود پیش عایشه رفتند، از او پرسیدند: چه انگیزه‌ای تو را به این آورده است؟

و حال آنکه پیامبر (ص) تو را از این کارها بازداشته و مقرر کرده است در خانه خودت آرام بگیری؟ عایشه گفت: برای تازیانه و عصا خوردن دیگران خشمگین بشوم ولی در مورد شمشیر زدن به عثمان خشمگین نشوم؟ گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم که مبادا در راه تو خونها ریخته شود و مردم را بر یکدیگر بشورانی. گفت: من آمده‌ام تا میان مردم صلح برقرار کنم. آنگاه به عمران گفت: آیا حاضری پیامی از من به عثمان بن حنیف ببری؟ گفت: من چیزی جز پیام پسندیده نخواهم برد. ابو الاسود گفت: من پیام تو را می‌رسانم، هر چه می‌خواهی بگو. عایشه به ابو الاسود گفت: تو که برده آزاد کرده ابی عامری به او بگو به من خبر رسیده است که می‌خواهی با من رویاروی شوی و جنگ کنی. ابو الاسود گفت: آری به خدا سوگند همگی با تو جنگ خواهیم کرد.

نبرد جمل ،ص:۱۶۸

عایشه گفت: پس تو از طرف خودت نیز همان خبری را که او ابلاغ کرده است، ابلاغ می‌کنی؟ برخیز و از پیش من بیرون شو و برگرد.

(۱) عمران و ابو الاسود از پیش عایشه بیرون آمدند و پیش طلحه رفتند و به او گفتند: ای ابو محمد! آیا تو مردم را برای جنگ با پسر عموی رسول خدا- که فضایل او چنین و چنان است- جمع می‌کنی؟ و شروع به بر شمردن مناقب و فضایل و حقوق علی (ع) کردند. طلحه شروع به ناسزا گفتن و دشنام دادن به علی (ع) کرد و گفت:

هیچ کس به بدی او نیست و به خدا سوگند بزودی امور دیگری را خواهد دانست.

آن دو از خانه طلحه بیرون آمدند و با یکدیگر می‌گفتند: این مرد مدنی خشمگین است؛ سپس به خانه زبیر رفتند و با او هم همان گونه سخن گفتند. او هم به علی (ع) ناسزا گفت و دشنام داد و به گروهی که پیش او بودند، گفت: صبح ایشان را فروگیرید پیش از آنکه عصر آنان شما را فروگیرند.

عمران و ابو الاسود از پیش زبیر بیرون آمدند و نزد عثمان بن حنیف برگشتند و موضوع را به او گفتند و او به مردم اجازه شروع جنگ را داد و اعلام جنگ کرد. «۱»

(۲)

شادی حفصه

(۳) چون به عایشه خبر رسید که امیر المؤمنین (ع) در ذو قار فرود آمده است، به حفصه، «۲» دختر عمر چنین نوشت:

اما بعد، اکنون ما در بصره فرود آمده‌ایم و علی در ذو قار است و گردنش چنان شکسته شده است که گویی تخم مرغی را به کوه صفا کوبیده باشند و چون شتر سرخ- موی محاصره شده است که اگر قدمی پیش گذارد دشنه به گلویش فرو می‌برند و اگر قدمی به عقب رود از پشت پاهایش را قطع می‌کنند.

چون این نامه به حفصه رسید، شاد شد و کودکان خاندان تیم و عدی را دعوت

---

(۱) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به ابن اثیر، کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۸۲ و تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۳۷۰. م

(۲) حفصه- دختر عمر- همسر پیامبر (ص) می‌خواست از مکه با عایشه همراه شود، برادرش عبد الله بن عمر از این کار او جلوگیری کرد، حفصه در شعبان سال ۴۵ ه ق در مدینه درگذشت، رجوع کنید به نویری، نهایهٔ الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۱۷. م

نبرد جمل ،ص:۱۶۹

کرد و به دست کنیزکان خود دایره و دف داد و گفت بزنید و این ترانه را بخوانید:

«خبر تازه چیست؟ خبر تازه چیست؟ علی چون شتر سرخ موی محاصره شده در ذو قار است. اگر جلو رود دشنه به گلویش می‌زنند و اگر عقب رود پاهایش را قطع می‌کنند.»

این خبر به ام سلمه (رض) رسید که زنان جمع شده و چنان می‌کنند. گریست و گفت: جامه‌هایم را بیاورید تا بپوشم و پیش ایشان روم و پاسخ لازم بدهم.

(۱)

ام کلثوم نزد حفصه

(۲) ام کلثوم، دختر امیر المؤمنین (ع) که حاضر بود گفت: من به نیابت از تو این کار را انجام می‌دهم که از تو در این باره آگاهترم. ام کلثوم جامه پوشید و روبند انداخت و پوشیده همراه تنی چند از کنیزکان خود که آنان هم روبند زده بودند به صورت ناشناس به مجلس آنان در آمد و نشست و چون سبکی و سفلگی آنان را بدید، نقاب از چهره گشود و گفت: اگر اکنون تو و خواهرت [عایشه] بر امیر المؤمنین (ع) ستیزه می‌کنید، قبلا هم نسبت به برادرش یعنی رسول خدا ستیزه کردید و خداوند درباره شما آن آیات را نازل فرمود «۱» و خداوند در قبال این ستیز شما او [علی] را یاری می‌کند. حفصه اظهار شرمساری کرد و گفت: این زنان و کودکان از نادانی و سفلگی چنین می‌کنند و همان دم آنان را پراکنده کرد.

(۳)

خطبه عایشه در مربد

(۴) چون به عایشه خبر رسید که عثمان بن حنیف آهنگ جنگ دارد، سوار بر شتر خود شد و آن قوم برگرد او حرکت می‌کردند و چون به مربد «۲» رسید، ایستاد و مردم از هر سو جمع شدند؛ آن چنان که مربد آکنده از مردم شد.

---

(۱) منظور آیات ۵- ۳ سوره شصت و ششم (تحریم) است که به نقل بسیاری از مفسران و مورخان و محدثان اهل سنت، در مورد عایشه و حفصه نازل شده است. برای اطلاع بیشتر از این منابع، رجوع کنید به استاد فیروزآبادی، السبعهٔ من السلف؛ ص ۱۴۸- ۱۳۵. و برای اطلاع بیشتر از این کار حفصه و جمع شدن مردم در خانه او برای شنیدن این ترانه، رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج

البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۱۳. م

(۲) مربد: بیشتر به معنی فضای باز و بزرگی است که در آن شتران را نگهداری می‌کرده‌اند، شاید میدان بزرگ کناره شهرها باشد. م

نبرد جمل ،ص:۱۷۰

عایشه همچنان که سوار بر شتر بود، گفت: آرام! آرام! و مردم همگی آرام و خاموش شدند و گوش به او سپردند، او پس از حمد خداوند متعال چنین گفت: (۱) اما بعد، همانا عثمان بن عفان تغییر و تبدیلهایی در سنت می‌آورد و همواره آن گناه خود را با توبه می‌شست تا آنجا که خود همچون زرناب گردید. در این هنگام بر او هجوم بردند و او را در خانه‌اش کشتند و گروهی نیز همراه او در خانه به ظلم و ناحق کشته شدند. آنگاه علی را برگزیدند بدون اینکه مردم بخواهند یا شورایی و اختیاری باشد. علی کار مردم را با زور از دست ایشان بیرون کشید و کسانی که با او بیعت کردند می‌گفتند خلافت را برای خود بگیر و بر حذر باش.

ما که در مورد شما از تازیانه عثمان خشمگین بودیم، اکنون چگونه در مورد شمشیرهایی که بر عثمان زده شده خشمگین نباشیم؟ همانا این کار رو به راه نخواهد شد مگر آنکه به همان صورت که عمر انجام داد، با شورایی انجام شود که در آن هیچ کس از آنان که خون عثمان را ریخته است شرکت نداشته باشد. برخی از مردم خطاب به عایشه گفتند راست می‌گویی و برخی گفتند دروغ می‌گویی و کار در هم ریخت.

عایشه آنان را به حال خود گذاشت و حرکت کرد تا به محله دباغها رسید.

مردم دو گروه بودند، برخی با طلحه و زبیر و عایشه هماهنگ بودند و برخی همچنان نسبت به بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) پایدار و به آن خشنود بودند. عایشه از میدان دباغها با همراهان خود به حرکت خویش ادامه داد. طلحه و زبیر و مروان بن حکم و عبد اللّه بن زبیر هم از عقیده عایشه پیروی کردند و خود را کنار دار الاماره رساندند و از عثمان بن حنیف خواستند از آن بیرون برود، اما وی نپذیرفت. در این هنگام یاران عثمان بن حنیف و گروهی از مردم بصره جمع شدند و جنگی سخت در گرفت تا نیمروز شد. در آن روز پانصد مرد سالخورده- که موهای خود را خضاب می‌بستند- از قبیله عبد القیس که همگی از یاران عثمان بن حنیف و شیعه علی (ع) بودند کشته شدند و این غیر از کشته‌شدگان از دیگر مردم بود. شدت جنگ چنان بود که به سوی گورستان بنی مازن کشیده شدند و سپس از آب بند بصره هم گذشتند و به زابوقه «۱» رسیدند که کنار دار الرزق «۲» قرار داشت و آنجا هم جنگی سخت در گرفت که از هر دو

---

(۱) به گفته یاقوت نام شهرکی نزدیک بصره است، که بنی مسمع در آن ساکن بوده‌اند و جنگ جمل در آغاز روز آنجا بوده است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به یاقوت- حموی، معجم البلدان؛ ج ۴، ص ۳۶۶. م

(۲) سیلو و انبار گندم و خوار و بار. م

نبرد جمل ،ص:۱۷۱

گروه، افراد بسیاری کشته و زخمی شدند. (۱) در این هنگام مردم که شدت گرفتاری را دیدند وساطت کردند و هر دو گروه با صلح موافقت کردند و صلح این چنین انجام شد که دار الاماره و مسجد بزرگ و بیت المال در دست عثمان بن حنیف باقی بماند و طلحه و زبیر و عایشه هم در هر جای دیگر از بصره که می‌خواهند باشند و ستیزه و جدالی نداشته باشند، تا امیر المؤمنین علی (ع) به بصره برسد در آن هنگام اگر خواستند به اطاعت او در خواهند آمد وگرنه جنگ خواهند کرد. در این مورد عهدنامه‌ای نوشته شد و آن را مؤکد ساختند و گروهی از مردم را بر آن گواه گرفتند و سلاح را کنار گذاشتند و عثمان بن حنیف بر جان خود ایمن شد و مردم از دور او پراکنده شدند. «۱»

(۲) طلحه و زبیر و یاران آنان در جستجوی عثمان بن حنیف بودند و خود را به دار الاماره رساندند و عثمان بن حنیف از آنان غافل بود و بر در دار الاماره گروهی از سبابجه «۲» مشغول پاسداری از بیت المال بودند و آنان گروهی از زط هستند. «۳»

مهاجمان شمشیر بر پاسداران بیت المال کشیدند و از چهار سو آنان را مورد حمله قرار دادند و چهل تن از ایشان را اعدام کردند و زبیر شخصا عهده‌دار این کار بود. آنگاه به عثمان بن حنیف حمله کردند و نخست او را استوار بستند و سپس تمام موهای ریش او را که پیرمرد و دارای ریشی انبوه بود از بن کندند، آن چنان که یک مو هم بر چهره‌اش باقی نگذاشتند. طلحه می‌گفت: این تبهکار را شکنجه کنید و موهای ابرو و پلکهای چشمش [مژه‌هایش] را از بن بکنید و او را به زنجیر ببندید.

هنگام سحر مردم جمع شدند و برای نماز صبح اذان گفتند. طلحه گام پیش نهاد تا با مردم نماز بگذارد، زبیر او را کنار زد و خواست خود، امامت جماعت را بر عهده گیرد، طلحه او را کنار زد و این کشمکش چندان طول کشید که نزدیک شد آفتاب بر آید، مردم بصره بانگ برداشتند که ای اصحاب رسول خدا! شما را به خدا سوگند، رعایت وقت نماز را بکنید که بیم داریم وقت بگذرد و نماز از دست برود. «۴»

---

(۱) آنچه طبری در تاریخ خود و نویری به نقل از آن آورده و متن عهدنامه را هم نقل کرده‌اند به گونه دیگر است. رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۳۷۷ و ص بعد و نویری نهایهٔ الارب؛ ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۲۲. م

(۲ و ۳) قومی چابک از مردم سند و هند، مفرد آن سبیجی و سابج است. زط: نام مردمی هندی است. رجوع کنید به لسان العرب؛ ج ۲، ص ۲۹۴ و ج ۷، ص ۳۰۸. م

(۴) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۸۱ و ابن اثیر، کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۸۱. م

نبرد جمل ،ص:۱۷۲

عایشه گفت: دستور دهید کس دیگری غیر از آن دو با مردم نماز بگزارد.

یعلی بن منبه پیشنهاد کرد یک روز عبد الله بن زبیر پیشنماز باشد و یک روز محمد بن- طلحه تا آنکه مردم امیری برای خود انتخاب کنند و به او راضی شوند. آن روز عبد الله بن زبیر با مردم نماز گزارد.

(۱) و چون به حکیم بن جبله عبدی خبر رسید که آن قوم نسبت به عثمان بن حنیف چه کرده‌اند و سبابجه نیکوکار و پاسداران بیت المال مسلمانان را کشته‌اند، میان قوم خویش بانگ برداشت که به جنگ این گروه ستمگر گمراه بشتابید که خونهایی که ریختن آن حرام بوده، ریخته‌اند و نسبت به بنده صالح خدا عثمان بن حنیف آنچنان رفتار کرده‌اند و کارهایی را که خداوند عز و جل حرام کرده است روا دانسته‌اند.

هفتصد مرد از قبیله عبد القیس دعوت او را پذیرفتند و در مسجد جمع شدند و مردم دیگر هم آمدند. حکیم به مردم گفت: می‌بینید این قوم نسبت به برادرم عثمان بن حنیف چه کرده‌اند؟ برادرش نیستم اگر او را یاری ندهم! سپس دستهای خود را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت، پروردگارا! همانا که طلحه و زبیر در آنچه انجام داده‌اند قصد قربت به تو نداشته‌اند و فقط دنیاداری کرده‌اند، پروردگارا! آن دو را در قبال کسانی که کشته‌اند، بکش و آرزوی آنان را بر میاور.

سپس بر اسب خود سوار شد و نیزه به دست گرفت و یارانش از پی او حرکت کردند. طلحه و زبیر هم با همراهان خود که اکثریت مردم بودند آمدند و جنگی سخت در گرفت و گروه بسیاری کشته و زخمی شدند. مردی از قوم [اصحاب جمل] به حکیم بن جبله حمله کرد و شمشیری به او زد که پایش قطع شد. حکیم پای قطع شده خود را به دست گرفت و چنان محکم به ضارب خویش کوبید که او را به زمین انداخت. در این هنگام برادر حکیم که به اشرف معروف بود پیش او آمد و گفت چه کسی پای تو را قطع

کرد؟ حکیم به آن شخص اشاره کرد. اشرف او را با شمشیر کشت و مردم بر حکیم و برادرش حمله کردند و هر دو را کشتند و آنگاه پراکنده شدند. «۱»

طلحه و زبیر از میدان جنگ برگشتند و به دار الاماره فرود آمدند و بر خزانه و بیت المال دست یافتند. عایشه هم آمد و بخشی از اموال را گرفت تا میان یاران

---

(۱) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۸۰ و ترجمه آن؛ ص ۲۳۸۴ و کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۸۵، رجزهای حکیم آمده است و همچنین گفته‌اند اشرف پسر حکیم و برادرش رعل بن جبله نیز با او کشته شدند.

نبرد جمل ،ص:۱۷۳

خود تقسیم کند. (۱) طلحه و زبیر نیز همراه گروهی به بیت المال آمدند و مقدار زیادی از آن بردند و چون خواستند بروند بر درهای آن قفل زدند و گروهی را از سوی خود به پاسداری از آن گماشتند. عایشه دستور داد آن را مهر و موم کنند. طلحه خواست چنان کند، زبیر اجازه نداد و چون زبیر خواست انجام دهد، طلحه نگذاشت؛ چون این خبر به عایشه رسید، گفت: پسر خواهرم (عبد الله بن زبیر) آن را از سوی من مهر و موم کند. و در آن روز سه مهر بر در بیت المال زده شد.

سپس طلحه و زبیر به عایشه گفتند: در مورد عثمان بن حنیف چه دستور می‌دهی؟

گفت: او را بکشید که خدایش بکشد. زنی از مردم بصره پیش عایشه بود، گفت:

مادرجان! حواست کجاست؟ آیا فرمان به کشتن عثمان بن حنیف می‌دهی؟ حال آنکه برادرش سهل، امیر مدینه و میان اوس و خزرج بسیار محترم است. به خدا سوگند! اگر چنین کاری انجام دهی، سهل در مدینه با یک حمله تمام قرشیان را خواهد کشت.

عایشه از آن تصمیم خود برگشت و گفت: عثمان بن حنیف را مکشید ولی او را زندانی کنید و بر او سخت گیرید تا بعد تصمیم بگیرم. عثمان را چند روزی در زندان بداشتند و چون ترسیدند برادرش سهل در مدینه بزرگان ایشان را زندانی کند و با ایشان در افتد، عثمان را آزاد کردند.

(۲)

پیوستن ابن حنیف به علی (ع)

(۳) عثمان بن حنیف از بصره بیرون آمد و به امیر المؤمنین علی (ع) که در ذو قار بود پیوست. همین که چشم امیر المؤمنین به او افتاد و دید مردم با او چه کرده‌اند گریست و فرمود: ای عثمان! من تو را به صورت پیرمردی که دارای ریش بود فرستادم و با چهره بی‌مو بازگشتی. سپس عرضه داشت: پروردگارا! تو خود می‌دانی که آن قوم بر تو گستاخی کردند و کارهای حرام را روا دانستند. خدایا! خودت ایشان را در قبال شیعیان ما- که آنان را کشته‌اند- بکش و به سبب آنچه با جانشین من در آن شهر انجام داده‌اند در عذاب آنان شتاب کن.

همین که عثمان بن حنیف از بصره بیرون آمد، طلحه و زبیر درهای بیت المال را گشودند و چون به سیم و زری که در آن بود نگریستند، گفتند: اینها غنیمتهایی است که خداوند وعده داده بود که برای ما بزودی فراهم خواهد ساخت.

نبرد جمل ،ص:۱۷۴

(۱)

علی (ع) در بیت المال

(۲) ابو الاسود دؤلی می‌گوید: این سخن و رفتار را از طلحه و زبیر شنیده بودم و بعد از آن علی (ع) را دیدم که وارد بیت المال بصره شد و همین که آنچه در آن بود دید، گفت: ای زردها و سپیدها! کس دیگری غیر از مرا فریب دهید. مال، پیشوای ظلمت و تاریکی است و من پیشوای مؤمنانم. به خدا سوگند! که علی نه به آنچه در بیت المال بود توجه کرد و نه درباره آنچه دید اندیشید و من آن اموال را در نظرش همچون خاک بی‌مقدار دیدم و از آن قوم تعجب کردم و با خود گفتم آنان [طلحه و زبیر] از کسانی بودند که دنیا را می‌خواستند و این [علی] از کسانی است که آخرت را می‌جوید و بینش و اعتقاد من درباره او افزون و قوی شد.

(۳) چون پس از بیرون آمدن عثمان بن حنیف از بصره کار آن قوم استقرار یافت، طلحه و زبیر و عایشه می‌دانستند که امیر المؤمنین علی (ع) در ذو قار منتظر رسیدن نیروهای امدادی است و او کارهای ایشان را نسبت به عثمان بن حنیف و مسلمانان تحمل نخواهد کرد. عایشه به زبیر دستور داد تا مردم را برای جنگ با علی (ع) فرا خواند و بیرون ببرد.

زبیر برای آنان سخنرانی کرد و به آنان فرمان داد کوشش کنند و گفت: دشمن شما بر شما سایه افکنده است و به خدا سوگند اگر بر شما پیروز شود، هیچ چشمی از شما باقی نمی‌گذارد که بتواند مژه بر هم زند. اینک بپاخیزید تا پیش از آنکه یارانش به او برسند، بر او حمله کنیم. و اکنون بروید مستمری و عطای خود را دریافت دارید.

چون زبیر به خانه خود برگشت، پسرش عبد الله گفت: به مردم فرمان می‌دهی مستمری خود را بگیرند؟ آنان با این مال پیش از آنکه علی اینجا برسد، پراکنده می‌شوند و تو ضعیف می‌شوی، چه بد کاری کردی و اندیشه‌ات ناصواب بود. زبیر به او گفت: خاموش باش وای بر تو! جز آنچه که من گفتم چیز دیگری مصلحت نبود. طلحه گفت: عبد الله راست می‌گوید و سزاوار نبود که این مال تسلیم آنان شود تا هنگامی که علی به ما نزدیک شود و آن را به اشخاصی بپردازیم که از ما دفاع کنند.

زبیر خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند اگر جز یک درهم باقی نمانده بود آن را خرج می‌کردم. عایشه هم زبیر را بر این کار سرزنش کرد و عقیده او هم موافق با طلحه و عبد الله بود. زبیر گفت: به خدا سوگند اگر دست از من بر ندارید به معاویه

نبرد جمل ،ص:۱۷۵

خواهم پیوست و او در شام بیعت کرده است. و ایشان دست از او بداشتند.

(۱)

زبیر در حال شک و تردید

(۲) داود بن ابی هند، از ابن عمره- آزاد کرده زبیر- نقل می‌کند که می‌گفته است، زبیر در آن هنگام می‌گفت: اگر پانصد یا هزار سوار می‌داشتم که هم اکنون با من حرکت می‌کردند، بلافاصله به جنگ علی می‌رفتم و همین امشب یا فردا صبح به او می‌رسیدم و پیش از آنکه نیروهای امدادی او برسند او را می‌کشتم. و چون هیچ کس حاضر نشد با او حرکت کند، خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند این همان فتنه‌ای است که از آن سخن می‌گفتیم.

یکی دیگر از آزادکردگان او که به ابو عمره معروف بود، گفت: ای ابو عبد الله! خدایت رحمت کناد! از سویی این وضع را فتنه می‌خوانی و از سوی دیگر در آن کشت و کشتار را روا می‌دانی؟ گفت: وای بر تو، آرام باش! ما به آن آشناییم ولی بر آن صبر و شکیبایی نداریم.

یکی دو روز پس از آن، زبیر گفت: به خدا سوگند! هیچ کاری تاکنون پیش نیامده است مگر آنکه می‌دانسته‌ام پای خود را در آن چگونه بگذارم، جز این کار که نمی‌فهمم آیا باید روی به آن آورم یا پشت به آن کنم؟ پسرش عبد الله گفت: به خدا سوگند چنین نیست ولی گاه خود را به کوری می‌زنیم. هیچ چیز تو را به این گفتار وانداشته است مگر آنکه رسیدن رایات پسر ابو طالب را احساس می‌کنی و می‌دانی که مرگی سخت زیر آن درفشها پنهان است. زبیر گفت: دور شو! وای بر تو که اطلاعی از امور نداری.

حارث بن فضل از ابو عبد الله اغر نقل می‌کند که می‌گفته است، زبیر بن عوام در آن روز به عبد الله پسر خود چنین گفت: تو را چه می‌شود که ما را به حال خود نمی‌گذاری؟ این تو بودی که میان ما جدایی افکندی و ما را به این فتنه گرفتار کردی و ما مجبور به پیمودن این مسیر شده‌ایم. من در فکر آن نبودم که متولی کاری شوم و حکومت کنم. به خدا سوگند! هیچ کس چون عمر بن خطاب نمی‌تواند میان این مردم حکومت کند و اگر ما بخواهیم به روش عثمان حکومت کنیم کشته می‌شویم.

پس مرا با این راه و در افکندن مردم به یکدیگر چه کار؟ عبد الله گفت: آیا تو اجازه می‌دهی که علی بر کار چیره شود؟ و خودت می‌دانی که او در نظر عمر هم بهترین

نبرد جمل ،ص:۱۷۶

فرد آن شوری بود و در همان حال که عمر ضربت خورده بود به این موضوع اشاره کرد و به یاران خودش که در آن شوری بودند، گفت: علی بن ابی طالب را به خلافت درآورید تا در اسلام شکاف بزرگ پدید نیاید و در این کار بر او منت نهید تا سپس در مورد کس دیگری به اتفاق برسید.

چون عثمان بن حنیف به ذو قار رسید، همراه امیر المؤمنین علی (ع) بود و به مداوای خود مشغول گشت تا آنکه مردم کوفه به آنجا رسیدند.

(۱) واقدی از شیبان بن عبد الرحمن، از عامر بن کلیب، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: پس از اینکه عثمان بن عفان کشته شد، چیزی نگذشت که طلحه و زبیر وارد بصره شدند؛ پس از آن هم چیزی نگذشت که علی بن ابی طالب به ذو قار رسید. دو تن از پیرمردان و شیوخ قبیله به من گفتند: ما را پیش این مرد [علی] ببر تا ببینیم به چه چیزی دعوت می‌کند و چه می‌گوید. حرکت کردیم و چون به ذو قار رسیدیم، دیدیم به حضور داناترین عرب رسیده‌ایم. به خدا سوگند همین که در مورد نسب قوم من شروع به سخن گفتن کرد، خواستم بگویم که او از من به آن داناتر است و چنین پنداشتم که او در قبیله من از من بیشتر مورد اطاعت است. آنگاه علی (ع) از من پرسید: سالار بنی راسب «۱» کیست؟ گفتم: فلان کس است. پرسید: سالار بنی قدامه «۲» کیست؟ گفتم: فلان کس است. گفت: آیا حاضری دو نامه مرا به ایشان برسانی؟ گفتم: آری.

در این هنگام گفت: آیا با من بیعت نمی‌کنید؟ آن دو شیخی که همراه من بودند بیعت کردند و من از بیعت کردن خودداری کردم. گروهی از مردانی که گرد او بودند و نشان سجده بر پیشانی ایشان بود مرتب به من می‌گفتند: بیعت کن! و علی (ع) فرمود: این مرد را آزاد بگذارید. من گفتم: قوم من مرا به عنوان پیشاهنگ و مخبر فرستاده‌اند.

من آنچه دیدم به آنان گزارش می‌دهم، اگر بیعت کردند من هم بیعت می‌کنم و اگر کناره گرفتند من هم کناره می‌گیرم. علی (ع) به من فرمود: اگر قومت تو را به عنوان پیشاهنگ روانه کنند و آبگیر و بوستانی ببینی و بگویی بیایید آب و مرتع! در صورتی که آنان نپذیرند آیا برای خود از آن بهره نمی‌گیری؟ من یکی از انگشتانش را در دست گرفتم و گفتم با تو به این شرط بیعت می‌کنم که تا هنگامی که از خدا اطاعت

(۱ و ۲) بنی راسب از شاخه‌های قبیله ازدشنوءة و قحطانی هستند. بنی قدامه هم از شاخه‌های قبیله قضاعه و آنان نیز قحطانی هستند. رجوع کنید به قلقشندی، نهایة الارب فی معرفة انساب العرب، چاپ بغداد، ۱۳۷۸ ه ق؛ ص ۲۴۰ و ۲۶۳. م

نبرد جمل ،ص:۱۷۷

می‌کنی من هم از تو اطاعت کنم و چون از فرمان خدا سرپیچی کنی، طاعتی برای تو بر ما نخواهد بود. (۱) فرمود: آری، و صدای خود را کشیده و بلند کرد. دست بر دستش نهادم و بیعت کردم. آنگاه امیر المؤمنین (ع) به محمد بن حاطب که دورتر نشسته بود توجه کرد و فرمود: چون خواستی پیش قوم خود برگردی، نامه‌ها و گفتار مرا به آنان ابلاغ کن. محمد برخاست و نزدیک رفت و

برابر او نشست و گفت: چون من پیش قوم خود برسم، خواهند پرسید که عقیده این دوست تو [یعنی حضرت امیر] نسبت به عثمان بن عفان چیست؟ ناگاه کسانی که اطراف علی (ع) بودند شروع به دشنام دادن به عثمان کردند و من دیدم که او از این کار چنان ناراحت شد که عرق بر پیشانیش نشست و سپس خطاب به آنان گفت. ای قوم! بس کنید که برای شما این سؤال طرح نشد و کسی از شما نپرسید. «۱» کلیب می‌گوید: هنوز از لشکرگاه علی (ع) بیرون نیامده بودم که مردم کوفه رسیدند. آنان می‌گفتند: عجیب است که می‌بینیم برادران اهل بصره ما می‌خواهند با ما جنگ کنند و در حالی که با تعجب می‌خندیدند، می‌گفتند: به خدا اگر رویاروی شویم داد حق را خواهیم داد. و چنان بود که می‌پنداشتند کشته نمی‌شوند.

گوید: من نامه‌های علی (ع) را با خود آوردم و پیش یکی از آن دو مرد رفتم.

نامه را پذیرفت و پاسخ مثبت داد؛ سراغ دیگری را گرفتم که خود را مخفی کرده بود، نشانم دادند. اگر به او می‌گفتند کلیب آمده است مرا نمی‌پذیرفت. من پیش او رفتم و نامه را به او دادم و گفتم این نامه علی است و به او گفتم که من به علی (ع) گفته‌ام تو سالار قوم خود هستی. او از پذیرفتن نامه خودداری کرد و پاسخ هم نداد و گفت مرا نیازی به سروری نیست. کلیب می‌گوید: به خدا سوگند! من هنوز در بصره بودم و نزد علی (ع) بازنگشته بودم که آنان آمدند و سپید چهرگانی را که همراه علی (ع) بودند دیدم که فرا رسیدند.

(۲)

خبر دادن علی (ع) درباره تعداد کسانی که از کوفه پیش او خواهند آمد

(۳) نصر بن عمرو بن سعد، از اجلح، از زید بن علی (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است:

چون از مردم کوفه که در فلاتی در حال حرکت بودند خبری به امیر المؤمنین علی (ع)

---

(۱) این گفتگوی محمد بن حاطب، در عقد الفرید ابن عبد ربه؛ ج ۴، ص ۳۰۵، با افزونیهائی آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۷۸

نرسید، ابن عباس این موضوع را با نگرانی بازگو کرد. او می‌گوید علی (ع) به من در پاسخ فرمود: آرام و ساکت باش! که به خدا سوگند ظرف امروز و فردا شش هزار و ششصد تن از مردم کوفه پیش ما خواهند آمد و آنان بر مردم بصره پیروز خواهند شد و به خدا سوگند که طلحه و زبیر هر دو کشته خواهند شد. ابن عباس می‌گوید: من همچنان مترصد باقی ماندم تا آنکه سواری آمد و به استقبالش شتافتم و از او کسب خبر کردم. او گفت: شمار ما شش هزار و ششصد تن است، و شمردیم، همچنان بود و یک تن هم کمتر نبود. «۱»

(۱) اسماعیل بن عبد الملك بن یحیی بن شبل از ابو جعفر باقر (ع) نقل می‌کند که چون علی (ع) از ذو قار به قصد بصره حرکت کرد در خریبه «۲» فرود آمد و دوازده هزار تن همراهش بودند. عمار بن یاسر با هزار تن بر میمنه لشکر بود و مالك اشتر با هزار تن بر مسیره و خود علی (ع) فرماندهی ده هزار تن را بر عهده داشت. از بصره هم دو هزار مرد به یاری علی (ع) آمدند. قبیله ربیعه همگی غیر از مالك بن مسمع آمده بودند و قبیله عبد القیس هم جز یك مرد- که از آمدن خودداری کرده بود- همه آمده بودند. قبیله بنی بکر هم به سرپرستی شقیق بن ثور سدوسی آمده بودند و سرپرستی قبیله عبد القیس را عمر بن جرموس عبدی بر عهده داشت. مهلب بن ابی صفره هم همراه کسانی از قبیله ازد که از او پیروی کرده بودند، آمده بود.

(۲)

موضع احنف بن قیس

(۳) احنف بن قیس «۳» به امیر المؤمنین علی (ع) پیام داد که من در حالی که فرمانبردار شما هستم میان قوم خود می‌مانم و اگر بخواهید می‌توانم چهار هزار شمشیر از قبیله بنی سعد را از شرکت در جنگ بازدارم. امیر المؤمنین پیام فرستاد همان جا بمان و

---

(۱) در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۲۵، به نقل از ابو الطفیل، روایتی نظیر این آمده است که فرمود، دوازده هزار و یک تن خواهند آمد. و همان گونه بود. م

(۲) خریبهٔ: نام جائی در بصره است که قبلا در آن عمارتی بوده و خراب شده است و مردم کنار خرابه آن خانه‌هائی ساختند. رجوع کنید به یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۴۲۶. م

(۳) احنف از بزرگان بصره است که در بردباری ضرب المثل بوده است، در جنگ صفین همراه امیر المؤمنین علی (ع) بود، در سال ۷۲ ه ق درگذشت. رجوع کنید به ابن خلکان وفیات الاعیان؛ ج ۲، ص ۱۸۶. م

نبرد جمل ،ص:۱۷۹

آنان را از شرکت در جنگ بازدار.

(۱) احنف قوم خود را جمع کرد و گفت: ای بنی سعد! از شرکت در این فتنه خودداری کنید و در خانه‌های خود بنشینید، اگر مردم بصره پیروز شوند، برادران شمایند و آزاری به شما نخواهند رساند و اگر علی (ع) پیروز شود بازهم در امان و سلامت خواهید بود. بنی سعد از شرکت در جنگ خودداری کردند.

هلال بن وکیع حنظلی چون از این موضوع آگاه شد، پیش احنف آمد و گفت: سرور ما در این موضوع چه می‌فرماید؟ احنف گفت: فردا که شما کشته خواهید شد اگر من زنده بمانم سرور شما خواهم بود. هلال گفت: همین امروز هم تو سرور و پیر مایی. احنف گفت: من پیرمرد شمایم که از فرمانم اطاعت نمی‌شود و تو جوان هستی که فرمانت مطاع است. اگر سخن مرا می‌شنوی در خانه‌ات بنشین و همراه طلحه و زبیر حرکت مکن! هلال نپذیرفت.

احنف افراد قبیله تمیم را خواست و آنان با او در این کار هماهنگ شدند، جز چند تنی که نپذیرفتند. چون این کار احنف به اطلاع طلحه و زبیر رسید، کسی پیش او فرستادند و از او دلجویی کردند و پیام دادند که در اطاعت ایشان در آید. احنف گفت: یکی از سه پیشنهاد مرا بپذیرید؛ یا آنکه در خانه خود می‌نشینم و خویشتن‌داری می‌کنم و نه با شما خواهم بود نه بر ضد شما، یا آنکه به علی بن ابی طالب خواهم پیوست، یا آنکه به اهواز می‌روم و آنجا می‌مانم. طلحه و زبیر گفتند: تا در این باره بیندیشیم و با کسانی که همراهشان بودند رایزنی کردند. آنان گفتند: همراه شدن احنف با علی که دشمن شماست، صلاح نیست. به اهواز هم اگر برود همه کسانی که مایل به شرکت در جنگ نیستند به او خواهند پیوست، بلکه صلاح آن است که همین جا بماند و اگر اندک حرکتی بر خلاف شما کند او را فرو خواهید گرفت، آن دو به او گفتند در خانه خود بنشیند و او در منطقه وادی السباع در خانه خود مقیم شد.

(۲) و چون فرستاده احنف پیش علی (ع) آمد و پیام آورد که او از شرکت قوم خود در جنگ جلوگیری خواهد کرد، کسی گفت: ای امیر المؤمنین! او کیست؟ فرمود:

زیرکترین عرب است و از همه ایشان برای قوم خود بهتر، و من میان او و مغیرهٔ بن شعبه مقایسه می‌کنم که او هم در طایف نشسته و منتظر است ببیند امت برای چه کسی مستقیم می‌شود. آن مرد گفت: خیال می‌کنم احنف به آنچه که شما دوست می‌داری نزدیک‌تر از مغیره است. علی (ع) فرمود: آری همین گونه است زیرا برای مغیره فرق

نبرد جمل ،ص:۱۸۰

نمی‌کند که رایت حق برافراشته شود یا رایت گمراهی.

(۱) واقدی از معمر بن راشد، از عمرو بن عبید، از حسن بصری نقل می‌کند که می‌گفته است: ابو بکره «۱» به بصره آمد و نخست تصمیم داشت به طلحه و زبیر ملحق شود همین که دید عایشه عهده‌دار امور ایشان است، برگشت. از او پرسیدند: چه شد که به آنان نپیوستی؟ گفت: دیدم زنی عهده‌دار کار ایشان است و من از رسول خدا (ص)- ضمن نقل موضوع ملکه سبأ- شنیدم که می‌فرمود: قومی که زن تدبیر کارشان را به دست بگیرد، هرگز رستگار نمی‌شوند. بدین سبب خوش نداشتم در کار ایشان وارد شوم.

(۲) عبد الله بن عطا از عبد الرحمن پسر ابو بکره هم نقل می‌کند که می‌گفته است:

پدرم از اینکه همراه لشکر عایشه شود خودداری کرد و گفت، شنیدم پیامبر می‌فرمود:

قومی که کارشان بر عهده زن باشد رستگار نخواهند شد. «۲»

(۳)

نامه عایشه به مردم مدینه و یمامه

(۴) واقدی از قول رجال خود روایت می‌کند که چون آن قوم از بیم سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف را رها کردند، عایشه برای مردم مدینه این نامه را فرستاد:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. از ام المؤمنین عایشه، همسر پیامبر (ص) و دختر صدیق [ابو بکر] به مردم مدینه.

اما بعد، همانا که خداوند حق را آشکار و حق طلبان را یاری داد و بدرستی که خداوند متعال فرموده است: «بلکه ما همیشه حق را بر باطل پیروز می‌گردانیم و باطل از میان رفتنی است». «۳» وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید. اکنون ای بندگان خدا! از خدا بترسید و گوش فرا دهید و اطاعت کنید و همگان به ریسمان خدا چنگ زنید و بر حق تمسک جویید و برای خود بهانه‌ای قرار مدهید، که خداوند مردم بصره

---

(۱) ابو بکره ثقفی که نام و نام پدرش مورد اختلاف است و بیشتر نفیع بن حارث ضبط شده است از مردم طایف و در زمره اصحاب است و از او ۱۳۲ حدیث نقل شده و در سال ۵۲ ه ق در گذشته است. رجوع کنید به زرکلی، الاعلام؛ ج ۹، ص ۱۷. م

(۲) این حدیث در الفیض القدسی (شرح جامع الصغیر)؛ ج ۱، ص ۳۰۳، از قول حاکم نیشابوری و بخاری و ترمذی و نسائی نقل شده است.

(۳) آیه ۱۸ از سوره بیست و یکم (انبیاء). م

نبرد جمل ،ص:۱۸۱

را هماهنگ قرار داد و ایشان زبیر بن عوام را بر خود امیر ساختند و او فرمانده لشکرهاست و همگان سخن او را می‌پذیرند و بر فرمانبرداری از او هماهنگ و یکدل‌اند و مؤمنان پس از رایزنی با یکدیگر و در حضور جمع، بر این کار اتفاق کرده‌اند. ما هم در این کار پسندیده که ایشان وارد شده‌اند در آمده‌ایم. اکنون چون این نامه من به دست شما رسد، بشنوید و اطاعت کنید و در این فرمان خدا که شنیدید یاری دهید.

این نامه را عبید بن کعب در پنج شب گذشته از ربیع الاول سال ۳۶ [ه ق] نوشته است. «۱»

(۱) عایشه برای مردم یمامه «۲» و اطراف آن نیز چنین نوشت:

اما بعد، من خداوند را به یاد شما می‌آورم که بر شما نعمت ارزانی داشته و شما را به اسلام ملزم ساخته است و خداوند متعال فرموده است: «هر رنج و اندوهی که در زمین یا نسبت به خودتان به شما برسد همه در کتاب [لوح محفوظ] پیش از آنکه آن را

بیافرینم ثبت است و به تحقیق که این کار بر خدا آسان است «۳)». پس همگان به ریسمان خدا چنگ زنید و همراه کتاب خدا باشید و بدانید که مادر شما [عایشه] در آنچه شما را به آن فرا می‌خواند خیرخواه شماست و اینکه برای خدا خشم گیرید و با کسی که خلیفه محترمی را کشته و حکومت مسلمانان را از دست آنان بیرون کشیده است جنگ کنید که خداوند با او ستیز خواهد کرد. و همانا پسر حنیف که گمراه و گمراه‌کننده است در بصره بود و مردم را به راه دوزخ فرا می‌خواند و ما روی به بصره آوردیم تا مردم را به کتاب خدا فرا خوانیم و اینکه قرآن را میان خود حکم قرار دهند و این کار موجب خشنودی آنان و اتفاق نظر ایشان در کارشان شد و در این مورد بر مسلمانان است که برای رضای خداوند اطاعت کنند. یا به این وسیله ما به خواسته خود می‌رسیم و یا از عهده بر نمی‌آییم و به مانعی بر می‌خوریم.

ولی چون به بصره نزدیک شدیم و پسر حنیف خبر آمدن ما را شنید، لشکرهایی

---

(۱) ابن اثیر در کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۸۶، تاریخ این نامه را جمادی الاولی دانسته است.

(۲) نام شهری پائین‌تر از مدینه که فاصله‌اش تا بصره شانزده مرحله است، در قدیم نامش جو بوده است. رجوع کنید به ابو الفداء، تقویم البلدان، ترجمه استاد عبد المحمد آیتی، تهران، ۱۳۴۹ ه ش؛ ص ۱۳۴. م

(۳) آیه ۲۲ از سوره پنجاه و هفتم (حدید). م

نبرد جمل ،ص:۱۸۲

جمع کرد (۱) و به آنان فرمان داد که با اسلحه با ما رویاروی شوند و با ما جنگ کنند و ما را برانند، و درباره ما گواهی بر کفر دادند و سخنان ناروا و زشت درباره ما گفتند. مسلمانان این کار آنان را ناپسند شمردند و سخنان آنان را دروغ دانستند و به عثمان بن حنیف گفتند، ای وای بر تو! که ما می‌خواهیم از ام المؤمنین همسر رسول خدا و اصحاب آن حضرت که پیشوایان مسلمانانند پیروی کنیم. اما او همچنان بر گمراهی خویش و کار خود پایداری کرد. مسلمانان همین که دیدند ابن حنیف سرکشی می‌کند و پیشنهادشان را نمی‌پذیرد برای خاطر خداوند و رعایت حقوق ام المؤمنین به خشم آمدند. ناگاه بدون اینکه ما متوجه شویم همراه سه هزار تن از سفلگان و فرومایگان عرب مسجد بزرگ بصره را تصرف کرد و آنان را بر درهای مسجد گماشت. از آنان با التماس خواستیم که با حق بیعت کنند و میان ما و مسجد حایل نشوند ولی این تقاضا را نپذیرفتند. تا آنکه روز جمعه فرا رسید و پس از نماز که مردم پراکنده شدند طلحه و زبیر همراه مسلمانان با زور مسجد را گشودند و عبد الله بن زبیر را مأمور نماز گزاردن با مردم کردند. و ما همچنان از عثمان بن حنیف و یارانش در بیم بودیم که مبادا برای شبیخون و غافلگیر کردن ما هجوم آورند. و چون مسلمانان دیدند آنان تغییر روش نمی‌دهند، مواظب خود بودند. عثمان بن حنیف و همراهانش ناگاه بر ما هجوم آوردند و ورود به خانه مرا بر خود روا دانستند و برخی از بزرگان آنان همراهشان بودند و خواستند خون مرا بریزند. تنی چند را که بر در خانه من دیده بودند از پیش راندند ولی تنی چند از قریش و ازد که اطراف من بودند، آنان را عقب راندند و گروهی از مهاجمان کشته شدند و باقی گریختند و ما متعرض آنان نشدیم و بر ابن حنیف منت نهادیم و رهایش کردیم و او به صاحب خود پیوست.

اکنون ای بندگان خدا! این موضوع را به اطلاع شما می‌رسانیم تا برای نصرت دین خدا و قیام و خشم برای آن خلیفه مظلوم [عثمان] آماده شوید.

واقدی از عبد السلام بن حفص، از منهال بن سلم بصری نقل می‌کند که می‌گفته است: چون طلحه و زبیر از بیم سهل بن حنیف- که مبادا بر کسان ایشان در مدینه حمله برد- برادرش عثمان بن حنیف را از زندان آزاد کردند. عثمان به امیر المؤمنین علی (ع) که در ذو قار بود پیوست.

(۲)

خطبه طلحه

(۳) چون طلحه و زبير دانستند كه عثمان بن حنيف به على (ع) پيوسته است، طلحه

نبرد جمل ،ص:۱۸۳

ميان مردم برپا خاست و ضمن اعلان خبر مرگ عثمان بن عفان و بر شمردن نام قاتلان او و دشنام دادن به ايشان، كشتن او را به على (ع) و يارانش نسبت داد و گفت كه على مردم را با زور به بيعت خود واداشت و از جمله چنين گفت: اى مسلمانان! خداوند شما را به نعمت ام المؤمنين عايشه مخصوص گردانيده است و شما حق قرابت و منزلتش را در پيشگاه پيامبر مى‌شناسيد، و مى‌دانيد كه منزلت پدرش در اسلام چيست.

(۱) اينك آن بانو گواهى مى‌دهد كه ما در آنچه به شما خبر داده‌ايم، دروغ نگفته‌ايم و در آنچه شما را به آن فرا مى‌خوانيم قصد فريب شما را نداريم كه مى‌گوييم با على بن ابى طالب و ياران او كه از حق برگشته‌اند جنگ و جهاد كنيد و ما در جستجوى پادشاهى و خلافت نيستيم ولى شما را بر حذر مى‌داريم كه مبادا مغلوب شويد و در مورد وصول به حق كوتاهى كنيد و ما اميدواريم كه شما در راه اطاعت از خدا و صلاح كار اين امت ما را يارى دهيد. پس من شايسته‌ترين كس هستم كه بايد در مصلحت مسلمين بينديشم و اندوه كار ايشان را بخورم. على هم اگر بخواهد براستى مادر شما [عايشه] را يارى دهد بايد از خلافت كناره‌گيرى كند تا مردم هر كه را براى خود مى‌پسندند به خلافت برگزينند.

مردم بصره گفتند: آفرين و درود بر تو و خوشامد بر ام المؤمنين! و سپاس خداوند را كه ما را به وجود او گرامى داشت و شما هم مورد رضايت و اعتماد ماييد و جانهاى ما در راه شما بخشيده شده است و در راه خشنودى و فرمانبردارى از شما تا پاى مرگ ايستاده‌ايم.

آنگاه پيش عايشه رفتند و بر او سلام دادند و گفتند: مى‌دانيم كه مادر ما فقط به سبب اعتمادى كه به ما داشته پيش ما آمده است و او خواهان اصلاح و حفظ خونها و خاموش كردن آتش فتنه‌ها و ايجاد الفت ميان مسلمانان است و ما منتظر فرمان او در اين باره هستيم و اگر كسى از فرمان او سرپيچى كند با او جنگ مى‌كنيم تا تسليم حق شود.

(۲) چون اين گفتگوى طلحه با مردم بصره به اطلاع عبد الله بن حكيم تميمى رسيد پيش او رفت و گفت: اى طلحه! اينها نامه‌هاى توست كه به دست ما رسيده و حاكى از عيبهايى است كه تو بر او [عثمان] گرفته‌اى و اطلاع داريم كه تو مردم را بر او شوراندى تا كشته شد و سپس در زمره گروهى از مردم با على بيعت كردى و چنين خبر دارم كه بدون اينكه بدعتى از على سر زده باشد پيمان او را شكستى و بيعت او را گسستى.

نبرد جمل ،ص:۱۸۴

با اين كارها كه از تو مى‌شناسيم اكنون اين چه رأيى است كه درباره عثمان اظهار مى‌دارى؟ طلحه گفت: عيب گرفتن من بر عثمان و شوراندن من مردم را بر او، حقيقت دارد و اتفاق افتاد و اينك براى خلاص شدن از آن گناه راهى جز توبه و خونخواهى او نداريم. اما بيعت من با على چنان بود كه بر آن مجبور شدم و بيم آن داشتم كه اگر از بيعت با او خوددارى كنم كسانى را برگمارد تا مرا غافلگير كنند همان طور كه نسبت به عثمان كرد و او را كشت. عبد الله بن حكيم گفت: اينها بهانه‌هايى است كه واقع آن را خدا مى‌داند و در آنچه از عاقبت كار مى‌ترسيم، از خداى بايد يارى جست.

(۱)

خطبه ديگر طلحه

(۲) عبد الله بن عبیده روایت می‌کند که چون عبد الله بن حکیم این سخنان را گفت طلحه برخاست و نخست حمد و ثنای خدا را بر زبان راند و سپس گفت: پیامبر (ص) رحلت کرد در حالی که از ما خشنود بود، پس از او همراه أبو بکر بودیم تا درگذشت و او هم از ما خشنود بود. پس از او، عمر بن خطاب بود که سخنش را شنیدیم و فرمانبرداری کردیم. او هم درگذشت و از ما خشنود بود و فرمان داد پس از او در مورد خلافت مشورت و رایزنی شود. شش تن را برای خلافت پسندید و انتخاب کرد و کار ما بر یکی از آن شش تن قرار گرفت و بر او اتفاق کردیم. او عثمان بود و شایستگی خلافت را داشت. با او بیعت کردیم و فرمانش را شنیدیم و اطاعت کردیم ولی پس از آن کارهای تازه و بدعتهایی آورد که در دوره ابو بکر و عمر نبود و مردم آنها را از او خوش نداشتند و برای ما چاره‌ای از آنچه انجام دادیم نبود. ولی این مرد [علی (ع)] خلافت را بدون مشورت با ما بر عهده گرفت و بر آن چیره شد و حال آنکه ما و او برابر بودیم و ما را پیش او بردند و از همه مجبورتر بودیم و در حالی که شمشیر حاکم بود با زور و اکراه با او بیعت کردیم و آنچه اکنون از او می‌خواهیم این است که قاتلان عثمان را به وارثان او بسپرد، زیرا مظلوم کشته شده است و دیگر آنکه خود را از خلافت خلع و از آن کناره‌گیری کند تا مسلمانان با یکدیگر رایزنی کنند و همان گونه که عمر مقرر داشت پس از مشورت، رأی ما و مسلمانان بر هر کس قرار گرفت با او بیعت خواهیم کرد.

(۳) چون سخنان طلحه تمام شد یکی از بزرگان قبیله عبد القیس برخاست و

نبرد جمل ،ص:۱۸۵

پس از حمد و ثنای خدا چنین گفت: (۱) ای مردم! کسانی که عهده‌دار تعیین خلیفه‌اند، مهاجران و انصار مدینه هستند و برای هیچ‌یک از مردم شهرستانها این حق نیست که آنچه را ایشان استوار داشته‌اند بشکنند یا آنچه را آنان نپذیرفته و شکسته‌اند استوار نماید. مهاجران و انصار هرگاه تصمیمی بگیرند برای شهرستانها می‌نویسند و مردم سخن ایشان را می‌شنوند و اطاعت می‌کنند. از سوی دیگر عایشه و طلحه و زبیر از همه مردم بر عثمان سخت‌گیرتر بودند و چون عثمان کشته شد و مردم با علی بیعت کردند طلحه و زبیر هم در زمره مردم با او بیعت کردند و خبر بیعت آن دو با علی قبلا به ما رسیده است. ما با علی بیعت کردیم و به خدا سوگند اینک نه خلیفه خود را خلع می‌کنیم و نه بیعت خود را می‌شکنیم.

طلحه و زبیر بر سرش فریاد زدند و دستور دادند ریش او را مقراض کنند، ولی ریش او را آن چنان از بن کندند که چیزی از آن باقی نماند.

در این هنگام مردی از بنی جشم «۱» برخاست و گفت: ای مردم! من فلان پسر فلانم، مرا بشناسید. و او نام و نسب خود را اظهار داشت تا بدانند او را عشیره‌ای است که از او دفاع خواهند کرد و کسانی که با او موافق نیستند بر آزار او پیشی نگیرند. او چنین گفت: ای مردم! اگر این قوم اینجا آمده‌اند که خون عثمان را طلب کنند به خدا سوگند ما عثمان را نکشته‌ایم و اگر می‌گویید بیمناك و ترسان اینجا آمده‌اند به خدا سوگند از جایی آمده‌اند که پرندگان هم آنجا در امانند. بنابراین فریب آنان را مخورید و سخن مرا بشنوید و دستور مرا اطاعت کنید. ایشان را به همان جا که آمده‌اند بر گردانید و بر بیعت خود نسبت به امام خویش پایدار باشید و از امیر خود فرمانبرداری کنید. مردم از گوشه و کنار مسجد بر او بانگ زدند و سنگریزه پراندند.

سپس مردی دیگر از قبیله عبد القیس برخاست که از پیش کسوتان ایشان بود و گفت: ای مردم! گوش فرا دهید و خاموش باشید تا سخن بگویم. عبد الله بن زبیر گفت: وای بر تو! تو را با سخن گفتن چه کار؟ گفت: مرا با سخن گفتن چه کار؟ به خدا سوگند! من برای سخن گفتنم و حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و بر پیامبر درود فرستاد و سپس چنین گفت: ای گروه مهاجران! شما پیش از همه مردم، مسلمان

---

(۱) نام هشت شاخه از قبیله‌های بزرگ اوس و خزرج، «بنی جشم» است. رجوع کنید به قلقشندی، نهایة الارب؛ ص ۱۹۹. م

نبرد جمل ،ص:۱۸۶

شده‌اید (۱) و خداوند پیامبر خود محمد (ص) را میان شما برانگیخت و او شما را به اسلام فرا خواند و مسلمان شدید و ما به سبب مسلمان شدن شما مسلمان شدیم و شما در اسلام رهبران بودید و ما پیروان شما بودیم و چون پیامبر (ص) رحلت کرد با مردی از خود [ابو بکر] بیعت کردید و هیچ اجازه‌ای از ما نگرفتید و تسلیم نظر شما شدیم. چون آن مرد در گذشت عمر بن خطاب را خلیفه خود کردید و به خدا سوگند ابو بکر در آن مورد با ما مشورتی نکرد و چون شما رضایت دادید ما هم راضی و تسلیم شدیم. سپس عمر آن را در یک شورای شش نفره قرار داد و شما یکی از آن شش تن را برگزیدید باز ما تسلیم نظر شما شدیم و از شما پیروی کردیم و سپس آن مرد کارهای تازه کرد و بدعتها پدید آورد که آن را سخت زشت دانستید. نخست او را محاصره و سپس از خلافت خلع کردید و سرانجام او را کشتید و هیچ مشورتی در این مورد با ما نکردید. آنگاه با علی بن ابی طالب بیعت کردید و در مورد بیعت با او هم با ما رایزنی نکردید، ما هم خشنود و تسلیم شدیم. و از شما پیروی کردیم و به خدا سوگند نفهمیدیم چرا بر او خشم گرفته‌اید؟ آیا اموالی را مخصوص خود کرده است؟ آیا به آنچه که خدا فرمان نداده حکمی کرده است؟ آیا کار زشت و ناپسندیده‌ای انجام داده است؟ اگر چنین است برای ما بیان کنید تا با شما همراه شویم. به خدا سوگند چنین می‌بینیم که برای مخالفت با او به گمراهی افتاده‌اید.

ابن زبیر به آن مرد گفت: تو را با این سخنان چه کار؟ مردم بصره خواستند بر او حمله کنند اما افراد خاندانش مانع شدند. (۲)

خطبه عایشه

(۳) محمد بن عمر واقدی از موسی بن طلحه روایت می‌کند که می‌گفته است روز جنگ جمل پیش عایشه حضور داشتم و از او درباره عثمان پرسیدند [او خطبه‌ای خواند] و من کسی را به فصاحت و تسلط او ندیدم. نخست با تکان دادن دستها توجه مردم را به خود جلب کرد و سپس حمد و ثنای خدا را بجا آورد و بعد چنین گفت: ای مردم! ما برای سه کار که عثمان انجام داد بر او خشم گرفتیم؛ نخست اینکه با توانگری و ثروت خلافت می‌کرد، دوم آنکه مردم را تازیانه می‌زد و سوم آنکه جایگاه امام را مرتفع و بلند ساخت. مردم نخست او را همچون جامه‌ای که با

نبرد جمل ،ص:۱۸۷

آب و صابون بشویند شستند و چون پاک شد، ناگاه بر او حمله بردند و سه چیز را درباره‌اش شکستند و روا داشتند؛ حرمت ماه حرام، شهر حرام و خلافت را. به خدا سوگند که عثمان از همه آنان برای خدا پرهیزگارتر بود و نسبت به رعایت پیوند خویشاوندی از همگان برتر و در مورد شهوت جنسی از همگان پارساتر بود. این سخن خود را می‌گویم و از خداوند برای خودم و شما طلب آمرزش می‌کنم.

(۱) اسرافیل بن یونس «۱» از ابو اسحاق همدانی نقل می‌کند که می‌گفته است جلید بن زهیر جشمی و عبد الله بن عامر تمیمی پیش عایشه آمدند و بر او سلام دادند. عایشه پرسید: این دو کیستند؟ گفته شد: جلید از فرماندهان خراسان و عبد الله بن عامر تمیمی. گفت: این دو با مایند یا بر ضد ما؟ خودشان پاسخ دادند که نه با تو هستیم و نه بر ضد تو تا کار برای ما روشن شود. عایشه گفت: همین کنارگیری برای نصرت ما کافی است.

(۲) عمر بن صباح روایت می‌کند که تنی چند از بزرگان بصره پیش طلحه و زبیر آمدند و گفتند: وارثان و اولیاء خون عثمان کسانی دیگر غیر از شما دو تن هستند آنان را فرا خوانید تا خونخواهی کنند. بعد هم به خدا سوگند شما انصاف ندادید و حرمت پیامبر (ص) را مراعات نکردید که همسر او را با خود آوردید و در معرض باد و آفتاب قرار دادید و به جنگ کشاندید و حال آنکه

خداوند به او فرمان داده است در خانه خود بنشیند، و زنان خودتان را در خانه‌های خویش محفوظ بداشتید.
ای کاش همسران خود را با خویش می‌آوردید. طلحه به آنان گفت: از ما دور شوید که خدایتان زشت گرداند! «۲» (۳) عمرو بن حصین نیز پیش عایشه آمد و گفت: برای تو در دیگر خواهرانت و دیگر همسران رسول خدا (ص) عبرت است و باید آنان سرمشق تو باشند. مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «در خانه‌هایتان آرام بگیرید»؟ اگر می‌توانستی از فرمان خدا پیروی می کردی برای تو بهتر بود. عایشه به او گفت: گذشته، گذشته است. اکنون اگر می‌توانی ما را یاری کن و گرنه زبان خودت را از ما نگهدار.
گفت: من از یاری دادن علی هم کناره گیری می کنم.

---

(۱) نام این راوی در میزان الاعتدال ذهبی؛ ج ۱، ص ۲۰۸ و مجمع الرجال قهپائی؛ ج ۱، ص ۲۰۰، اسرائیل آمده است. م

(۲) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۷۶، اعتراض جاریهٔ بن قدامه به زبیر در این باره، و ابیاتی از او آمده است.

نبرد جمل ،ص:۱۸۸

عایشه گفت: به همین اندازه از تو خشنودم.

(۱)

نصیحت علی (ع) به اصحاب جمل

(۲) چون امیر المؤمنین علی (ع) از منطقه ذو قار حرکت کرد، صعصعهٔ بن صوحان «۱» را با نامه‌ای پیش طلحه و زبیر و عایشه فرستاد و آنان را از حرمت اسلام آگاه کرد و نسبت به اعمال زشتی که مرتکب شده بودند- یعنی کشتن مسلمانان و رفتار ناپسند با عثمان بن حنیف که از اصحاب پیامبر (ص) بود و اعدام گروهی از مسلمانان- بیم داد و آنان را نصیحت نمود و به اطاعت دعوت کرد.
صعصعه می گوید: چون به بصره رسیدم، نخست پیش طلحه رفتم. نامه را دادم و پیام را گزاردم. گفت: اکنون که جنگ به پسر ابی طالب دندان نشان داده است به ما مهربانی می‌ورزد؟ من پیش زبیر رفتم.
او را نرمتر از طلحه یافتم و پس از او پیش عایشه رفتم. او را از همگان با شتاب‌تر به سوی بدی و شر دیدم. به من گفت: آری من برای خونخواهی عثمان قیام کرده‌ام و چنین خواهم کرد و به خدا سوگند هر کار که از دستم برآید انجام خواهم داد.
گوید: من پیش امیر المؤمنین علی (ع) برگشتم و پیش از آنکه به بصره برسد به او رسیدم. فرمود: ای صعصعه! چه خبر؟ گفتم: ای امیر المؤمنین! قومی را دیدم که چیزی جز جنگ با تو را نمی‌خواهند. فرمود: از خدا باید یاری خواست.
(۳) امیر المؤمنین سپس عبد الله بن عباس را فرا خواند و فرمود پیش آنان برو و عهد و بیعت مرا که بر گردن ایشان است بازگو کن.
ابن عباس می گوید از طلحه شروع کردم و بیعت را به یاد او آوردم. گفت: ای ابن عباس! به خدا سوگند با علی در حالی بیعت کردم که شمشیر بالای سر و گردنم بود. گفتم: من خود دیدم تو با اختیار و میل بیعت کردی. مگر علی (ع)- وقتی که تو می‌خواستی با او بیعت کنی- به تو نگفت که اگر دوست می‌داری من با تو بیعت کنم و تو گفتی نه، که ما با تو بیعت می کنیم.
طلحه گفت: علی هنگامی این سخن را به من گفت که گروهی با او بیعت کرده بودند و من یارای مخالفت با ایشان را نداشتم. ای ابن عباس! این قوم که همراه علی هستند او را فریفته‌اند و چون رویاروی شویم بزودی او را تسلیم خواهند کرد.

---

(۱) صعصعه از بزرگان قبیله عبد القیس و از یاران مخلص امیر المؤمنین علی (ع) است.

برای اطلاع از شرح حال او، رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۲۱. و برای اطلاع از اخلاص او رجوع کنید به شیخ طوسی، اختیار معرفهٔ الرجال؛ ص ۶۷. م

نبرد جمل ،ص:۱۸۹

(۱) ای ابن عباس! مگر نمی‌دانی که من و زبیر با همه قدمتی که در اسلام داشتیم و آن همه حق مصاحبت با پیامبر (ص)، پیش او رفتیم و مردم او را احاطه کرده بودند و با شمشیر بالای سرش ایستاده بودند. او به شوخی به ما گفت: اگر دوست دارید با شما بیعت کنم و بر فرض که می‌گفتیم آری، آیا تصور می‌کنی علی به آن کار مبادرت می‌کرد؟

و حال آنکه مردم با او بیعت کرده بودند و آیا تصور می‌کنی حاضر بود خود را خلع و با ما بیعت کند؟ نه، به خدا سوگند که چنین نمی‌کرد. بلکه گروهی را که برای ما حرمتی نمی‌داشتند بر ضد ما می‌شوراند. و چنین بود که به اجبار با او بیعت کردیم، اکنون هم برای خونخواهی عثمان آمده‌ایم و تو به پسر عمویت بگو اگر می‌خواهد خون مسلمانان محفوظ بماند و کار امت اصلاح شود، قاتلان عثمان را که همراه اویند در اختیار ما بگذارد و خود را از خلافت خلع کند و خلافت را به شورایی میان مسلمانان واگذارد و آنان هر کس را که می‌خواهند به خلافت برگزینند و علی هم مردی چون ماست و اگر این پیشنهاد را نپذیرد، لبه‌های شمشیر را به او ارزانی- می‌داریم و برای او نزد ما چیز دیگری نخواهد بود.

ابن عباس می‌گوید: به او گفتم ای ابو محمد! انصاف ندادی، مگر نمی‌دانی که تو خود، عثمان را چنان محاصره کردی که مجبور شد تمام آب چاه خانه‌اش را در ده روز بیاشامد و تو او را از آشامیدن آب هم بازداشتی و علی با تو در این باره مذاکره کرد و نپذیرفتی و چون مصریان دیدند تو که از اصحاب پیامبری با عثمان چنین رفتار می‌کنی، با اسلحه به خانه‌اش ریختند و او را کشتند و پس از آن، مردم با مردی بیعت کردند که سابقه و فضل و قرابت او با رسول خدا (ص) و تحمل رنج و گرفتاری او در راه اسلام غیر قابل انکار بود و تو و دوستت (زبیر) بدون هیچ گونه اجباری آمدید و بیعت کردید، سپس بیعت او را شکستید و به خدا قسم مایه شگفتی است که نسبت به ابو بکر و عمر و عثمان اقرار داشتی و تسلیم بودی و اکنون بر علی خروج می‌کنی. به خدا سوگند که علی از هیچ‌یک از شما کوچکتر و فروتر نیست.

اما اینکه می‌گویی قاتلان عثمان را در اختیار تو بگذارد، بر تو پوشیده نیست که قاتل عثمان کیست و چه کسی او را کشته است. اما این گفتارت که اگر علی نپذیرد شمشیر در میانه خواهد بود، به خدا سوگند خودت بهتر می‌دانی که علی از این سخن بیمی ندارد.

طلحه گفت: فعلا با ما مجادله مکن.

(۲) ابن عباس می‌گوید: پیش امیر المؤمنین علی که در آن هنگام کنار خانه‌های

نبرد جمل ،ص:۱۹۰

بصره رسیده بود و برگشتم و نتیجه را گزارش دادم. عرضه داشت: «پروردگارا! تو در آنچه میان ما و قوم ماست، ما را فاتح گردان که تو بهترین پیروزی‌دهندگانی». «۱»

(۱) سپس علی (ع) به من فرمود: پیش عایشه برو و به او بگو چرا از خانه رسول خدا بیرون آمدی؟ و او را از مخالفت کردن با حکم خداوند و عمل نکردن به عهد پیامبر (ص) بیم بده و به او بگو: نشاید زنان را که در این گونه امور دخالت کنند و به تو دستور داده نشده است که در این کارها دخالت کنی و راضی مشو که از فرمان خدا گام بیرون نهی؛ و از خانه‌ای که پیامبر فرمان داده است در آن مقیم باشی بیرون آمدی و اکنون خود را به بصره رساندی و مسلمانان را کشتی و کارگزاران مرا بیرون کردی و بیت المال را گشودی و دستور دادی مسلمانان را شکنجه کنند و ریختن خون صالحان را مباح کردی. اکنون از خدا بترس و کمی رعایت کن و خودت می‌دانی که تو از همه مردم بر عثمان سخت‌گیرتر بودی و آنچه اتفاق افتاد نتیجه کار تو بود.

ابن عباس می‌گوید: چون پیش عایشه رفتم و پیام امیر المؤمنین را دادم و نامه را برای او خواندم، گفت: ای ابن عباس! پسر عمویت چنین می‌پندارد که سرزمینها را در اختیار دارد. نه به خدا سوگند چنین نیست. هر چه در دست اوست بیشتر از آن در دست ماست. گفتم: ای مادر جان! امیر المؤمنین دارای سابقه و فضل ممتد در اسلام است و فراوان متحمل زحمت شده است. گفت: مگر طلحه و

فداکاری او را در جنگ احد فراموش کرده‌ای؟ گفتم: به خدا سوگند ما هیچ کس را سراغ نداریم و نمی‌شناسیم که از علی بیشتر فداکاری کرده باشد. گفت: تو چنین می‌پنداری و حال آنکه علی را نقاط ضعف بسیاری است. گفتم: به هر حال از خداوند در مورد خون مسلمانان بترسید. گفت: چه خونریزی‌یی جز اینکه علی خود و همراهانش را به کشتن خواهد داد. من لبخند زدم. گفت: ابن عباس! از چه می‌خندی؟ گفتم: به خدا سوگند همراه علی گروهی هستند که در کمال بصیرتند و جانهای خود را در راه او فدا می‌کنند.

گفت: خداوند ما را بسنده و بهترین کارگزار است.

(۲) ابن عباس می‌گوید: امیر المؤمنین علی (ع) به من سفارش کرده بود با زبیر هم ملاقات کنم و اگر بتوانم هنگامی که پسرش عبد الله حضور نداشته باشد با او گفتگو کنم. من یکی دو بار رفتم، عبد الله هم حضور داشت، سکوت کردم. بار سوم که رفتم، عبد الله نبود. پیش زبیر رفتم و او به خدمتگزار خویش گفت بر در حجره

---

(۱) بخشی از آیه ۸۹ سوره هفتم (اعراف). م

نبرد جمل ،ص:۱۹۱

بنشیند و نگذارد کسی پیش ما بیاید. من شروع به گفتگو کردم. او گفت: آری اگر به خلافت برسید، سرکشی می‌کنید. به خدا سوگند سرانجام پسر عمویت را خواهی دید.

من متوجه شدم که زبیر خشمگین است و شروع کردم به نرم کردن او، گاهی نرم می‌شد و گاه خشم می‌گرفت. شرحش- خدمتگزار زبیر- که گفتگوی ما را شنید، کسی پیش عبد الله بن زبیر که نزد طلحه بود فرستاد و او شتابان پیش ما آمد.

(۱) عبد الله به من گفت: ای ابن عباس! آنچه روشن است، رها کن. میان ما و شما، بیعت یک خلیفه و خون او [عثمان] و منفرد بودن یک تن [علی] و اجتماع سه نفر [طلحه و زبیر و عایشه] مطرح است، و مادری پارسا چون عایشه همراه ماست.

وانگهی نظر عموم مردم مهم است.

ابن عباس می‌گوید: من نخست سکوت کردم و پاسخ او را ندادم. سپس گفتم:

اگر می‌خواستم پاسخت را بدهم می‌دادم و آنچه لازم بود می‌گفتم. ابن زبیر گفت:

چرا این کار را نمی‌کنی و حال آنکه کارد به استخوان رسیده و کار از کار گذشته است.

گفتم: اما آنچه درباره عهد و بیعت خلیفه‌ای گفتی، همانا عمر شورایی از شش تن تشکیل داد و آنان کار را به عهده یک مرد که خود را از خلیفه شدن کنار کشید واگذاردند تا او یکی را انتخاب کند و آن شخص [عبد الرحمن بن عوف] نخست خلافت را به علی (ع) پیشنهاد کرد و گفت به شرط رعایت روش ابو بکر و عمر، که علی نپذیرفت و چون عثمان سوگند خورد و پذیرفت، او خلیفه شد. این است آنچه درباره عهد و پیمان خلیفه می‌گویی. و اما خون خلیفه دیگر که از آن سخن می‌گویی، بر گردن و پیش پدر توست و در هر حال پدرت یکی از دو کار را انجام داده است:

یا در کشتن او دست داشته است، یا آنکه از یاری دادن او خودداری کرده است. و اما آنچه درباره منفرد بودن یا اجتماع سه نفری گفتی، مردم همین که عثمان کشته شد به علی روی آوردند و با میل و آزادی با او بیعت کردند و پدرت و دوستش [طلحه] را رها کردند و به خلافت هیچ کدام راضی نشدند. اما اینکه می‌گویی مادری پارسا [عایشه] همراه شماست، این مادر را شما از خانه‌اش بیرون آوردید و حال آنکه خداوند به او فرمان داده است در خانه خود آرام بگیرد، ولی تو نخواستی او را به حال خود رها کنی و تو و پدرت می‌دانید که پیامبر (ص) او را از خروج بر حذر داشت و به او فرمود: «ای حمیراء! بر حذر باش که سگهای منطقه حوأب بر تو پارس کنند.» «۱»

(۱) موضوع بر حذر داشتن پیامبر (ص)، همسران خود را از پارس کردن سگهای حوأب، در منابع اهل سنت هم مکرر آمده است. از جمله: مستدرک حاکم نیشابوری؛ ج ۳، ص ۱۱۹ و مسند احمد حنبل؛ ج ۶، ص ۹۷ و تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۴۸۵. برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع، رجوع کنید به استاد فیروزآبادی، السبعهٔ من السلف؛ ص ۱۷۷- ۱۷۳ م.

نبرد جمل ،ص:۱۹۲

و آنچه اتفاق افتاد خود دیدی. اما اینکه مدعی رأی عمومی مردم در مورد خلافت هستی، درباره کسی که مردم در مورد خلافت او اجتماع کرده‌اند چه مشورتی باید انجام گیرد؟ و تو خود می‌دانی که پدرت و طلحه هر دو با اختیار و میل بیعت کردند و مجبور نبودند.

(۱) ابن زبیر گفت: به خدا سوگند! آنچه می‌گویی درست نیست، زیرا هنگامی که از عبد الرحمن بن عوف درباره افراد شورا پرسیدند، صاحب شما [علی ع] نزد او از همه ناامیدتر بود. عمر هم در حالی که علی را متهم می‌کرد از ترس آنکه مبادا در اسلام شکافی ایجاد شود، او را از اعضای شورا قرار داد. در مورد کشته شدن عثمان هم سالار تو به همه جا نوشت؛ آمدند و او را کشتند و با آنکه علی به ظاهر در خانه‌اش نشسته بود عثمان به دست و زبان او کشته شد و حال آنکه من درون خانه عثمان از او دفاع می‌کردم و ده و چند زخم برداشتم. و اینکه می‌گویی مردم با میل و رغبت با علی بیعت کردند، چنین نیست و به خدا قسم آنان فقط با اجبار و در حالی که شمشیر بالای سرشان بود بیعت کردند و علی حکومت مردم را غصب کرد.

زبیر گفت: ای ابن عباس! عقیده خودت را رها کن، که تو هم برای کشتن و ریختن خون ما آمده‌ای. گفتم: شما خود چنین خواستید و می‌خواهید و به خدا قسم ما همواره تو را در شمار بنی هاشم می‌شمردیم و آنان دائیهای تو هستند. «۱» تو هم نسبت به آنان محبت داشتی تا اینکه این پسرت بزرگ شد و پیوند خویشاوندی ایشان را گسست. زبیر گفت: از این گفتگو در گذر. (۲)

علی (ع) لشکر را مرتب می‌کند

(۳) چون فرستادگان علی (ع) از پیش طلحه و زبیر و عایشه برگشتند و علی دانست که آنان در مخالفت خود اصرار می‌ورزند و بر پیمان‌شکنی خود باقی هستند و آماده برای جنگ می‌شوند و ریختن خون شیعیان علی (ع) را حلال می‌شمرند و پندپذیر نیستند و دست از تبهکاری بر نمی‌دارند و هیچ وعد و وعیدی کارساز نیست، لشکرهای

(۱) مادر زبیر صفیه دختر عبد المطلب است. بنابراین ابو طالب و حمزه و سایر پسران عبد المطلب دائیهای زبیرند. م

نبرد جمل ،ص:۱۹۳

خود را آماده ساخت و آرایش جنگی داد. ابن عباس را به فرماندهی جلوداران گماشت و هند مرادی جملی را بر ساقه لشکر گماشت- او کسی است که عمر بن خطاب در باره‌اش گفته بود هر چند نامش نام زنانه است ولی سالار مردم کوفه است. «۱» عمار بن یاسر را بر سواران و محمد بن ابی بکر را بر پیادگان فرماندهی داد و سپس رایات و درفشها را میان قبایل پخش کرد.

(۱) بر سواران قبیله مذحج همان هند جملی و بر پیادگانشان شریح بن هانی حارثی را گماشت. سعید بن قیس را بر سواران قبیله همدان و زیاد بن کعب بن مره را بر پیادگان ایشان گماشت. حجر بن عدی را بر سواران قبیله کنده فرماندهی داد و رفاعهٔ بن شداد را بر سواران و پیادگان قبیله بجیله گماشت. عدی بن حاتم را بر پیادگان و سواران قبیله قضاعه گماشت. بر سواران خزاعه و دیگر یمنیها عبد الله بن زید و بر پیادگان آنان عمرو بن حمق خزاعی را گماشت. جندب بن زهیر را بر سواران ازد و ابو زینب را بر

پیادگان آنان فرماندهی داد؛ این ابو زینب همان کسی است که در مورد میگساری ولید بن عقبه گواهی داد و موجب شد تا او را برکنار کنند و بر او تازیانه بزنند.

عبد الله بن هاشم سدوسی را بر سواران و حسان بن مخدوع ذهلی را بر بکر بن وائل گماشت. بر سواران قبیله عبد القیس کوفه، زید بن صوحان عبدی و بر پیادگانشان حارث بن مره عبدی را فرماندهی داد. سفیان بن ثور سدوسی را بر سواران قبیله بکر بن وائل- که ساکن بصره بودند- و بر پیادگان ایشان حصین بن منذر را فرماندهی داد؛ او کسی است که امیر المؤمنین علی (ع) درباره او در جنگ صفین این بیت را خوانده است: «این پرچم سرخ از کیست که سایه‌اش این چنین در اهتزاز است و چون گفته شود حصین آن را پیش ببر، پیش برده می‌شود.» «۲»

همچنین علی (ع) بر افراد قبیله لهازم، جوهر بن جابر و بر ذهلی‌ها، خالد بن-

---

(۱) هند بن عمرو جملی منسوب به جمل است که نام یکی از شاخه‌های قبیله بزرگ مذحج است. رجوع کنید به الاشتقاق؛ ص ۴۱۳، به نقل از شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، پاورقی ص ۲۵۸. م

(۲) نام این شخص به صورت حضین- که در تاریخ طبری آمده- صحیح است. این بیت همراه یازده بیت دیگر در کتابهای کهن از جمله در وقعهٔ صفین، نصر بن مزاحم منقری، چاپ دوم، عبد السلام محمد هارون، مصر، ۱۳۸۲ ه ق؛ ص ۲۸۹ و عقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۳۹، سه بیت از آن و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج ۵، ص ۲۲۷ و من الشعر المنسوب الی الامام الوصی علی بن ابی طالب، چاپ بیروت، ۱۹۷۳، ص ۱۲۰، چهار بیت آن آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۱۹۴

معمر سدوسی و بر سواران قبیله عبد القیس که ساکن بصره بودند، منذر بن جارود عبدی و بر سواران قبیله اسد، قبیصهٔ بن جابر اسدی و بر پیادگان ایشان عکبر بن وائل اسدی را برگماشت، او کسی است که در جنگ جمل، محمد پسر طلحه را کشت.

بر سواران تمیمی کوفه، عمیر بن عطارد و بر پیادگان ایشان، معقل بن قیس را گماشت، و او کسی است که بنی ناجیه را اسیر کرد.

(۱) بر سواران کوفه که از قبیله قیس غیلان بودند، عبد الله بن طفیل بکالی و بر پیادگانشان، قرهٔ بن نوفل اشجعی- صاحب نخیله- و بر سواران خاندانهای قریش و کنانه، هاشم بن عتبهٔ بن ابی وقاص- معروف به مرقال- و بر پیادگان ایشان هاشم بن هاشم و بر سواران تمیمی بصره که به امیر المؤمنین پیوسته بودند، جاریهٔ بن قدامه سعدی و بر پیادگان ایشان، اعین بن ضبیعه گماشته شدند و مجموع سواران و پیادگان که در آن روز در لشکرگاه علی (ع) بودند به شانزده هزار تن می‌رسید.

(۲) و چون به طلحه و زبیر خبر رسید که امیر المؤمنین (ع) لشکرهای خود را آراسته و مرتب ساخته است و یقین پیدا کردند که رفتار علی (ع) جدی است و او قصد جنگ دارد، آنها نیز برای آماده شدن اقدام کردند. مردم بصره در مورد آنان اختلاف نظر داشتند؛ احنف بن قیس همراه قبیله بنی سعد کناره‌گیری کرد و آنان می‌پنداشتند با آنان همراه خواهد بود و این تصورشان باطل شد. از سوی دیگر چون کعب بن سور قاضی از همراهی با طلحه و زبیر خودداری کرده بود، قبیله ازد هم خود را کنار می‌کشیدند زیرا کعب بن سور سالار ایشان بود و بر آنان و دیگر یمنی‌های مقیم بصره سروری داشت. طلحه و زبیر فرستادگانی پیش او فرستادند و از او تقاضای یاری و شرکت در جنگ کردند. او نپذیرفت و گفت: من از هر دو گروه کناره‌گیری می‌کنم. آن دو اندیشیدند که اگر کعب کناره‌گیری کند، تمام قبیله ازد کنار خواهند رفت و ما از او بی‌نیاز نیستیم، این بود که هر دو به خانه کعب رفتند و اجازه خواستند، ولی او اجازه نداد و چهره پنهان کرد. طلحه و زبیر پیش عایشه رفتند و موضوع را به او گفتند و از او خواستند به خانه کعب برود، عایشه نپذیرفت و کسی را فرستاد و تقاضا کرد تا او به حضورش بیاید، ولی کعب پاسخ داد مرا از این کار معاف دار.

طلحه و زبیر به عـایشه گفتنـد: ای مـادر! اگر کعب از یـاری مـا خودداری کنـد، تمام قبیله ازد که مهمترین قبیله بصـره است از یاری دادن ما خودداری خواهد

نبرد جمل ،ص:۱۹۵

کرد. تـو خـود سوار شو و پیش او برو که اگر چنین کنی، او بـا تو مخـالفت نخواهـد کرد و رأی تو را اجرا خواهـد کرد. (۱) عایشه سوار بر استری شد و گروهی از مردم بصـره اطراف او را گرفتند و بر در خانه کعب بن سور رفت و از او اجازه خواست. کعب به او اجازه داد و خوشامد گفت. عایشه گفت: پسر جان کسی پیش تو فرستادم که بیایی و خدای عز و جل را یاری دهی، چه موجب شد تـأخیر کنی و نپـذیری؟ کعب گفت: مـادر جان! مرا نیازی نیست که خود را در این فتنه درانـدازم. گفت: پسـرکم! همراه من باش و لگام شترم را بدست گیر که امیدوارم به وسیله من تو را به بهشت نزدیک کنند و سپس عایشه شروع به گریستن کرد. کعب را بر او رحمـت آمـد و دعـوت او را پـذیرفت و قرآنی بر گردن خـویش آویخت و همراه عـایشه بیرون آمـد. یکی از غلامـان بنی وهب که می‌دانست- کعب قبلا از پذیرفتن این تقاضا خودداری می‌کرده و نمی‌خواسته در این فتنه در افتد چنین سروده است:

«ای کعب! همان رأی پسندیده نخست تو بهتر از این اندیشه سست تو بود.

زبیر برای اینکه کار را دگرگون نشان دهـد و طلحه با سـخنان یاوه پیش تو آمدند تا تو را با سـخنان خود فریب دهند. مادرت هم به پستی گرایش دارد. این مـادری که پـاک و در پرده عصـمت بود، اکنون شترش به هر سو می‌بردش و شـکارافکن شـده و پاسـخ هر پرسش‌کننده را می‌دهد. او را میان درندگان افکندی و بر او اندوهی سخت عرضه داشتی؛ جنگ با علی و یاران او که روزگار رشته آن را به دشواری بر دوش افکنده است. نخست آنچه در اندیشه خود داشتی برای آن قوم آشکار ساختی و سخن کسی را گفتی که یاری دهنده نیست. آرزویی که از تو داشـتند بر خطا بود و چه بسا که آرزوی امیدوار برآورده نمی‌شود. تو را در شـهر نسبتی نیست و میان قبیله پناهی نداری و اکنون هم از اینکه ممکن است جمعی از پا برهنگان یا کفشداران نابود شوند بی‌تابی مکن.»

و چون کعب بن سور همراه قبیله ازد به عایشه پیوست، طلحه و زبیر آماده شدند تا لشکرها را مرتب سازند و تصمیم گرفتند که زبیر فرمانده و مدیر لشـکر باشد و طلحه فرماندهی قلب لشـکر را بر عهده بگیرد و رایت بزرگ به دست عبد الله بن حزام بن خویلد باشد و کعب بن سور فرمانـدهی قبیله ازد را بر عهـده بگیرد. بر سواران میمنه، مروان بن حکم و بر پیادگـان میمنه، عبـد الرحمن بن عتاب بن اسید و بر سواران میسره که از قبایل بنی تمیم و قضاعه و هوازن بودند، هلال بن وکیع دارمی و بر پیادگان میسره،

نبرد جمل ،ص:۱۹۶

عبـد الرحمن بن حارث بن هشام و حباب بن یزیـد و بر سواران قبیله قیس غیلان، مجاشع بن مسـعود و بر پیادگانشان، جابر بن نعمان باهلی و بر سواران قبیله رباب، عمر بن سـیری و بر پیادگانشان، خرشنهٔ بن عمرو عتبی و بر افراد قبیله ثقیف، عبد الله بن عامر بن کریز و بر مردم مـدینه که همراه آنان شـده بودنـد، عبـد الله بن خلف خزاعی و بر پیادگان قبیله مذحـج، ربیع بن زیاد حارثی و بر پیادگان قبیله قضاعه، عبد الله بن جابر راسبی و بر مردم قبیله ربیعه که به آنان پیوسته بودند، مالک بن مسمع «۱» را به فرماندهی برگماشتند و چون ترتیب لشکر پایان یافت هر دو گروه رویاروی شدند و سخنرانان ایشان شروع به تحریک و ترغیب مردم به جنگ کردند.

(۱)

خطبه ابن زبیر

(۲) عبد الله بن زبیر میان لشـکرگاه خود برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم! این گروه اندک و فرومایه، نخست عثمان را در مدینه کشـتند و اینک آمده‌اند تا کار شـما را در بصـره پراکنده سازند و حکومت مردم را با زور غصب کرده‌اند. اینک آیا حاضـر نیستیـد خلیفه مظلوم خود را یاری دهید؟ آیا از حریم مباح خود دفاع نمی‌کنید؟ آیا از خدا نمی‌ترسـید که خود را تسلیم

کنید؟ آیا حاضرید و راضی هستید به اینکه مردم کوفه وارد سرزمین شما شوند؟ اکنون به خشم آیید که بر شما خشم گرفته شده و جنگ کنید که با شما اعلان جنگ شده است. علی حاضر نیست تصور کند در خلافت هیچ کس دیگر غیر از او را حق اظهار نظر است

---

(۱) از خاندان بکر بن وائل است. پدرش مسمع به حضور پیامبر آمد و در سال نهم مسلمان شد ولی بعد مرتد شد و در بحرین او را به قصاص سگی از قبیله عبد القیس که کشته بود، کشتند و این موضوع در الحیوان جاحظ؛ ص ۱۳۰، ج ۱، آمده است. مالک میان قوم خویش مورد احترام بود. در المعارف ابن قتیبه؛ ص ۱۸۴، آمده است که هرگاه خشم می‌گرفت صد هزار شمشیرزن هم به خاطر او خشم می‌گرفتند و در تاریخ طبری؛ ج ۷، ص ۱۶۸، آمده است که از طرفداران عثمان بود و بعد هم به معاویه پیوست و ابن اثیر در کامل التواریخ؛ ج ۴، ص ۱۱۲ می‌گوید در جنگ صفین همراه معاویه بوده است و در اغانی؛ ج ۹، ص ۳۵ آمده است که پس از جنگ جمل مروان بن حکم به مالک پناهنده شد و امیر المؤمنین علی (ع) مروان را از او مطالبه کرد، تسلیم نکرد تا آنکه گروگانی گرفت و آن را به ابو حفصه، آزاد کرده مروان داد و گفت اگر برای مروان حادثه‌ای رخ داد گروگان را برای خود بردار.

نبرد جمل ،ص:۱۹۷

و به خدا سوگند اگر بر شما پیروز شود دین و دنیای شما را تباه خواهد ساخت.

و سخنان بسیاری نظیر همین سخنان گفت.

(۱)

خطبه حسن بن علی

(۲) چون سخنان ابن زبیر به گوش علی رسید به پسرش حسن فرمود: پسرم! برخیز و سخنرانی کن. حسن (ع) برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

ای مردم! سخنان ابن زبیر به اطلاع ما رسید و به خدا سوگند که او بر عثمان گناهانش را بر می‌شمرد و گاه به او تهمت می‌زد و چنان سرزمینها را بر عثمان تنگ کرد تا کشته شد و طلحه در حالی که هنوز عثمان زنده بود رایت خود را بر بیت المال برافراشت.

اما اینکه می‌گوید علی حکومت مردم را با زور غصب کرده است پدرش مدعی است که با دست خود با علی بیعت کرده ولی با قلب خود بیعت نکرده است. بنابراین اقرار به بیعت می‌کند و بعد بهانه می‌تراشد. لازم است برای ادعای خود برهان و دلیل آورد و کجا ممکن است بتواند دلیل بیاورد؟ اما شگفت کردن ابن زبیر از اینکه مردم کوفه به سوی مردم بصره آمده‌اند؛ چه جای شگفت است که اهل حق به سوی اهل باطل هجوم آورند و به جان خودم و به خدا سوگند مردم بصره خواهند دانست و امروز وعده‌گاه ما و ایشان است. به پیشگاه خداوند متعال درباره آنان داوری می‌بریم و خدای بر حق قضاوت خواهد کرد که بهترین قضاوت کنندگان است.

چون سخنان حسن (ع) تمام شد، مردی بنام عمر بن محمود برخاست و شعری در ستایش حسن (ع) خواند.

(۳)

خطبه طلحه

(۴) چون سخنان حسن (ع) و اشعار آن مرد در ستایش او به اطلاع طلحه و زبیر رسید، طلحه برخاست و میان یاران خود چنین گفت: ای مردم بصره! همانا خداوند خیری را برای شما پیش آورده است که برای هیچ قومی هرگز پیش نیاورده است؛ مادرتان و

حریم پیامبرتـان، و پسـر عمه و حواری او و کسـی که دست خود را سپر بلاـی پیامبر ساخت [یعنی خود طلحه] همراه شـمایند. همانا علی در حجاز نخست حکومت و حق مردم را غصب کرد و آماده برای جنگ شام شـد و می‌خواهد خونهای مسـلمانان را بریزد و با زور بر سرزمینهای آنان چیره شود و چون از حرکت ما به

نبرد جمل ،ص:۱۹۸

سوی شـما آگـاه شـد، آهنـگ ما و شـما کرد و منافقان انصار و قبیله مضـر و ربیعه و پیادگان و سـفلگان یمن گرد او جمع شده‌انـد. اکنون چون با ایشان رویاروی شویـد بر آنان حمله بریـد و بیم نداشـته باشـید و مبادا این موضوع را رعایت کنید که او پسـر- عموی پیـامبر است و اینـک زوجه پیامبر و محبوبترین مردم در نظر او و دختر ابو بکر صـدیق که او هم محبوبترین مردم در نظر رسول خـدا بود، همراه شماست.

(۱) مردی به نام خیران بن عبد اللّه که نوجوان و از مردم حجاز بود و به بصره آمده بود، برخاست و گفت: ای طلحه! دشنام دادن تو به افراد قبایل مضر و ربیعه و یمنی‌ها کار درستی نبود و برای خود چیز صحیحی باقی نگذاردی و اگر چنان است که تو می‌گویی، ما همماننـد ایشـانیم. آنان از ما و ما از آنانیم و کسـی جز تو و دوسـتت (زبیر) میان ما فرقی نمی‌گـذارد. وانگهی پیش از این ما با علی بیعت کرده‌ایم و شایسته نیست که آن را بشکنیم و ما حال شما را در امروز و حال شما را در دیروز خوب می‌شناسیم.

قوم آهنگ او کردند، بنی اسد جلوگیری کردند و آن جوان به خانه ابن صهبان پناه برد و از بیم جان آنجا مخفی شد.

اسود بن عوف هم چون شـنید طلحه به قبایل ربیعه و مضـر و یمن دشـنام می‌دهد، گفت: فلانی! خداوند میان ما و مضـر فرقی ننهاده است، کوفیـان هم چنانـند که دو برادر بـا یکـدیگر. و مـا در اموری سـست و بی‌پـایه بـا آنـان و این قوم مخالفت می‌کنیم و از آنچه اندیشیده‌ای ما را معاف دار. اسود از لشکر بیرون آمد و به عمان رفت و در جنگ جمل و صفین شرکت نکرد.

(۲)

خطبه امیر المؤمنین علی (ع)

(۳) چون خبر هیاهوی آن قوم و تصـمیم قطعی ایشان برای جنگ به علی (ع) رسـید، برخاست و نخست حمد و ثنای خداوند کرد و بر پیامبر (ص) درود فرسـتاد و سپس چنین فرمود: «ای مردم! همانا طلحه و زبیر به بصره آمدند و حال آنکه مردم آن شهر در اطاعت فرمان خـدا و بیعت با من هماهنگ بودند. ایشان را به سرپیچی از فرمان خداوند و مخالفت با من فرا خواندند. هر کس که از ایشان اطاعت کرد فریبش دادند و هر کس با ایشان مخالفت کرد او را کشـتند. از جمله کسانی که کشته‌اند و خبر آن به شما رسیده است، حکیم بن جبله و گروهی از سبابجه [پاسداران و نگهبانان

نبرد جمل ،ص:۱۹۹

بیت المال] انـد و رفتار آنان با عثمان بن حنیف بر شـما پوشـیده نیست. (۱) اکنون نقاب از چهره برداشـته و اعلان جنگ کرده‌انـد و طلحه اکنـون شـروع به سـرزنش و دشـنام- دادن نسبت به ادیـان شـما کرده است. همانـا طلحه و دوسـتش هیـاهوی رعـد و برق راه انداخته‌اند و حال آنکه همراه با سستی هستند. ما از شما نمی‌خواهیم که با آنان درافتید تا گمان برند که در دل خود نسبت به ایشان چه کینه‌ای داریـد و متوجه محبت شـما نسبت به مـا بشونـد. و ما تا وارد کارزار نشویم هیاهو نمی‌کنیم و تا باران نباریم سـیل به راه نمی‌انـدازیم. آنـان از هـدایت به گمراهی بیرون شدنـد و مـا آنـان را به رضـایت خـدا فرا می‌خوانیم و آنـان مـا را به خشم خـدا فرا می‌خواننـد و بـدین سـبب برای مـا و شـما روا و جـایز است که آنـان را حتی بـا جنگ به حق برگردانیم و کشـتن آنان برای قصاص کسانی که کشـته‌اند حلال شده است و به خدا سوگند که آنان به قصد زیان رساندن آهنگ شـما کرده‌اند. دیروز به شـما مزه آتش را چشاندنـد، بنابراین چون فردا با این قوم درگیر شدید مرا معذور دارید. به دعا و توجه به خداوند روی آورید و در تقیه نیکو عمل

کنید [در حفظ خود کوشا باشید] و از خداوند یاری طلبید و شکیبایی و صبر کنید که خداوند با صابران است.» «۱»

حکیم بن مناف برخاست و برابر علی (ع) ایستاد و این ابیات را سرود:

«ای ابو الحسن! کسانی را که خفته بودند بیدار کردی ولی چنان نیست که هر که را به حق فرا خوانند، بشنود و چنان نیست که به هر کس خشنودی را عرضه دارند، بپذیرد، یا هر کس که حق او را عطا کنی به آن قانع باشد، و تو مردی هستی که خوبیهای همه چیز بر تو ارزانی شده و این خداوند است که عطا می‌کند یا نمی‌بخشد.

و از تو در این کار هیاهویی دیده نمی‌شود و برای شخص مخالف موردی که در تو طمع ببندد یافت نمی‌شود. همانا مردانی که نخست با تو بیعت و سپس مخالفت کردند و راهنمایی تو را نپذیرفتند به گمراهی افتادند و تباه شدند. آنان شایسته آنند که شمشیرهای بران و نیزه‌های بلند در آنان نهاده شود و به جنبش آید. من امیدوارم آسیای مرگ بر آنان چنان به گردش درآید که آرام گیرند یا از پا درافتند. طلحه میان

---

(۱) از این خطبه در نهج البلاغه فقط چند کلمه‌ای آمده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۵ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۳۷. ظاهرا تمام این خطبه در کتاب الجمل واقدی آمده و شیخ مفید (رض) از آن کتاب نقل کرده است، و برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۱، ص ۳۳۶. م

نبرد جمل ،ص:۲۰۰

آنان است و زبیر هم قرین اوست و آنچه را که خداوند بازندارد برای آن بازدارنده‌ای نیست. اگر به گمراهی خود ادامه دهند حلقه جنگ بسیار تنگ است و اگر از آن بازگردند میدان صلح فراختر است. آنان این بیعت را با اجبار انجام ندادند و حتی یک انگشت از ایشان با کراهت و اجبار کشیده نشده است و آنان در جدا شدن از آن درنگ هم نکردند و پس از آن گروه که جمع شدند حتی یک نفر برای آنان آشکار نشد که این بیعت را بشکند و چهار انگشت آنان از آن کوتاه ماند. آنان مادر مؤمنان را با خود بیرون آوردند و مکر و حیله ساختند و بر آن کس که براستی شجاع است عیب گرفتند. آنان با مکر و خدعه کشته شدن عثمان بن عفان را طرح می‌کنند و حال آنکه خود او را کشتند و خدعه‌گر همواره خدعه می‌کند، آری درخت وجود علی از درخت هاشم است و حال آنکه چوب وجود آن دو [طلحه و زبیر] آمیخته با سستی و کژی است.» «۱»

(۱)

شروع جنگ

(۲) امیر المؤمنین (ع) باز آنان را پند و اندرز داد و سه روز مهلت در نظر گرفت تا شاید دست بردارند و رعایت کنند و چون دانست که بر مخالفت و ستیز خود اصرار دارند میان یاران خود برخاست و چنین فرمود:

ای بندگان خدا! با سینه‌های فراخ و گسترده بر این قوم حمله کنید که آنان بیعت مرا شکستند و شیعیان مرا کشتند و از دستور کارگزار من سرپیچی کردند و پس از اینکه او را سخت مضروب و شکنجه کردند از بصره بیرون راندند و حال آنکه او از اصحاب محترم و سالخورده پیامبر (ص) است و رعایت حرمت او را نکردند و سبابجه را که همگان مردانی نیکوکار بودند و حکیم بن جبله را با ظلم و دشمنی کشتند که چرا در راه خدا خشمگین شده‌اند؟ سپس شیعیان مرا تحت تعقیب قرار دادند و با اندک بهانه و شکی گردن زدند و اعدام کردند. اینان را چه می‌شود؟ خدایشان بکشد! به کجا می‌روند؟ ای بندگان خدا به سوی ایشان حمله برید و بر آنان همچو شیران شرزه باشید که آنان اشرارند و یاری‌دهندگان ایشان بر باطل نیز همگی اشرارند.

شما شکيبا و آماده و برای رضای خدا حمله کنيد و مهيای شمشير و نيزه زدن و نبرد

---

(۱) چهـار بيت از اين ابيات به نقل از کوفی، تاريـخ اعثم؛ در بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۱۲۱، آمـده است و آن را از حبيب بن يساف انصاری دانسته‌اند. م

نبرد جمل ،ص:۲۰۱

با هماوردان باشيد. هر کس از شما که خود را استوار و شجاع می‌بيند و از برادر خود احساس سستی و درماندگی می کند، از آن برادر خويش همان گونه که از خود دفاع می کند، دفاع کند و بداند که اگر خداوند بخواهد می‌تواند آن برادرش را هم چون او قرار دهد.

(۱) در اين هنگام شداد بن شمر عدی برخاست و نزد امير المؤمنين آمد و گفت:

ای مردم! در اين هنگام که خطاکاران مجتمع می‌شوند و منکران سرکشی می کنند ما به خاندان پيامبرمان توجه می کنيم، آنانی که از آغاز نسبت به ما کرامت داشته‌اند و ما را از گمراهی هدايت کردند. اکنون خدايتان رحمت کند، پيوسته و ملازم ايشان باشيد و کسانی را که به اين سو و آن سو می‌روند رها کنيد که در گمراهی خود سرگشته و در حال شک و ترديدند.

(۲) گويـد: امير المؤمنين علی (ع) بامداد پنجشنبه دهم جمادی الاولی «۱» به سوی دشمن حرکت کرد. مالک اشتر فرمانده ميمنه و عمار بن ياسر فرمانده ميسره بود.

رايت بزرگ را به پسرش محمد بن حنفيه «۲» داده بود و چون به آوردگاه رسيد توقف کرد و خطاب به مردم اظهار داشت: برای شروع جنگ شتاب مکنيد تا حجت را بر اين قوم تمام کنم.

امير المؤمنين علی (ع)، عبد الله بن عباس را احضار کرد و قرآنی به او داد و فرمود با اين قرآن پيش طلحه و زبير و عايشه برو و آنان را به احکام قرآن فرا خوان و به طلحه و زبير بگو، علی می گويد، مگر شما با اختيار خود با من بيعت نکرديد؟

اکنون چه انگيزه‌ای شما را به شکستن بيعت من واداشته است و اين کتاب خدا ميان من و شماست.

---

(۱) ظاهرا جنگ جمل در ماه جمادی الآخره بوده نه جمادی الاولی، هر چند در تاريخ يعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۸۲، نيز جمادی الاولی آمده است ولی در کتابهای ديگر از جمله:

مقدسی؛ البدء و التاريخ؛ ج ۵ و ۶، ص ۲۱۲ و عقد الفريد؛ ج ۴، ص ۳۱۴ و مسعودی، مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۳۲۹ و ابن شهر آشوب، مناقب؛ ج ۲، ص ۳۳۹، جمادی الآخره ثبت شده است. م

(۲) محمد بن حنفيه به هنگام جنگ جمل بيست‌ساله بوده است، زيرا مسعودی در التنبيه و الاشراف؛ ص ۲۸۳ و سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص؛ ص ۱۶۹ و ابن کثير در البداية و النهايه؛ ج ۹، ص ۳۸، نوشته‌اند به سال ۸۱ ه ق در شصت و پنج سالگی درگذشته است. يعنی متولد سال شانزده هجری است. محمد بن حنفيه در جنگهای جمل و صفين و نهروان پرچمدار بوده و شجاعت بسيار از او در کتب تاريخ ثبت شده است و اين صفت شجاعت را پيامبر (ص) در فرزندان ابو طالب ستوده و فرموده‌اند، اگر همه مردم از نسل ابو طالب بودند همگی شجاع می‌بودند و اين حديث را وطواط در غرر الخصائص؛ باب حفظ جوار، ص ۱۷، نقل کرده است. خطبه محمد بن حنفيه در مدح پدرش که روز جنگ صفين ايراد کرده نموداری کامل از فصاحت و بلاغت است. محمد بن حنفيه جليل- القدر است و حاضر نشدن او در التزام سيد الشهدا به دستور ايشان بوده است و اين موضوع در مقتل (محمد بن ابی طالب حائری) آمده است، يا به سبب بيماری او بوده و علامه حلی اين موضوع را نوشته است. تسليم شدن محمد بن حنفيه به امامت حضرت سجاد هم دليل بر حسن اعتقاد اوست. شايد هم سيد الشهداء (ع) خواسته‌اند با بودن محمد بن حنفيه در مدينه از آزار

امویان نسبت به آل ابی طالب جلوگیری شود.

نبرد جمل ،ص:۲۰۲

(۱) عبد الله بن عباس می‌گوید من از زبیر شروع کردم زیرا بیش از آن دو به ما توجه داشت و نخست با او در مورد بازگشت از جنگ گفتگو کردم و به او گفتم امیر المؤمنین می‌فرماید، آیا با اختیار با من بیعت نکردی؟ اکنون چرا و با چه مجوزی جنگ کردن با مرا حلال می‌شمری؟ و این قرآن و احکام آن میان من و تو حاکم است و اگر می‌خواهی آن را حکم قرار می‌دهیم. او گفت: پیش سالار خودت برگرد که ما با اجبار بیعت کردیم و مرا نیازی به محاکمه با او نیست. من از پیش زبیر نزد طلحه رفتم و مردم خود را آماده و استوار می‌کردند و من در حالی که قرآن در دست داشتم از میان مردم که خشونت می‌کردند گذشتم و طلحه را دیدم که زره پوشیده و قبضه شمشیر در دست دارد و مرکبش آماده است. به او گفتم: امیر المؤمنین می‌گوید:

چه چیز تو را بر قیام و خروج واداشته است و به چه سبب شکستن بیعت مرا جایز می‌دانی و حال آنکه عهد و بیعت من هنوز بر گردن توست؟ گفت: من برای خونخواهی عثمان خروج و قیام کرده‌ام، آیا پسر عمویت می‌پندارد بر کوفه چیره شده است در صورتی که من برای مدینه نامه نوشته‌ام و اکنون در مکه هم برای من بیعت گرفته می‌شود. گفتم: ای طلحه! از خدا بترس که مطالبه خون عثمان بر عهده تو نیست و فرزندان او برای مطالبه خون او سزاوارترند و حال آنکه ابان پسر عثمان، برای مطالبه خون پدر خود قیام نکرده است. گفت: ما در این کار از او تواناتریم. پسر عمویت عثمان را کشت و با زور حکومت ما را غصب کرد. گفتم: درباره مسلمانان و خونهای ایشان خدا را به یاد تو می‌آورم و این قرآن میان ما و شما خواهد بود و به خدا سوگند نسبت به پیامبر (ص) انصاف ندادید که زنان خودتان را در خانه‌هایتان نگهداشتید و همسر پیامبر را که به او فرمان داده بود در خانه بنشیند با خود آوردید. طلحه روی

نبرد جمل ،ص:۲۰۳

از من برگرداند و به یاران خود ندا داد: با این قوم جنگ کنید که از عهده احتجاج با پسر ابی طالب بر نمی‌آیید. گفتم: ای ابو محمد! آیا پسر ابو طالب را با شمشیر می‌ترسانی؟ به خدا سوگند که شمشیر، تو را زودتر فرو خواهد گرفت. گفت: به هر صورت میان ما و شما شمشیر خواهد بود.

(۱) ابن عباس می‌گوید از پیش آن دو نزد عایشه رفتم. او سوار بر هودج بود که اطراف آن سپرهایی نصب کرده و بر شترش- که نامش عسکر بود- بار کرده بودند.

کعب بن سور قاضی هم لگام شتر را در دست داشت و افراد قبیله‌های ازد و ضبه او را احاطه کرده بودند. همین که عایشه مرا دید، گفت: ای ابن عباس! چه چیز تو را اینجا آورده است؟ به خدا سوگند هیچ سخنی از تو گوش نمی‌دهم. پیش سالار خود برگرد و بگو میان ما و شما شمشیر خواهد بود. و کسانی که اطراف عایشه بودند فریاد کشیدند که ای ابن عباس! پیش از آنکه خونت ریخته شود برگرد.

(۲) من نزد امیر المؤمنین برگشتم و موضوع را به اطلاع او رساندم و گفتم: منتظر چیستی؟ به خدا سوگند این قوم چیزی جز شمشیر به تو نخواهند داد، پیش از آنکه آنان حمله کنند تو حمله کن. علی (ع) فرمود: برای پیروزی بر آنان به خداوند متعال مستظهریم. ابن عباس می‌گوید به خدا سوگند هنوز از جایم حرکت نکرده بودم که تیراندازان دشمن شروع به تیرباران ما کردند و تیرها از هر سو چون ملخ در آسمان پراکنده شد و در جولان آمد. گفتم: ای امیر المؤمنین! چه می‌اندیشی، تا چه هنگام این قوم هر کار که می‌خواهند انجام دهند؟ فرمان بده تا آنان را کنار بزنیم. فرمود: تا یک بار دیگر حجت بر ایشان تمام کنم و گفت: چه کسی این قرآن را از من می‌گیرد و بر آنان عرضه می‌دارد و ایشان را به احکام قرآن فرا می‌خواند؟ و باید بداند که کشته خواهد شد ولی من در پیشگاه خداوند برای او ضامن بهشت خواهم بود. هیچ کس برنخاست مگر نوجوانی بنام مسلم از قبیله عبد القیس که قبایی سپید

بر تن داشت و گویی هم اکنون او را می‌بینم. او گفت: ای امیر مؤمنان! من این کار را انجام می‌دهم و قرآن را بر آنان عرضه می‌کنم و جان خویش را در راه خداوند و به حساب او تقدیم می‌دارم. امیر المؤمنین (ع) با مهربانی و دلسوزی روی از او برگرداند و سخن خویش را دوباره تکرار کرد. بازهم کسی جز مسلم برنخاست. علی (ع) برای بار سوم چنان گفت. بازهم هیچ کس جز همان جوانمرد برنخاست. امیر المؤمنین قرآن را به او داد و گفت: برو، بر ایشان عرضه کن و آنان را به آنچه در آن است فرا خوان!

نبرد جمل ،ص:۲۰۴

آن نوجوان آمد و برابر صف دشمنان ایستاد و قرآن را گشود و گفت: این کتاب خداوند است. امیر المؤمنین شما را به آنچه در آن است دعوت می‌کند. عایشه گفت: او را با نیزه‌ها دریابید که خدایش زشت بداراد، و از هر سو با نیزه بر او حمله بردند و او را کشتند. مادر آن جوان که آنجا بود فریاد کشید و خود را روی جسد او انداخت و شروع به کشیدن آن کرد. گروهی از لشکر امیر المؤمنین هم به او پیوستند و به مادرش کمک کردند تا جسد را آورد و مقابل علی (ع) نهاد و در حالی که می‌گریست این شعر را می‌خواند.

(۱) «پروردگارا! مسلم آنان را فرا خواند و کتاب خدا را بر آنان تلاوت کرد و قرآن ایشان را نترساند و آنان در حالی که مادرشان [عایشه] ایستاده بود و آنان را می‌نگریست از خونش نیزه‌های خود را رنگین ساختند و مادرشان آنان را به جنگ فرمان می‌داد و از آن بازنمی‌داشت.» «۱»

(۲) و چون امیر المؤمنین (ع) دید که آن قوم این چنین ستیزه می‌کنند و ریختن خون حرام را حلال می‌شمرند، دستهایش را به سوی آسمان افراشت و عرضه داشت:

پروردگارا! چشمها سوی تو کشیده می‌شود و دستها به پیشگاه تو گشوده می‌شود و دلها به سوی تو کشش پیدا می‌کند؛ با اعمال به تو تقرب جسته می‌شود «پروردگارا در آنچه میان ما و قوم ماست ما را به حق پیروزی عنایت کن و تو بهترین پیروزی‌دهندگانی.» «۲»

سپس علی (ع) پسر خویش محمد بن حنفیه را فرا خواند و رایت را که رایت رسول خدا (ص) بود به او سپرد و فرمود: پسرکم! این رایتی است که هیچ‌گاه با شکست برنگشته و هرگز برنخواهد گشت.

محمد بن حنفیه می‌گوید: هنگامی که آن را به دست گرفتم، باد بر آن می‌وزید و چون پایدار شدم و شروع به حمل آن کردم جهت وزش باد تغییر کرد و به طرف طلحه و زبیر و لشکرگاه ایشان وزیدن گرفت و همین که خواستم با آن حرکت کنم، امیر المؤمنین فرمود: پسرکم! صبر کن تا آنگاه که من به تو فرمان حرکت دهم.

سپس فرمود: ای مردم هر کس را که پشت به جنگ کند مکشید و هیچ زخمی‌یی

---

(۱) این موضوع به تفصیل در تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۳۹- ۲۴۳۸ و مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۳۱۴ و بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۱۷۴، آمده است. م

(۲) بخشی از آیه ۸۹ سوره هفتم (اعراف). م

نبرد جمل ،ص:۲۰۵

را مکشید و پرده دری مکنید و بر هیچ زنی حمله مبرید و هیچ کشته‌ای را مثله مکنید.

(۱) در همین حال که او به ما چنین سفارش می‌کرد، تیرهای آن قوم به مردی از یاران علی (ع) اصابت کرد و او را کشت. علی (ع) عرضه داشت: پروردگارا! گواه باش؛ پس از آن پسر عبد الله بن بدیل تیر خورد و کشته شد. پدرش همراه عبد الله بن عباس جسدش را برداشتند و پیش امیر المؤمنین نهادند و عبد الله بن بدیل گفت: ای امیر المؤمنین! تا چه هنگام صبر کنیم و گلوگاه خود را نشانه

تیرهای این قوم قرار دهیم که یک یک ما را بکشند؟ به خدا سوگند که اگر مقصود تو اتمام حجت بود چنان کردی. در این هنگام امیر المؤمنین به من فرمود: پسرکم! رایت خویش را جلو ببر، و به میمنه و میسره لشکر هم پیام فرستاد که درفشهای خود را جلو ببرند. سپس زره پیامبر (ص) را خواست و بر تن کرد و دستاری بر شکم خویش و پایین‌تر از ناف خود بست و شهبا را که استر پیامبر بود سوار شد و مقابل صف ایستاد و درفش را پیش ایشان نگهداشتند. امیر المؤمنین آماده جنگ بود، در این هنگام قیس بن سعد بن عباده پیش آمد و این ابیات را خواند.

«این همان رایتی است که ما زیر آن همراه پیامبر (ص) جنگ می‌کردیم و جبریل ما را مدد می‌کرد. هر کس را که انصار یاری کنند، هر چند یاور دیگری نداشته باشد، زیان نمی‌کند. انصار مردمی هستند که چون جنگ می‌کنند دستهایشان با شمشیرهای مشرفی چنان دراز می‌شود که شهر را می‌گشایند.»

یاران عایشه هم صفهای خود را مرتب کردند. شتری را که عایشه در هودج سوار آن بود و لگامش در دست کعب بن سور بود پیش آوردند. کعب بن سور، قرآنی بر گردن آویخته بود و افراد قبیله‌های ازد و ضبه اطراف شتر را گرفته بودند و عبد الله بن زبیر پیشاپیش شتر حرکت می‌کرد و مروان بن حکم در طرف راست عایشه قرار داشت، زبیر اداره سپاه را بر عهده داشت و فرماندهی سواران با طلحه و فرماندهی پیادگان با محمد پسر طلحه بود.

محمد بن حنفیه می‌گوید همین که امیر المؤمنین (ع) دید که آن قوم به سوی ما حمله‌ور شدند، به من فرمان داد رایت را پیش ببرم. من رایت را جلو بردم، مهاجران و انصار هم حمله را شروع کردند و آن قوم چون متوجه شدند که من جلوتر از یاران خود حرکت می‌کنم همگی شروع به تیرباران من کردند. من در جای خود ایستادم و گفتم تیرباران آنان یکی دو بار بیشتر صورت نخواهد گرفت و سپس پیش خواهم رفت.

نبرد جمل ،ص:۲۰۶

همچنان که در افکار خود بودم، (۱) ناگاه دیدم امیر المؤمنین (ع) با دست خود به شانه‌ام زد و رایت را از دست من گرفت و بانگ برداشت که: «ای یاری داده شده بمیران»! «۱» به خدا سوگند همین که این شعار شنیده شد، دیدم آنان سست شدند و لرزه بر اندامهایشان افتاد و به یکدیگر پیوستند و پناه بردند تا عایشه بتواند جایگاه هر یک از ایشان را ببیند. (۲) در این هنگام عمار و مالک اشتر با شمشیرهای کشیده به آن قوم حمله بردند و امیر المؤمنین (ع) فریاد کشید: ای محمد بن ابی بکر! اگر عایشه بر زمین افتاد، او را بپوشان و کارهایش را بر عهده بگیر. چون قوم این سخن را شنیدند، سست و مضطرب شدند. امیر المؤمنین همچنان در جای خود ایستاده بود. آن قوم پس از آن سستی و اضطراب بار دیگر به خود آمدند و جان گرفتند و به میدان آمدند و هماورد طلبیدند، مردی از بنی عدی در حالی که شمشیر در دست داشت جلو شتر آمد و ایستاد و هماورد خواست و این رجز را می‌خواند.

«بر شما شمشیر می‌زنم و علی را نمی‌بینم که شمشیر درخشان مشرفی خود را چون عمامه بر سرش فرو آورم. و قبیله خودم [عدی] را از او آسوده سازم.»

مردی از یاران امیر المؤمنین علی (ع) که نامش امیه عبدی بود به نبرد او رفت و این رجز را می‌خواند:

«این علی است که راهش هدایت است، رشد و سعادت در اوست و پرهیزگاری راهنمای اوست و هر کس که از حق پیروی کند، دوست اوست.»

آن دو به یکدیگر شمشیر زدند. ضربه آن مرد عدوی خطا کرد و امیه عبدی ضربتی به او زد و او را کشت. مردی دیگر که نامش عاصم بن مره و کنیه‌اش ابو الحرباء و از یاران عایشه بود بر جای او ایستاد و این رجز را خواند:

«من ابو الحربا و نامم عاصم است و مادر ما مادری است که محرمهای بسیار دارد.»

مردی از یاران امیر المؤمنین به نبرد او رفت و چنین شعار می‌داد:

«بر خود باش که من پیرو علی هستم و مدتهاست [پیروی از] مادر شما را رها کرده‌ام، او نسبت به قرآن و پیامبر (ص) سرپیچی کرد و مرتکب کارهای شگفت شد.»

و ضربتی بر او زد و او را از پای درآورد و کشت. مردی دیگر از «اصحاب

(۱) «یا منصور امت» شعاری است که پیامبر (ص) در بسیاری از جنگهای خود می‌گفته‌اند. رجوع کنید به ابن اثیر، النهایه؛ ج ۴، ص ۳۷۱. م

نبرد جمل ،ص:۲۰۷

جمل «۱»» بر جای او ایستاد که نامش هیثم بن کلیب ازدی بود و این رجز را می‌خواند.

«ما مادر پسندیده سیرت خویش را دوست می‌داریم و صحابه نکو سیرت را یاری می‌دهیم.»

(۱) مردی از یاران امیر المؤمنین علی (ع) بر او حمله برد و چنین شعار می‌داد:

«راهنمای شما گوساله بنی امیه است و مادرتان بدبخت و زیانکار است و در فتنه‌ای تاریک سرگردان است.» و بر او ضربتی زد که تارکش را درید و کشته بر زمین افتاد. پس از او عمرو بن یثربی «۲» که از پهلوانان «اصحاب جمل» بود به آوردگاه آمد و هماورد خواست. علباء بن هیثم به نبرد او شتافت و میان آن دو، دو ضربه رد و بدل شد که علباء کشته شد، خدایش رحمت کناد. هند مرادی جملی به نبرد عمرو بن یثربی رفت. شمشیری زد که با سپر آن را رد کرد، در این هنگام عبد الله بن زبیر ضربتی بر هند زد و او را به خود مشغول داشت. عمرو و عبد الله بن زبیر هر دو به جنگ با او پرداختند و هند را کشتند. زید بن صوحان عبدی به جنگ او رفت و با یکدیگر ضربه‌هایی رد و بدل کردند. در این هنگام سوار دیگری از آنان به یاری عمرو آمد، زید بن صوحان سرگرم او شد و نیزه‌ای بر تهیگاهش زد که بر جای سرد شد و در همین حال عمرو به زید ضربتی زد که زید از آن کشته شد. عمرو بن یثربی شروع به فخرفروشی کرد و این رجز را می‌خواند: «اگر مرا نمی‌شناسید، من ابن یثربی هستم که علباء و هند جملی و زید را کشتم؛ آنانی را که بر آیین علی بودند.»

مالک اشتر به جنگ او شتافت و ضربتی بر چهره‌اش زد که او بر زمین افتاد ولی یارانش او را احاطه کردند. او از جای خود برخاست و پس از اینکه به خود آمد، گفت: از مرگ چاره نیست، مرا بر جایی که علی ایستاده است راهنمایی کنید که اگر چشمم بر او افتد، شمشیر خود را در کاسه سرش قرار می‌دهم. عمار بن یاسر به او حمله کرد «۳» و این رجز را می‌خواند:

«ای پسر یثربی! میدان را ترک مکن تا با تو بر آیین علی جنگ کنم، سوگند به خانه خدا که ما به پیامبر سزاوارتریم.» عمار ضربتی بر ابن یثربی زد که کشته بر

(۱) اصطلاحی است که به یاران عایشه، طلحه و زبیر اطلاق می‌شود. م

(۲) در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۲۱۷، آمده است که برادر عمیره قاضی بوده است.

(۳) برای اطلاع از ضعف جسمی عمار یاسر که در جنگ جمل بیش از نود سال از عمرش می‌گذشته است، رجوع کنید به مأخذ قبل؛ همان صفحه و ابن اثیر، کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۹۸.

نبرد جمل ،ص:۲۰۸

زمین افتاد و قومش آمدند و جسدش را به لشکرگاه خود بردند.

(۱) چون امیر المؤمنین (ع) گستاخی و صبر و پایداری آن قوم را در جنگ دید به یاران خود در میمنه دستور داد به میسره ایشان حمله برند و به یاران خود در میسره دستور داد به میمنه آنان حمله برند و خود در قلب لشکر ایستاد. چیزی نگذشت که آن قوم

سستی گرفتند و چون شمشیر در ایشان نهاده شد، گروهی بیرون از شمار از آنان کشته شدند و از هم پاشیده شدند. از یاران امیر المؤمنین هم گروه بسیاری کشته شدند. قبیله ازد در حالی که کعب بن سور پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و لگام شتر را در دست داشت، شتر را احاطه کرده بودند و همه کسانی که از اطراف لشکر گریخته بودند آنجا هجوم آوردند. عایشه با صدای بلند می‌گفت: ای فرزندانم حمله کنید، حمله! صبر و پایداری کنید که من برای شما ضامن بهشتم! و مردم از هر طرف به آن سو روی آوردند و پیشروی کردند و خود را نزدیک لشکر علی (ع) رساندند.

عایشه قطیفه‌ای را که همراه داشت بر تن خود انداخت؛ گوشه راست آن را بر شانه چپ و گوشه چپش را بر شانه راست خود انداخت همان گونه که پیامبر (ص) به هنگام نماز باران رفتار می‌کرد؛ آنگاه گفت، مشتی شن و خاک به من بدهید و چون به او دادند بر چهره اصحاب امیر المؤمنین پاشید و گفت چهره‌هایتان زشت باد! همان گونه که پیامبر با مشرکان بدر رفتار کرد. کعب بن سور همچنان که لگام شتر را می‌کشید، گفت: پروردگارا! اگر می‌خواهی خونها را محفوظ بداری و آتش فتنه را خاموش کنی علی را بکش! و چون عایشه بسیار دشنام داد و بر چهره اصحاب علی (ع) شن پاشید، امیر المؤمنین فرمود: «هنگامی که سنگ پراندی، تو نپراندی بلکه شیطان پراند و به خواست خداوند نفرین تو بر خودت بر می‌گردد.» «۱»

(۲) ام ذریح عبدیه که از شیعیان علی (ع) بود چنین سروده است:

«ای عایشه! اگر آمده‌ای که ما را شکست دهی و دانه می‌افشانی که بر ما پیروز شوی و بر ما سنگریزه پرت می‌کنی، با شمشیرهای مشرفی به هنگام جنگ ضربه خواهی خورد و هر چه بخواهیم از خونهای شما بر زمین می‌ریزیم.»

(۳) محمد بن حنفیه- که رحمت خدا بر او باد- می‌گوید: امیر المؤمنین به من فرمود، پسرکم! رایت را جلو ببر، و اصحاب خود را مرتب ساخت. حسن (ع) را بر میمنه و حسین (ع) را بر میسره گماشت. بر میمنه اهل جمل، هلال بن وکیع و بر

---

(۱) این عبارت مأخوذ از سوره توبه است. م

نبرد جمل ،ص:۲۰۹

میسره ایشان، صبرة بن عثمان بود و دو گروه به یکدیگر حمله کردند و به خدا سوگند نخستین کشته‌ای که من از ایشان دیدم کعب بن سور بود که دست راستش قطع شد، لگام شتر را با دست چپ گرفت و کشته شد. برادرش و دو پسر کعب بن سور هم کشته شدند. در این هنگام مرد دیگری لگام شتر را در دست گرفت و این رجز را می‌خواند: (۱) «ای مادر ما عایشه! مترس و بیم نداشته باش که همه پسرانت شجاع و پهلوانند.» «۱»

چیزی نگذشت که هر دو دست او قطع گردید و کشته شد و یکی دیگر به جای او برخاست و لگام شتر را گرفت، او هم دست راستش بریده شد و شمشیری بر سرش خورد و کشته شد و هر کس که لگام آن شتر را می‌گرفت یا دستش قطع می‌شد یا ساق پایش، تا آنجا که هشتصد تن بدین گونه کشته شدند.

گفته‌اند در آن روز هفتاد مرد از قریش کشته شدند. آخرین کسی که لگام شتر را گرفته بود مردی از بنی ضبه بود و این رجز را می‌خواند:

«ما بنی ضبه یاران شتریم، با لبه‌های تیز شمشیر خبر مرگ عثمان بن عفان را اعلام می‌کنیم. پیر ما را به ما برگردانید تا برویم.» «۲»

مالک اشتر به جنگ با او شتافت و گفت: «چگونه ممکن است آن پیر خرفت شده را که مرده است برگردانیم»؟ و ضربتی بر سر او زد و او را کشت و چون او کشته بر زمین افتاد، (۲) عبد الله بن زبیر لگام شتر را در دست گرفت. عایشه پرسید: این کیست که لگام شترم را در دست گرفته است؟ گفت: من عبد الله بن زبیر خواهرزاده تو هستم.

عایشه گفت: ای وای بر مصیبت خواهرم اسماء! مالک اشتر به عبد الله بن زبیر حمله کرد، ابن زبیر لگام شتر را رها کرد و به مالک

روی آورد و عبد اسود لگام شتر را در دست گرفت. عبد الله بن زبیر و اشتر با یکدیگر گلاویز شدند و بر زمین افتادند و مالک گردن عبد الله را در دست داشت و ابن زبیر فریاد می‌کشید که من و مالک را با هم بکشید و مالک را با من بکشید.

مالک اشتر می‌گوید: بسیار شاد شدم که می‌گفت من و مالک را بکشید [زیرا کسی مرا به نام مالک نمی‌شناخت] که اگر می‌گفت [من و] اشتر [را بکشید] حتما مرا کشته بودند، در عین حال از حماقت ابن زبیر تعجب کردم که فریاد می‌کشید او و

(۱ و ۲) در کامل التواریخ ابن اثیر؛ ج ۳، ص ۲۴۹ و ۲۵۳، این ابیات با افزونیهایی آمده است و گفته شده سراینده این رجز وسیم بن عمرو ضبی است. م

نبرد جمل ،ص:۲۱۰

مرا با هم بکشند، و برای آن بدبخت چه سودی داشت اگر با هم کشته می‌شدیم. و حال آنکه هیچ زنی در قبیله نخع مانند مرا نزاییده است؛ من دست از عبد الله بن زبیر برداشتم و او روی به گریز نهاد در حالی که گونه‌اش شکاف بزرگی برداشته بود.

(۱) در این هنگام مردم از اطراف شتر پراکنده شدند و امیر المؤمنین علی (ع) بیم آن داشت که دوباره بر گرد شتر جمع شوند و جنگ از سر گرفته شود، فرمان داد شتر را پی کنند، و یاران علی (ع) پاهای شتر را زدند که بر پهلو در افتاد و عایشه چنان فریادی کشید که همه افراد دو لشکر شنیدند. روایات بسیاری درباره چگونگی مبارزه و رجزهایی که می‌خوانده‌اند آمده است که نقل همه آن موجب طولانی شدن گفتار است و ما به منظور اختصار به همین اندازه درباره شتر و کسانی که لگام آن را در دست گرفتند و دستها و پاهایشان قطع شد کفایت می‌کنیم.

(۲) از جمله اخباری که مسلم بن عماره نقل می‌کند این است که بشر عامری می‌گفته است به روزگار حکومت عثمان، از مدینه به کوفه می‌آمدم، به مردی بیابان‌نشین برخوردم که صفحه‌ای از قرآن بر چهره خر خود زده بود. این موضوع در نظرم اهانت بزرگی آمد، جلوی او را گرفتم و دشنامش دادم. گفت: از من چه می‌خواهی گفتم: این چه کاری است که کرده‌ای؟ وای بر تو که بر چهره خر خود قرآن می‌آویزی! گفت: دست بردار همین ورقه و ورقه‌های دیگر مثل آن در خاکروبه‌ها و آشغالها ریخته است. نامه‌ها و قرآنهایی را که سالار تو فرستاده است دریده و در خاکروبه ریخته‌اند. بشر عامری می‌گوید: حذیفه را دیدم و این خبر را برای او نقل کردم.

گفت؟ آری چنین کردند و گویی هم اکنون آنجایم و می‌بینم که چنین کردند و سوگند به کسی که محمد را بر حق به پیامبری برانگیخته است که چنین کردند و افراد قبایل ازد و ضبه حضور داشتند. خداوند پاهایشان [ریشه‌شان] را قطع کناد! این گذشت تا آنکه در جنگ جمل به چشم خود دیدم گروهی از افراد قبیله تمیم و ضبه اطراف شتر را گرفته‌اند و افراد قبیله ازد را هم دیدم که غالبا پاهایشان از پاشنه یا بالاتر و پایین‌تر بریده شده بود.

گوید: چون کعب بن سور کشته شد، غلامی از حدان «۱» که نامش وائل بن عمر بود به میدان آمد. می‌گریست و بر کعب چنین مرثیه می‌خواند:

---

(۱) نام یکی از شاخه‌های قبیله ازد شنوءه است و هم نام محله‌ای در بصره که ایشان ساکن آنجا بوده‌اند. رجوع کنید به قلقشندی، نهایة الارب فی معرفة انساب العرب؛ ص ۲۱۳ و یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۲۳۰. م

نبرد جمل ،ص:۲۱۱

«پروردگارا! کعب بن سور را که سرور و سپید چهره قبایل بود رحمت کن، او بهترین پا برهنگان و بهترین کفش‌پوشان و بهترین کشنده و کشته شده است. ای کعب! ای مرد کامل، بر تو مژده باد که حق را یاری دادی و باطل را رها کردی.»

(۱) مردی به نام عبد الرحمن بن هاشم به نبرد او شتافت و در پاسخ او این ابیات را خواند:

«پسر سور را که مرد، خداوند نیامرزاد و خدا از او خشنود مباد که در هنگام قضاوت خود به ستم قضاوت کرد و تسلیم کفر شد و با هوای نفس مخالفت نکرد و او همراه کوردلان از گمراهی پیروی کرد و همراه دیگر پیروان هوی و هوس به فتنه در افتاد.»

و ضربتی بر وائل بن عمر زد و او را کشت. سپس مردی بنام حنتمهٔ بن اسود که از خاندان قشیر بود به جنگ آمد و چنین رجز می‌خواند:

«ما یاران شتر گرامی هستیم. و از هودج بزرگ او دفاع می‌کنیم. ما یاوران همسر پیامبر بزرگواریم و این از دیرباز، آیین خدایی ماست.»

مردی از شیعیان امیر المؤمنین به نام عبید الله بن سالم به نبرد او رفت و این رجز را می‌خواند:

«ما همه فرمانبردار علی هستیم و تو ای بدبخت! در تباهی می‌دوی. آری گمراه پیرو گمراه است. آن همسر پیامبر هم با فرمان پیامبر مخالفت کرد و از خانه خود همراه گمراهان بیرون آمده است.»

سپس بر دست او شمشیر زد و آن را قطع کرد و او بر پهلو افتاد. یارانش به فکر افتادند که او را از معرکه بیرون برند ولی در ازدحام او را لگدکوب کردند.

(۲) واقدی از عبد الله بن فضیل از پدرش از محمد بن حنفیه نقل می‌کند که می‌گفته است: چون به بصره رسیدیم و لشکرگاه ساختیم و صفهای خود را مرتب کردیم.

پدرم علی (ع) درفش را به من داد و فرمود شما هیچ کاری مکنید تا آنان جنگ را شروع کنند. امیر المؤمنین خوابید و دشمن شروع به تیرباران ما کرد. من او را از خواب بیدار کردم. بیدار شد و در حالی که چشمهای خود را می‌مالید هیاهوی اصحاب جمل شنیده می‌شد که بانگ برداشته بودند: خونخواهان عثمان بپاخیزید! علی (ع) در حالی که فقط پیراهنی به تن داشت جلو آمد و فرمان داد درفش را پیش ببرم. من آن را جلو بردم و گفتم: پدر جان در چنین جنگی و امروز فقط با یک پیراهن؟! فرمود: پسرم اجل آدمی تا نرسد، بهترین پاسدار اوست. به خدا سوگند من در التزام

نبرد جمل ،ص:۲۱۲

رکاب پیامبر جنگ می‌کردم و بیشتر با سر برهنه و بدون زره بودم؛ گاهی هم زره می‌پوشیدم. و به همان حال نزدیک طلحه و زبیر رفت و با آن دو مذاکره کرد و چون برگشت، گفت: این قوم جز جنگ چیز دیگری را نمی‌پذیرند؛ اکنون با آنان جنگ کنید که ستم و سرپیچی کردند و در این هنگام آن زره خویش را که پشت نداشت خواست و پس از رحلت پیامبر (ص) تا آن روز آن را نپوشیده بود. پشت و سر شانه‌هایش از زره خالی بود.

(۱) گوید: امیر المؤمنین (ع) بند کفشی در دست داشت، ابن عباس پرسید: ای امیر المؤمنین! این بند کفش را برای چه می‌خواهی؟ گفت: برای اینکه دو قسمت باز زره را به یکدیگر وصل کنم. ابن عباس گفت: ای امیر المؤمنین! آیا در روزی مثل امروز چنین زرهی می‌پوشی؟ فرمود: منظورت چیست؟ گفت: بر شما می‌ترسم.

فرمود: ای ابن عباس! بیم نداشته باش که از پشت سر مورد حمله قرار گیرم که من هرگز در هیچ جنگی پشت به دشمن نکرده‌ام. آنگاه به ابن عباس فرمود: اینک تو زره بپوش و او زرهی سعدی پوشید. امیر المؤمنین به سوی میمنه سپاه خود رفت و فرمان داد به میسره دشمن حمله برند و به میسره هم گفت به میمنه آنان حمله برند و آهسته به پشت من زد و فرمود پسرکم! پیش برو، و من رایت را پیش بردم و همچنان پیشروی می‌کردم تا شکست خوردند و از هر سو روی به گریز نهادند.

(۲) همچنین واقدی از هشام بن سعد، از قول پیرمردی از مردم بصره نقل می‌کند که می‌گفته است: چون علی بن ابی طالب صفهای خود را مرتب ساخت، برابر آنان ایستاد و مدتی همچنان ایستاده بود و مردم منتظر فرمانش بودند. این انتظار چندان طول کشید که با

صدای بلند گفتند، تا کی باید صبر کرد؟ امیر المؤمنین (ع) دست بر هم زد و فرمود: ای بندگان خدا! شتاب مکنید که من دیدم پیامبر (ص) دوست می‌داشت هنگامی که نسیم وزیدن می‌گیرد حمله کند و همچنان درنگ کرد تا نیمروز شد و دو رکعت نماز گزارد. سپس فرمود پسرم محمد را فرا خوانید. او را صدا کردند و آمد- محمد در آن هنگام نوزده‌ساله بود- و مقابل پدر ایستاد. علی (ع) رایت را خواست و دستور داد آن را بر چوبه‌اش نصب کردند و برافراشتند. و پس از آنکه حمد و ستایش خدا را بجا آورد، فرمود: همانا که این پرچم هیچ‌گاه به شکست برنگشته و هرگز برنخواهد گشت و من امروز آن را به کسی که شایسته آن است می‌سپارم. و آن را به پسرش محمد داد و گفت پسرکم پیش برو. و چون آن قوم دیدند

نبرد جمل ،ص:۲۱۳

علی (ع) پیش می‌آید و رایت پیشاپیش او در حرکت است، سست شدند و همان دم مردم در هم افتادند و آنان به درخشندگی پیشانی علی (ع) می‌نگریستند و تیزی سلاح را در خود حس کردند و همگی پراکنده شدند ...

(۱) همچنین واقدی از عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب نقل می‌کند که می‌گفته است روز جنگ جمل چون علی (ع) هیاهوی مردم را شنید به پسرش محمد گفت:

اینها چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند ای خونخواهان عثمان بپا خیزید؛ تصمیم او بر حمله استوار شد و یارانش می‌گفتند آفتاب بلند شد حمله کنیم و او می‌فرمود صبر و شکیبایی بهترین اتمام حجت است.

(۲)

خطبه علی (ع) روز جنگ جمل

(۳) آنگاه امیر المؤمنین علی (ع) برای خطبه برخاست و در حالی که به کمانی عربی تکیه داده بود، نخست حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد، او از پیامبر یاد کرد و بر او درود فرستاد و چنین گفت:

«اما بعد، مرگ جستجوگری شتابنده است؛ هر کس که از آن گریزگاهی می‌جوید نمی‌تواند از چنگالش بگریزد و نمی‌تواند آن را از تعقیب خود بازدارد، بنابراین پیش بروید و سخن مگویید. این صداها و هیاهو که از دشمن می‌شنوید دلیل سستی و اختلاف است؛ و به ما هم دستور داده می‌شد در جنگ سکوت کنیم.

اینک دندانهای خود را بر یکدیگر بفشارید و برای فرو آمدن ضربه‌های شمشیر شکیبا و پایدار باشید. سوگند به آن کس که جان من در دست اوست هزار ضربه شمشیر بر من سبکتر است از مردن در بستر. با شکیبایی و برای رضای خدا با آنان نبرد کنید که کتاب خدا و سنت با شماست و با هر کسی است که ما با او باشیم و همو نیرومند است. با ضربه‌های خود نیروی راستین را به آنان نشان دهید. و هر کس از شما هنگام رویارویی در خود احساس شجاعت و قوت قلب و پایداری و شکیبایی می‌کند بر خود شیفته نشود و مپندارد که بر دیگران فضیلت دارد و اگر از برادر خود ضعف و سستی دید از او همان گونه دفاع کند که از خود دفاع می‌کند و بداند که اگر خداوند می‌خواست او را هم مانند وی قرار می‌داد.» «۱»

---

(۱) بخشی از این گفتار امیر المؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۳۷۱، ضمن خطبه ۱۲۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ص ۳۰۰، آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۲۱۴

(۱) پس از آن علی (ع) زره خود را خواست و پوشید و به پسرش محمد دستور داد با عمامه‌اش محل زره را در ناحیه شکم ببندد. سپس شمشیر خود را از نیام بیرون کشید و در فضا حرکت داد و چون عیبی در آن ندید در غلافش جای داد و بر گردن خود

آویخت. در آن حال مردم در صفهای خود بودند و اصحاب جمل نزدیک می‌شدند. امیر المؤمنین دستور داد صفها کاملا آماده و در خط مستقیم قرار گیرند و رایت بزرگ را به محمد بن حنفیه داد و فرمود آن را پیش ببر و توجه داشته باش که باید رایت از همه همراهان تو جلوتر باشد و تو همچنان پیشاپیش حرکت کن و کسان از پشت سرت باید حرکت کنند و اگر کسی هم پیش بتازد و حمله‌ای کند باید نزد تو بازگردد. امیر المؤمنین (ع) مردم سپاه خود را به سه گروه تقسیم کرد، افراد قبیله مضر را در قلب سپاه و مردم یمن را در میمنه قرار داد و مالک اشتر را به فرماندهی آنان و عمار بن یاسر را به فرماندهی میسره گماشت.

(۲) اصحاب جمل هم صفهای خود را مرتب ساختند. بر افراد قبیله حنظله، هلال بن وکیع و بر قبایل بنی عمرو و بنی تمیم، عمیر بن عبد الله بن مرقد و بر بنی سعد، زید بن جبلهٔ بن مروان و بر بنی ضبه و رباب، عمرو بن یثربی را گماشتند و پرچم ازد را به عمرو بن اشرف عتکی دادند.

(۳) محمد بن حنفیه می‌گوید: چون رویاروی شدیم، اصحاب جمل پیشی گرفتند و بر ما حمله آوردند. پدرم فریاد کشید که درفش را پیش ببر و من پیشروی کردم و چنان پیش می‌رفتم که یاران ما بتوانند به من برسند. اصحاب جمل که فشرده بودند هجوم آوردند و جنگ در گرفت و شمشیرها بالا و پایین می‌شد. پدرم همچنان که پشت سرم حرکت می‌کرد، فرمود: جلوتر برو. گفتم: راهی برای پیشروی ندارم که سر نیزه‌ها مقابل من است. خشمگین شد و فرمود: به تو فرمان می‌دهم جلو بروی، می‌گویی بر سر نیزه‌ها جلو بروم؟ پسرکم بر خدا توکل کن و پیشاپیش من با وجود سرنیزه‌ها پیش برو، و خود، درفش را از من گرفت و در حالی که هروله می‌کرد پیشروی می‌کرد. من اندکی ناراحت شدم و خود را به او رساندم و گفتم رایت را به من بده. فرمود: بگیر و متوجه شدم که چگونه رفتار کنم. آنگاه پدرم پیشاپیش من شروع به پیشروی کرد؛ شمشیر کشیده بود و ضربت می‌زد. به مردی چنان ضربه‌ای زد که استخوان زندش آشکار شد و به من فرمود: پسرکم! مواظب رایت خود باش و بزودی این زحمت از دوش تو برداشته خواهد شد. من همچنان به ضربه زدنهای

نبرد جمل ،ص:۲۱۵

پدرم می‌نگریستم و می‌دیدم چنان به سرعت شمشیر می‌زند که هیچ خونی در آن دیده نمی‌شود و چند لحظه پس از ضربه او از عضو ضربه خورده خون بیرون می‌زد و دانستم که سرعت شمشیر بر جهش خون پیشی می‌گیرد. در این هنگام ما شتر را محاصره کردیم و کشتار و جنگ آنجا برخاست و ما سخت مضطرب و نگران بودیم، آنچنان که می‌پنداشتم مرگ و کشته شدن ما قطعی است. پدرم فریاد کشید: ای پسر- ابی بکر! بند زیر شکم شتر را قطع کن و او چنان کرد و هودج عایشه را از آن باز کردند و گویی آبی بود که بر آتش جنگ ریخته شد و خاموش گشت.

(۱) همچنین واقدی از قول ابن جریح نقل می‌کند که می‌گفته است، رایت ویژه امیر المؤمنین علی (ع) را در جنگ جمل، پسرش محمد بر دوش داشت. اندکی سستی از او دید و آن را از دست محمد گرفت و خود آن را بر دوش کشید. محمد بن حنفیه می‌گوید، خود را به پدرم رساندم و تقاضا کردم به من بازدهد. مدتی طولانی پس نداد، سپس به من برگرداند و گفت: بگیر و پسندیده بر دوش خود داشته باش و میان یاران خود حرکت کن و سر آن را خمیده نگه مدار و برافراشته بدار تا یارانت آن را ببینند و من نیز چنان کردم. در این هنگام عمار به من گفت: امروز چه نیکو پرچمداری کردی، امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: پس از آن جریان! عمار گفت ای امیر المؤمنین! هیچ دانشی بدون آموزش به دست نمی‌آید.

(۲) ابراهیم بن نافع از سعید بن ابی هند نقل می‌کند که می‌گفته است برخی از یاران ما که در جنگ جمل حاضر بوده‌اند می‌گویند در آن روز علی (ع) جنگی نمایان کرد و شنیدند می‌گوید: فرخنده است خداوندی که به این شمشیرها اجازه داده است که آن کنند که می‌کنند. در آن روز چشم امیر المؤمنین علی (ع) به سفیان بن- حویطب بن عبد الغری افتاد که در لشکر دشمن بود و از ترس و از هجوم و فرا آمدن بدیها استرجاع میکرد [انا لله و انا الیه راجعون می‌گفت]. به او فرمود: به یاران من ملحق شو تا از کشته

شـدن در امـان بمـانی. او نخست چنان کرد ولی ضـمن حمله‌ای که یاران طلحه و زبیر بر علی (ع) آوردنـد به ایشان پیوست. در این هنگام مردی از قبیله همـدان به او حمله کرد و علی (ع) فریاد می‌کشـید، از او دست بردار، ولی مرد همدانی [به سـبب شدت هیاهو] نفهمید و او را پاره پاره کرد؛ علی (ع) فرمود: وای بر او که شمشیرها فرو گرفتش و با دشمنی کشته شد.

(۳) ابو الزیاد از هشام بن عروه، از پدرش نقل می‌کند که عبد الله بن زبیر می‌گفته است،

نبرد جمل ،ص:۲۱۶

هر کس لگـام شـتر عـایشه را روز جنـگ جمـل در دسـت گرفـت کشـته شـد و هر کس می‌آمـد و لگـام را می‌گرفت، عـایشه از او می‌پرسید تو کیستی؟ تا آنکه من لگام شتر را در دست گرفتم و آخرین کس بودم زیرا کس دیگری پیدا نکردم. همین که من لگام را در دست گرفتم، عایشه پرسید کیستی؟ گفتم: پسر خواهرت. گفت: ای وای بر خواهرم اسماء که بی‌پسر شد. در این هنگام مالك اشتر بر من حمله آورد ما با یکدیگر گلاویز شدیم و بر زمین افتادیم. من می‌گفتم من و مالك را با هم بکشـید و او می‌گفت، من و عبد الله را بکشید. اگر او می‌گفت، من و ابن زبیر را بکشید و من می‌گفتم من و اشتر را بکشید، هر دو کشته می‌شدیم. من زخمهای سنگینی برداشتم و میان کشتگان و زخمیها افتادم.

(۱) در این هنگام اسود بن ابی البختری آمـد و چون مرا زخمی و افتاده میان زخمیها دید بر اسب خود انداخت و با خود برد. هرگاه از دور چشمش به یکی از یاران علی (ع) می‌افتاد مرا چون کشته‌ای بر زمین می‌انداخت و چون کسی را نمی‌دید مرا با خود همچنان می‌برد، ولی ناگاه مردی از کنار من گذشت که مرا می‌شناخت.

بر او حمله آورد ولی ضربه‌اش خطا رفت و بر پای اسبش خورد و سرانجام اسود موفق شد و مرا با خود برد و در خانه یکی از مردان قـبیله ضـبه فرود آورد. آن مرد دو زن داشت یکی از تمیم و دیگری از بنی بکر که دومی از هـواداران عثمـان بـود، او زخمهـای مرا شست و بر آن کافور پاشید و هیچ‌یک از زخمهای من چرکین و عفونی نشد.

عـایشه هم مرتب از من می‌پرسـید و هیـچ خبری از من نـداشت. پس از اینکه زخمهای من بهبود یافت، به صاحب‌خانه‌ام گفتم پیش عایشه برو و خبر سـلامتی مرا به او بـده و بر حذر باش که محمد بن ابی بکر تو را ببیند و نشانیهای محمد بن ابی بکر را به او دادم و گفتم مردی کوته قامت است. آن مرد پیش عایشه رفت و به او خبر داد و به او گفته بود که عبد الله بن زبیر به من دسـتور داده است محمد بن ابی بکر مرا نبیند.

عایشه به او گفته بود چنین نیست تو پیش محمد بن ابی بکر برو و او را پیش من بیاور، و این پس از تمام شدن جنگ و شـکست ما بود. آن مرد می‌گویـد پیش محمـد بن- ابی بکر رفتم و او پیش خواهرش عـایشه آمـد. عـایشه به او گفت برادر! گمان نمی‌کنم این کـاری که به تو می‌گویم انجام دهی؟ گفت چه کاری است؟ گفت: پیش عبـد الله بن زبیر برو و او را اینجا بیاور. آن مرد محمـد بن ابی بکر را پیش من آورد. گوید: همین که چشم عبد الله بن زبیر به محمد بن ابی بکر افتاد وحشت کرد و شروع کرد به نفرین

نبرد جمل ،ص:۲۱۷

کردن بر آن مرد. محمد بن ابی بکر گفت: آرام باش! و موضوع را به اطلاع او رساند.

(۱) ابن زبیر می‌گوید: من همراه محمد بن ابی بکر بیرون آمدم، او روی اسب نشـست و خود را کنار کشـید و من جلو او سوار شدم و او جامه‌هـای خود را جمع می‌کرد که به جـامه من نخورد و من هم همـان گونه رفتـار می‌کردم، او همچنان مرا با خود می‌برد تا به خـانه عـایشه رسـیدیم و شـنیدم آنجـا همگان آشـکارا به عثمان بن عفان دشـنام می‌دهنـد. گریسـتم و گفتم در شـهری که عثمان را آشـکارا دشـنام دهند نمی‌مانم و از آنان دوری کردم. مرکبی از آنان گرفتم. ناگاه چشمم به مردی افتاد که از من کناره می‌گرفت و من هم از او کنـاره می‌گرفتم، ولی دانسـتم که او عبـد الرحمن بن حـارث است. از دور چشـمم به مرد دیگری افتـاد که بر اسبی غل نهاده و آن را می‌برد. گفتم به خدا سوگند این اسب زبیر است و خواستم آن مرد را [با تیر بزنم و] بکشم، عبد الرحمن گفت: شتاب

مکن، او نمی‌توانـد از ما بگریزد و چون نزدیک شد، دیدم غلام زبیر است. گفتم: زبیر کجاست؟ گفت: نمی‌دانم، و دانسـتم که زبیر کشته شده است.

(۲) محمـد بن عبـد الله از عمر بن دینار از صـفوان نقل می‌کنـد که می‌گفته است: روز جنگ جمل همین که مردم صف کشـیدند و رویـاروی شدنـد، کسـی از یـاران امیر المؤمنین- علی (ع) بانـگ برداشت و به قرشـیان که در لشـکر مقابـل بودنـد، گفت: ای گروه جوانان.

قریش! چنین می‌بینم که با زور و رودربایستی بر این کار مجبور شده‌ایـد. اکنون شـما را به خـدا سوگند می‌دهم که خونهای خویش را حفظ کنید و خویشتن را به کشتن مدهید. از اشتر نخعی و جندب بن زهیر عامری خود را حفظ کنید. اشتر دامن زره خود را جمع می‌کنـد تـا شـما از او پیروی کنیـد و جنـدب دامن‌افشان حرکت می‌کنـد تا آنگاه که لازم باشـد، و بر درفش او علامت سـرخ است. گویـد و چون مردم رویاروی شدنـد، اشتر و جنـدب هر دو به سوی شتر پیش رفتند و غرق سـلاح بودند و عبد الرحمن بن عتاب بن اسـید و معبـد بن زهیر بن خلف بن امیه را کشـتند. جنـدب آهنـگ ابن زبیر کرد و چون او را شـناخت، گفت تو را برای عـایشه رها می‌کنم.

(۳) محمد بن عبد الله بن عبید می‌گوید: روز جنگ جمل، دست عبد الرحمن بن- عتاب قطع شد و در انگشتش انگشتر بود. بشر آن انگشتر را بیرون آورد و میان مردم یمامه پرتاب کرد. آنان نگین آن انگشتر را که یاقوت بود کندند. مردی آن را از ایشان به پانصـد دینار خرید و به مکه آورد و با سود سـرشاری فروخت. (۴) محمد بن موسـی از محمد بن ابراهیم، از پدرش، از قول معاذ بن عبد الله تمیمی که در جنگ جمل [همراه

نبرد جمل ،ص:۲۱۸

طلحه و زبیر] حضور داشـته است نقل می‌کنـد که او می‌گفته است: در جنگ جمل همین که رویاروی و آماده جنگ شدیم، منادی علی بن ابی طالب (ع) چنین ندا داد که ای گروه قرشـیان! از خدای درباره جان خود بترسید، زیرا من می‌دانم که شما هر چند بر من خروج و قیام کرده‌اید ولی گمان نمی‌کردید که کار به اینجا کشیده شود.

اکنون خدا را، خدا را، درباره جانهایتان، که شمشیر را با کسی تعارف نیست. اکنون اگر دوست می‌دارید بازگردید تا ما خود با این قوم کنار آییم و اگر دوست می‌دارید به من بپیوندید که همه شما ایمن، و در امان خدا خواهید بود. گوید ما سخت شرمنده شدیم و بر ما روشن شـد که در چه [بلایی] افتاده‌ایم، ولی حافظان قرآن و حدیث ما را وادار کردند که با عایشه پایداری کنیم و کار به آنجا کشـید که گروه بسـیاری از ما کشـته شدند، و به خدا سوگند خودم دیدم که چون اصـحاب علی (ع) کنار شتر رسیدند، کسی فریاد کشـید شتر را پی کنید. و چون شتر را پی کردند و از پا در آمد، علی (ع) خودش ندا داد هر کس سـلاح بر زمین نهد در امان است و هر کس وارد خانه خود شود در امان است و به خدا سوگند! هیچ کس را در عفو بخشنده‌تر و کریم‌تر از او ندیده‌ام.

(۱) سـلیمان بن عبد الله بن عویمر اسـلمی می‌گوید، ابن زبیر می‌گفت: من سمت راست مردی از قریش ایستاده بودم. شنیدم کسی با صدای بلند فریاد می‌کشد که ای گروه قریش شـما را از اشتر نخعی و جندب عامری بر حذر می‌دارم و در همین هنگام صدای عمار را هم شـنیدم که به یاران ما می‌گفت: چه می‌خواهید و در جسـتجوی چه چیزی هستید؟ ما گفتیم: در جستجوی خون عثمانیم و اگر ما را با قاتلان او واگذاریـد بر می‌گردیم. عمار گفت: [عجب مردمی هستیـد!] اگر اسـتدعا می‌کردیـد که [بـدون هیچ قید و شـرطی اجازه بـدهیم] برگردیـد که همان هم مایه بـدنامی است و گوشت دندانگیر و لقمه دهان پر کنی نیست، موافقت نمی‌کردیم. و چون جنگ در گرفت ما ندا دادیم قاتلان عثمان را در اختیار ما بگذارید تا برگردیم و دست از شما برداریم.

عمـار در پاسـخ گفت: مـا این کـار را انجـام داده‌ایم، اینـک عایشه و طلحه و زبیر که او را تشـنه کشـتند در اختیار شـمایند؛ نخسـت حساب آنان را برسـید و چون از آنان آسوده شدیـد پیش ما بیاییـد تا حق را به شـما بدهیم و به خدا سوگند با این پاسخ عمار عموم

اصحاب جمل از جنگ و کوشش خودداری کردند.

(۲) عبد الله بن ریاح- وابسته و آزاد کرده انصار- از قول عبد الله بن زیاد- آزاد کرده

نبرد جمل ،ص:۲۱۹

عثمان بن عفان- نقل می‌کرد که می‌گفته است: عمار بن یاسر روز جنگ جمل مقابل لشکر ما آمد و گفت: ای گروه! برای چه موضوعی با ما جنگ می‌کنید؟ گفتیم: برای اینکه عثمان در حالی که مؤمن بود کشته شد. عمار گفت: بنابراین ما هم با شما جنگ می‌کنیم برای اینکه عثمان در حال کفر کشته شده است. و شنیدم عمار می‌گفت: به خدا سوگند! اگر چنان به ما ضربه بزنید که تا حصارها و نخلستانهای منطقه هجر عقب‌نشینی کنیم بازهم می‌دانیم و معتقدیم که ما برحقیم و شما بر باطل. و به خدا سوگند شنیدم می‌گفت تأویل این آیه که خداوند می‌فرماید: (۱) «ای کسانی که گرویده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد خداوند بزودی قومی را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان هم او را دوست می‌دارند» «۱» مربوط به امروز است.

گوید: چون مردم به جنبش در آمدند و به یکدیگر حمله کردند، میان ایشان گروهی بسیار کشته شدند و صدای برخورد شمشیرها بر سرها چون صدای تندر بود.

همین راوی می‌گوید: پس از جنگ جمل، در بصره از کنار کلیسای مسیحیان گذشتم، صدای برخورد ریسمانهای تافته را به سنگها می‌شنیدم و آن را به صداهایی که در جنگ جمل از برخورد شمشیرها به سرها شنیده بودم تشبیه می‌کردم. در همان حمله طریف بن عدی بن حاتم کشته شد و چشم عدی بن حاتم کور شد.

(۲) محمد بن عبد الله از عمر بن دینار نقل می‌کند که می‌گفته است، امیر المؤمنین- علی (ع) به پسرش محمد فرمود: این رایت را بگیر و حرکت کن، و علی (ع) در پی او حرکت می‌کرد و او را صدا کرد و فرمود: ای ابو القاسم! گفت: بله پدر جان! فرمود:

پسرکم آنچه که می‌بینی تو را به وحشت نیندازد که من از تو کوچکتر بودم رایت بر دوش می‌گرفتم و هرگز دشمن مرا به بیم و هیجان نینداخته است و چنین بود که با هیچ کس مبارزه نمی‌کردم مگر آنکه با خود می‌گفتم من پیروز می‌شوم و او را می‌کشم؛ با خود همواره از یاری خداوند یاد کن و امیدوار باش که بر آنان پیروز می‌شوی و مبادا ضعف نفس، یقین تو را سست کند که این بدترین زبونیهاست.

محمد بن حنفیّه می‌گوید: گفتم پدر جان! به خواست خداوند متعال امیدوارم چنان باشم که دوست می‌داری. فرمود: تو مواظب رایت خود باش و آن را استوار بدار و اگر صفها هم بر هم ریخت تو در جای خود توقف کن و میان یاران خود باش

---

(۱) بخشی از آیه ۵۴ سوره پنجم (مائده). م

نبرد جمل ،ص:۲۲۰

و اگر برای تو روشن نبود که یارانت کیستند این را بدان که آنان تو را می‌بینند.

(۱) محمد بن حنفیه می‌گوید: به خدا سوگند من نخست میان یاران خود بودم و اندك اندك همه‌شان پشت سر من رفتند و میان من و صفهای دشمن هیچ کس باقی نماند که آنان را از اطراف من براند و من می‌خواستم میان ایشان پیشروی کنم.

ناگاه متوجه شدم پدرم پشت سرم قرار دارد و شمشیرش برهنه و کشیده است و به من فرمود تو پیشروی مکن تا من پیشاپیش تو حرکت کنم و پدرم جلوتر از من همراه گروهی حرکت کرد و با شتاب پیش می‌رفت و همه کسانی را که مقابل او قرار داشتند از پیش راند و چنان عقب‌نشینی کردند که خود را زیر پرچم خویش رساندند و همان جا ایستادند، باز مردم به یکدیگر درآویختند و شمشیرها به جنبش در آمد و به پدرم نگریستم که مردم را از چپ و راست به گریز وامی‌داشت و از پیش خود دور می‌کرد. من خواستم حمله کنم و جلو بروم، ولی خوش نداشتم با سفارش پدر خویش مخالفت کنم، زیرا فرموده بود از رایت جدا نشوی. پدرم

خود را کنار شتر رساند که چهار هزار جنگجو از قبایل ضبه و تمیم و ازد و دیگر قبائل آنجا جنگ می‌کردند و پدرم فریاد کشید، بندهای زیر شکم شتر را ببرید! محمد بن ابی بکر پیشی گرفت و آن کار را انجام داد و هودج را برداشت. عایشه گفت: تو کیستی؟ گفت:

دشمنترین خویشانت از نظر تو. عایشه گفت: پسر آن زن خثعمی «۱» هستی؟ محمد گفت: آری و مقام او پایین‌تر از مادر تو نیست. عایشه گفت: آری به جان خودم سوگند که او زنی شریف است و اکنون این سخن را رها کن. سپاس خدا را که تو را سلامت داشت. محمد گفت این از چیزهایی است که تو آن را خوش نمی‌داشتی.

گفت: ای برادر! اگر چنان بود این سخن را نمی‌گفتم. محمد گفت: به هر حال پیروزی را دوست می‌داشتی و در آن صورت من کشته می‌شدم. عایشه گفت: آری دوست می‌داشتم پیروز شویم ولی چنان شدیم که شدیم. به هر حال من به سبب خویشاوندی نزدیک با تو سلامتی تو را خواهانم. تو امور را پیگیری مکن و به ظاهر بسنده کن و سرزنش‌کننده و طعنه‌زننده مباش که پدرت این چنین نبود.

علی (ع) هم آمد و با ته نیزه خود به هودج زد و گفت: ای عایشه! آیا پیامبر (ص)

---

(۱) مادر بزرگوار محمد بن ابی بکر اسماء بنت عمیس است که نخست همسر جعفر طیار و پس از شهادت آن بزرگوار همسر أبو بکر و پس از مرگ أبو بکر همسر امیر المؤمنین علی (ع) بود و عایشه برای تحقیر چنین گفته است. م

نبرد جمل ،ص:۲۲۱

تو را به این کار سفارش کرده بود؟ گفت: ای پسر ابو طالب! پیروز شدی، در گذر و ببخش.

(۱) عمار هم آمد و گفت: مادرجان امروز در این جنگ ضربه‌های شمشیر پسرانت را چگونه دیدی؟ عایشه سکوت کرد و پاسخی نداد. مالک اشتر هم- که خدایش رحمت کناد- آمد و به عایشه گفت: سپاس خداوند را که دوست خویش را نصرت داد و دشمن خود را سرکوب کرد «حق آمد و باطل از میان رفت که باطل از میان رفتنی است». «۱»

ای عایشه! رفتار خداوند را با خود دیدی؟ عایشه گفت: مادرت بر سوگ تو بگرید، تو کیستی؟ گفت: من پسرت اشترم. عایشه گفت: دروغ می‌گویی، من مادر تو نیستم. گفت: آری، هر چند که خوش نداشته باشی مادر منی. عایشه گفت: تو همانی که می‌خواستی خواهرم اسماء را بی‌پسر کنی. گفت: اگر نه این بود که به سه جهت از آن کار روی‌گردان بودم تو را از او آسوده می‌کردم. و اشتر پس از درود فرستادن به پیامبر (ص) این دو بیت را خواند «۲»:

«ای عایشه اگر نه این بود که از سه جهت ملاحظه می‌کردم، اکنون پسر خواهرت [عبد الله بن زبیر] را مرده یافته بودی. صبحگاهی که نیزه‌ها او را فرو گرفته بود و با صدایی ضعیف می‌گفت من و مالک را با هم بکشید.» «۳»

عایشه سوار شد و گفت: اکنون که پیروز شده‌اید، افتخار می‌کنید و فرمان خداوند قطعی و استوار است.

امیر المؤمنین علی (ع)، محمد بن ابی بکر را صدا کرد و فرمود: از عایشه بپرس آیا تیر و نیزه‌ای به او اصابت نکرده است؟ محمد از او پرسید. گفت: فقط تیری پوست سرم را اندک خراشی داده است و از دیگر جهات به سلامتم و خدا میان من و شما خواهد بود. محمد گفت: آری، خداوند روز رستاخیز بر تو حکم خواهد کرد در آنچه که میان خود و امیر المؤمنین کردی. بر او خروج کردی و مردم را به جنگ با او شوراندی و احکام کتاب خدا را پشت سر خود انداختی. گفت:

---

(۱) بخشی از آیه ۸۱ سوره هفدهم (بنی اسرائیل- اسری). م

(۲) برای اطلاع بیشتر در مورد گفتگوها و اختلاف در موارد آن، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۶۳. م

(۳) برای اطلاع بیشتر از این ابیات، رجوع کنید به اربلی، کشف الغمه، چاپ قم، ۱۳۸۱ ه ق؛ ج ۱، ص ۲۴۳. م

نبرد جمل ،ص:۲۲۲

ای محمد دست از ما بدار و به سالار خود بگو از من نگهداری کند. و هودج او از تیر زیادی که به آن خورده بود چون خارپشت می‌نمود. محمد بن ابی بکر می‌گوید به حضور امیر المؤمنین برگشتم و از گفتگوی خود با عایشه و آنچه گذشته بود آگاهش کردم. فرمود: به هر حال او زن است و فکر و اندیشه زنان ضعیف است. خودت عهده‌دار کارهای او باش و او را فعلا به خانه عبد الله بن خلف ببر تا درباره کارش بنگریم. من او را آنجا بردم و در همان حال زبانش یک لحظه از دشنام دادن به من و علی (ع) و آمرزشخواهی و رحمت بر کشتگان سپاه خودش آرام نمی‌گرفت.

(۱) همچنین واقدی از هشام بن سعد، از عباس بن عبد الله بن معبد، از معاذ بن- عبد الله تمیمی نقل می‌کند که می‌گفته است: هنگامی که با عایشه به بصره آمدیم و همان جا مقیم شدیم و مردم را برای قیام و یاری دادن خود دعوت کردیم، برخی از مردم دعوت ما را پذیرفتند و برخی هم نپذیرفتند و ما بر شرایط خود بودیم که- می‌گفتیم نباید هرگز با علی (ع) جنگ کنیم. تا آنکه گفته شد علی (ع) به بصره رسیده است و من نفهمیدم چگونه شد که ناگهان جنگ در گرفت. نخست نوجوانان و کودکان آن را برافروختند و بردگان آن را دامن زدند و ناگاه دیدم شتر [عایشه] هم به حرکت در آمد و همه لشکریان ما روی به جنگ آوردند. ناچار لشکر علی هم به جنبش در آمد ولی لشکریان ما پیشدستی کردند و نخست تیر انداختند و فریاد برآوردند و هیاهوی بسیار کردند و خود شنیدم که عایشه می‌گفت: این آغاز سستی است. و علی (ع) و یارانش پایدار ایستاده بودند. آنگاه علی (ع) یاران خود را مرتب کرد و رایات را در جای خود قرار داد و رایت بزرگ را که رایتی سپید و پهنای آن به اندازه طول یک نیزه بود به پسرش محمد داد و میمنه و میسره و قلب لشکرش، همگی حمله آوردند و شنیدم که علی می‌گفت: ای محمد! پرچم را پیش ببر و میان قلب سپاه باش و اگر بر تو پیشی گرفتند و حمله کردند، یاران دیگر از پشت سر به تو خواهند پیوست. سپس شنیدم علی (ع) به محمد می‌گوید همه یارانت جلو افتادند و پیش روی تو هستند، تو هم پیشروی کن، جلو برو، جلو. و علی (ع) در حالی که رایت میان شانه‌هایش بود و شمشیر برهنه در دست داشت پیشروی می‌کرد، ضربتی به مردی زد که استخوان زند دستش آشکار شد و علی (ع) خود را کنار شتر رساند و مردم ما از هر سو کنار شتر جمع شده و او را احاطه کردند و گروهی هم خود را زیر بندهای شکم شتر و طنابهای هودج انداخته بودند و به خدا سوگند خودم شنیدم که

نبرد جمل ،ص:۲۲۳

علی (ع) به محمد بن ابی بکر فرمان داد بندها و ریسمانهای هودج را قطع کند و او چنان کرد و خود دیدم که علی ده تن از کسانی را که لگام شتر را در دست گرفته بودند کشت و هر بار شمشیر خود را با جامه‌اش پاک می‌کرد. پس از آن هم که ما همچون گوسپندان در دست ایشان اسیر شدیم، ما را پیش انداختند و بردند؛ بعد هم همگی برگشتیم و شروع به سرزنش خویش کردیم و پشیمان شدیم.

(۱) همچنین واقدی از محمد بن عبد الله بن عبید بن عکرمهٔ بن خالد نقل می‌کند که عبد الرحمن بن حارث بن هشام می‌گفته است: من و اسود بن ابی البختری و عبد الله بن زبیر در بصره با یکدیگر پیمان بستیم و قرار گذاشتیم که اگر جنگ درگرفت و با علی (ع) و یارانش رویاروی شدیم تا پای جان و مرگ بایستیم تا علی را بکشیم. در آغاز جنگ صفهای لشکر علی مرتب بود و از جای خود تکان نمی‌خوردند، ولی پس از مدتی صفهای آنان به چپ و راست حمله کردند. عبد الرحمن می‌گوید: در آن هنگام من کنار عبد الله بن زبیر و اسود بودم، گفتم چه تصمیمی دارید؟ گفتند: ما بر تصمیم خود پایداریم. در این هنگام میسره سپاه علی بر میمنه سپاه ما حمله کرد و آنان را منهزم کردند و میمنه سپاه علی (ع) بر میسره ما حمله کرد و آن را از هم پاشید. ناگهان علی را دیدم که پشت سر پسرش محمد حرکت می‌کند و محمد پیشاپیش او رایت سیاه بزرگی را بر دوش می‌کشید و علی شمشیرش را کشیده بود.

مردی از بنی ضبه با او روبرو شد، او را و یکی دیگر پس از او را کشت و آهنگ ما کرد و کنار اسود و عبد الله ایستاد. هر یک از آن دو به دیگری پناه بردند و اسود می‌گفت: آیا گریز گاهی هست؟ ابن زبیر پیش آمد و لگام شتر عایشه را به دست گرفت و او آخرین کسی بود که آن را در دست گرفت. من به علی می‌نگریستم که کنار شتر رسیده بود و شمشیرش را که از آن خون می‌چکید بر دوش نهاده بود و به محمد بن- ابی بکر فریاد می‌زد که بندهای زیر شکم شتر را قطع کن! و این شکست بود؛ پس ما هیچ چیز را چون پیوستن به شهر بزرگتر [بصره] ندیدیم و هنگامی که شکست خوردیم از ترس لشکریان علی بیرون آمدیم و همچنان بیم آن داشتیم که به تعقیب ما برآیند، تا اینکه چند منزل پیمودیم.

(۲) از ابن زبیر روایت شده که می‌گفته است: روز جنگ بصره عایشه بر شتر نری که نامش عسکر بود سوار شد و بر هودج او روپوشهای استوار و زره‌هایی کشیده بودند که مبادا تیری عبور کند و به عایشه اصابت کند. علی (ع) هم به سوی

نبرد جمل ،ص:۲۲۴

ایشان آمد و چون رویاروی و درگیر شدند، جنگی سخت کردند. هفتاد تن از مردان قریش در آن روز لگام شتر عایشه را در دست گرفتند و همه کشته شدند.

(۱) راوی دیگری می‌گوید، مروان بن حکم و عبد الله بن زبیر هم زخمی شدند و چون آن گروه از قریش کشته شدند، گروه بسیاری از مردان بنی ضبه لگام شتر را به دست گرفتند و کشته شدند و هیچ کس لگام شتر عایشه را به دست نگرفت مگر اینکه کشته شد، آن چنان که شتر در خون کشتگان غرقه شد. در این هنگام محمد بن- ابی بکر پیش رفت و بندهای زیر شکم شتر [بندهای هودج] را قطع کرد و هودج را همراه تنی چند از یاران خویش برداشت و به یکی از خانه‌های بصره برد و زبیر هم پشت به جنگ کرد و گریخت. ابن جرموز خود را به او رساند و او را کشت.

و چون مروان چنان دید، به طلحه نگریست که می‌خواست بگریزد. با خود گفت به خدا سوگند نباید خونخواهی عثمان را در این مورد از دست بدهم و تیری به او زد که سیاهرگ بزرگ پای طلحه را قطع کرد و از شدت خونریزی در افتاد و او را آنجا بردند و استرجاع می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند تا آنجا که میدانم تیری بر من نیامد مگر از لشکرگاه خودمان. به خدا سوگند که ندیدم هیچ پیر مردی چنین تباه شود و چیزی نگذشت که در گذشت. «۱»

(۲) واقدی همچنین از موسی بن عبد الله، از حسین بن عطیه، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: در جنگ جمل همراه امیر المؤمنین علی (ع) بودم، شتر عایشه را دیدم که هودج بر آن بود و بر هودج صفحات آهنی و زره نصب کرده بودند. پس از آن چندان تیر و پیکان بر آن دیدم که بسیار تعجب‌آور بود و چون آن شتر را پی کردند، چنان فریادی کشید که هرگز صدایی مانند آن شنیده نشده بود و یاران علی (ع) به یکدیگر می‌گفتند بر شما باد پی کردن شتر و آن را پی کردند و همان دم بر زمین افتاد.

(۳) یزید از ابی زیاد، از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می‌کند که می‌گفته است: روز جنگ جمل از بس بر هودج تیر و پیکان نشسته بود، چون خارپشت بنظر می‌رسید.

(۴) ابن ابی میره از علقمهٔ بن ابی علقمه، از پدرش روایت می‌کند که می‌گفته است:

---

(۱) ابن اثیر در کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۹۶ و تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۲۱۵، آورده‌اند: طلحه در یکی از خانه‌های ویران محله بنی سعد مرد و در آن دفن شد.

برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به ابن اثیر، کامل التواریخ؛ ج ۳، ص ۲۴۳ و نویری، نهایهٔ الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۱۵۹. م

نبرد جمل ،ص:۲۲۵

هودج را از چوبهای کلفت ساختیم و بر آن صفحات آهنی نصب کردیم؛ بالای آن هم سپرهای آهنی قرار دادیم و روی آن پارچه خز سبز رنگی انداختیم و بالای آن روکش چرمی سرخ کشیدیم و برای عایشه دو سوراخ در آن هودج به اندازه چشم قرار دادیم و با این وجود سودی نداشت و در قبال آن قوم از این هودج کاری ساخته نبود.

(۱) واقدی از قول برخی از رجال عثمانی خود، از قول خود عایشه، چگونگی جنگ جمل و شکست و گریز آنان را نقل کرده و شرح داده است. از جمله روایاتی که آورده، روایت زیر است که می‌گوید: محمد بن حمید، از حمیده دختر ابن رفاعه، از مادرش کبشه دختر کعب نقل می‌کند که می‌گفته است: پدرم برای عثمان بسیار اندوهگین شد و سخت بر او می‌گریست و تنها چیزی که مانع خروج او از مدینه بود کور شدنش از شدت گریستن بود و او با علی بیعت نکرد و چون نسبت به او خشم و کینه داشت هیچ‌گاه به خلافت او اقرار نکرد.

پس از اینکه علی (ع) از مدینه بیرون رفت و عایشه از بصره برگشت، پدرم بر در خانه عایشه رفت و سلام داد و وارد خانه شد و میان او و عایشه پرده‌ای آویخته بود. عایشه اندکی از جریان بصره را به او گفت و از تشریح آن برای او خودداری کرد. کبشه می‌گوید بعد از ظهر به عایشه پیام دادیم و اجازه خواستیم به خانه‌اش برویم. اجازه داد و من همراه تنی چند از بانوان انصار به خانه‌اش رفتیم و او داستان قیام و خروج خود را برای ما نقل کرد و گفت هرگز گمان نمی‌کرده است که کار به اینجا کشیده شود. و سپس گفت برای من هودجی ساختند که در آن بنشینم و من زره پوشیدم و در آن نشستم و سپس در آن [هودج] میان مردم بپاخاستم و ایشان را به صلح و عمل به احکام قرآن و سنت فرا خواندم، ولی هیچ کس حتی به یک کلمه از سخنان من گوش نداد و آنان که آمده بودند در جنگ شتاب کردند و از سوی ما تیراندازی کردند تا آنجا که از یاران علی (ع) یکی دو مرد کشته شدند و آنگاه جنگ دامنه پیدا کرد و مردم به یکدیگر حمله کردند و لشکر علی (ع) همتی جز کشتن شتر من نداشتند. چند تیر هم بر هودج من آمد و مرا زخمی کرد. کبشه می‌گوید عایشه ساعد خود را بیرون آورد و به ما نشان داد که نشانه زخمی بر آن بود و گریست و ما را هم به گریه واداشت.

عایشه گفت: هر مردی که لگام شتر مرا گرفت کشته شد. سرانجام پسر خواهرم عبد الله بن زبیر لگام را گرفت؛ من بر سر او فریاد کشیدم و گفتم تو را به حق خویشاوندی

نبرد جمل ،ص:۲۲۶

سوگند می‌دهم از من فاصله بگیر. (۱) گفت مادر جان! موضوع مرگ است. آدمی در حالی که از یاران خود بی‌نیاز است و با نیت خیر کشته می‌شود بهتر از آن است که نیت خیر را از دست بدهد و اسیر شود. من فریاد کشیدم که ای وای اسماء بی‌پسر شد! عبد الله بن زبیر گفت: مادر جان سکوت کن، می‌بینی که چه پیش آمده است؛ و من خویشتن‌داری و سکوت کردم. همراه ما گروهی از جوانان کم سن و سال قریش بودند که از فنون جنگ آگاهی نداشتند و در جنگها شرکت نکرده بودند؛ آنان همگی چون گوسپندان و شتران پروار برای آن قوم بودند و همه را کشتند. من در چنین حالی بودم و مردم هم بیشتر اطراف شتر من بودند. ساعتی سکوت برقرار شد. با خود گفتم آیا این سکوت مایه خیر است یا شر؟ و آیا جنگ آرام گرفته است؟ ناگاه متوجه شدم و دیدم علی بن ابی طالب خودش به جنگ مشغول است و شنیدم فریاد می‌کشد شتر را از پای درآورید. با خود گفتم به خدا سوگند می‌خواهند مرا بکشند. در همین حال علی بن ابی طالب همراه برادرم محمد بن ابی بکر و معاذ بن عبد الله تمیمی و عمار بن- یاسر پیش آمدند، بندهای هودج را بریدند و آن را برداشتند و روی دستهای خود حمل کردند و همه کسانی که با ما بودند گریختند و هیچ خبری از آنان نداشتم. منادی علی (ع) در همین حال فریاد می‌کشید نباید هیچ کس را که گریخته و پشت به جنگ کرده است، تعقیب کرد و نباید هیچ مجروحی را کشت و هر کس سلاح بر زمین بگذارد در امان است. مردم جان گرفتند و نفس راحتی کشیدند و از دویدن آزرم کردند و بطور معمولی راه می‌رفتند. مرا هم به خانه عبد الله بن خلف خزاعی بردند. «۱»

آنجا خانه مردی بود که خودش در جنگ کشته شده بود و خانواده‌اش در سوك او بودند. همه کسانی هم که با علی دشمنی کرده و آتش جنگ را برافروخته بودنـد و از او می‌ترسیدند با من به آن خانه پناه آوردنـد. خواهرزاده‌ام، عبـد الله بن زبیر را در حالی که مجروح شده بود از میدان جنگ بیرون برده بودند. و من در چنین حالی پرسیدم: ابو محمد طلحه چه کرد؟ کسـی گفت: کشته شد. گفتم: ابو سلیمان چه کرد؟

گفتنـد: کشـته شـد. در آن ساعت چشـمانم خشك شده بود و از اندوه فراوان استرجاع می‌کردم [انا لله و انا الیه راجعون می گفتم] و ندامت خود را آشکار می‌ساختم.

---

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد و درشت سـخن گفتن صـفیه همسر عبد اللّه با امیر المؤمنین و تحمل آن حضـرت رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۷۲. م

نبرد جمل ،ص:۲۲۷

سپس که نام کشته‌شدگان را می‌بردند بر آنان می گریستم. (۱) ما در چنین حالی بودیم و من از عبد الله بن زبیر پرسـیدم، گفته شـد او کشـته شـده است و این موضوع چنان بر غم و انـدوه من افزود که نزدیك بود قلبم شـکافته شود. به خدا سوگند سه شـبانه‌روز، نه آبی آشامیـدم و نه چیزی خوردم و من در خانه کسانی بودم که از پـذیرایی من کوتاهی نمی‌کردند و در خانه آنان نان فراوان بود و می‌خواستم گرسنگی خود را با خوردن چیزی تسکین دهم ولی نمی‌توانستم. و به خدا پناه می‌بریم از فتنه.

من خود، مردم را بر عثمان شوراندم تا کار چنان شد و چون کشـته شد پشیمان شدم و دانستم که مسلمانان هرگز کسی چون او پیدا نخواهند کرد که از همگان بردبارتر و عابدتر و به هنگام گرفتاری بخشنده‌تر و نسبت به پیوند خویشاوندی مراقبتر بود.

کبشه دختر کعب می گوید: چون پیش پدرم برگشـتم گفت عایشه برای شـما چه گفت؟ و چون برای او گفتم، گفت: خدا عایشه را و امیر المؤمنین عثمان را رحمت کند که به خدا سوگند عایشه دشمنترین و سخت‌گیرترین مردم بر عثمان بود ولی از آن کار سخت پشـیمان شـد و توبه کرد و خواست انتقام خون او را بگیرد ولی کار بر خلاف آنچه می‌خواست شد. خدای همه‌شان را رحمت کند! پـدرم، سپس افزود خداوند عمر بن خطاب را رحمت کند که به خدا سوگند همه این کارها را پیشاپیش می‌دید و روزی گفت اگر اختلافی بروز کند میان خودتان بروز خواهد کرد و اگر میان شما اختلاف افتد آنچه که خوش ندارید بر سر شما خواهد آمد.

(۲) واقدی از محمد بن نجار از عایشه دختر سعد «۱» نقل می‌کند که می گفته است:

پـدرم بیمـار شـد. مروان بن حکم برای عیـادت او آمـد. سـخن از عایشه به میان آمـد، مروان گفت: ای ابو اسـحاق! من در کارهایی حضور داشتم؛ در جنگی که در خانه عثمان صورت گرفت از عایشه کناره گرفتم و جنگ کردم و زخمی بر زمین افتادم. پس از آن هم در جنگ جمل حاضـر بودم و می‌دیـدم که عایشه چگونه در هودج خود نشسـته است و بر آن هودج زره افکنـده بودنـد و مردم شکست خوردند و گریختند و هیچ کس لگام شتر را به دست نگرفت مگر اینکه کشته شد. پدرم در حالی که می گریست، پرسید: آیا عمار هم در آن معرکه بود؟ مروان گفت: آری به خدا سوگند، و پدرم باز گریست.

مروان به سخن خود این چنین ادامه داد که من در جنگ جمل زخمی شدم و مرا از

---

(۱) منظور عایشه دختر سعد بن ابی وقاص است، و برای اطلاع از احوال او، رجوع کنید به ابن سعد، طبقات؛ ج ۸، ص ۳۴۲. م

نبرد جمل ،ص:۲۲۸

میدان بیرون بردند و در هیچ جنگی ندیده‌ام که مردم به سرعت آن جنگ شکست بخورند و پراکنده شوند. پدرم گفت: من دوست نداشته و نمی‌داشـتم که در جنگ خانه عثمان و جنگ جمل چه به عنوان امرکننـده و چه به عنوان نهی‌کننـده شـرکت می‌داشـتم. و

چون مروان از خانه بیرون رفت، پـدرم همچنان می گریست و می گفت ای کاش می‌دانسـتم عمار و یارانش و نظایر او از دوسـتان ما چه بر سـرشان آمده است؛ آیا خداوند آنان را به سـرای دیگر برده و در بهشت خود جا داده است؟ (۱) ابن ابی سبره از قول مادرش نقل می کند که می گفته است از عایشه شـنیدم که می گفت: در جنگ جمل با آنکه بر هودج من صـفحات آهنی نصب کرده بودند تیر از لابلای آن به من که در هـودج بودم می‌رسـید و این در نظر من مهم نبود؛ فکر می کردم که مـا بـا عثمـان چه کردیم، مردم را چنان بر او شوراندیم که او را کشتیم و گمراهان را به جانش انداختیم و از تفرقه میان مسلمانان به خدا پناه می‌بریم.

(۲) منصور بن ابی الاـسود، از مسلـم اعور، از حبه عرنی «۱» نقل می کنـد که می گفته است: به خـدا سو گند گویی من هم اکنون آن مردی را که به شتر عایشه ضربت زد می‌بینم؛ شمشیر را به پاشنه شتر زد و شتر به پهلو خوابید و گویی هم اکنون صدای نعره آن شتر را می‌شـنوم و هرگز نعره‌ای آن چنان نشـنیده‌ام و چون شتر پی شـد و بنـدهای هودج را بریدنـد آن را از پشت شتر برداشـتند و مردم بصـره از هر سوی رو به گریز نهادنـد و پراکنـده شدنـد. عمار بن یاسـر و محمـد بن ابی بکر پس از آنکه بنـدها و تنگها را بریدنـد، هودج را برداشـتند و بر زمین نهادند. علی (ع) آمد و کنار هودج ایسـتاد و عایشه همچنان در آن بود. علی (ع) با ته نیزه به هودج زد و گفت: ای حمیراء! آیـا پیـامبر (ص) به تو فرمـان داده بودنـد که این راه را بپیمـایی؟ و عمـار بن یاسر بانـگ برداشـته بود که هیچ زخمی را مکشـید و هیچ گریخته و پشت به جنگ کرده را تعقیب مکنید. و خود دیدم که ابان و سـعید، پسران عثمان بن عفان را به حضـور علی آوردنـد و چـون برابر امیر المـؤمنین ایستادند یکی از حاضـران گفت: ای امیر المؤمنین این دو را بکش. فرمود: چه بد سخنی می گوییـد، من که همه مردم را امان داده‌ام این دو را بکشم؟ سـپس به آن دو رو کرد و فرمود: از گمراهی خود بازگردیـد و هرکجا می‌خواهید

---

(۱) حبه عرنی کوفی (در گذشـته ۶۷ ه ق) از راویـان قرن اول هجری است. رجوع کنیـد به ذهبی، میزان الاعتـدال؛ ج ۱، ص ۴۵۰ و قهپائی، مجمع الرجال؛ ج ۲، ص ۷۷. م

نبرد جمل ،ص:۲۲۹

بروید و اگر دوست داشته باشید می‌توانید پیش من بمانید و پاس خویشاوندی و پیوستگی رحم شما را خواهم داشت. آن دو گفتند: ای امیر المؤمنین! ما با تو بیعت می کنیم، و بیعت کردند و برگشتند. نبرد جمل ۲۲۹ خطبه علی(ع) روز جنگ جمل

(۱)

کشته شدن طلحهٔ بن عبد الله

(۲) اسـماعیل بن عبـد الملک، از یحیی بن شـبل، از جعفر بن محمـد، از محمـد بن علی (ع) نقل می کنـد که امام زین العابـدین (ع) فرموده است که مروان بن حکم به من گفت: چون روز جنگ جمل دیـدم مردم پراکنـده شدنـد، گفتم: به خـدا سوگنـد اکنون باید انتقـام خـون خود [عثمـان] را بگیرم و بر او پیروز شوم و تیری به طلحه زدم که به شـاهرگ پـایش خورد و شـروع به خونریزی کرد. تیری دیگر هم به او زدم. او را برگرفتند و زیر درختی بردند و از او چندان خون رفت که مرد.

(۳) ابن سـلیمان از ابن خیثمه نقل می کند که روزی عبد الملک بن مروان ضمن گفتگو درباره عثمان و طلحه گفت اگر پدرم طلحه را نمی کشت تا به امروز زخم و داغ عثمان بر دل من باقی می‌مانـد. همچنین عبد الملک «۱» می گفته است از پدرم مروان شنیدم که می گفـت: روز جنـگ جمـل بـه طلحـه نگریسـتم، زره و مغفر داشـت و چیزی جز دو چشم او را بیرون از زره ندیـدم. گفتم چگـونه ممکن است بر او دست یابم؟ چشـمم به شـکافی در پایین زرهش افتاد تیری به او زدم که به شاهرگ پایش خورد و آن را قطع کرد و دیدم یکی از بردگانش او را بر پشت خویش حمل می کند و از معرکه بیرون می‌برد و چیزی نگذشت که مرد.

(۴) عبـد الحمیـد بن عمران از ابن کعب قرظی از رواح بن حـارث از عمیر نقـل می‌کنـد که می‌گفته است: چـون طلحه را در بصـره دیـدم گفتم ای ابو محمـد! چه چیزی تو را به اینجـا آورده است؟ مگر تو با علی (ع) در مـدینه با اختیار و بـدون هیـچ اجباری بیعت نکردی؟ گفت: دست از من بردار، به خـدا سوگنـد بـا او بیعت نکردم مگر اینکه شمشیر بالاـی سرم بود. و روز جنـگ جمل چون مردم رویاروی شدند، تیر ناشناخته‌ای به طلحه رسید و رگ پایش را برید و آن را قطع کرد و چندان خون از او رفت که درگذشت.

---

(۱) عبـد الملـک بن مروان پس از پـدرش مروان به حکومت رسـید و از سال ۶۵ تا ۸۶ هجری حـاکم بود. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به مسعودی، التنبیه و الاشراف؛ ص ۲۷۰. م

نبرد جمل ،ص:۲۳۰

(۱) ابو سـهل از حسن بصـری نقل می‌کند که می‌گفته است چون به طلحه تیر خورد، سوار بر استری شد و به غلام خود گفت جایی پیدا کن که من وارد شوم. غلام گفت:

نمی‌دانم تو را کجا ببرم؟ طلحه گفت: هرگز چون امروز ندیده‌ام که خون پیرمرد محترمی چون من این چنین تباه شود. حسن بصری می‌گفته است، آری فرمان خداوند قضای محتوم است.

(۲) در روایت علی بن زیـد بن جذعان «۱» چنین آمده است که چون به طلحه خبر رسـید زبیر از معرکه دور شده است به جستجوی او برآمـد و جنگ در گرفته بود و آنان از بازگشت زبیر آگاه نبودند. در این هنگام مروان بن حکم از کنار طلحه گذشت و چون او را دیـد [بـا خود] گفت، به خـدا سوگنـد که پس از امروز نمی‌توانم انتقـام خون عثمان را بگیرم و حال آنکه هم اکنون قاتل او میان سینه‌ها و کفلهای شتران است و تیری به طلحه زد و او را کشت.

(۳) و در روایت سـفیان بن عیینه «۲» از ابو موسـی، از حسن بن ابو الحسن چنین آمـده است که می‌گفته است: طلحهٔ بن عبـد الله از روسـتاهایی که عثمـان بن عفـان در اختیار او گذاشـته بود هزینه خویش را فراهم می‌ساخت و چنان بود که هنگام برداشت محصول آن روسـتاها هزار سوار شب آنجا می‌خوابیدنـد و بار می‌کردنـد و می‌رفتنـد و حق این نعمت عثمان را نشـناخت و در ریختن خونش کوشـش کرد. و چون روز جنگ جمل فرا رسید، زرهی بر تن کرد که تمام اعضای او را از خوردن تیر محفوظ بدارد؛ در عین حال تیری به او خورد، و فرمان خداونـد مقدر است، و خود، او را دیدم که چون تیر خورد، می‌گفت: تا امروز ندیده‌ام که خون پیرمردی چنین تبـاه گردد که خون من تبـاه شـد. حسن می‌گفته است: پیش از این در رکـاب پیامبر (ص) جنگ کرده و دست خویش را سپر بلای آن حضـرت قرار داده بود، ولی افسوس که خود، کار خویشـتن را تباه ساخت و به خـدا سوگنـد من قبر او را دیدم که جایگاه شقاوت و بدبختی بود و کنار آن می‌نشستند و قضای حاجت می‌کردند و عجیبتر از این قوم ندیده‌ام.

---

(۱) از راویان بزرگ قرن اول و دوم هجری است. ترمـذی او را صـدوق و مورد اعتماد دانسـته است. مرگش در سال ۱۳۱ ه ق بوده است، رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل شماره ۵۸۴۴. م

(۲) سـفیان بن عیینه هلالی (درگذشـته ۱۹۸ ه ق) از راویـان مورد اعتمـاد قرن دوم هجری است. برای اطلاـع بیشـتر، رجوع کنیـد به ذهبی، میزان الاعتدال؛ ذیل شماره ۳۳۲۷ و قهپائی، مجمع الرجال؛ ج ۳، ص ۱۳۳. م

نبرد جمل ،ص:۲۳۱

امـا زبیر چنان شـد که به یکی از قبایل پناه برد و گفت مرا پناه دهیـد و حال آنکه پیش از آن همواره خود پناه دهنـده بود و کس را یارای آن نبود که بخواهـد او را پناه دهـد. حسن می‌گویـد: زبیر از چه چیز می‌ترسـید؟ که به خدا سوگند از کسـی جز پسـر خودش نمی‌باید می‌ترسـید و سـرانجام هم این جرموز با تنی چند از سـست دینان او را تعقیب کردند و به خدا سوگند کسـی چون او ندیدم

که خونش این چنین تباه شود. گور او (در وادی السباع) جای آمد و شد روباهان است. «۱» چگونه بود که این دو تن خروج و قیام کردند و به آنچه می‌خواستند نرسیدند و به گذشته خویش هم بازنگشتند؟ و این بدبختی که برای آن دو مقدر شده بود بر من گران آمد.

(۱) قیس بن ابی حازم می‌گوید: تیری به زانوی طلحه خورد و خون از آن بیرون می‌زد و چون دهانه زخم را می‌بستند زانویش آماس می‌کرد؛ گفت رهایش کنید این تیری است که خداوند آن را فرستاده است، و همچنان خونریزی کرد تا درگذشت و او را کنار رود فرات دفن کردند. کسی در خواب طلحه را دید که می‌گوید، مرا از این غرقاب نجات دهید که در رنج بسیارم، و آن مرد سه بار این خواب را دید. گورش را شکافتند و دیدند تمام گورش چون کناره جوی و آبراهه مرطوب است. او را از آن گور بیرون آوردند آن بخش از چهره و ریشش که بر روی خاک قرار داشت پوسیده بود و خاک آن را خورده بود. خانه‌ای از خانه‌های خاندان بکر را به ده هزار درهم خریدند و آنجا به خاکش سپردند.

اینها که گفتیم مختصری از اخبار صحیحی است که درباره چگونگی کشته شدن طلحه، از طریق عامه نقل شده است و اسنادش مورد اتفاق است و دلالت بر آن دارد که طلحه در حال اصرار بر جنگ و بدون اظهار پشیمانی کشته شده است و موافق مذهب حشویه است و مخالف مذهب معتزله، و شاهدی بر بطلان ادعای آنان

---

(۱) ابن کثیر در البدایة و النهایه؛ ج ۱۱، ص ۳۱۹، گفته است: مردم بصره در ماه محرم گوری پیدا کردند و در آن جسد تازه مردی را دیدند که با جامه و شمشیر دفن شده است.

پنداشتند زبیر بن عوام است، او را بیرون آوردند و کفن کردند و مسجدی کنار گورش ساختند و اوقاف بسیار بر آن وقف کردند، و برای آن خدمتکاران و افراد موظف برای فرش و چراغ گماشتند.

ولی بنا بر نقل طبری در تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۲۱۹، ابن جرموز اسب و سلاح و انگشتر او را برداشته و ظاهرا نمی‌تواند آن گوری که در وادی السباع با آن مشخصات پیدا شده است گور زبیر باشد.

نبرد جمل ،ص:۲۳۲

نسبت به توبه طلحه می‌باشد.

(۱)

کشته شدن زبیر بن عوام

(۲) مفضل بن فضاله از سوید بن هادی، از محمد بن ابراهیم نقل می‌کند که می‌گفته است. زبیر بن عوام در حالی که سوار بر اسب خود- به نام ذو الجمار- بود، گریخت و به منطقه سفوان «۱» رسید. آنجا به عبد الله بن سعید مجاشعی و ابن مطرح سعدی برخورد، آن دو به او گفتند ای حواری رسول خدا! تو در پناه ما خواهی بود «۲» و هیچ کس به تو دسترسی پیدا نخواهد کرد. زبیر همراه آن دو حرکت کرد و در همان حال که با آن دو می‌رفت، مردی خود را به احنف بن قیس رساند و گفت می‌خواهم رازی را به تو بگویم. احنف گفت: جلو بیا و آن مرد نزدیک آمد و گفت زبیر گریخته است و من خودم او را دیدم که همراه مردی از خاندان مجاشع و مردی از خاندان منقر می‌رفت و گمان می‌کنم می‌خواهد خود را به مدینه برساند. احنف صدای خود را بلند کرد و گفت چه کنم؟ زبیر میان مسلمانان فتنه را برپا کرد و همین که شروع به کشتن یکدیگر کردند حالا او می‌خواهد خود را سلامت به مدینه رساند! ابن جرموز این سخن را شنید و همراه مرد دیگری بنام فضالة بن مجالس از جای برخاست. آن دو دانستند که احنف از این روی صدای خود را بلند کرد که خوش نمی‌دارد زبیر جان سالم بدر برد و ترجیح می‌دهد که کشته شود و هر دو به تعقیب زبیر

پرداختند.

همین که همراهان زبیر آن دو را دیدنـد، به زبیر گفتند این ابن جرموز است و ما از او بر تو می‌ترسیم. زبیر گفت: مترسید من خود ابن جرموز را مواظبم و شر او را از شما کفایت می‌کنم و شما دو نفر مواظب فضاله باشید و شر او را کفایت کنید.

در همین هنگـام ابن جرمـوز به زبیر حمله کرد و زبیر هم به سـوی او حمله آورد. ابن جرموز گفت: ای فضـاله! مرا یـاری کن وگرنه زبیر مرا خواهد کشت. فضاله به یاری او شتافت و ابن جرموز زبیر را کشت و سرش را جدا کرد و ابتدا پیش احنف بن قیس و سپس به لشکرگاه امیر المؤمنین علی (ع) آورد. لشکریان همین که او را دیدند، چون

---

(۱) سفوان در یک میلی بصره و از مناطق پرآب و درخت است. رجوع کنید به یاقوت- حموی، معجم البلدان؛ ج ۵، ص ۹۰. م

(۲) برای اطلاع بیشتر در مورد اینکه زبیر را حواری پیامبر می‌دانسته‌اند، رجوع کنیـد به ابن سعد، طبقات؛ ج ۳، ص ۷۳، که فصلی خاص در این باره آورده است. م

نبرد جمل ،ص:۲۳۳

نمی‌شـناختند پرسیدند تو کیستی؟ گفت: فرسـتاده احنف بن قیس هستم. (۱) برخی می‌گفتنـد آفرین بر تـو و بر کسـی که از نزد او آمـده‌ای، خوش آمـدی! و برخی می‌گفتنـد، بر تو و کسـی که از نزد او آمدی آفرین و خوشامد مباد. ابن جرموز خود را کنار خیمه امیر المؤمنین رساند. مردی تنومند که زره بر تن داشت بیرون آمد؛ اشتر نخعی بود، از ابن جرموز پرسـید تو کیستی؟ گفت: فرسـتاده احنف بن قیس. اشتر گفت: بر جـای خود بـاش تا برای تو اجازه بگیرم. اجازه گرفت، ابن جرموز وارد خیمه علی (ع) شـد. علی (ع) نشسـته و تکیه داده بـود و برابرش سـپری بـود که بر آن چنـد گرده نـان جوین نهـاده بودنـد. ابن جرموز سـلام داد و از سوی احنف پیروزی امیر المؤمنین را شادباش گفت و افزود که من فرسـتاده اویم و زبیر را کشـتم و این سـر و شمشـیر اوست، و آنها را برابر علی (ع) نهاد. امیر المؤمنین (ع) پرسـید موضوع چگونه بوده است و ابن جرموز چگونه او را کشته است؟ و او چگونگی آن را نقل کرد. سپس علی (ع) فرمود، شمشـیرش را به من بده و چون شمشـیر را در دست گرفت آن را از نیام بیرون کشید و گفت: آری شمشیری است که آن را می‌شـناسم و به خـدا سوگنـد مکرر بـا همین شمشـیر در التزام رکاب پیامبر (ص) جنگ کرده است ولی چه می‌توان کرد از مرگ و سرانجام نکوهیده و کشته شدنهای ناپسند.

(۲) در روایت منصور بن ابی الاسود از عطاء بن سائب، از ابو البختری چنین آمده است که چون احنف بن قیس سر و شمشیر زبیر را پیش امیر المؤمنین فرستاد و فرستاده‌اش آمد و پیروزی را شادباش گفت، امیر المؤمنین این آیه را تلاوت فرمود:

«منافقان آن کسانی هستند که نگران و مراقب حال شمایند که چون برای شما فتح و پیروزی از جانب خدا برسد می‌گویند ما با شما بودیم.» «۱»

(۳) در روایت دیگری که زیـد بن فراس از غزال بن مالک نقل می‌کنـد، چنین آمده است که چون زبیر کشـته شد و سـرش را پیش امیر المـؤمنین آوردنـد فرمـود بـه خـدا سوگنـد اگر حـاطب بـن ابی بلتعه چنـان نمی‌کرد «۲» هرگز طلحـه و زبیر ایـن چنیـن گسـتاخ نمی‌شدند که با من جنگ کنند. زبیر از طلحه به من نزدیکتر بود و همواره در شمار

---

(۱) بخشی از آیه ۱۴۱ سوره چهارم (نساء) می‌باشد و ظاهرا تعریض به شیوه احنف است. م

(۲) برای اطلاع از عمـل حاطب و نامه نوشـتن او به قریش و فاش کردن اسـرار نظامی، در منابع کهن تاریـخ اسـلام، رجوع کنیـد به واقدی، المغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۶۱۰، و در کتب رجال، رجوع کنید به ابن حجر، الاصابه؛ شماره ۱۵۳۸. م

نبرد جمل ،ص:۲۳۴

خاندان ما بود تا آنکه پسرش به سن بلوغ رسید و میان ما فاصله انداخت.

(۱) در روایت عبد الله بن جبیر از ابن ابی عون چنین آمده است که مروان بن حکم می‌گفته است: روز جنگ جمل گفتم به خدا سوگند باید امروز انتقام خون عثمان را بگیرم و تیری به طلحه زدم که شاهرگ پایش را قطع کردم و چون آن را می‌بستند خون جمع می‌شد و آن را به سختی به درد می‌آورد؛ طلحه به غلام خود گفت: رهایش کن! تیری است که خداوند برای من فرستاده است. سپس به او گفت برای من جایی پیدا کن که بروم و کناره بگیرم، و جایی پیدا نشد، سرانجام عبد الله معمر او را به خانه زن عربی رساند و بیرون آمد و اندکی بعد که آنجا برگشت، طلحه مرده بود.

زبیر هم گریخت و خواست خود را به مدینه برساند ولی چون به وادی السباع رسید، احنف بن قیس با صدای بلند گفت من درباره زبیر چه‌کار کنم؟ میان دو گروه از مردم را چنان آشفته کرد که شروع به کشتن یکدیگر کردند؛ اکنون هم می‌خواهد به خانه خود و پیش همسرش برگردد. ابن جرموز که این سخن را شنید به تعقیب زبیر پرداخت. مردی از قبیله مجاشع هم با ابن جرموز همراه شد و چون به زبیر رسیدند زبیر از آن دو ترسید و خود را کنار کشید. آن دو گفتند ای حواری رسول خدا تو در پناه ما خواهی بود و هیچ کس به تو دسترسی پیدا نخواهد کرد. ابن جرموز همراه زبیر رو به راه نهاد و گاه عقب می‌کشید و گاه زبیر از او فاصله می‌گرفت؛ ابن جرموز در این میان به زبیر گفت: زرهت را بیرون بیاور و بر روی اسب بگذار که سنگین است و تو را به زحمت می‌دارد. زبیر آن را از تن خود بیرون آورد. عمرو بن مجاشع هم گاه عقب می‌ماند و به عمد خود را عقب می‌کشید و زبیر او را صدا می‌زد و او خود را به وی می‌رساند و زبیر همچنان سوار بر اسب می‌رفت و عمرو همچنان گاه خود را عقب می‌کشید و زبیر اطمینان پیدا کرده بود و عقب ماندن او را چیزی غیر عادی نمی‌دانست. ناگاه حمله کرد و از پشت سر چنان نیزه‌ای میان شانه‌های زبیر زد که پیکان آن از سینه او بیرون آمد و از اسب در افتاد. او هم پیاده شد و سر زبیر را برید و پیش احنف آورد و او آن را نزد امیر المؤمنین فرستاد. و چون علی (ع) سر و شمشیر زبیر را دید، نخست فرمود شمشیر را به من بده، آن را دادند، از نیام بیرون کشید و فرمود: این شمشیری است که مدتهای طولانی با آن در التزام پیامبر (ص) جنگ کرده است ولی ای وای از مرگ همراه با سرانجام نکوهیده و کشته شدنهای

نبرد جمل ،ص:۲۳۵

ناپسند. «۱» سپس به سر زبیر نگریست و فرمود تو را افتخار همنشینی با پیامبر (ص) بود و به ایشان نزدیک بودی ولی افسوس که شیطان به بینی تو درآمد و تو را به چنین روز و جایگاهی درافکند.

(۱)

امیر المؤمنین علی (ع) کشته‌شدگان را مورد خطاب قرار می‌دهد

(۲) چون آتش جنگ فرو نشست و طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه به خانه عبد الله بن خلف منتقل شد، امیر المؤمنین (ع) سوار شد و یارانش از پی او به حرکت درآمدند و عمار بن یاسر که خدایش رحمت کناد در رکاب آن حضرت پیاده می‌رفت تا به میدان رسیدند و میان کشتگان می‌گشتند. کنار جسد عبد الله بن خلف خزاعی رسیدند که جامه بسیار خوبی بر تن داشت. مردم گفتند: ای امیر المؤمنین! این سرور و سالار ایشان بود. فرمود: نه، این سردارشان نبود بلکه مردی شریف و دارای نفسی استوار بود. سپس کنار جسد عبد الرحمن بن عتاب بن اسید رسیدند، فرمود:

این رهبر و سالار قوم بود که او را چنین می‌بینید. سپس از کنار یک یک کشتگان عبور کرد و چون اشراف قریش را دید که میان کشتگان افتاده‌اند، فرمود: گویی بینی خود را بریدم، به خدا سوگند که کشته شدن شما بر من گران و ناخوش است و من قبلا به

شما گفتم و شما را از برخورد شمشیرها بر حذر داشتم ولی شما نوجوان بودید و علم و آگاهی نداشتید و ای وای از مرگ بد، و از کشته شدن ناپسند به خداوند پناه می‌بریم؛ و به راه خود ادامه داد تا کنار جسد کعب بن سور رسید که میان کشتگان بر زمین افتاده بود و قرآنی بر گردنش بود. فرمود: نخست این قرآن را بردارید و در جای پاکی نهید و فرمود او را بنشانید، نشاندند و می‌دید که همچنان به سوی زمین می‌افتد و خطاب به آن جسد فرمود: ای کعب! من آنچه را که خدایم وعده فرموده بود راست یافتم، آیا تو هم آنچه را که خدایت وعده داده بود راست یافتی؟ سپس فرمود: بر پشت بخوابانیدش و از کنار او گذشت و چون جسد طلحه را میان کشتگان دید فرمود او را بنشانید و با آن جسد هم همان گونه گفتگو کرد و سپس فرمود او را

---

(۱) بسیاری از مورخان سنی و برخی از مورخان مورد توجه عموم مسلمانان درباره چگونگی کشته شدن زبیر و اینکه امیر المؤمنین فرموده‌اند، قاتل زبیر را به دوزخ مژده دهید، مطالب دیگری نوشته‌اند. مثلا مسعودی در مروج الذهب؛ ص ۳۲۰، ج ۴ و مقدسی، البدء و التاریخ؛ ج ۵، ص ۲۱۵، و دیگران که از نظر بزرگان مکتب تشیع مقبول نیست. م

نبرد جمل ،ص:۲۳۶

به پشت بخوابانید، و چنان کردند.

(۱) یکی از قاریان قرآن مقابل امیر المؤمنین ایستاد و گفت: ای امیر المؤمنین! این سخن گفتن چیست که نه گفتارت را می‌شنوند و نه پاسخی می‌دهند؟ فرمودند: هر دو گفتار، مرا شنیدند همچنان که کشته‌شدگان بدر- که آنان را در چاه افکندند- سخنان پیامبر (ص) را شنیدند و اگر به آنان برای پاسخ دادن اجازه داده می‌شد چیز شگفتی می‌دیدی. «۱»

آنگاه از کنار جسد عبد الله بن مقداد «۲» عبور کرد که میان کشتگان افتاده بود، فرمود: خداوند پدرت را رحمت کناد که اندیشه‌اش درباره ما بهتر از اندیشه تو بود.

عمار گفت: سپاس خداوند را که او را این چنین خوار بر زمین افکنده است و به خدا سوگند ای امیر المؤمنین! من در مورد حق، رعایت این را نمی‌کنم که چه کسی پدر یا پسر کیست؟ علی (ع) فرمود: خدایت رحمت کناد و از حق پاداش دهاد! امیر المؤمنین علی (ع) چون از کنار عبد الله بن ربیعة بن رواح که میان کشتگان افتاده بود عبور کرد، فرمود این درمانده به قصد نصرت عثمان بن عفان بیرون نیامده است و به خدا سوگند نظر عثمان درباره او و پدرش خوب نبود. و چون از کنار جسد معبد بن زهیر عبور کرد، فرمود: اگر فتنه‌انگیزی بر ستاره پروین می‌بود به آن دست می‌یافت و به خدا سوگند از چیزی هم آگاهی نداشت و کسی که او را دیده بود به من خبر داد که از بیم شمشیر در جستجوی پناهگاه بوده است و اکنون هم این درمانده چنین تباه شد، و چون از کنار جسد مسلم بن قرظه گذشت، گفت: این یکی را نیکی کردن من وادار به خروج کرد زیرا از من خواسته بود درباره چیزی که در مکه بر عثمان مدعی است با عثمان سخن گویم و من چندان با عثمان سخن گفتم که آن را به او بخشید و به من گفت: اگر وساطت تو نبود هیچگاه به او نمی‌دادم و تا آنجا که می‌دانم عشیره خوبی نیستند. و سپس برای یاری دادن عثمان به کام مرگ در افتاد.

سپس از کنار جسد عبد الله بن عمیر بن زهیر گذشت و گفت: عجب! این هم از کسانی بوده که به گمان خود درباره انتقام خون عثمان شمشیر کشیده است و حال

---

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد گفتار پیامبر (ص) در جنگ بدر با کشتگان، رجوع کنید به نهایة الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۲، ص ۳۵. م

(۲) مادر عبد الله ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب است و برادرزاده ابو طالب و عبد الله است. و از عجایب این است که پسر مقداد

بر علی (ع) خروج کند و حال آنکه محمد بن- ابی بکر در التزام آن حضرت بوده است.

نبرد جمل ،ص:۲۳۷

آنکه نامه‌ای برای من نوشته بود و در آن نسبت به عثمان بـد گفته بود و آن نامه، او را رنجاند؛ در عین حال چیزی به او داد و او از عثمان خشنود شد. (۱) و چون از کنار جسد عبد الله بن حکم بن حزام گذشت، فرمود: پدر این یکی در خروج بر من مخالف بود و اگر چه پـدرش مـا را یـاری نکرد ولی بیعت کرد و در خـانه خود نشسـت و من هیـچ- کس را که از یاری ما و دشـمن ما خودداری کرده باشد ملامت و سـرزنش نمی‌کنم بلکه سرزنش شده آن کسی است که با ما جنگ می‌کند. و چون از کنار جسد عبد الله بن- مغیرة بن اخنس گـذشت، فرمود: این یکی پـدرش روز جنگ خانه عثمان کشـته شـد و او به سـبب خشـمی که از کشـته شـدن پـدر داشت بیرون آمـد ولی نوجوانی بود که از سـرانجام کارها آگاه نبود. و چون از کنار جسـد عبـد الله بن اخنس بن شـریق عبور کرد، فرمود: اما این یکی را خودم دیدم که چون مردم شمشـیرها را کشیدند، گریزان بود، و از مقابل شمشیر دوان دوان می‌گریخت و من از کشـتن او نهی کردم ولی صدای من شـنیده نشد، و او هم از کسانی بود که بر من خشم گرفته بود و او و دیگر نوجوانان قریش از فنون جنگ بی‌اطلاع بودند و با آنان خدعه و مکر ورزیدند و آنان را بر این کار کشاندند و چون در آن افتادند مضطرب و درمانده و کشته شدند.

(۲)

شهید با خون خود احتجاج می‌کند

(۳) سـپس به منادی خود امر کرد ندا دهد که هر کس دوست می‌دارد کشـتگان خویش را دفن کند، دفن کند. و فرمود کشتگان ما را با همان جامه که در آن کشته شده‌اند دفن کنید که آنان با مقام شهادت محشور می‌شوند و من خود گواه آنان بر وفاداری ایشان خواهم بود.

(۴)

نامه‌های علی (ع) به مدینه و کوفه

(۵) سـپس علی (ع) به خیمه خـویش بـازگشت و عبـد الله بن ابی رافـع را خواست و به او فرمود برای مردم مـدینه چنین بنویس: «۱» «بسم الله الرحمن الرحیم. از بنده خدا علی بن ابی طالب. سـلام بر شـما، نخست خداوندی را که خدایی جز او نیست ستایش می‌کنم و خداوند متعال با فضل و منت

---

(۱) عبـد الله پسـر ابو رافع است که از بردگـان آزاد کرده پیـامبر (ص) است، برای اطلاـع از شـرح حالش، رجوع کنیـد به ابن حجر، الاصابه؛ ج ۴، ص ۶۷. عبـد الله عهـده‌دار دبیری امیر المـؤمنین علی (ع) بوده است و همچنین رجوع کنیـد به نویری، نهایـة الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۵، ص ۲۵۸. م

نبرد جمل ،ص:۲۳۸

و تـوجه خویش در نظر من و شـما فرمـانروای عـدل است و خداونـد که گفتـارش حق است در کتـاب خود چنین فرموده است: (۱) «همانا که خداونـد حال هیـچ قومی را دگرگون نمی‌سازد تا زمانی که خود حال خویش را دگرگون سازنـد و هرگاه خداونـد اراده کنـد که قومی را به بدی کردارشان عقاب کند هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و برای آنان جز خداوند کسـی نیست که آن بلا را برگرداند.» «۱»

و اکنون به شما از سرانجام کار خود و کسانی از مردم بصره و قریش و دیگران که همراه طلحه و زبیر شده بودند خبر می‌دهم. همان گونه که خود آگاهید آن دو بیعت مرا شکستند با آنکه بدون اکراه و با میل خود بیعت کرده بودند. من از پیش شما همراه آنان که به بیعت با من و حق پایدار بودند حرکت کردم و به ذو قار فرود آمدم و گروهی از مردم کوفه هم با من همراه شدند، طلحه و زبیر پیش از ما به بصره رفتند و نسبت به عامل من عثمان بن حنیف آن چنان رفتار کردند. من فرستادگانی پیش آنان فرستادم و همه گونه دلیل و برهان ارائه دادم و اتمام حجت کردم و چون کنار بصره رسیدم باز آنان را به حق فرا خواندم و اتمام حجت کردم و گفتم از هر خطا و لغزشی درگذشتم و بیعت‌شکنی و نقض عهد آنان را نادیده گرفتم ولی آنان چیزی جز جنگ با من و همراهانم و پافشاری در گمراهی را نپذیرفتند. چاره‌ای جز جهاد با ایشان نداشتم. خداوند گروهی از آن پیمان‌گسلان را کشت و گروهی هم پشت به جنگ کردند و گریختند. من شمشیر از ایشان برداشتم و همگان را عفو کردم و در مورد آنان حق و سنت را اجرا کردم و برای آنان کارگزاری برگزیدم و بر آنان گماشتم و او عبد الله بن عباس است و من به خواست خداوند متعال به کوفه می‌روم.»

و این نامه به دست عبد الله بن ابی رافع در جمادی الاولی سال سی و شش هجری نوشته شد.

(۲) امیر المؤمنین علی (ع) برای ام هانی دختر ابو طالب [خواهر خود] چنین مرقوم داشت: «۲»

---

(۱) بخشی از آیه ۱۱ سوره سیزدهم (رعد). م

(۲) فاخته یا فاطمه یا هند دختر ابو طالب که بیشتر به کنیه خود ام هانی معروف است از زنان بسیار محترم خاندان قریش است، وفات او را ترمذی و دیگران از جمله ابن حجر در تقریب التهذیب؛ ص ۶۲۰، پس از امیر المؤمنین (ع) دانسته‌اند، ولی ابن شهر آشوب در مناقب؛ ج ۱، ص ۱۱۰، مرگ او را در زمان حیات پیامبر (ص) نقل کرده است، و ظاهرا صحیح نیست. م

نبرد جمل ،ص:۲۳۹

(۱) «سلام بر تو! نخست خدای را که خدایی جز او نیست می‌ستایم. اما بعد، ما با سرکشان و ستمگران در بصره رویاروی و درگیر شدیم و خداوند با نیروی خود پیروزی بر آنان را به ما ارزانی داشت و به آنان هم پاداش ستمگران را داد. طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عتاب و گروهی بیرون از شمار کشته شدند. از لشکر ما هم فرزندان مخدوع و دو پسر صوحان و علی و هند و ثمامه و گروهی دیگر از مسلمانان که خدایشان رحمت کناد کشته شدند. و السلام.»

(۲) برای مردم کوفه هم چنین نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ*. از علی امیر المؤمنین به مردم کوفه. سلام بر شما! نخست خدای را که خدایی جز او نیست ستایش می‌کنم و بعد، همانا که خداوند فرمانروای عدل است، «و چیزی را نسبت به قومی دگرگون نمی‌سازد تا خودشان آن را دگرگون سازند، و چون خداوند اراده کند که قومی را به بدی کردارشان عقاب کند هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و برای آنان جز خداوند کسی نیست که آن بلا را برگرداند». «۱» اینک به شما از عاقبت کار خویش و لشکر بصره و قریش و دیگران که همراه طلحه و زبیر بودند و به آن شهر رفته بودند خبر می‌دهم. آن دو بیعت من و سوگندهای استوار خود را شکستند و هنگامی که از کار ایشان آگاه شدم از مدینه بیرون آمدم و چون به ذو قار رسیدم از آنچه نسبت به عامل من عثمان بن حنیف انجام داده بودند آگاه شدم. پسرم حسن و عمار و قیس را پیش شما فرستادم و آنان از شما خواستند که برای یاری و گرفتن حق پیامبر (ص) و حق ما بیرون آیید و برادران شما شتابان دعوت مرا پذیرفتند و پیش من آمدند و برای اطاعت فرمان خدا شتاب کردند و چون کنار بصره رسیدم و فرود آمدم نخست آنان را دعوت کردم و دلیل و برهان آوردم و گفتم لغزش و خطای قریش و دیگران را می‌بخشم و از آنان در مورد پیمان‌شکنی و گسستن بیعت گله‌گزاری کردم و چشم پوشیدم. با وجود آن هیچ چیز جز جنگ با من و همراهان من

و پافشاری در ستم و گمراهی را نپذیرفتنـد و ناچار از جنگ و جهاد با آنان شدم. گروهی از ایشان کشـته شدند و گروهی دیگر به شهر خود گریختنـد. آنگاه همان چیزی را که من از آنان خواسـته بودم یعنی دست برداشـتن از جنگ را پیشـنهاد کردنـد. پذیرفتم و شمشیر در نیام کردم و همگان را

---

(۱) آیه ۱۱ سوره سیزدهم (رعد)

نبرد جمل ،ص:۲۴۰

بخشیدم و حق و سنت را میان آنان معمول داشتم و عبد الله بن عباس را بر بصره گماشتم و به خواست خداوند به کوفه می‌آیم و اینک زجر بن قیس جعفی را پیش شما فرستادم تا از او بپرسید و او از ما و از ایشان به شما خبر خواهد داد که چگونه حق را [نپذیرفتند و] بر ما رد کردند و چگونه خداوند آنان را رد کرد و حال آنکه ناخوش می‌داشتند. و سلام و رحمت و برکات بر شما باد.»

و این نامه را عبد الله بن ابی رافع در جمادی الاولی سال سی و شش نوشت.

(۱)

خطبه علی (ع)

(۲) چون امیر المؤمنین (ع) این نامه‌ها را که متضمن خبر فتح و پیروزی بود نوشت، میان مردم برای خطبه برخاست و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر و خاندان او چنین فرمود:

«اما بعد، همانا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان و عزیز و انتقام‌گیرنده است.

عفو و آمرزش خویش را برای آنان که فرمانبردار اویند قرار داده است و عذاب و عقاب خود را برای آنان که سرکشی و مخالفت با امر او کنند و در دین بدعتهایی را که از آن نیست پدید آورند قرار داده است. نیکوکاران و صالحان به رحمت خدا نائل می‌شوند، و ای مردم بصره! خداوند مرا بر شما پیروزی داد و شما را به سبب کارهایتان تسلیم ساخت. بر شما باد که هرگز به آن کارها برنگردید که شما نخستین کس بودید که جنگ را شروع کردید و به ستیزه و ترک حق و انصاف روی آوردید.»

(۳)

زهد علی (ع)

(۴) و چون از منبر فرود آمد، گروهی از یاران خویش را خواست و آنان همراه او حرکت کردند و به بیت المال رفتند. علی (ع) گروهی از قاریان قرآن و خزانه‌داران را نیز فرا خواند و دستور داد درهای بیت المال را گشودند و چون فراوانی اموال را دید، فرمود: این بهره و دست چیده من است، و آن را میان همه اصحاب تقسیم کرد و به هر یک از ایشان شش هزار درهم رسید و شمار یارانش دوازده هزار تن بود.

برای خود نیز مانند یکی از ایشان برداشت و در همان حال که سهم او همان جا باقی مانده بود مردی آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! نام من از دفتر افتاده است و من هم همان زحمتی را که تو کشیده‌ای کشیده‌ام و علی (ع) سهم خود را به او پرداخت.

(۵) ثوری از داود بن ابی هند از ابو حرز اسود نقل می‌کند که می‌گفته است: خودم

نبرد جمل ،ص:۲۴۱

طلحه و زبیر را در بصره دیدم که گروهی از مردم بصره و از جمله مرا دعوت کردند و همراه آن دو به بیت المال رفتیم و همین که

چشم ایشان به اموال افتاد، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده‌اند و سپس این آیه را خواندند: «خداوند به شما وعده غنیمتهای بسیار داده است که در این یک برای شما تعجیل کرد» «۱» و گفتند ما سزاوارتر از هر کسی به این اموالیم. پس از اینکه سرانجام کار آنان چنان شد، علی بن ابی طالب (ع) ما را دعوت کرد و همراه او وارد بیت المال شدیم و همین که چشمش به آن اموال افتاد، دست بر هم زد و فرمود: کس دیگری غیر از مرا بفریب؛ و آن را به تساوی میان یاران خود قسمت کرد و فقط پانصد درهم باقی ماند که همان را سهم خویش قرار داد، و در این هنگام مردی آمد و گفت نام من از دفتر تو حذف شده است، و فرمود: آن را برگردانید، به او برگردانید و سپس گفت: سپاس خداوند را که چیزی از این [مال] را به من نرساند و آن را برای مسلمانان فراوان کرد.

(۱)

خطبه علی پس از تقسیم اموال

(۲) واقدی روایت می‌کند که چون امیر المؤمنین از تقسیم آن مال آسوده شد برای خطبه برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت: ای مردم! من خدای را بر نعمتهایش می‌ستایم، طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه گریخت و به خدا سوگند اگر عایشه حق را جستجو می‌کرد و باطل را خوار و زبون می‌داشت او را در خانه خود مسکن و مأوی می‌بود و خداوند بر او جهاد را واجب نکرده است و نخستین خطای او گام برداشتن به زیان خودش بود و به خدا سوگند هرگز بر این قوم شومتر از ناقه صالح نمی‌بود و دشمن شما از آنچه خداوند انجام داد بر کینه خود افزوده است و شیطان هم بر سرکشی و طغیان ایشان افزوده است و آنان در حالی که بر باطل بودند آمدند و در حالی که ستمگر بودند برگشتند. همانا برادران مؤمن شما در راه خدا جهاد کردند و ایمان آوردند و امید به آمرزش خدا دارند و به هر حال ما برحقیم و آنان بر باطلند و خداوند ما و ایشان را روز رستاخیز جمع خواهد کرد و از خداوند برای خود و شما آمرزش می‌خواهم.

---

(۱) بخشی از آیه ۲۰ سوره چهل و هشتم (فتح). م

نبرد جمل ،ص:۲۴۲

(۱)

نامه علی (ع) به اهل کوفه

(۲) عمر بن سعد از یزید بن صلت از عامر اسدی نقل می‌کند که می‌گفته است:

علی (ع) پس از فتح بصره، همراه عمر بن سلمه ارحبی برای مردم کوفه این نامه را فرستاد: «۱» «از بنده خدا علی بن ابی طالب به قرظهٔ بن کعب و دیگر مسلمانان که پیش اویند. سلام بر شما باد! نخست خداوندی را که خدایی جز او نیست ستایش می‌کنم و بعد، ما با آن قوم از امت خود که بیعت ما را گسسته و اتحاد ما را گسیخته و بر ما ستم و خروج کرده بودند رویاروی شدیم و نخست با آنان در پیشگاه خداوند حجت و برهان آوردیم و خداوند ما را بر ایشان پیروزی داد و طلحه و زبیر کشته شدند و من قبلا آنان را بیم و اندرز دادم و صالحان امت را بر آنان گواه گرفتم ولی از مرشدان اطاعت نکردند و پند خیرخواهان را نپذیرفتند. و ستمگران به عایشه پناه بردند و گروهی بیرون از شمار برگرد او کشته شدند و شمار آنان را کسی جز خدا نمی‌داند و سپس خداوند بر چهره بقیه ایشان فرو کوفت و پشت به جنگ کردند و گریختند و ناقه صالح بر قوم خود شومتر از عایشه بر مردم این شهر نبوده است، با این تفاوت که عایشه مرتکب گناهی بزرگ شده است که از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی کرده و مردم را فریب داده است و میان

مؤمنان تفرقه انداخته و خون مسلمانان را ریخته و هیچ دلیل و برهان و عذری نداشته است، و همین که خداوند آنان را شکست داد، فرمان دادم هیچ گریخته و مجروحی تعقیب و کشته نشود و هیچ پرده‌ای دریده نشود و به هیچ خانه‌ای بدون اجازه وارد نشوند و من همه مردم را امان دادم. و مردانی صالح و شایسته از ما شهید شدند که خداوند حسنات آنان را افزون و درجات ایشان را برتر نماید و به آنان پاداش صابران را ارزانی دارد و به آنان بهترین پاداشی که به فرمانبرداران و سپاسگزاران نعمت خدا داده می‌شود از سوی خاندان پیامبرشان داده شود. همانا که شما سخن مرا شنیدید و اطاعت کردید و فراخوانده شدید و اجابت کردید؛ چه نیکو برادران و یاران حق بودید و هستید.

و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد!» این نامه را عبد الله بن ابی رافع در رجب سال سی و ششم هجرت نوشت.

---

(۱) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۳۴- ۳۳۲. م

نبرد جمل ،ص:۲۴۳

(۱)

روش علی (ع) درباره مردم بصره

(۲) مطر بن خلیفه از منذر ثوری نقل می‌کند که چون در جنگ جمل مردم منهزم شدند و روی به گریز نهادند، امیر المؤمنین (ع) فرمان داد منادی ندا دهد که هیچ زخمی و خسته‌ای را مکشید و هیچ گریخته‌ای را تعقیب مکنید، و فقط آنچه از سلاح و مرکب که در لشکرگاه بود تقسیم کرد.

(۳) سفیان بن سعد می‌گوید: عمار به امیر المؤمنین (ع) گفت: عقیده شما در مورد اسیر گرفتن زن و فرزندان اینان چیست؟ فرمود: هیچ راهی بر آن نیست و ما فقط با کسانی که با ما جنگ کرده‌اند جنگ کرده‌ایم. و چون مرکب و سلاحی را که در لشکرگاه بود تقسیم کرد یکی از یارانش که از قاریان بود گفت: باید، از زنان و فرزندان و دیگر اموال ایشان هم میان ما تقسیم کنی وگرنه به چه دلیل ریختن خونهای ایشان حلال باشد و تصرف اموال آنان حرام؟ فرمود: بر این زنان و فرزندان هیچ راهی نیست، که آنان در سرزمین مسلمانانند و همانا فقط کسانی را که با ما جنگ کرده‌اند و کسانی را که بر ما ستم کرده‌اند کشته‌ایم ولی اموال ایشان میراث کسانی است که مستحق دریافت آنند و ارحام و خویشاوندان ایشانند. عمار که خدایش رحمت کناد گفت: بنابراین گریختگان آنان را تعقیب نمی‌کنیم و زخمی‌ها را نمی‌کشیم. فرمود:

آری، که من همگان را امان داده‌ام.

(۴) سعد بن جشم از خارجه، از مصعب، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است همراه امیر المؤمنین (ع) در جنگ جمل شرکت کردیم و چون بر آنان پیروز شدیم در جستجوی خوراک برآمدیم و از کنار سیم و زر می‌گذشتیم و چیزی بر نمی‌داشتیم و چون به خوراکی می‌رسیدیم بر می‌داشتیم و می‌خوردیم و علی (ع) آنچه از عطر و بوی خوش در لشکرگاه پیدا کرد میان ما و برای زنان ما تقسیم کرد و گفت به زنان بصره که شوهرانشان کشته شده‌اند بگویید عده نگه دارند و اموال کشتگان را میان خانواده‌هایشان تقسیم می‌کنیم که میراث آنان است، بر همان طریق که خداوند واجب کرده است. و چون اسیری از آنان را می‌آوردند در صورتی که قاتل بود و کسی را کشته بود او را می‌کشتند و در صورتی که دلیلی در دست نبود که قاتل باشد رهایش می‌کردند و چون آنچه از اسب و سلاح در لشکرگاه بود تقسیم کرد، اسبی را پیش آوردند و ارزش آن را تعیین کردند و همین که نزدیک بود آن را بفروشند

نبرد جمل ،ص:۲۴۴

مردی به حضور علی (ع) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! این اسب از من است و من بدون آنکه اطلاع داشته باشم که فلان کس از آن برای خروج بر شما و جنگ از آن استفاده خواهد کرد، آن را به او عاریه دادم. از او در این باره گواه خواسته شد و چون گواه آورد و معلوم شد عاریه بوده است، اسب را به آن مرد برگرداند و بقیه را تقسیم کرد.

(۱)

نکوهش علی (ع) مردم بصره را

(۲) نصر بن عمر بن سعد از ابو خالد، از عبد الله بن عاصم، از محمد بن بشیر همدانی، از حارث بن سریع نقل می‌کند که می‌گفته است، چون امیر المؤمنین بر مردم بصره پیروز شد و آنچه را میان اردوگاه بود تقسیم کرد، برای سخنرانی برخاست و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر چنین گفت:

«ای مردم! همانا که خداوند دارای رحمت گسترده و آمرزش همیشگی برای فرمانبرداران خویش است و مقرر کرده است که عذاب و عقابش بر سرکشان باشد.

ای مردم بصره! ای مردم مؤتفکه «۱» و ای لشکریان آن زن! و ای پیروان حیوان زبان بسته! [شتر عایشه] که چون آن شتر بانگ بر می‌داشت برانگیخته می‌شدید و چون از پای در آمد گریختید. خوی و سرشت شما سست و پیمان شما ناپایدار و دین شما نفاق است و شما تبهکاران از دین بیرون شده‌اید. زمین شما نزدیک به آب و دور از آسمان است. عقلهای شما سبک و بردباری شما آمیخته با سفلگی است. شمشیرهای خود را بر ما کشیدید و خون خود را ریختید و با امام خود مخالفت کردید. لقمه خوبی برای خورنده و شکار مناسبی برای شکارکننده‌اید. آتش برای شما اندوخته و ننگ برای شما مایه افتخار است. ای مردم بصره! بیعت مرا شکستید و دشمنان مرا یاری دادید؛ و اکنون گمان شما چیست؟» «۲»

---

(۱) مؤتفکه: که در آیه ۵۵ سوره پنجاه و سوم (النجم) آمده، یعنی شهر زیر و زبر شده و بیشتر به معنی شهرهای قوم لوط است. و برای اطلاع از دیگر روایات، رجوع کنید به تفسیر برهان؛ ج ۴، ص ۲۵۶. م

(۲) بخشی از این خطبه در نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ضمن خطبه‌های ۱۳ و ۱۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، آمده است. و در منابع کهن بخشی از آن در اخبار- الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی؛ ص ۱۸۸ و، عیون الاخبار ابن قتیبه؛ ج ۱، ص ۲۱۷، آمده است. و برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به سید عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ ج ۱، ص ۳۴۴. م

نبرد جمل ،ص:۲۴۵

مردی از ایشان برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! گمان خیر داریم و می‌بینیم که تو پیروز و نیرومند شدی، اکنون اگر عقوبت کنی همانا که ما مجرم و گناهکاریم و اگر عفو کنی، در پیشگاه خداوند جهانیان بهتر است.

امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: از همه شما در گذشتم ولی از فتنه‌انگیزی بر حذر باشید که شما نخستین مردمی بودید که بیعت شکستند و اتحاد امت را شکافتند. اکنون از گناه بر گردید و خالصانه از آنچه میان شما و خداوند گذشته است توبه کنید.

چون از این خطبه خود برای مردم بصره فراغت یافت، بر استر خویش سوار شد. و گروهی از لشکریان و همچنین از طوایف مختلف بر گرد او جمع شدند.

(۱)

انگیزه‌های کینه و دشمنی عایشه

(۲) عمر بن ابان «۱» می‌گوید: چون امیر المؤمنین بر مردم بصره پیروز شد، گروهی از آنان به حضور ایشان آمدند و گفتند: ای امیر المؤمنین چرا عایشه این چنین با تو ستیز کرده و در مخالفت با تو تا این اندازه پیش رفت؟ و حال آنکه او زنی از زنان است و جنگ و جهاد بر او واجب نیست و به او اجازه داده نشده است که از خانه خود بیرون آید و میان مردان آشکار گردد و در هر حال این کارها که کرده شایسته او نبوده است.

علی (ع) فرمود: اینک اموری را برای شما بیان می‌کنم که سبب کینه او بر من شده است و حال آنکه من در هیچ مورد گناهی نداشته‌ام ولی او به خیال خود آنها را گناه دانسته و به همان سبب نسبت به من چنین کرد.

نخست اینکه پیامبر (ص) مرا بر پدر او برتری می‌داد و هر چند گاهی هم او را بر من مقدم می‌داشت ولی به همان اندازه هم بر او دشوار بود و چون ناراحتی پدرش را می‌دید وی هم از او پیروی می‌کرد.

دوم اینکه چون پیامبر (ص) میان اصحاب خود عقد برادری بست، میان پدرش و عمر بن خطاب برادری قرار داد و مرا به برادری خود مخصوص کرد و این موضوع هم بر او دشوار آمد و این سعادت که نصیب من شد او را خشمگین ساخت.

سوم آنکه پیامبر (ص) مقرر کرد درهای خانه‌های همه اصحاب که به مسجد

---

(۱) این شخص ظاهرا نوه عثمان بن عفان است. رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال؛ شماره ۶۰۴۷. م

نبرد جمل ،ص:۲۴۶

گشوده می‌شد، بسته شود مگر در خانه من، و چون در خانه پدرش [أبو بکر] و دوست پدرش [عمر] را بست و در خانه مرا گشوده باقی گذاشت یکی از خویشاوندان پیامبر (ص) در این مورد با آن حضرت گفتگو کرد و پیامبر فرمودند من درهای خانه‌های شما را به فرمان خود نبستم و در خانه علی را نگشودم، بلکه خدای عز و جل در خانه‌های شما را بست و از او را گشوده باقی گذاشت و این موضوع بر أبو بکر گران آمد و خشم گرفت و با زن و فرزند خود در این باره سخن گفته بود و عایشه هم چیزی از او شنیده بود و کینه مرا در دل گرفت.

(۱) چهارم آنکه روز جنگ خیبر، پیامبر (ص) نخست رایت جنگ را به پدر او سپرد و فرمود برنگردد و چندان پایداری کند که خیبر را بگشاید یا در آن راه کشته شود، ولی او در این مورد پایداری نکرد و گریخت. فردای آن روز رایت را به عمر بن- خطاب داد و همان گونه فرمود، او هم پایداری نکرد و گریخت و پیامبر (ص) را این کار خوش نیامد و آشکارا و در حضور جمع فرمود: فردا رایت را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست می‌دارند و او حمله‌کننده است و گریزنده نیست و باز نخواهد گشت تا خداوند به دست او فتح و پیروزی نصیب کند، و رایت را به من عنایت کرد و من چندان پایداری و شکیبایی کردم تا خداوند به دست من آن را گشود و این موضوع پدر عایشه را اندوهگین ساخت و افسرده کرد و بر من کینه گرفت و حال آنکه مرا در این باره هیچ گناهی نبود و عایشه هم به سبب کینه پدر، بر من کینه گرفت.

پنجم آنکه پیامبر (ص) پدر او را برای ابلاغ سوره برائت گسیل داشت و به او دستور داد پیمان با مشرکان را لغو کند و او حرکت کرد، آنگاه خداوند به پیامبرش وحی کرد که او را برگرداند و آیات را از او بگیرد و به من تسلیم کند، و پدر او می‌دانست این فرمان خداست، و خداوند به پیامبر وحی فرموده بود که این آیات را باید مردی از تو ابلاغ کند و من از پیامبر بودم و او از من. با وجود این عایشه به سبب کینه پدرش، بر من کینه گرفت.

ششم آنکه عایشه بر خدیجه دختر خویلد خشمگین بود و او را خوش نمی‌داشت.

همچنان که زنهای یک مرد نسبت به یکدیگر این چنین‌اند و عایشه می‌دانست که پیامبر (ص) بسیار به یاد خدیجه است و خاطره او

را پاس می‌دارد و این موضوع هم بر او گران می‌آمد و این حالت او نسبت به فاطمه دختر خدیجه هم وجود داشت و

نبرد جمل ،ص:۲۴۷

مرا و فاطمه و خدیجه را دوست نمی‌داشت و بر ما کینه می‌ورزید و این حالت میان هووها [طبیعی و] معروف است.

(۱) هفتم آنکه پیش از نزول آیات حجاب، روزی به حضور پیامبر رسیدم؛ عایشه نزدیک ایشان نشسته بود، همین که پیامبر مرا دیدند خوشامد گفتند و دستور دادند نزدیک بروم و همچنان مرا به خویشتن نزدیکتر فرا خواند تا آنکه مرا میان خود و عایشه جا دادند. این موضوع بر عایشه سخت گران آمد و روی به من کرد و با بداندیشی زنانه و شتاب‌زدگی در گفتار، گفت: ای علی برای کفل خود جای دیگری غیر از جای ران من پیدا نکردی؟ پیامبر (ص) بر او تندی کرد و فرمود: آیا این سخن را به علی می‌گویی؟ به خدا سوگند او نخستین کس است که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است و نخستین کسی است که در قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد خواهد شد و از همه مردم بر عهد من سزاوارتر است. هیچ کس او را دشمن نمی‌دارد مگر اینکه خداوندش با روی در آتش می‌افکند. این هم موجب افزونی خشم و دشمنی او با من شد.

و چون به عایشه آن تهمت را زدند، پیامبر (ص) سخت آشفته و ناراحت شد و با من رایزنی کرد. من گفتم: ای رسول خدا! از بریره، کنیز عایشه، تحقیق کن؛ اگر چیزی بود او [عایشه] را رها کن که زنان بسیارند. پیامبر (ص) به من فرمود: تو این کار را انجام بده و از بریره بپرس و تحقیق کن و من چنان کردم و او بر من خشم و کینه گرفت. به خدا سوگند که من بدی او را نخواسته‌ام ولی برای خدا و رسول خدا خیرخواهی کردم و امور دیگری هم نظیر اینها که گفتم بوده است و اگر می‌خواهید از او بپرسید که چه چیزی او را چنان نسبت به من خشمگین ساخت که همراه آنان که بیعت مرا شکستند بیرون آمد و در ریختن خون شیعیان من و تظاهر به دشمنی با من میان مسلمانان چنین رفتار کرد، و آیا چیزی جز ستم و خشم و کینه- بدون آنکه در آن انگیزه دینی باشد- موجب این کار بوده است؟ و خداوند یاری دهنده است. «۱»

آنان گفتند به خدا سوگند سخن همین است که تو گفتی و اندوه و پیچیدگی را گشودی و گواهی می‌دهیم که تو سزاوارتری، و تو به خدا و پیامبر از آنان که با تو دشمنی

---

(۱) هر چند که راوی این روایت عمر بن ابان است ولی می‌توان برای اطلاع بیشتر از این موارد به کتابهای مناقبی که اهل سنت نوشته‌اند مراجعه کرد. رجوع کنید به مغازلی شافعی، مناقب و خوارزمی، مناقب. م

نبرد جمل ،ص:۲۴۸

کردند نزدیکتری. حجاج بن عزمه انصاری در این باره اشعاری سروده است که چون موضوعات آن را به تفصیل گفتیم ما را از آوردن آن ابیات بی‌نیاز ساخت.

(۱) واقدی نقل کرده است که چون امیر المؤمنین علی (ع) از جنگ جمل آسوده شد، گروهی از جوانان قریش آمدند و از آن حضرت امان خواستند و اینکه اجازه دهد با او بیعت کنند و برای این موضوع عبد الله بن عباس را شفیع قرار دادند. علی (ع) شفاعت او را پذیرفت و اجازه داد به حضورش آیند و چون آمدند خطاب به آنان فرمود:

افسوس بر شما گروه قریش! به چه جرمی با من جنگ کردید؟ آیا میان شما به غیر عدل حکمی کردم؟ یا میان شما مالی را نابرابر بخش کردم؟ یا کسی را بر شما برگزیدم و برتری دادم؟ یا از پیامبر (ص) دور بودم؟ یا در راه اسلام کم و اندک متحمل رنج شده بودم؟ گفتند: ای امیر المؤمنین! ما همچون برادران یوسفیم، از ما درگذر و برای ما استغفار کن! به یکی از ایشان نگریست و پرسید: تو کیستی؟ گفت: مساحق، پسر مخرمه‌ام و معترف به گناه و مقر به لغزش، و از گناه خویش توبه کردم. علی (ع) فرمود:

از شما در گذشتم و همه‌تان را بخشیدم و به خدا سوگند هر چند میان شما کسی است که اگر با کف دست خویش با من بیعت

کند آن را با کفل خویش در هم می‌شکند.

مروان بن حکم در حالی که به مردی دیگر تکیه داده بود پیش آمد. علی (ع) پرسید تو را چه می‌شود آیا زخمی هستی؟ گفت: آری، ای امیر المؤمنین! و مرگ خود را در همین زخم می‌بینم. علی (ع) لبخند زد و گفت: نه، به خدا سوگند که از این زخم بر تو باکی نیست و بزودی این امت از تو و فرزندانت روزی سرخ [خون‌آلود] خواهند دید. مروان بیعت کرد و برگشت.

سپس عبد الرحمن بن حارث بن هشام جلو آمد و چون چشم علی (ع) به او افتاد، فرمود: به خدا سوگند اگر چه تو و خانواده‌ات اهل صلح بوده‌اید و هر چند توانگرید، [در عین حال] از شما هم در می‌گذرم و بر من بسیار سنگین آمد که شما را همراه این قوم دیدم و دوست می‌داشتم این اتفاق بر شما واقع نمی‌شد. عبد الرحمن گفت: و کار چنان شد که نمی‌بایست شود، و بیعت کرد و برگشت.

(۲)

فرستادن عایشه به مدینه

(۳) چون امیر المؤمنین (ع) تصمیم گرفت به کوفه برود، به عایشه پیام فرستاد و

نبرد جمل ،ص:۲۴۹

دستور داد به مدینه برود. و چون عایشه آماده شد، علی (ع) بر چهل زن عمامه و کلاه پوشاند و شمشیر از دوش آنان آویخت و دستور داد از عایشه در طول راه حفاظت کنند و در سمت چپ و راست و از پشت سرش حرکت کنند. عایشه در طول راه می‌گفت خدایا خودت جزای علی بن ابی طالب را بده که چنین کرد و چهل مرد را همراه من گسیل داشت و حرمت پیامبر را درباره من رعایت نکرد. ولی چون به مدینه رسیدند، آن زنان عمامه‌ها و کلاه‌خودها را از سر برداشتند و شمشیرها را کنار گذاشتند و همراه او وارد خانه‌اش شدند. و چون عایشه چنان دید و دانست آنان زن هستند از دشنامهایی که به علی (ع) داده بود پشیمان شد و گفت: خداوند به پسر ابو طالب جزای خیر عنایت کند که حرمت پیامبر را در مورد من رعایت کرده و پاس داشته است. «۱»

(۱)

اعتراف مروان به ستم خویش

(۲) ابو مخنف از عدی، از ابی هشام، از برید، از عبد الله بن مخارق، از هاشم بن مساحق قرشی نقل می‌کند که می‌گفته است، پدرم می‌گفت: چون در جنگ جمل مردم گریختند، گروهی از قریش که مروان بن حکم نیز همراهشان بوده است پیش او آمدند و برخی به برخی دیگر گفته‌اند به خدا سوگند ما بر این مرد یعنی امیر المؤمنین (ع) ستم کردیم و بدون سبب بیعت او را شکستیم و به خدا سوگند بعد از آنکه بر ما پیروز شد هیچ کس را پس از رسول خدا در کرم و بخشش چون او ندیدیم. اکنون بیایید پیش او برویم و از او پوزش بخواهیم. گوید بر در خانه علی رفتیم و اجازه خواستیم. اجازه داد و چون برابرش رسیدیم، سخنگوی ما خواست سخنی بگوید، فرمود: آرام و خاموش باشید تا من سخن گویم. همانا که من بشری چون شمایم، اگر حق گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر باطل گفتم سخن مرا رد کنید. اکنون شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که چون رسول خدا (ص) رحلت کرد، من از همگان به او نزدیکتر و برای حکومت بر مردم از همگان سزاوارتر بودم؟ گفتند: آری می‌دانیم.

فرمود: در عین حال از من برگشتید و با أبو بکر بیعت کردید. من خویشتن‌داری کردم و دوست نداشتم میان مسلمانان پراکندگی و اختلاف پیش آورم. و أبو بکر حکومت

(۱) برای اطلاع بیشتر در این باره و حسن رفتار امیر المؤمنین علی (ع) با عایشه، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۷۸- ۲۴۷۲. م

نبرد جمل ،ص:۲۵۰

را پس از خود برای عمر قرار داد، بازهم خودداری کردم و مردم را تحریک نکردم و حال آنکه می‌دانستم که شایسته‌ترین مردم برای آن کار و سزاوارتر مردم به جانشینی رسول خدایم و همچنان صبر و شکیبایی کردم تا کشته شد و [عمر] مرا نفر ششم آن شوری قرار داد، بازهم از خلافت دست برداشتم که دوست نمی‌داشتم میان مسلمانان تفرقه اندازم. و شما با عثمان بیعت کردید و خود بر او شوریدید و او را کشتید و من در خانه خود نشسته بودم. شما خود پیش من آمدید و با من بیعت کردید همچنان که با أبو بکر و عمر بیعت کرده بودید، ولی نسبت به آن دو وفاداری کردید ولی به عهد خود با من وفا نکردید. چه چیزی موجب آمد تا بیعت آن دو را نشکنید و بیعت مرا بشکنید؟

گفتیم: ای امیر المؤمنین همچون بنده صالح خدا یوسف (ع) باش که چنین گفت:

«امروز بر شما سرزنشی نیست، خدای که مهربانترین مهربانان است شما را ببخشاید.» «۱»

(۱) علی (ع) فرمود: امروز بر شما سرزنشی نیست، هر چند میان شما مردی است که اگر با دست خویش با من بیعت کند با کفل خویش آن را می‌شکند، و مقصودش مروان بن حکم بود.

(۲) مسعودی از هاشم بن ولید، از ابن سعید تمیمی، از ابو ثابت- آزاد کرده ابو ذر- نقل می‌کند که می‌گفته است، در جنگ جمل همراه امیر المؤمنین علی (ع) بودم، همین که دیدم عایشه همراه طلحه و زبیر میان دو صف ایستاده، با خود گفتم این بانو، ام المؤمنین و همسر رسول خداست و آن دو هم حواری پیامبر و اصحاب او در جنگ احدند و لحظه‌ای در شک و تردید افتادم؛ همان گونه که همه مردم شک می‌کنند ولی همین که هنگام نماز ظهر فرا رسید، خداوند این شک را از دل من زدود و با خود گفتم علی امیر مؤمنان و برادر سالار پیامبران است و نخستین کسی است که مسلمان شده است؛ هرگز در این کاری که انجام می‌دهد شبهه و تردید ندارد و همراه ایشان جنگ کردم، جنگی سخت؛ و چون جنگ تمام شد به مدینه برگشتم و کنار خانه ام سلمه رفتم و اجازه ورود خواستم. پرسیدند: کیستی؟ گفتم: سائلم. ام سلمه گفت: به این سائل خوراکی دهید. گفتم: به خدا سوگند من خوراک نخواستم و من آزاد کرده ابو ذرم؛ آمده‌ام مسئله‌ای درباره دین خود بپرسم. ام سلمه به من خوشامد گفت و من داستان آن روز را گفتم. پرسید: در آن هنگام که دلها در فضای شک و تردید به پرواز در آمده بود چه کردی و کجا بودی؟ گفتم: در همان حال که شک داشتم، خداوند

---

(۱) آیه ۹۲ سوره دوازدهم (یوسف). م

نبرد جمل ،ص:۲۵۱

پرده از دل من برداشت و همراه امیر المؤمنین جنگ کردم تا از آن فارغ و آسوده شد. ام سلمه گفت: آفرین بر تو، چه نیکو رفتار کردی (۱) و من خود از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود:

«همانا علی با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر درآیند.» «۱»

(۲) درباره شمار کشتگان در جنگ بصره روایات مختلف است و در برخی آمده است که شمارشان بیست و پنج هزار بوده است. از عبد الله بن زبیر هم روایت شاذی نقل شده که شمار آنان پانزده هزار بوده است. شاید هم سخن ابن زبیر صحیحتر باشد ولی از آنچه همه اهل علم در این باره گفته‌اند فاصله دارد و نمی‌توان آن را پذیرفت.

اخباری رسیده درباره کسانی که در آن جنگ دست و پایشان جدا شده و بعد از آن جراحت مرده‌اند، مشهور است که شمارشان

حدود چهارده هزار تن بوده است. «۲»

(۳)

ابن عباس والی بصره

(۴) از جمله مسائلی که واقدی از قول رجال خود نقل می‌کند این است که چون امیر المؤمنین (ع) خواست از بصره برود، عبد الله بن عباس را به حکومت آن شهر گماشت و او را سفارش کرد و اندرز داد و از جمله با او چنین فرمود:

«ای ابن عباس! بر تو باد بیم از خداوند و رعایت عدل نسبت به کسانی که بر آنان ولایت داری؛ و بر مردم چهره گشوده داشته باش و مجلس خویش را بر آنان گشاده دار و بردبار باش و از خشم بر حذر باش که سبک مغزی شیطان است، و از هوای نفس بپرهیز که تو را از راه حق بازمی‌دارد و بدان آنچه تو را به خداوند نزدیک کند تو را از آتش دور کند و آنچه تو را از خدا دور می‌کند به آتش نزدیک می‌سازد و خدا را بسیار یاد کن و از غافلان مباش.» «۳»

(۵) ابو مخنف لوط بن یحیی روایت می‌کند که چون امیر المؤمنین، ابن عباس را بر بصره گماشت برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر

---

(۱) تمام این روایت از قول ابو ثابت در مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری؛ ج ۳، ص ۱۲۴، آمده است. و برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به فضائل الخمسه؛ ج ۲، ص ۱۱۲. م

(۲) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده؛ ص ۲۴۷۱. م

(۳) این توصیه با اندک تفاوتی در نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛ ص ۱۰۷۱ و در الامامة و السیاسة ابن قتیبه؛ ج ۱، ص ۷۹، آمده است. م

نبرد جمل ،ص:۲۵۲

پیامبر (ص) چنین فرمود: (۱) «ای گروه مردمان! من عبد الله بن عباس را بر شما جانشین خود قرار دادم؛ سخنش را بشنوید و فرمان او را تا هنگامی که از فرمانهای خدا و رسول خدا اطاعت می‌کند، اطاعت کنید و اگر میان شما بدعتی آورد یا از حق منحرف شود، بدانید که او را از فرماندهی بر شما عزل خواهم کرد و من امیدوارم که او را پارسا و پاکیزه و با عفت بیابم و من او را والی شما قرار ندادم مگر اینکه درباره‌اش چنین گمان دارم و خداوند ما و شما را بیامرزد.»

عبد الله بن عباس تا هنگامی که امیر المؤمنین آماده حرکت برای شام شد در بصره ماند و آنگاه زیاد بن أبیه و ابو الاسود دؤلی را به جانشینی خود گماشت و به امیر المؤمنین پیوست و به جنگ صفین رفت. (۲) همچنین ابو مخنف لوط بن یحیی از رجال خود نقل می‌کند که چون امیر المؤمنین (ع) آهنگ برگشت به کوفه کرد، میان مردم بصره بپاخاست و چنین فرمود: ای مردم بصره! چه چیزی می‌خواهید بر من عیب بگیرید؟ آنگاه به پیراهن و ردای خویش اشاره کرد و گفت به خدا سوگند که اینها بافته خاندان من است. ای مردم بصره بر من چه عیب می‌گیرید و اشاره به انبانی کرد که در دست داشت و فرمود به خدا سوگند که این خوراک من است و از غلات خودم در مدینه است و اگر از پیش شما با چیزی بیشتر از همین که می‌بینید بیرون رفته باشم در پیشگاه خداوند از خیانتکاران شمرده شوم، و سپس حرکت کرد و مردم تا بیرون بصره او را بدرقه کردند و احنف بن قیس همراه ایشان به کوفه رفت.

و چون از بصره بیرون رفت و به اندازه پرتاب یک تیر راه پیمود، در حالی که سوار بر استر رسول خدا بود روی به کوفه کرد و چنین گفت: سپاس پروردگاری را که مرا از پلیدترین سرزمینها که خاکش از همه جا خشن‌تر و از همه جا به ویرانی نزدیکتر و به

آب نزدیک و از آسمان دور است بیرون آورد. آنجا محل فروشدن آب است و نه دهم از شر، در آن قرار دارد و مسکن جن است. بیرون رونده از آن به سوی رحمت می‌رود و واردشونده به آن به سوی گناه می‌رود. همانا دنیا سپری نمی‌شود تا آنکه همه بدکاران به آن درآیند و همه مؤمنان از آن بیرون روند و مسجد آن همچون سینه کشتی خواهد شد. «۱»

اینها جمله‌ای از اخبار جنگ و انگیزه‌های آن فتنه و گفتارهای صاحبان آراء

---

(۱) برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به مصادر نهج البلاغهٔ و اسانیده؛ ج ۱، ص ۳۴۹- ۳۴۲. م

نبرد جمل ،ص:۲۵۳

مختلف درباره آن بود که به طور مختصر بیان کردیم و بیشتر اخباری که نقل کردیم از اخبار عامه بود و روایات خاصه، و آنچه را شیعیان روایت کرده‌اند نقل نکردیم. و غرض و هدف ما از بیان جنگ بصره و کشتار و کردارهای ناپسندی که در آن صورت گرفت، این بود که دشمنی و ستیز آن قوم با امیر المؤمنین علی (ع) را روشن سازیم که بدون آنکه شبهه‌ای در بر حق بودن حکومت او وجود داشته باشد و بدون هیچ عذری و به عمد با او جنگ کردند و قصد ریختن خونش را داشتند و بر خلاف او رفتار کردند و با این اخبار توضیح دهیم و روشن سازیم که ادعای توبه ایشان باطل است و عقیده برخی از حشویه و معتزله و مرجئه که می‌گویند طلحه و زبیر و دیگران توبه کرده‌اند، سست و تباه است.

(۱) از جمله اموری که این موضوع را ثابت می‌کند، این است که آن قوم به کردار خود اصرار می‌ورزیدند و از آن پشیمان نبودند و نه تنها توبه نکردند بلکه آنان با دشمنی و کینه نسبت به علی (ع) و زدن تهمت گمراهی و بدعت‌گزاری به او و فرزندان و شیعیان و یارانش از همه آنان تبری می‌جستند و آن را وسیله تقرب به خداوند می‌دانستند. البته که امیر المؤمنین (ع) هم نسبت به آنان همین عقیده را داشت و تقرب به خداوند را جهاد و جنگ با آنان می‌دید و این موضوع تا هنگام رحلت آن حضرت ادامه داشت.

اینک علاوه بر اخباری که تاکنون نوشتم و همه اهل عقل و نقل با اختلاف نظری که دارند صحت آن را می‌پذیرند، مطالب دیگری هم که گواه بر این است می‌نویسم؛ هر چند آنها را در کتابهای دیگر خود جمع کرده‌ام ولی چون مایه تأکید و تأیید است در این کتاب هم می‌آورم تا از فحوای آن استفاده شود و از خداوند یاری می‌خواهم.

(۲) از جمله موضوعی است که أبو بکر محمد بن عمر جعابی «۱» از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده «۲»، از ابو الحسن علی بن حسین بن فضال با اسناد او در کتاب مبنی که از کتابهای مشهور اوست، از ابان بن عثمان، از اجلح، از ابو صالح، از

---

(۱) جعابی از محدثان بزرگ قرن چهارم و در گذشته به سال ۳۵۵ هجری است. برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به شیخ طوسی، الفهرست؛ شماره ۶۶۹. م

(۲) ابن عقده (درگذشته ۴۳۲ ه ق) از محدثان بنام است. رجوع کنید به عمر رضا- کحاله، معجم المؤلفین؛ ج ۲، ص ۱۰۶. م

نبرد جمل ،ص:۲۵۴

عبد الله بن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: (۱) چون تهمت‌زنندگان، چنان تهمتی به عایشه زدند، پیامبر (ص) در آن باره با علی مشورت کرد و علی (ع) گفت: ای رسول خدا، زن بسیار است در این مورد از بریره کنیز عایشه تحقیق کنید. و چون از بریره پرسیدند، گفت: من جز خیر و نیکی چیزی نمی‌دانم. و چون این خبر به عایشه رسید، گفت: از این پس هرگز علی را دوست نخواهم داشت. بعد هم می‌گفت: او را دوست نمی‌دارم. مگر او همان کسی نیست که با دوست خود، پنهانی و در خلوت از کنیز من بازپرسی کرد. و اسناد این حدیث در نظر عامه مسلمانان صحیح است و حکایت از دشمنی عایشه با علی (ع) دارد. آن هم با توجه به خیرخواهی علی برای پیامبر (ص) و کوشش او در راه اطاعت از رسول خدا و امانت در مشورت. و معلوم است که علی (ع)

در اين مورد هرگز ستمی به عايشه روا نداشته است و اگر چنان می‌بود. پيامبر (ص) گفتار و رايزنی او را نمی‌پذيرفت و چون به نتيجه كار علی (ع) توجه كرده و آن را شنيده و پذيرفته است دليل بر آن است كه در آن باره به علی (ع) اعتماد داشته است و اين دليل بر صحت عمل و حسن اعتقاد علی (ع) و گمراهی كسی است كه برای اين موضوع بر او خشم گرفته است.

(۲) ديگر آن است كه محمد بن مهران از محمد بن علی بن خلف، از محمد بن كثير، از اسماعيل بن زياد بزاز، از ابی ادريس، از رافع- آزاد كرده عايشه- نقل می‌كند كه می‌گفته است: پسر بچه بودم و خدمتگزاری او را بر عهده داشتم و معمولا هنگامی كه پيامبر در خانه عايشه بودند من همان نزديكی بودم. يك روز كه پيامبر (ص) در خانه عايشه بودند، كسی آمد و در زد. من رفتم، كنيزكی بود كه ظرفی سرپوشيده همراه داشت.

پيش عايشه برگشتم و به او خبر دادم. گفت: او را به خانه بياور. كنيزك آمد و ظرف را پيش عايشه نهاد و عايشه ظرف را پيش پيامبر نهاد و ايشان شروع به خوردن كردند و فرمودند: ای كاش امير المؤمنين و سالار اوصياء و پيشوا و امام پرهيزكاران با من می‌بود و از اين غذا می‌خورد. عايشه پرسيد او كيست؟ در همين حال در خانه را كوبيدند. رفتم و ديدم علی بن ابی طالب است. به حضور پيامبر برگشتم و گفتم علی بر در خانه است. فرمود: او را بياور و همين كه علی وارد شد، پيامبر فرمودند: چه خوب، من در آرزوی آمدن تو بودم و اگر ديرتر آمده بودی از خداوند مسئلت می‌كردم كه تو را پيش من برساند. بنشين و همراه من از اين غذا بخور. چون علی (ع) نشست، ديدم پيامبر به او نگريست و فرمود: خدا بكشد آن را كه با تو جنگ كند و

نبرد جمل ،ص:۲۵۵

خدای دشمن دارد آن را كه با تو دشمنی كند. عايشه گفت: چه كسی با او جنگ می‌كند و چه كسی با او دشمنی می‌ورزد؟ فرمود: تو و همراهانت.

(۱) اين حديث هم دلالت بر دشمنی عايشه با علی دارد و با آنكه می‌دانست امام پرهيزگاران كيست، با استفهامی كه حاكی از انكار اوست و نفرين پيامبر (ص) هم هم حاكی از آن است كه می‌دانسته است عايشه با او جنگ و ستيز خواهد كرد و خواسته است فضيلت علی (ع) را بيان كند و از [افكار] امت هر گونه شبهه را بزدايد كه علی بر حق و صواب است و دشمن او در ستيز و دشمنی خود با او، بر باطل است. «۱»

(۲) ديگر روايتی است كه گروهی آن را از ارقم بن شرحبيل، «۲» از عبد الله بن عباس نقل می‌كنند، كه می‌گفته است: پيامبر (ص) در بيماری مرگ خويش فرمودند كسی پيش علی فرستيد و او را فرا خوانيد. عايشه گفت خوب است به أبو بكر پيام دهم كه بيايد و حفصه گفت خوب است به عمر پيام دهم كه بيايد و همين كار را كردند و چون عمر و أبو بكر آمدند، پيامبر (ص) چشمهای خود را گشودند و هم اينكه آن دو را ديدند، فرمودند برويد، اگر كاری داشته باشم پيام خواهم داد.

(۳) اسحاق هم از عكرمه، از عبد الله بن عباس نقل می‌كند كه می‌گفته است: حال پيامبر (ص) بسيار سنگين شد و او را خواب و ضعف در ربود و چون از آن حال بيرون آمد، فرمود: برادرم را پيش من فرا خوانيد. عايشه دستور داد أبو بكر را فرا خواندند و آمد ولی همين كه پيامبر او را ديدند روی از او برگرداندند. ام سلمه گفت:

علی (ع) را فرا خوانيد كه او برادر و حبيب پيامبر است. او را خبر كردند. آمد و برابر رسول خدا (ص) نشست. همين كه پيامبر او را ديدند، نزديك خود فرا خواندند و مدتی طولانی آهسته با او سخن می‌گفتند. اين حديث كه نقل شد با توجه به اينكه راويان آن از عامه و خاصه بسيارند و حديث استواری است دلالت بر دشمنی و رشك و حسد عايشه نسبت به علی (ع) دارد. «۳»

---

(۱) اين روايت از كشف اليقين؛ ص ۱۳ و ۱۴، در بحار الانوار، چاپ جديد؛ ج ۳۸، ص ۳۵۱، آمده است. همچنين رجوع كنيد به همان مأخذ و همان جلد؛ ص ۳۶۰- ۳۴۸. م

(۲) برای اطلاع از ثقه بودن ارقم بن شرحبیل (در منابع اهل سنت) رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۱۷۱. م

(۳) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به بحار الانوار، چاپ جدید؛ ج ۲۲، ص ۴۶۱، که از بصائر الدرجات صفار و خصال صدوق هم نظیر این را آورده است. م

نبرد جمل ،ص:۲۵۶

(۱) دیگر از این موارد، موضوعی است که راویان نقل کرده‌اند که عایشه گواهی می‌داد که عمل أبو بکر در گرفتن فدک از فاطمه (ع) صحیح بوده است و در قبال گواهی امیر المؤمنین (ع) بر خلاف گواهی می‌داد و بدین گونه از پدر خود، در محروم ساختن فاطمه (ع) از میراث پیامبر، پشتیبانی کرد و در این مسأله هیچ‌یک از دیگر همسران رسول خدا با او موافقت نکردند.

(۲) همچنین ابن اسحاق از زهری، از عبد الله بن عبد الله، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ع) در خانه میمونه بیمار شدند؛ زنان خود را خواستند و اجازه گرفتند که دوره بیماری را در خانه من بگذرانند و آنها اجازه دادند. پیامبر در حالی که به دو مرد از افراد خانواده‌اش که یکی از ایشان فضل بن عباس بود، تکیه داده بودند و پاهایشان بر زمین کشیده می‌شد و دستاری بر سر بسته بودند به خانه من آمدند.

عبد الله، راوی این روایت می‌گوید: این موضوع را برای عبد الله بن عباس گفتم، گفت: آیا می‌دانی آن مرد دیگر که بود؟ او علی بن ابی طالب بود و مادر ما [عایشه] هیچ‌گاه از او به نیکی یاد نمی‌کرد و حال آنکه می‌توانست.

(۳) دیگر از این امور آن است که عایشه، عثمان و فرمانداران او را همواره دشنام می‌داد و سرزنش می‌کرد و همه نوع سخن زشت درباره او می‌گفت از جمله پیراهن پیامبر (ص) را بر می‌افراشت و می‌گفت این پیراهن پیامبر است که هنوز کهنه و پوسیده نشده است ولی عثمان سنتهای پیامبر را کهنه و فرسوده کرد. و چون خبر دهنده مرگ عثمان به مکه آمد و خبر کشته شدن او را داد، جمعی از طرفداران عثمان شروع به زاری و گریستن کردند. عایشه دستور داد منادی او ندا دهد که گریه شما بر این پیر خرف شده چیست؟ او می‌خواست نور خدا را خاموش کند و خداوند متعال چراغ عمرش را خاموش کرد و می‌خواست سنت پیامبر را تباه کند و به همین سبب خداوند او را کشت. و چون در مکه شایع شد که با طلحه بیعت شده است، شاد شد و شتابان بر استر خود سوار شد و آهنگ مدینه کرد ولی همین که به سرف رسید، عبد بن ابی سلمه [که از مدینه می‌آمد] با او دیدار کرد. عایشه از او پرسید چه خبر داری؟

گفت: عثمان کشته شد. عایشه پرسید چه کسی را به حکومت برگزیدند؟ گفت: با علی پسر عموی پیامبر بیعت کردند. عایشه گفت: به خدا سوگند دوست می‌داشتم که ای کاش آسمان بر زمین می‌افتاد و بیعت برای این دوست تو صورت نمی‌گرفت. عبد بن ابی اسلمه گفت: به چه سبب، و حال آنکه به خدا سوگند بر روی توده خاک‌آلود

نبرد جمل ،ص:۲۵۷

زمین هیچ کس گرامیتر از علی در پیشگاه خداوند نیست. چرا حکومت او را خوش نمی‌داری؟ گفت: ما بر عثمان در مواردی اعتراض داشتیم و او را سرزنش می‌کردیم و آن موارد را تذکر می‌دادیم. او توبه کرد و از پیشگاه خداوند طلب آمرزش نمود و مسلمانان از او پذیرفتند و چاره‌ای جز آن نداشتند، ولی سالار تو ناگهان بر او شورش کرد و او را کشت و به خدا سوگند، همانا که یک انگشت عثمان بهتر از اوست و او همچون چیزی بی‌ارزش از میان رفت. عایشه از همانجا به مکه برگشت و شروع کرد به اعلام خبر کشته شدن عثمان و آن سخنان را برای مردم گفت.

خدایتان رحمت کناد! آیا با این مطالب در نظر هیچ‌یک از عاقلان شبهه‌ای در دشمنی عایشه با علی (ع) باقی می‌ماند و آیا هیچ شخص بالغی در دشمنی و ستیزه او تردید می‌کند؟ (۱) دیگر از این امور، موضوعی است که نوح بن رواح «۱»، از ابی اسحاق، از منهال از قول گروهی از اصحاب ما نقل می‌کند که چون طلحه به مکه آمد، پیش عایشه رفت؛ همین که عایشه او را دید، گفت: ای

ابو محمد! عثمان را کشتی و با علی بیعت کردی؟

گفت: مادرجان! مثل من، مثل همان [مرد کسعی] است که شاعر [درباره‌اش چنین] سروده است:

«پشیمان شدم همچون پشیمانی آن مرد کسعی، همین که چشمانم دید که دستانم چه کرده است.» «۲» و می‌بینی که در همه حال عایشه دشمنی خود را با علی (ع) آشکار می‌سازد و با هر زبان که بتواند ستیزه خود را با او بروز می‌دهد.

(۲) دیگر از این موارد، نامه‌هایی است که به اطراف فرستاده و مردم را بر علی (ع) شورانیده است، بدون آنکه هیچ گناهی از علی (ع) سر زده باشد. از جمله بنا به نقل مورخان به زید بن صوحان چنین نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ». از عایشه دختر أبو بکر و مادر مؤمنان و همسر پیامبر به پسر مخلص خود زید بن صوحان. اما بعد، چون این نامه من به دست تو رسید، در خانه خود قیام کن و مردم را از یاری علی بازدار تا فرمان من به تو برسد و امید است از تو اخباری به من برسد که از آن خشنود گردم و تو از مطمئن‌ترین افراد در

---

(۱) به احتمال قوی نام پدر این راوی دراج است، رجوع کنید به قهپائی، مجمع الرجال؛ ج ۶، ص ۱۸۲ و ذهبی، میزان الاعتدال؛ شماره ۹۱۳۳. م

(۲) قبلا در مورد این ضرب المثل توضیح داده شد. رجوع کنید به بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۳۸. م

نبرد جمل ،ص:۲۵۸

نظر منی. و السلام».

زید بن صوحان در پاسخ چنین نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ». از زید بن صوحان به عایشه دختر أبو بکر. اما بعد، خداوند به تو فرمانی داده است و به ما هم فرمانی داده است. به تو دستور داده است در خانه‌ات آرام بگیری و به ما فرمان جهاد داده است. نامه‌ات رسید و بر خلاف آنچه خدا فرمان داده است بود و آن نامه بر خلاف حق است. و السلام.»

(۱) و دیگر از این گونه موارد که در کتابهای تصنیف شده درباره جنگ جمل و کتابهای دیگر آمده و در اخبار نقل شده است، نامه‌ای است که عایشه به حفصه نوشته است. از جمله، روایتی است که اصم از حسن بن ابی الحسن بصری نقل کرده که چون علی (ع) به ذو قار رسید، عایشه به حفصه آن نامه را که قبلا آوردیم نوشته است. «۱»

(۲) بشر بن ربیع، از عمار دهنی، از سالم بن ابی الجعد نقل می‌کند که پیامبر (ص) در حالی که عایشه و علی (ع) حضور داشتند موضوع خروج و قیام یکی از همسرانش را طرح کرد. عایشه خندید. پیامبر (ص) به علی نگریستند و فرمودند چون چنین چیزی از او دیدی با او مدارا کن. «۲» (۳) عصام بن قدامه بجلی، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) در حضور همه همسران خویش به عایشه فرمود: ای کاش می‌دانستم کدامیک از شما بر شتر نری سوار می‌شود و خروج می‌کند و سگهای حوأب بر او پارس می‌کنند و گروهی بسیار از چپ و راست او کشته می‌شوند که همگی در آتشند و برخی شاید بعدها از آتش برهند. «۳»

(۴) همین حدیث را أبو بکر بن عیاش از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس نیز نقل می‌کند. مسعودی در حدیث خود می‌گوید که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمودند: چون به او رسیدی، او و یارانش را بزن.

(۵) علی بن مسهر، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته

---

(۱) رجوع کنید به ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۲۲۵ و ج ۱۴، ص ۱۳. م

(۲) رجوع کنید به حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین؛ ج ۳، ص ۱۱۹ و ابن حجر، الصواعق (در حاشیه تطهیر الجنان)؛ ص ۱۰۸،

آمده است: پیامبر فرمودند ای علی بزودی میان تو و عایشه ستیزی پیش خواهد آمد. علی (ع) پرسید: من بر او ستم می کنم؟ فرمود: نه و هنگامی که چنین شد، او را به خانه خویش بازگردان.

(۳) رجوع کنید به احمد بن حنبل، مسند؛ ج ۶، ص ۹۷. و برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع، رجوع کنید به استاد فیروزآبادی، السبعهٔ من السلف؛ ص ۱۷۶- ۱۷۳. م

نبرد جمل ،ص:۲۵۹

است، پیامبر (ص) فرمودند: ای عایشه! تو را دو بار در خواب دیدم که گویی بر شتری سواری که روپوشی از حریر دارد و چون روپوش را کنار زدم تو را دیدم.

(۱) بنابراین می‌بینی که پیامبر (ص) او را از این کار منع کرده و با آنکه می‌دانسته است که او چنان خواهد کرد و از سرانجام عایشه آگاه بوده، باز او را از آن بازداشته و تهدید کرده است و عایشه به عمد به مخالفت با علی قیام کرده و نهی پیامبر را نادیده گرفته است و با آگاهی و اطلاع کاملی که در این باره داشته، اقدام بر آن کرده است.

وانگهی قرآن که از هر خبر و حدیث مهمتر است، او را بدون شبهه از این کار منع کرده است؛ در آنجا که خداوند متعال خطاب به عایشه و دیگر همسران رسول خدا فرموده است: «و در خانه‌های خود بنشینید و آرام بگیرید و مانند دوره جاهلی [گذشته] خودآرایی مکنید.» «۱» ولی او مخالفت فرمان خدا از خانه خود بیرون آمد و میان همگان و لشکریان و جنگ حاضر شد و همان کار دوره جاهلی را انجام داد و ریختن خون مسلمانان را روا دانست و شرع را بر مسلمانان تباه ساخت و برای مستضعفان و اشخاص بی‌اطلاع شبهه‌ها ایجاد کرد.

(۲) و باز از این جمله است آنچه که ابو داود طبری، از عبد الله بن شریک، از عامر از عبد الله بن عامر نقل می کند که می گفته است: شنیدم عبد الله بن بدیل خزاعی «۲» به عایشه می گفت تو را به خدا سوگند می‌دهم که آیا خود ما از تو نشنیدیم که می گفتی خودم شنیدم پیامبر می‌فرمود: علی همراه حق است و حق همراه علی است و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر پیش من درآیند؟ «۳» گفت: آری، همین- گونه است. عبد الله گفت: اگر چنین بوده است، پس این وضع چیست؟ گفت:

دست از سرم بردارید، به خدا سوگند دوست دارم همه‌شان نابود گردند.

و این هم دلیل بر آن است که او بدون داشتن هیچ شبهه و تردیدی در این موضوع که این کار بر خلاف فرمان خدا و رسول خداست آن را انجام داده است.

---

(۱) بخشی از آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب). م

(۲) از بزرگان قبیله خزاعه که پیش از فتح مکه مسلمان شد و در فتح مکه و جنگهای حنین و طایف و تبوک شرکت کرد. از یاران مخلص امیر المؤمنین علی (ع) است و به گفته ابن اثیر در جنگ صفین شهید شد. رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۲۴. م

(۳) حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین؛ ج ۳، ص ۱۲۴، آن را آورده است. و برای اطلاع بیشتر، رجوع کنید به اخطب خوارزم، مناقب؛ ص ۵۶ و خطیب، تاریخ بغداد؛ ج ۱۴، ص ۳۲۱. م

نبرد جمل ،ص:۲۶۰

اخبار در این مورد بسیار زیاد است و اگر بخواهیم همه را بیان کنیم، کتاب طولانی می‌شود.

(۱) اما آنچه در مورد دشمنی و ستیز طلحه و زبیر با امیر المؤمنین علی (ع) قابل توجه است این است که آن دو با عثمان مخالفت و جنگ کردند و او را از میان برداشتند به طمع آنکه پس از او به حکومت برسند و در این موضوع هیچ شبهه و تردید هم نداشتند و

به همین منظور کشتن عثمان را بر عهده گرفتند ولی همین که مردم با امیر المؤمنین علی (ع) بیعت کردند و آرزوی آنان برای حکومت از دست رفت هر دو آهنگ جنگ با او کردند و آنچه را که خود بر سر عثمان آوردند به علی نسبت دادند و در این باره سخت دشمنی و ستیزه کردند.

(۲) موسی بن مطیر «۱» از اعمش، از مسروق نقل می‌کند که می‌گفته است: وارد مدینه شدیم و نخست پیش طلحه رفتیم. او در حالی که قطیفه‌ای سرخ بر خود پیچیده بود بیرون آمد. ما موضوع عثمان را و اینکه مردم با او سخت در افتاده‌اند به او گفتیم.

گفت: نزدیک است که سفلگان شما بر خردمندان پیروز شوند. سپس گفت: آیا با خود هیمه نیاورده‌اید؟ این دو کمربند پارچه‌ای را بردارید و ببرید بر در خانه‌اش آتش بزنید. ما بیرون آمدیم و در محله احجار الزیت پیش علی رفتیم و موضوع عثمان را گفتیم.

گفت: از مرد [عثمان] بخواهید توبه کند و عجله مکنید، اگر از اعمال خود برگشت چه بهتر، وگرنه در این کار بنگرید.

(۳) محمد بن اسحاق از ابو جعفر اسدی، از پدرش از عبد الله بن جعفر نقل می‌کند که می‌گفته است وقتی عثمان در محاصره بود، من پیش او بودم. همین که دانست او را خواهند کشت، من و عبد الرحمن بن ازهر را پیش علی (ع) فرستاد و در آن هنگام طلحه ظاهرا بر کار پیروز شده بود. عثمان گفت: بروید و به علی بگویید که تو برای حکومت شایسته‌تر و سزاوارتر از پسر زن حضرموتی [یعنی طلحه] هستی.

مواظب باش که او بر خلافت پسر عمویت بر تو چیره نشود. «۲»

---

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد این راوی، رجوع کنید به ذهبی، میزان الاعتدال؛ شماره ۸۹۲۸. م

(۲) عبد الله بن جعفر بن ابی طالب برادرزاده و داماد امیر المؤمنین علی (ع) است برادر مادری محمد بن ابی بکر و یحیی بن علی (ع) است و مادرشان اسماء بنت عمیس می‌باشد.

او از بخشندگان معروف اعراب است و به سال هشتاد هجری در گذشته است. رجوع کنید به ابن اثیر، اسد الغابه؛ ج ۳، ص ۱۳۳. م

نبرد جمل ،ص:۲۶۱

(۱) فضل بن دکین، از عمران خزاعی، از مسیرة بن جریر نقل می‌کند که می‌گفته است: در محله احجار الزیت پیش زبیر بودم و او دست مرا در دست گرفته بود؛ مردی پیش او آمد و گفت: ای ابو عبد الله! میان ساکنان خانه عثمان و آب مانع شدند. گفت: بخت از ایشان برگشت و برگشته باد! و این آیه را تلاوت کرد:

«میان آنان و آنچه آرزو داشتند مباینت افتاد همچنان که نسبت به امثال آنان از پیش این چنین شد و آنان در شک و تردید بودند.» «۱»

این روایات و امثال آن نشان دهنده کاری است که طلحه و زبیر نسبت به عثمان انجام داده‌اند و ریختن خونش را روا می‌دانسته‌اند، و امیر المؤمنین علی (ع) در اینگونه موارد بر کنار بوده و تا حد امکان هم از عثمان دفاع کرده است و طلحه و زبیر مدعی خونخواهی عثمان شده‌اند و بر علی تهمت زده‌اند و گفته‌اند او کشتن عثمان را به عهده داشت، و به آنچه مدعی بودند و خود کرده بودند از کشتن اهل ایمان و فتنه‌انگیزی در اسلام و نابودی بندگان و شهرها، او را متهم ساختند.

(۲) ابراهیم بن عمر، از پدرش، از بشیر، از نوح بن دراج نقل می‌کند که علی (ع) به طلحه و زبیر فرمود به خدا سوگند که شما آهنگ عمره ندارید و از قصد شما و قصد دوستتان [عایشه] آگاهم، و آن دو به خدا سوگند خوردند که قصدی جز عمره گزاردن ندارند.

(۳) حسن بن مبارک از بکر بن عیسی نقل می‌کند که [علی] از آن دو استوارترین عهد و پیمانی را که ممکن است از کسی گرفت، گرفت؛ برای اینکه مخالفت و عهدشکنی ننمایند و کاری جز عمره انجام ندهند؛ و متذکر شد که باید هر دو پیش او برگردند و آن

دو چنان تعهد و میثاق بستند و سپس علی به آنان اجازه داد و آن دو از مدینه بیرون آمدند.

(۴) ام راشـد- کنیز آزاد کرده ام هانی- می‌گویـد: طلحه و زبیر پیش علی آمدند و از او برای عمره اجازه خواسـتند، و چون از پیش او بیرون آمدند، شـنیدم می‌گویند ما با دلهای خود بیعت نکردیم بلکه فقط با دسـتهای خود بیعت کردیم. من این سـخن ایشان را به علی گفتم، این آیه را تلاوت فرمود:

«آنان که با تو بیعت کردنـد به حقیقت با خـدا بیعت کردنـد، دست خدا بر فراز دست آنهاست. و هر کس بیعت‌شـکنی کند بر زیان خود کرده است و هر کس به عهدی که با خدا بسته است وفا کند بزودی خداوند به او پاداشی بزرگ عطا خواهد

(۱) آیه آخر سوره ۳۴ (سباء). م

نبرد جمل ،ص:۲۶۲

کرد.» «۱»

(۱) گویـد، آنگاه برای ایراد خطبه برخاست و پس از حمـد و ثنای خداونـد چنین فرمود: اما بعـد، چون خداونـد پیامبر خویش را به سوی خود فرا برد، با خود گفتیم ما افراد خانواده و گروه اصلی و اولیای او و وارثانش و سزاوارترین افراد به او هستیم و هیچ کس با ما در مورد جانشـینی ستیزه نخواهـد کرد. در همان حال که چنان می‌گفتیم، منافقان به حرکت در آمدند و جانشـینی پیامبرمان را از دست ما بیرون کشـیدند و به غیر ما دادند و به خدا سوگند اگر بیم تفرقه میان مسلمانان و وحشت برگشت آنان به کفر نبود، تا آنجا که می‌توانستیم در تغییر آن کوشـش می‌کردیم. اکنون ای مسـلمانان! شـما خود کار خودتان را به ما واگذاشتید [و ما را به حکومت برگزیدیـد] و طلحـه و زبیر هـم همراه دیگران بـا من بیعت کردنـد، سپس به بصـره رفته‌انـد تـا جمـاعت شـما را به تفرقه بیندازنـد و فتنه‌انگیزی کنند. پروردگارا! آن دو را در قبال مکر و خدعه‌ای که نسبت به این امت می‌کنند و به سبب سرکشی، فروگیر.

(۲) در روایت دیگری- غیر از کتاب فوق- متن این خطبه چنین است:

«اما بعد، چون خداوند پیامبر خویش را قبض روح کرد، با خود گفتیم ما خاندان و وارثان و عترت اوییم و کسی در جانشینی او با ما ستیزه نمی‌کنـد و بر حق ما طمع نمی‌بنـدد و ناگاه قوم ما خود را در برابر ما قرار دادنـد و جانشـینی پیامبرمان را از ما غصب کردند و حکومت از آن دیگران شد و ما در زمره مردمان ناتوان در آمدیم که اشـخاص ضـعیف بر ما طمع بستند و اشخاص زبون بر ما عزت فروختنـد. چشـمانی از ما بر آن گریست و سـینه‌ها تنگی گرفت و دلها بی‌تابی کرد و به خـدا سوگند اگر بیم پراکندگی و برگشـتن مسـلمانان به کفر نمی‌بود و بیم آنکه به دین زیـانی برسـد نبود، رفتـار مـا بـا آنـان غیر از این بود. فرمانروایانی حکومت را به دسـت گرفتنـد که برای مردم خیرانـدیش نبودنـد؛ و سـپس شـما ای مردم! مرا از خانه‌ام بیرون آوردید و با من بیعت کردید، با آنکه خوش نمی‌داشـتم کار شـما را بر عهده بگیرم و با زیرکی می‌دانسـتم در دل بیشتر شـما چه می‌گذرد. این دو مرد هم نخستین کسانی بودند که با من بیعت کردند و شما خود این موضوع را می‌دانید، اکنون پیمان‌شکنی و مکر کردند و همراه عایشه به بصره رفتند تا جماعت شما را پراکنده کنند. تا آخر ...»

در جلوگیری از دفن جسد امام حسن (ع) کنار مرقد جدش، عایشه سخنانی

(۱) آیه ۱۰ سوره ۴۸ (الفتح). م

نبرد جمل ،ص:۲۶۳

گفتـه اسـت که در آن، میـان علمـاء اختلاـف نظری نیست. از جمله آنکه گفته است، مرا بـا شـما و شـما را بـا من چه کـار است که می‌خواهید [پیکر] کسـی را به خانه من درآورید که دوست نمی‌دارم؟ عایشه همواره و در موارد مختلف امام حسن (ع) را آزار داده

است، که فعلا ما را نیازی به بازگو کردن آن نیست. «۱»

(۱) از خداونـد متعال توفیق مسئلت می‌کنم تا به آنچه او را خشـنود می‌کنـد و به آنچه به او نزدیک می‌کند عمل کنیم و از او برای راه سـعادت راهنمایی می‌طلبیم که برآورنـده حاجات و پاسـخ دهنده به دعوات است و سـپاس عارفان در قبال فضـیلت شـناختها که عنایت فرموده است و درودها و سـلام خـدا بر سـرور ما محمد مصـطفی که از میان همه خلق به حق برانگیخته شده است و ماه تابان دین و نور پرهیزگاران و سرور گذشتگان و آیندگان است و بر آل پاک او باد.

سپاس و ستایش فراوان خداوند متعال را که به این بنده خود، توفیق ترجمه این کتاب را ارزانی داشت.

کمترین بنـده درگاه علوی محمود مهدوی دامغانی مشـهد مقدس، چهارشـنبه بیست و چهارم ربیع الثانی ۱۴۰۸ قمری بیست و پنجم آذر ۱۳۶۶ خورشیدی و ۱۶ دسامبر ۱۹۸۷ میلادی

---

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره جلوگیری عایشه از دفن پیکر مطهر امام حسن (ع)، در منابع مقـدم بر عصـر شـیخ مفیـد، رجوع کنید به تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۲۵ و مسـعودی اثبات الوصیه؛ ص ۱۶۰ و روایت مفصـلی که از اصول کـافی در بحار الانوار؛ ج ۴۴، ص ۱۴۲، آمده است. و همچنین رجوع کنید به ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین؛ ص ۴۹. م

نبرد جمل ،ص:۲۶۵

(۱)

فهرست راهنما

(۲) آفریقا ۱۰۹

ابان (پسر عثمان) ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۵۳

ابو اسحاق جبلة بن زفر ۸۲، ۸۴، ۲۵۷

ابن الباقلانی ۲۹

ابن ام مکتوم ۸۹

ابن خلف ۹۴

ابراهیم بن عبید بن ام کلاب ۹۷

ابراهیم بن عمر ۲۶۱

ابراهیم بن نافع ۲۱۵

أبو بکر بن طیب ۲۹

ابو بکر بن عیاش ۲۵۸

ابو السائبه ۲۹

ابو الزیاد ۲۱۵

ابو بکر تمار ۲۸

ابو طالب ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۳۶، ۲۴۹

ابو سفیان ۶۴، ۶۶، ۱۲۵

ابو حرز اسود ۲۴۰

ابو خالد ۲۴۴

ابو الولید عیسی بن یزید ۱۱۲، ۱۶۶

ابو لیلی ۱۲۵

ابو حفصه ۱۹۶

ابو لؤلوة ۵۴

ابو اسید بن ربیعه ۵۷

ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید ابو ایوب خالد بن زید ۵۷، ۷۱

ابو ذر غفاری، ابو ذر ابو ثابت ۲۵۰

ابو العباس احمد بن سعید بن عقده ۲۵۳

ابو الحسن علی بن حسین بن فضال ۲۵۳

ابو صالح ۲۵۳، ۲۵۸

ابو موسی المراد ۳۴

ابو الهذیل علاف عبدی، محمد بن هذیل ابو عمره ۱۷۵

ابو عبد الله اغر ۱۷۵

ابو السائب ۱۴۷

ابو سلیمان ۲۲۶

ابو سهل ۲۲۹

ابو عبیدة بن جراح ۴۶

ابو بکر ۴۶، ۴۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷

ابو الهیثم بن التیهان ۵۷، ۷۲، ۱۶۳، ۱۶۴

ابن ابی میره ۲۲۴

ابن سلیمان ۲۲۹

نبرد جمل ،ص:۲۶۶

ابن خیثمه ۲۲۹

ابن عبد ربه ۱۲۸

ابن قتیبه ۱۲۸

ابن ابی سبره ۱۶۷، ۲۲۸

ابن یحیی ۳۱

ابن دأب- ابو الولید عیسی بن یزید ابن قولویه ۷

ابن حجر ۸

ابن شهر آشوب ۹

ابن صهبان ۱۹۸

ابن عمره ۱۷۵

ابن العلاء ۲۹

ابن اسحاق ۲۵۶

ابن جریح ۲۱۵

ابن ابی عون ۲۳۴

ابن جرموز ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴

ابن ابی عامر ۸۶

ابن سراج ۱۳

ابی عامر ۱۶۷

ابی هشام ۲۴۹

ابی ادریس ۲۵۴

اثبات الوصیه (مسعودی) ۲۶۳

اجلح ۱۷۷، ۲۵۳

احتجاج (احمد بن علی طبرسی) ۹

احکام القرآن (ابن عربی معافری اندلسی) ۴۸، ۹۲

احکام القرآن (جصاص) ۴۹

احجاز الزیت ۸۴، ۲۶۰، ۲۶۱

احنف بن قیس ۸۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴

اخبار الطوال (ابو حنیفه دینوری) ۱۷، ۱۵۱، ۲۴۴

اختیار معرفة الرجال (شیخ طوسی) ۱۸۸

اختصاص (شیخ مفید) ۱۴۲

ازدشنوءة (قبیله) ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۴

ازدی، ابو زینب ۱۶۴

ازدی، جندب ۵۹

ازدی، ابو مخنف لوط بن یحیی ۱۳، ۵۱، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۱۰۰، ۱۶۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲

ارقم بن شرحبیل ۲۵۵

اسامة بن زید ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۴، ۱۲۴، ۱۴۵

اسحاق ۲۵۵

استیعاب (ابن عبد البر) ۵۲، ۵۶، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۶۶

اسدی، عامر ۲۴۲

اسکافی ۳۴

اسید بن حضیر ۴۶

اسحاق بن محمد ۱۱۱

اسعدی، ابو جعفر ۲۶۰

اسماعیل بن عبد الملک بن یحیی بن شبل ۱۷۸، ۲۲۹

اسماء ۲۱۶

اسماء بنت عمیس ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۶۰

اسود بن ابی البختری ۲۱۶، ۲۳۳

اسلمی، بریده ۵۷

اسلمی، سلیمان بن عبد الله بن عویمر ۲۱۸، ۲۲۳

اسرافیل بن یونس ۱۸۷

اسود بن عوف ۱۹۸

اسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ (ابن اثیر) ۱۴، ۵۷، ۸۳، ۹۹، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۸، ۲۵۹، ۲۶۰

نبرد جمل ،ص:۲۶۷

اسماعیل بن محمد ۷۴

اشعری، ابو عبد الله ۲۹

اشعری، اسماعیل بن ابی بشر ۲۹

اشعری، ابو موسی ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۳۰

الاشتقاق ۱۹۳

اشرف بن جبله ۱۷۲

اشنان ۱۰

اشعث بن سوار ۵۹

اشجعی، قرهٔ بن نوفل ۱۹۴

اصم ۲۵۸

اصم، عمر بن عبد الله ۷۷

اصول کافی (کلینی رازی) ۲۶۳

الصواعق ۸۲

الاصابهٔ فی تمییز الصحابهٔ (ابن حجر عسقلانی) ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۶۶، ۲۳۳، ۲۳۷

اعمش ۸۴، ۲۶۰

اعین بن ضبیعه ۱۹۴

اعیان الشیعهٔ (سید محسن جبل عاملی) ۱۰، ۱۱، ۶۱

الاعلام (زرکلی) ۱۸۰

الاعلاق النفیسه ۱۶۶

اغانی (ابو الفرج اصفهانی) ۸۵، ۱۲۶، ۱۹۶

افلح بن سعید ۱۴۰

افندی، میرزا عبد الله ۱۲

ام سلمه ۱۴۳- ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۵۰

الامتاع و المؤانسه (ابو حیان توحیدی) ۸

الامامهٔ و السیاسهٔ (ابن قتیبه) ۴۵، ۶۵، ۱۴۲، ۲۵۱

ام هانی ۱۳۹، ۲۳۸، ۲۶۱

ام راشد ۲۶۱

ام ذریح عبدیه ۲۰۸

ام کلثوم ۱۶۹

امالی (شیخ صدوق) ۱۵۰

ام حبیبه ۱۲۵

انصاری، حجاج بن عزمه ۲۴۸

انصار ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۸

انصاری، ثابت ۸۶

انصاری، قرظهٔ بن کعب ۱۶۰، ۱۶۵، ۲۴۲

انصاری، حبیب بن یساف ۲۰۰

انصاری، حسان بن ثابت- حسان بن ثابت اندیشه‌های کلامی شیخ مفید (مارتین مکدرموت) ۱۰، ۱۱، ۱۴

اهواز ۱۷۹

اوس (قبیله) ۱۷۳، ۱۸۵

باهلی، جابر بن نعمان ۱۹۶

بجلی، عصام بن قدامه ۲۵۸

بجیله (قبیله) ۱۵۲، ۱۹۳

بحار الانوار (علامه مجلسی) ۹، ۱۱، ۳۸، ۴۱، ۱۴۱، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳

بحرین ۱۹۶

بخاری ۱۸۰

البدایهٔ و النهایه (ابن کثیر) ۱۱۰، ۲۰۱، ۲۳۱

البدء و التاریخ (مقدسی) ۶۳، ۲۰۱، ۲۳۵

براء بن عازب ۵۷

بریره ۲۴۷، ۲۵۴

برید ۲۴۹

بزاز، اسماعیل بن زیاد ۲۵۴

بشر بن معتمر ۳۳

بشیر بن سعد ۴۶

نبرد جمل ،ص:۲۶۸

بشر بن ربیع ۲۵۸

بشیر ۲۶۱

بصائر الدرجات (صفار) ۲۵۵

بصره ۲۹، ۷۴، ۸۱، ۹۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲

بصری، حسن بن ابی الحسن ۱۸۰، ۲۵۸

بطحاء (منطقه) ۱۴۰

بغداد ۷، ۸، ۹، ۲۹

بکالی، عبد الله بن طفیل ۱۹۴

بکر بن عیسی ۲۶۱

بکر بن وائل (قبیله) ۹۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۶، ۲۳۱

بلخی، ابن مجالد ۳۳

بنی امیه (خاندان) ۵۴، ۸۳، ۱۱۵، ۱۶۷، ۲۰۶

بنی اسد ۷۳، ۱۹۸

بنی تمیم ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۱۶

بنی رباب ۱۹۶، ۲۱۴

بنی راسب ۱۷۶

بنی سعد ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۱۴

بنی ضبه ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۴

بنی عدی ۲۰۶

بنی عمرو ۲۱۴

بنی قدامه ۱۷۶

بنی مازن، گورستان ۱۷۰

بنی مسمع ۱۷۰

بنی نوفل ۱۴۰

بنی هاشم ۵۸، ۶۴، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵

بنی وهب ۱۹۵

بیت المقدس ۵۸

بیعت رضوان ۵۶، ۵۸، ۵۹

تابعین ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۶۶

تاریخ بغداد (خطیب) ۲۹، ۳۱، ۴۱

تاریخ اعثم (کوفی) ۲۰۰

تاریخ بلعمی ۷۱

تاریخ الخمیس (دیار بکری) ۶۷، ۱۳۲

تاریخ طبری ۱۷، ۴۵، ۴۶، ۵۴، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۸۲، ۹۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۷- ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۵۱

تاریخنامه طبری ۹۰، ۹۲

تاریخ یعقوبی ۶۴، ۶۵، ۱۰۵، ۱۳۶، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۶۳

تاج العروس ۶۸

تذکرة الخواص (ابن جوزی) ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۲۰۱

ترمذی ۱۸۰، ۲۳۰

تطهیر الجنان (ابن حجر هیثمی) ۸۲

تفسیر ابو الفتوح رازی ۸۵

تفسیر خازن ۹۰، ۹۲

تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۹۳

تفسیر برهان ۲۴۴

تفسیر روح المعانی (آلوسی) ۴۹، ۱۳۰، ۱۴۵

تفسیر کشاف (زمخشری) ۶۸، ۱۳۰

تقریب التهذیب ۲۳۸

تقویم البلدان (ابو الفداء) ۱۸۱

تمام بن عباس ۱۴۶

نبرد جمل ،ص:۲۶۹

تمیمی، یعلی بن منبه ۹۷، ۹۹، ۱۴۰

تمیمی، عبد الله بن حکیم ۱۸۳، ۱۸۴

تمیمی، عبد الله بن عامر ۱۸۷

تمیمی، معاذ بن عبد الله ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۶

تمیمی، ابن سعید ۲۵۰

التنبیه و الاشراف (مسعودی) ۲۰۱، ۲۲۹

تهذیب الاحکام (شیخ طوسی) ۹، ۱۱، ۱۲

توضیح الملل ۳۱

پیامبر (ص) ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۶۸، ۵۶، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳

ثقفی، ابو بکره ۱۸۰

ثقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ۱۴، ۷۲، ۱۰۰

ثقفی، عبد الرحمن ۱۸۰
ثقفی، مغیرهٔ بن شعبه ۶۵
ثقیف (قبیله) ۱۹۶
ثمامه ۲۳۹
ثوری، منذر ۲۴۰، ۲۴۳
جارودیه (فرقه) ۱۲۹
جاریهٔ بن قدامه ۱۸۷
جابر ۵۹
جابر بن عبد الله بن حزام ۵۸
جاحظ ۳۰، ۶۹، ۱۲۲، ۱۲۳
جبائی، عبد السلام محمد ۳۳، ۴۶، ۱۳۳
جبائی، محمد بن عبد الوهاب ۱۳۳
جبریل ۲۰۵
جشمی، جیلد ۱۸۷
جعابی، ابو بکر محمد بن عمر ۲۵۳
جعفر بن محمد (ع) ۲۲۹
جعفر طیار ۲۲۰
جعفر بن بشر ۳۴
جعفی، زجر بن قیس ۲۴۰
جمحی، عبد الرحمن بن جمیل ۵۷
جمل (مدائنی) ۱۵
جمل (واقدی) ۱۵، ۶۰، ۷۳، ۱۶۱، ۱۹۹
الجمل (ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی) ۱۴
جملی، هند مرادی ۵۹، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۳۹
جمهرهٔ اشعار العرب ۱۳۳
جمل (شتر عایشه) ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸
جوهر بن جابر ۱۹۳
جنگ جمل: بیشتر صفحات کتاب جنگ احد ۵۷، ۲۵۰
جنگ بدر ۵۶، ۵۷، ۱۱۲، ۲۳۶
جنگ خیبر ۲۴۶
جنگ حنین ۲۵۹
جنگ تبوک ۲۵۹
جنگ صفین ۵۴، ۱۰۶، ۱۴۷، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۵۲، ۲۵۹

جنگ طائف ۲۵۹

جنگ نهروان ۲۰۱

حارثی، ربیع بن زیاد ۱۹۶

حارث بن فضل ۱۷۵

حارثی، شریح بن هانی ۱۹۳

نبرد جمل ،ص:۲۷۰

حارث بن سریع ۲۴۴

حارث بن ابی بلتعه ۲۳۳

حباب بن یزید ۱۹۶

حبیب بن ذوئیب ۷۳

حبشه ۱۲۵

حبیب بن مسلمه ۱۱۷

حجة بن الحسن (ع) ۹

حجاز ۵۵، ۱۵۲، ۱۹۷، ۱۹۸

حجر بن عدی ۵۷، ۷۷، ۱۵۵، ۱۹۳

حجر اسماعیل ۱۳۵

حرث بن سراق ۵۷

حرث بن عوف ۵۷

حدان (قبیله) ۲۱۰

حذیفه ۸۶، ۲۱۰

حسان بن ثابت انصاری ۵۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴ نبرد جمل ۲۷۰ فهرست راهنما

ن بن عبد الله ۱۱۲

حسن بن علی (ع) ۵۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۶۳

حسن بن ابو الحسن ۲۳۰

حسن بن مبارک ۲۶۱

حشویه ۹۷، ۱۳۳، ۲۳۱، ۲۵۳

حصین بن حرث بن عبد المطلب ۵۷

حصین بن منذر ۱۹۳

حضرمی ۲۶۰

حطیئه ۱۰۸

حفیر ابو موسی ۱۶۶، ۱۶۷

حفصه (دختر عمر) ۱۶۸، ۲۵۵، ۲۵۸

حکم بن ابی العاص ۳۰، ۱۰۸، ۱۰۹

حکیم بن جبله ۵۹، ۶۰، ۱۶۶، ۱۹۸، ۲۰۰

حکیم بن مناف ۱۹۹

حلیة الاولیاء (حافظ ابو نعیم) ۱۳۳

حمانی، ثعلبة بن یزید ۸۴

حمیده (دختر ابن رفاعه) ۲۲۵

حمزه ۱۹۲

حمیر (قبیله) ۱۳۸

حنتمة بن اسود ۲۱۱

حنظله (قبیله) ۲۱۳

حنظلی، هلال بن وکیع ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۱۴

حوأب (منطقه) ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۹۱، ۲۰۸

الحیوان (جاحظ) ۱۹۶

خالد بن زید ۵۷

خالد بن ابی خلف ۵۸

خالد حذاء ۱۲۵

خارجه ۲۴۳

خدیجه ۲۴۶، ۲۴۷

خریبه ۱۷۸

خزاعه ۱۹۳، ۲۵۹

خزاعی، عبد الله بن بدیل ۵۷، ۲۰۵، ۲۵۹

خزاعی، محمد بن بدیل ۵۷، ۵۹

خزاعی، عمر بن حمق ۵۷، ۱۹۳

خزاعی، ابو عمر بن بدیل بن ورقای ۷۷

خزاعی، سلیمان بن سرد ۵۹

خزاعی، عبد الله بن خلف ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۳۵

خزاعی، عمران ۲۶۱

خزرج (قبیله) ۱۷۳، ۱۸۵

خزیمة بن ثابت (ذو الشهادتین) ۵۷

خصال (صدوق) ۲۵۵

خصایص (نسائی) ۳۸، ۴۰

خطیل بن اوس ۶۵

خوارج، ۱۳، ۷۴، ۱۳۲، ۱۳۳

خوزستان ۶، ۲۹

نبرد جمل ،ص:۲۷۱

خولانی، عبد خیر ۱۵۰

خیاط (ابن الخیاط) معتزلی، عبد الرحیم خیبر ۴۵، ۱۶۶

خیران بن عبد الله ۱۹۸

دارمی، هلال بن وکیع ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۳

دانشنامه ایران و اسلام ۳۱، ۱۶۶

داوود بن ابی هند ۲۴۰

دباغها (میدان) ۱۷۰

درزان ۲۹

الدر المنثور (سیوطی) ۱۳۰، ۱۴۵

دؤلی، ابو الاسود ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۵۲

دیوان حسان ۱۲۶، ۱۳۳

دهنی، عمار ۲۵۸

الذّریعة (شیخ آقا بزرگ تهرانی) ۶۱

ذو خشب ۷۷

ذو قار (منطقه) ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۳۸، ۲۵۸

ذهبی ۸

ذهلی، حسان بن مخدوع ۱۹۳

ذهلی‌ها ۱۹۳

راسبی، عبد الله بن جابر ۱۹۶

رافع ۲۵۴

ربذه ۱۴۶

ربیعه (قبیله) ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۸

رجال (نجاشی) ۷، ۱۵

رعل بن جبله ۱۷۲

رفاعة بن ابی رافع ۷۱

رفاعة بن شداد ۱۹۳

رفاعة بن سعد ۵۸

رمانی، علی بن عیسی ۹، ۱۱

روضات الجنات ۱۱

رواح بن حارث ۲۲۹

ریاض العلماء (میرزا عبد الله افندی) ۱۲

زائدة بن قدامه ۶۶

زابوقه ۱۷۰

زبیر بن عبد المطلب ۲۳۶

زبیر بن عوام ۱۳، ۱۴، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۵۳، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲

زط (قبیله) ۱۷۱

زهری، محمد بن مسلم ۷۷

زیاد بن أبیه ۱۵۵، ۲۵۲

زیاد بن کعب بن مره ۱۹۳

زید بن علی ۱۷۷

زید بن فراس ۲۳۳

زید بن جبلة بن مروان ۲۱۴

زیدیه (فرقه) ۱۲۹

زینب (دختر ابو سلمی) ۹۴

سائب بن مالک ۱۷۷

سالم ۴۶، ۶۵

سالم بن ابی الجعد ۲۵۸

سالم بن عبد الله ۱۴۰

ساعدی، جبلة بن عمرو ۵۸

نبرد جمل ،ص:۲۷۲

ساعدی، سهل بن سعد ۵۸

سبابجه ۱۷۱، ۱۹۸

سبا، ملکه ۱۸۰

السبعة من السلف (سید مرتضی فیروزآبادی) ۹۴، ۱۶۹، ۱۹۲، ۲۵۸

سدوسی، عبد الله بن هاشم ۱۹۳

سدوسی، سفیان بن ثور ۱۹۳

سدوسی، خالد بن معمر ۱۹۳

سدوسی، شقیق بن ثور ۱۷۸

سرف ۹۶، ۲۵۶

سعد بن ابی وقاص ۲۵، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۷۴، ۱۴۷، ۲۲۷

سعد بن عباده ۶۳

سعد بن زید بن نفیل ۶۰، ۶۱

سعد بن جشم ۲۴۳

سعد بن زیاد ۵۸

سعد (پسر سعد بن عباده) ۵۸

سعد بن مبشر ۵۹

سعدی، جارية بن قدامه ۱۹۴

سعدی، ابن مطرح ۲۳۲

سعید بن عاص ۱۱۵، ۱۵۳، ۱۶۴

سعید (پسر عثمان) ۲۲۸

سعید بن ابی هند ۲۱۵

سعید بن جبیر ۷

سعید بن مسیب ۶۰، ۶۱

سعید بن قیس ۱۹۳

سفوان (منطقه) ۲۳۲

سفیان بن سعد ۲۴۳

سفیان بن عیینه ۲۳۰

سفیان بن حویطب بن عبد الغری ۲۱۵

سقیفه، شورا ۱۷۶

السقیفة و فدك (جوهری) ۴۶، ۶۳، ۶۴

سلولی، عبد الرحمن بن عدیس ۵۹

سلمان ۶۴

سنن (نسائی) ۹۴

سنن (ابی داوود) ۲۶، ۱۰۶

سنن الکبری (بیهقی) ۹۴

سهل بن حنیف ۵۷، ۱۴۵، ۱۷۳، ۱۸۰

سهل بن سعید ۵۸

سوید بن حارث ۵۹

سویقه ۸

سید رضی ۹، ۱۰، ۱۶۱

سید مرتضی ۹، ۱۰، ۱۴

سیره (ابن هشام) ۹۲، ۱۳۰

شام ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۵۲

شحام ۳۳

شداد بن اوس ۵۷

شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۸، ۴۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۸۴، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۴۴، ۲۵۸

شرحس ۱۹۱

شعبی ۱۶۷

شیبان بن عبد الرحمن ۱۷۶

شیخ مفید ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۱۴۲، ۱۹۹

شیخ صدوق ۹

شیعه ۳۵، ۱۳۲، ۱۳۳

صالح، ناقه ۲۴۱، ۲۴۲

صبرة بن عثمان ۲۰۸

صحاح (جوهری) ۶۸

صحیح (ابن ماجه) ۳۸

صحیح (بخاری) ۳۸، ۹۲، ۱۰۶

نبرد جمل ،ص:۲۷۳

صحیح (مسلم) ۳۸، ۹۲، ۱۰۶

صحیح (ترمذی) ۳۸، ۴۰، ۴۱

صفوان ۲۱۷

صفوان بن امیه ۱۳۹

صفیه (مادر زبیر) ۱۹۲

صفیه (همسر عبد الله بن خلف) ۲۲۶

صلعاء ۸۶

صنعاء ۱۳۹

صوحان ۲۳۹

الصواعق (ابن حجر) ۲۵۸

صیمری، عباد بن سلیمان ۳۲

ضبه (قبیله) ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۶

ضبی، وسیم بن عمرو ۲۰۹

ضرار بن ثامت ۵۸

طائی، محل بن خلیفه ۱۴۸

طبری، ابو داوود ۲۵۹

طبری ۱۲۸

طبقات (محمد بن سعد) ۷، ۱۳، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۹۰، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴

طریف بن عدی بن حاتم ۲۱۹

طلحهٔ بن عبد الله ۱۳، ۱۴، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۵۳، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳،

۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲

طوسی ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۵

ظالم بن عمرو دؤلی، ابو الاسود عاصم بن مره (ابو الحربا) ۲۰۶

عامر بن اجبل ۵۸

عامر بن کلیب ۱۷۶

عامر ۲۵۹

عامری، بشر ۲۱۰

عامری، جندب بن زهیر ۲۱۷، ۲۱۸

عایشه ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲

عایشه (دختر سعد) ۲۲۷

عبادهٔ بن صامت ۵۷

عباس بن عبد المطلب ۶۴

عبد الله ۵۹

عبد الله بن ارقم ۵۹

عبد الله بن وال ۵۹

عبد الله بن فضیل ۲۱۱

عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب ۲۱۳

عبد الله بن ریاح ۲۱۸

عبد الله بن عباس بن معبد ۲۲۱

عبد الله بن سائب ۱۳۹

نبرد جمل ،ص:۲۷۴

عبد الله بن قیس ابو موسی اشعری عبد الله بن ابی رافع ۱۴۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲

عبد الله بن حارث بن فضل ۱۵۶

عبد الله بن کریز بن عامر عبد الشمس ۷۵، ۷۹، ۹۹، ۱۹۶

عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ۵۸، ۷۳، ۲۶۰

عبد الله بن زید ۱۹۳

عبد الله بن حزام بن خویلد ۱۹۵

عبد الله بن عقیل ۵۷

عبد الله بن جبیر ۲۳۴

عبد الله بن معمر ۲۳۴

عبد الله (پدر پیامبر) ۲۳۶

عبد الله بن مقداد ۲۳۶

عبد الله بن ربیعهٔ بن رواح ۲۳۶

عبد الله بن عمیر بن زهیر ۲۳۶

عبد الله بن حکم بن حزام ۲۳۷

عبد الله بن مغیرهٔ بن اخنس ۲۳۷

عبد الله بن اخنس بن شریق ۲۳۷

عبد الله بن مخارق ۲۴۹

عبد الله بن عبد الله ۲۵۶

عبد الله بن شریک ۲۵۹

عبد الله بن عاصم ۲۴۴

عبد الله بن عامر ۲۵۹

عبد الله بن ابی لهب ۵۸

عبد الله بن حضرمی ۱۳۶

عبد الله بن ثعلبه ۶۰

عبد الله بن ابی سفیان بن حرث بن عبد المطلب ۵۸، ۶۵

عبد الله بن زبیر بن عبد المطلب ۵۸

عبد الله بن ابی سرح ۸۰

عبد الله بن عمر ۵۰، ۵۴- ۵۲، ۱۳۶

عبد الله بن سعید بن کلاب ۲۹

عبد الله بن زبیر ۱۴، ۵۴، ۱۳۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۱

عبد الله بن ابی ربیعه ۱۳۹، ۱۴۰

عبد الله بن عباس ۵۸، ۸۶، ۹۴، ۱۰۰، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸

عبد الرحمن بن عوف ۴۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰

عبد الرحمن بن عتاب بن اسید ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۳۵، ۲۳۹

عبد الرحمن بن حارث بن هشام ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۴۸

عبد الرحمن بن عطاء ۱۸۰

عبد الرحمن بن ابی لیلی ۸۴، ۲۲۴
عبد الرحمن ۹۵
عبد الرحمن بن ازهر ۲۶۰
عبد الرحمن بن ملجم ۹۵
عبد الرحمن بن هاشم ۲۱۱
عبد المطلب ۵۸، ۱۹۲
عبد الشمس (خاندان) ۱۱۰
عبد الملک بن مروان ۲۲۹
عبد الحمید بن عبد الرحمن ۷۱
عبد الحمید بن عمران ۲۲۹
عبد القیس (قبیله) ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳
عبدی، حارث بن مره ۱۹۳
عبدی، زید بن صوحان ۵۷، ۱۵۰، ۱۹۳، ۲۵۸، ۲۷۰
نبرد جمل ،ص:۲۷۵
عبدی، عمر بن جرموس ۱۷۸
عبدی، شداد بن شمر ۲۰۰
عبدی، صعصعهٔ بن صوحان ۵۸، ۱۸۸
عبدی، محمد بن هذیل ۳۱
عبدی، منذر بن جارود ۱۹۴
عبدی، امیه ۲۰۶
عبد بن ابی سلمه ۲۵۶
عبد اسود ۲۰۹
عبدیه، ام ضریح ۲۰۷
العبر فی خبر من غبر (ذهبی) ۸
عبید الله بن عباس ۵۸، ۱۱۲
عبید الله بن عمر ۵۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۶
عبید الله بن سالم ۲۱۱
عبید بن کعب ۱۸۱
عتبهٔ بن ابی لهب ۶۵
عتبی، خرشنهٔ بن عمرو ۱۹۶
عتکی، عمرو بن اشرف ۲۱۴
عثمان بن ابی شیبه ۷۲
عثمان بن محمد ۷۳

عثمان بن حنیف ۵۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۸، ۲۳۹

عثمان بن عفان ۲۵، ۲۸، ۴۴، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷،

۲۶۰

عدی ۲۴۹

عدی بن حاتم ۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۲۱۹

عدی (خاندان) ۶۴، ۱۳۸

عراق ۱۱، ۵۵، ۸۱، ۱۵۶

عروه (پسر زبیر) ۱۳۵

عرنی، حبهٔ بن جویره ۵۹

عرنی کوفی ۲۲۸

عروه ۸۰

عطاء بن سائب ۲۳۳

عقد الفرید (ابن عبد ربه) ۴۵، ۶۵، ۶۷، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۰۱

عقبهٔ بن عامر ۵۷

عقبه، اصحاب ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۱۶۳

عکبرا ۸

عکرمه ۱۱۲

علقمه ۸۰

علقمهٔ بن ابی علقمه ۲۲۴

علی بن صالح ۱۱۲

علباء بن هیثم ۲۰۷

علی بن الحسین (ع) ۲۰۲، ۲۲۹

علی بن مسهر ۲۵۸

علی ۲۳۹

علی بن جذعان ۲۳۰

علی بن أبی طالب (ع): در بیشتر صفحات علویان ۱۰

عمار یاسر ۱۶، ۲۴، ۷۱، ۹۶، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹،

نبرد جمل ،ص:۲۷۶

عمار بن اوس ۵۸

عمر بن حزم ۵۸

عمر بن دینار ۲۱۷، ۲۱۹

عمر بن بلال ۵۸

عمر بن سیری ۱۹۶

عمر بن محمود ۱۹۷

عمر بن محصن ۵۷

عمر بن سعد ۲۴۲

عمر بن ابان ۲۴۵، ۲۴۷

عمر بن خطاب ۴۶، ۴۷، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۵

عمر بن عبد الله بن ابی ربیعه ۱۳۹

عمر بن صباح ۱۸۷

عمران بن حصین ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸

عمرو بن قیس ابن ام مکتوم عمرو بن مجاشع ۲۳۴

عمرو بن حصین ۱۸۷

عمرو بن عبید ۱۸۰

عمرو بن بحر جاحظ عمرو بن عبید بن باب ۲۹

عمرو بن جاران ۸۲

عمرو بن معدی کرب ۷۹

عمیر ۲۲۹

عون بن جعفر طیار ۵۸

عیسی بن عیسی ۱۶۷

عیون الاخبار (ابن قتیبه) ۲۴۴

الغارات ۱۳

غرر الخصائص (وطواط) ۲۰۲

غفاری، حجار بن سعد ۵۷

غفاری، ابو ذر ۱۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱

غلابی، محمد بن زکریای ۱۳

فارس ۲۹، ۸۱، ۱۴۱

فاطمه (س) ۶۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶

فدک ۵۱، ۲۵۶

فرات ۱۵۱، ۲۳۱

فرافصه ۱۱۵

فرزدق ۱۳۹

فرعون ۱۰۴

فضائل الخمسة من الصحاح السته (سید مرتضی فیروزآبادی) ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۲۵۱

فضالة بن مجالس ۲۳۲

فضل بن عباس ۵۸، ۹۴، ۲۵۶

فضل بن دکین ۲۶۱

فضیلة المعتزله (جاحظ) ۳۰

الفهرست (شیخ طوسی) ۷، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۵۳

الفهرست (ندیم) ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۵۱، ۶۰، ۶۱

فهرست (نجاشی) ۱۲

فید (منطقه) ۱۵۸

الفیض القدسی (شرح جامع صغیر) ۱۸۰

قارون ۱۰۴

قاسطین ۴۰، ۷۵

قاضی، ابو العباس بن حسین بن ابی عمر ۲۹

قاضی، کعب بن سور ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۵

قاضی، عمیره ۲۰۷

قثم بن عباس ۵۸، ۱۴۶

قحطانی ۱۷۶

قرشی، هاشم بن مساحق ۲۴۹

قرشی، ابو حذیفه اسحاق بن بشر ۴۶، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۱۱۱، ۱۲۴

نبرد جمل ،ص:۲۷۷

قریش ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۸،

قرظی، ابن کعب ۲۲۹

قرنی، اویس ۵۹

قضاعه (قبیله) ۱۷۶، ۱۹۳، ۱۹۶

قمیصه ۵۹

قمی، جعفر بن محمد ۹

قنفذ ۶۴

قهستانی، ابو بکر اصم ۳۱

قیس غیلان (قبیله) ۱۹۴، ۱۹۶

قیس بن ابی حازم ۲۳۱

قیس بن سعد ۴۶، ۵۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۵، ۲۳۹

قیس بن حنظله ۵۹

کامل التواریخ (ابن اثیر) ۱۰، ۱۱، ۷۷، ۱۱۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۴

کبشه ۲۲۵

کحاله، عمر رضا ۲۹

کسعی ۱۳۸، ۲۵۷

کشف الغمه (اربلی) ۲۲۱

کشف الابرار (میبدی) ۱۳۰

کشف الیقین ۲۵۵

کعب ۲۲۵

کعبه ۵۸

کلبی، محمد بن اسحاق ۶۶

کلبی ۲۵۸

کمیل بن زیاد ۵۸

کوفه ۷۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۲

کویفه ۱۰۶

کنانه ۸۰

کنانه (قبیله) ۱۹۴

کنده (قبیله) ۱۹۳

کندی، حجر بن عدی حجر بن عدی الکنی و الالقاب (شیخ عباس قمی) ۲۹، ۶۱، ۶۹، ۱۱۲

لسان المیزان ۸، ۱۰

لسان العرب ۱۳۹، ۱۷۱

لخمی، عبد الملک بن عمیر ۱۲۵

مهازم ۱۹۳

لؤلؤهٔ البحرین (شیخ یوسف بحرانی) ۹

لوط، قوم ۲۴۴

لیث بن ابی سلیمان ۸۶

لیثی، ابو عابد ۵۷

لیثی، ابو عروه ۷۷

مارقین ۴۱، ۷۵

مالک اشتر ۵۸، ۶۳، ۹۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۳

مالک بن ضمره ۵۹

مالک بن مسمع ۱۷۸، ۱۹۶

مالک بن عجلان ۷۱

مالک بن یلی ابو الهیثم بن التیهان مبنی (علی بن حسین بن فضال) ۲۵۳

مجاشع (خاندان) ۲۳۲، ۲۳۴

مجاشع بن مسعود ۱۹۶

مجاشعی، عبد الله بن سعید ۲۳۲

مجلهٔ البلاغ ۱۱

مجلسی ۱۱

مجمع البیان (طبرسی) ۴۸

مجمع الرجال (قهپائی) ۱۸۷، ۲۳۰، ۲۵۷

مجمع (هیثمی) ۴۸

المحاسن و المساوی (بیهقی) ۱۴۱

نبرد جمل ،ص:۲۷۸

محرم ۱۴۰، ۲۳۱

محمد بن ابی خلف ۵۸

محمد بن ابی حذیفه ۵۸

محمد بن اسحاق ۸۶، ۱۲۴، ۲۶۰

محمد بن ابراهیم ۲۱۷، ۲۳۶

محمد بن مهران ۲۵۴

محمد بن خلف ۲۵۴

محمد بن کثیر ۲۵۴

محمد بن جعفر (ع) ۲۲۹

محمد بن عجلان ۷۲

محمد بن علی (ع) ۲۲۹

محمد [پسر جعفر طیار] ۵۸

محمد بن موسی ۲۱۷

محمد بن عبد الله بن عبید بن عکرمهٔ بن خالد ۲۳۳

محمد بن حمید ۲۲۵

محمد بن نجار ۲۲۷

محمد بن سعد ۷۴

محمد بن طلحه ۱۷۲، ۱۹۳، ۲۰۵

محمد بن مسلمه ۵۰، ۵۳، ۵۴

محمد بن حنفیه ۵۸، ۱۵۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰

محمد بن ابی بکر ۵۸، ۹۶، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳

مخدوع ۲۳۹

مخرمه ۲۴۸

مدائنی ۸۶، ۱۱۲، ۲۶۰

مدارک نهج البلاغه (شیخ هادی آل کاشف- الغطا) ۷۰

مدینه ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۵، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۰

مذحج (قبیله) ۱۹۳، ۱۹۶

مرأة الجنان (یافعی) ۱۰

مربد ۱۶۹، ۱۷۰

مرجئه ۷۴، ۱۳۳، ۲۵۲

مروج الذهب (مسعودی) ۱۸، ۶۳، ۲۰۴، ۲۳۵

مروان بن حکم ۱۹، ۵۴، ۹۹، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۷۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۴۹

مساحق ۲۴۸

مستدرک الصحیحین (حاکم نیشابوری) ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹

مسجد الحرام ۱۳۵، ۱۳۹

مسروق ۹۵، ۲۶۰

مسطح بن اثاثه ۵۷

مسعود بن اسلم ۵۸

مسعود بن ابی عمرو ۵۷

مسعود بن قیس ۵۸

مسلم اعور ۲۲۸

مسلم بن عماره ۲۱۰

مسلم قرظه ۲۳۶

مسلم (نوجوانی از قبیله عبد القیس) ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴

مسمع ۱۹۵

مسند (احمد حنبل) ۳۸، ۴۰، ۹۴، ۱۰۶، ۱۹۲، ۲۵۸

مسور ۸۳، ۱۱۷

مسیرهٔ بن جریر ۲۶۱

مصادر نهج البلاغه و اسانیده (سید عبد الزهراء حسینی) ۶۹، ۷۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۹۹،

نبرد جمل ،ص:۲۷۹

۲۴۴، ۲۵۲

مصر ۸۱

مصعب ۲۴۳

مضر (قبیله) ۱۹۸، ۲۱۳

مطر بن خلیفه ۲۴۳

المعارف (ابن قتیبه) ۱۹۶

معاویه ۱۴، ۴۹، ۸۱، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۴

معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ۱۲

معبد بن زهیر بن خلف بن امیه ۲۱۷

معتزله ۹۷، ۱۳۳، ۲۳۱، ۲۵۳

معتزلی، قاضی عبد الجبار ۹، ۱۴

معجم المؤلفین (عمر رضا کحاله) ۲۹، ۳۱، ۴۷، ۲۵۳

معجم البلدان (یاقوت حموی) ۸، ۸۴، ۸۶، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۷۰، ۲۱۰، ۲۳۲

معجم ما استعجم ۹۶

معقل بن قیس بن حنظله ۵۹

معمر ۶۹

معمر بن راشد ۱۸۰

المعیار و الموازنه (اسکافی) ۱۴۱

مغازی (واقدی) ۵۱، ۹۲، ۲۳۳

مفصل بن فضاله ۲۳۲

المقالات و الفرق (اشعری) ۳۴

مقاتل الطالبین (ابو الفرج اصفهانی) ۲۶۳

مقتل (محمد بن ابی طالب حائری) ۲۰۲

مقداد ۲۳۶

مقداد بن عمرو ۶۷، ۱۱۵

مکه ۹۷، ۹۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹

الملل و النحل (شهرستانی) ۲۹، ۳۳

مناقب (ابن شهر آشوب) ۲۰۱، ۲۳۸

مناقب (مغازلی شافعی) ۲۴۷

مناقب (اخطب خوارزم) ۱۳۲، ۲۴۷، ۲۵۹

المنتظم (ابن جوزی) ۱۰

من الشعر المنسوب الی الامام علی بن ابی طالب ۱۹۳

منذر ۱۳۵

منذر بن جهم ۶۰، ۱۲۷

منصور بن ابی الاسود ۲۲۸، ۲۳۳

منقر (خاندان) ۲۳۲

منهال ۲۵۷
مهاجرین ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۸۵، ۲۰۵
مهدی ۱۶۶
موسی بن طلحه ۱۸۶
موسی بن مطیر ۲۶۰
موسی الهادی ۱۱۲، ۱۶۶
موسی بن عبد الله ۲۲۴
مؤتفکه ۲۴۴
میمونه ۲۵۶
میزان الاعتدال (ذهبی) ۸۴، ۱۸۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰
نائله ۱۱۵
ناصبی ۱۲۵
ناکثین طلحه و زبیر نجاشی، ابو العباس ۷، ۱۱، ۱۵، ۱۵۰
نخعی، مالک بن حارث اشتر مالک اشتر نخعی، ثابت بن قیس ۵۸
نخعی، عمر بن زراره ۵۸، ۶۱
نخعی ۱۲۵
ندیم ۷
نسائی ۱۸۰
نبرد جمل ،ص:۲۸۰
نصر بن عمر بن سعد ۱۱۷، ۲۴۴
نصر بن مزاحم ۱۳ نبرد جمل ۲۸۰ فهرست راهنما
مان بن حجلان ۵۸
النهایه (ابن اثیر) ۲۰۶
نهایة الارب (نویری) ۱۳، ۵۴، ۷۳، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۲۴، ۲۳۷
نهایة الارب فی معرفة انساب العرب (قلقشندی) ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۱۰
نهج البلاغه ۲۴، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۵۱
نیشابوری، حاکم ۱۸۰
هاشم بن ولید ۲۵۰
هاشم بن عاصم ۶۰
هاشم (خاندان) ۵۸
هاشم بن عتبة بن ابی وقاص (مرقال) ۵۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۴
هاشم بن هاشم ۱۹۴
هامان ۱۰۴

هشام بن عروه ۲۱۵، ۲۵۸

هشام بن سعد ۲۱۲، ۲۲۲

هجری، رشید ۵۹

هرمزان ۵۳، ۵۴، ۱۰۵، ۱۰۶

همدان (قبیله) ۱۹۳، ۲۱۵

همدانی، ابو اسحاق ۱۷۸

همدانی، محمد بن بشیر ۲۴۴

همدانی، حارث ۵۹

هیثم بن التیهان ۷۱

وادی السباع (منطقه) ۱۷۹، ۲۳۱، ۲۳۴

وائل بن عمرو ۲۱۰

واصل بن عطاء غزال ۲۹

واصلیه ۲۹

واقدی، محمد بن عمر ۱۳، ۶۰، ۶۱، ۷۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۸

وشعی ۲۹

وقعة صفین (نصر بن مزاحم) ۱۳، ۲۴، ۱۹۳

ولید بن عقبة بن ابی معیط ۳۰، ۶۷، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۹۳

یافعی ۱۰

یاقوت حموی ۱۵۸

یحیی بن شبل ۲۲۹

یحیی بن علی ۲۶۰

یثربی، عمرو بن ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴

یزید بن ابی زیاد ۸۴، ۲۲۴

یزید بن صلت ۲۴۲

یزید بن زیاد ۱۴۰، ۲۲۴

یزید بن نویره ۵۷

یمامه ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۷

یمن ۹۷، ۱۹۸، ۲۱۳

ینبع ۴۵، ۱۲۸، ۱۴۵

یوسف ۲۴۸، ۲۵۰

یوسف بن دینار ۱۲۵

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».